

ابن خنّون

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

نماره لیت کتاب

موضوع

شماره اختصاصی (۱۲۷) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

شرح اربعين ابن خلدون
للمصنف

بعد از تقیبه کاه چهره روز تمام
روز و شب با هم میزنند و میل میکنند
بدون که در این روز دو مقدار است
در صبح و عصر و در هر یک از اینها
نیم نموده میل فرمایند اگر بعد از آن
بکمی میل کنند تا غایت و بعد از آن
فرمایند یا بعضی بگوید بقا

بعد از شفا کامله

کتابخانه متاع بلد

۱۱۱ وح و ۱۱ ماه و ۱۱۱

4 الف نول در میان قناع

حتى يافقوه نازا الحلول

الحمد والحمد

ابن خاتون

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

معارف لیت کتاب

موضوع

شماره اختصاصی (۱۲۷) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

سید حسن علی خان
سید علی خان

شرح اربعین ابن خلدون

الحمد لله رب العالمين

منه

13

بعد از تحقیق کاملی هر روز تمام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تاریخ فیضان اسلام

بقية كامله

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروہ

غلام حسین - سروہ

کجاست و دوستی متاع نبویست در میان متاع بلذکر

□□ = ۱۱۱۱ وح و ۱۱ ماه و ۱۱۱۱

ماء الحکم للہ فی الفیضیہ درمیان متاع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

ملک محمد علی خان

محمد علی خان

برادر محترم

۱۳۶۵

مکتوبه حضرت آقا خان



از سوی حضرت آقا خان
دولت علی خان
مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان
مکتوبه حضرت آقا خان



مکتوبه حضرت آقا خان
مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان
مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان
مکتوبه حضرت آقا خان

مکتوبه حضرت آقا خان
مکتوبه حضرت آقا خان



فهرست احادیث این کتاب آنچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گزارش یافته است بر وجه اجمال **حدیث اول** در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار غایب و انجام **آغاز** مشتمل است بر پیش **پیش اول** ترجمه متن حدیث به زیاده و نقصان **پیش دوم** ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که مصنف دایم طلبه بر شرح کرده اند و چند وجه از احادیث یا حدیث در آن مذکور است **۱** مراد بکلیت حدیث چیست **۲** حدیث چه معنی دارد **۳** بیان احتیاج اقتضا بحدیث **غایب اول** بیان آنکه در این متن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور شرط است یا نه و بیان آنکه معنی حدیث را حدیث می توان گفت یا نه در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است **آیه** اِنَّ هَذَا كُنِيَ الصَّخْفِ الْاَوْلى **حدیث** ۱ **رحیم الله امره** ۱ **سمیع مقابله** **حدیث** ۲ **من تشبه بقوم** **غایب** ۲ بیان آنکه مراد بامت که درین حدیث واقع است جمیع امت یا بعضی و از احتیاج احتیاج به واسطه مراد است یا اعم و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه اش مذکور است

مذکور است **۱** الاصلوة الا بطهور **۲** جعلت لی الارض مسجداً **۳** یحرم من الرضاع **۴** البیتان بالخیار **غایب** ۳ در بیان آنکه حدیث که مشتمل بر چند فقره بشکلی حدیث است و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز نیست یا نه و در آن حدیث دیگر با ترجمه اش گزارش یافته **۱** الاستیاق فی حقیقت **۲** من نزل علی قومه **۳** من فرج علی اخیه کربة **غایب** ۴ استدل بحدیث مذکور بر آنکه خبر واحد محبت است و آن تقدیم به آیه قرآنی با تفسیر سمت گزارش یافته **آیه** ۱ **وفاکان للمؤمنین ان ینفروا** **آیه** ۲ **ان جاءکم نبأ فایتوا** **آیه** ۳ **ولا تقف ما لیس لکم به علم** **انجام** در بیان مغیر علم فقه که درین حدیث مذکور است و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است **آیه** ۱ **ایمتنا** **یحشی الله حدیث** **الایفقه العبد** **۲** **اللهم فقهه** **۳** **یا بنی تفتته** **۴** **العلماء و رهة الانبیاء حدیث** **دوم** من عرف الله وعظمته و در مرتبه کسی که شنیده اند تعالی حاصل کرده و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک غایب و طراز و انجام **آغاز** مشتمل است بر دو پیش **پیش** ۱ ترجمه اصل حدیث **پیش** ۲ ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که احتیاج به شرح دارد و در آن

با چند حدیث

تفصیل دوم

چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر که از ایشان یافته است
بحث ۱ بیان آنکه صوفیه را چه اصحاب عرفان می نامند **۲** بیان آنکه
بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل **۳** سبب ذکر اذات
تا کید با آنکه مقام محتاج بآن نیست **۴** آنکه خوف و جانی ترس از
خدا ترس و امید بهست او مبادید **۵** حدیث **۱** اخلاق الله
الارواح قبل خلق الابدان **۲** لیس من عبد الاذوق قلبه **۳** عجب
ما کان فوضیه لقمان **آیه ۱** الکتب بکم **۲** ادخلوا
الجنة **۳** واذا لقوا الذين آمنوا **۴** فاذا جاء اجلهم
نمایش بیان آنکه مراد معرفت و شناسا خدای تعالی درین حدیث
و آنکه چنانچه بکند ذات خدای تعالی نمیتوان رسید بکند صفات او نیز باین
نمیتوان بر دو دران یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکور است **آیه**
ان بعض الظن ان الله حدیث اول ما عرفناک **۲** ان الله
احسن العقول **۳** کل منزهة یادکم **۴** من عرف نفسه
طراز بیان آنکه معرفت چند مرتبه دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب
معرفت آتش و دران یک آیه مذکور است که الله نور السموات
انجام بیان صفات عشره اولیا الله و در حرف بعضی ها بدان صوفیه که
خود را مکلف و نماز و روزه و سایر عبادات نمیدانند و دران یک حدیث

و دو فقره

و دو فقره از قرآن ترجمه شده **حدیث** تفکر ساعة **آیه ۱** اقيم
الصلوة لذكرک **۲** فاعلموا یا اولی الابواب
حدیث سی و سوم ما من صلوة مختصرة وقتها رثوب
ادانها ما یستحقها و شرح آن مشتمل است بر آغاز و خاتمه و انجام آغاز
مشتمل است بر دو پیش **نمایش** بدستور **نمایش ۲** بدستور و دران یک
حدیث شرح یافته است که حضرت با زواج طاهره فرموده اند که اگر
لحوقا یطو لکن ید **نمایش** بیان آنکه نماز چنانکه نه رفیع کنایه صغیر
من غیر و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است **آیه ۱** ان
الحسنات **۲** اقيم الصلوة طهر فی الثهار **حدیث ۱** و الذکر
بغیر **نمایش** او نیز بیان آنکه اعدکم للقیوم من وضو **۲** ان الصلوة
تکثرات **۳** ما من امر اوسع من تحفة صلوة **۴** ان الصلوة
انجام بیان رفیع و میان این حدیث و مدلول آیه کریمه ان
تجنبوا کبار ما تشفون عنه و دران ترجمه آیه مذکور ایراد
یافته است **حدیث شش و چهارم** و بیان وضو بیان
پنج صفت الله علیه و آله و سلم و شرح آن بدستور مشتمل است بر آغاز
و شش **نمایش** و انجام آغاز بدستور و در پیش دوم چهار بحث و دو
آیه با ترجمه ایراد یافته است **بحث ۱** در آنکه حدیث را دالالت است بر آنکه

یا حق

آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه **م** معنی استعاره تعبیه **س** بیان
 آنکه عطف احمر بر اوی بر حرف چه معنی دارد و آنکه ثم درین جمله خطه معنی
 تراخ استمال یافته **س** بیان آنکه اعاده بجز القیاح اول نیز استعمال می
 یابد **آیه ۱** فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ عَلَى بَطْنِهِ **۲** اِنْ يَظْهَرُوا
 عَلَيْكُمْ **نمایش ۱** در شستن رو در وضو رعایه الایض فالایض باید
 کرد یا نه و در آن یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا يقبل الله الصلوة
نمایش ۲ در تحذیر و جبر و جبر که مصنف فام ظله در آن متفرد است و در آن
 یک حدیث و دو سند ایراد یافته **حدیث** الوجه الذی امر الله عز وجل
 بعنه **مسئله ۱** آنکه احمر بر اید و در آن دست بر و در حال شستن رو
 و جبریت یا نه **۲** آنکه در شستن رو رعایه الایض فالایض واجبیت یا نه
نمایش ۳ بیان آنکه ترتیب وضو واجبیت یا نه و ذکر بحث چند که مصنف
 دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه است در استدلالات بر وجوب ترتیب
 و در آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است **آیه ۱** اِنَّ الصَّلَاةَ
 وَالْمَرْءَةَ **حدیث ۱** لا يقبل الله صلوة امرء حتى یضع
 الطهور **مواقعه ۲** اَبَدُوا بِأَبْدَانِهِمْ **نمایش ۱** استدلالات
 باین حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه بر کوشتن جایز نیست و در آن دو
 حدیث با ترجمه مذکور است **حدیث ۱** قال برائیه لا و قال برائیه نعم **۲** یضع یدک

در لای

فالماء ثم مسح **نمایش ۱** وجوب مسح بر جبین و مناظره شیعه و سنی
 بر سر آن و در آن نه حدیث با ترجمه آن مذکور است **حدیث ۱** انعم هو
 الذی نزل به جبریل علیه السلام **۲** یا ایه الرجل استون و سبعون **نمایش ۲**
 حدیث کلامه **د** تَوَضَّأَ وَ مَسَحَ عَظْمَ عَظْمِهِ **۳** اِنْ كُنَّا بِلَيْلٍ بِالْمَسْحِ وَ الْوُضُوءِ
 غَسَلْنَا و مَسَحْنَا و در ترجمه آن حکایت مبارکه حضرت با کفار را ایراد
 یافته **ز** دَلِيلُ الدُّعَاءِ مِنْ التَّارِخِ **۲** رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَضَّأَ
 فَغَسَلَ كَفَيْهِ **ط** اِنَّ النِّبْرَةَ مِنَ النَّبِيِّ وَ اِنَّ مَسْحَ رَجُلٍ بِرَأْسِهِ **نمایش ۳**
 در بیان معکوب و مجبر که مصنف را دام ظله در آن با علما هست و در آن
 شش حدیث ترجمه شده **حدیث ۱** انها لغیر المنفصل **ب** مسح علی
 مقدم رأسه **ج** اِذَا مَسَحْتَ بِرَأْسِكَ مِنْ رَأْسِكَ **د** فَعَدَّ بِطَلْتِ
 اَوْ تَوَرَّ **ه** وَ مَسَحَ الْكُفَّ بِرَأْسِهِ **و** وَ مَسَحَ يَدَهُ عَظْمَ عَظْمِهِ
انجام دفع ایراد شیخ شهید بر علامه حلی علیه الرحمه **حدیث پنجم**
 در تعمیم وضو بر امیر المؤمنین علیه السلام بحج حقیقه و دعا با کمر در شانی وضو
 خواندن آن سنت است و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش
 و انجام **آغاز** بدستور و در پیش دوم سه بحث مذکور است **بحث ۱**
 اعلال ینما که در اصل چه بوده **ب** اعلال الکسب و اختلاف مذایب
 در اصل آن و دلایل هر مذایب **ج** بیان معنی تقیین در اصطلاح اهل علم

نایسب در بیان فرق میان سجود بر آفتاب و اقامه که در سجود است
و در آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است **حدیث ۱** لا تجزئ صلوته من
لا یصیب الألف **ب** آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صلی رکعتی
من غیر علیه یوم واحد **د** ایضا حدیثی که آن تقدیر است **حدیث ۲**
هشتم در بیان رکات ثانی و رکات یمن و شرح آن که رکش یافته است
در روضه و پیش **حدیث ۳** **فهم** در فضل و شرف ماه مبارک رمضان
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نایسب و انجام **آغاز** بدستور و در پیش دوم
نه بحث و ده آیه و شش حدیث با ترجمه است که رکش یافته است **احادیث ۱**
تصحیح عطف بجا عدم ظهور بعدیه و تعقیب **ب** تصحیح تاکید بآن که انجام
تغافل آن ندارد **د** فرق میان فقیر و سگیز و بایس و بیان آنکه کدام جزیره
د مراد بر جمعی میگویند صلوات رحم است که بماند **د** حکایت همد
عباس بابام موسی کاظم علیه السلام و بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار
و در پیش و سیاحت خاص سبعین باین امر **ز** در تسبیح عدد بزود و نزد و زود
الزوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان معنی هر یک
بغیر از در آوردن عمل در آنست که یکی وجه است **ط** بیان مراتب ریح و ریح
آن آیات **ا** ولا تعزوا عتده النکاح **ب** کم من قرآنیة
اهلکناها و نادى فح ربه **د** انه لیس من اهلک **ه**

بدستور

انما

انما الصدقات للفقراء و **واما السینة فكانت زهدا**
عسیتم ان تکتبتم **۲** ان تشغروا لهم سبعین **ط**
ادخلوا فی امیر قد خلک **ی** اذا نودی للصلوة **احادیث اول**
ان الله تعالی یقول ان الصوم **ب** لا تقولوا هذا رمضان **د** اللهم احی میکن
د الفقه سواد الوجه **ج** العیة الذی لا یلک الناس **و** لا یكون الرجل من
المتقیة **نایسب** بیان اولویت و بهتر محل خطبها درین حدیث بر
تضمین معنی و غلط **نایسب ۲** بیان آنکه در آنست غیر از اعمال و در هر یک
حقیقت نفس اعمال است یا صحایف اعمال **انجام** ترجمه ظرفیت در کلام
حضرت امیر که و ذلک فی سبب لایه من ذلک **حدیث ۴** **دهم**
در فضیلت حج و نماز آن و شرح آن مشتمل است بر دو پیش بدستور
و در پیش دوم دو حدیث است که رکش یافته است **حدیث ۱** الذنوب اکثر
تغیر النعم **ب** ان من الذنوب و ذنبا لا یکنیها **احادیث یازدهم**
در بیان جهاد کبر و جهاد اصغر و شرح آن در روضه آغاز و کنایه و انجام
که رکش یافته **آغاز** بدستور و در پیش دوم سه بحث و یک آیه مذکور است **احادیث**
ا بیان معنی جهاد و اعمال آن **ب** بیان معنی جهاد و نفس و مراتب آن **ج** استدل
باین حدیث بر عدم تجرد نفس طاهر و روان **آیه** قد افلح من کره **ط**
نایسب در فضیلت جهاد نفس و قوا و بعضی تعویلات در آن باب

و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده **آیه** الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا
حدیث بیشتر للعبد عات الیوم واللیلة أربع وعشرون خزانة **انجام**
 در وقوع نفس ناطقه میان قوا مستفاده و بعضی تطبیقات در آن باید درنگ
 ضمن پیشین آیه بترجمه نکورست **آیه اول** وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ **ب** اَنَا
 هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ **و** قَدْ خِصَّ بِهِ الْأُمَمُ **و** الْأَعْمَدُ **و** الْيَوْمُ
و وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ **و** أَسْتَجِدُّونَكَ وَذُرِّيَّتَهُ
حدیث **دوازدهم** در امر معروف و نهی منکر و شرح آن
 در ضمن آغاز و دو نایش و انجام ایراد یافته است **آغاز** بدستور و در پیش
 دو آیه ترجمه شده **آیه اول** وَلَكُلٍّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ **و** مِنْ قَوْمٍ مُّوَكَّلٌ
آیه **نایش** بیان آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر علیه است یا کفایر و
 در آن دو حدیث یا ترجمه ایراد شده **حدیث** امر ترک الکفار الممنوعین
 آنکه قدس سره آن اخذ منکم **نایش** **ب** در شرط و طایفه وجوب امر معروف
 و نهی منکر **انجام** در بیان شرط خاص که بعضی اعتبار کرده اند و بعضی نه و این
 دو آیه و یک حدیث مذکورست **آیه** اَنَا مُرَوَّنَ النَّاسَ بِالْبَرِّ
 کَبْرُ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ **حدیث** قرئت لیلة امیر **ب** **حدیث**
سیزدهم در آنکه طلب بر و زرا و وجه جلال مر باید نه از حرام و شرح
 آن در ضمن آغاز و یک نایش و انجام که اگرش یافته است **آغاز** بدستور و در

افترس

پیش دوم

پیش دوم این آیه تعبیر شده است که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
نایش بیان آنکه رزق مخصوص است بجلال و در استدلال جمعی که میگویند رزق
 نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده است **آیه** وَمَا مِنْ دَابَّةٍ
حدیث که عند رسول الله صلی الله علیه و آله از جابر عن ابن مسعود **ب** لا یخسر
 ثنار علیک **حدیث** **چهاردهم** سند که حضرت امیر المومنین
 علیه السلام بجهت خانه خود بن شرح فرائض فرموده اند و شرح آن
 در ضمن آغاز و انجام سر انجام یافته است **آغاز** بدستور **انجام** در آنکه میتوان
 بود که مراد بخانه از کلام حضرت امیر معز ذکیک باشد و بیان معز ذکیک **حدیث**
پانزدهم در نهی از اعانت ظالم و حکایت نولید و سلاطین
 بنزائت با امام جعفر صادق علیه السلام و شرح آن احتمال یافته بر آغاز و یک
نایش و انجام **آغاز** بدستور **نایش** بیان آنکه اعانت ظلم حرام است و اگر
 بفعل معاصی بشود و در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده **آیه** وَلَا تَنْصُرُوا
 إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا **حدیث** اما احب ان عقدت لهم عقدة **ب**
 و عمر بن الخطاب سوطا بین یدرس سلطان جابر **و** الدرر فی اعوان الطلبة
 من بیعت الاثر **انجام** استدلال باین حدیث بر آنکه در حالت نزع روح قبل از
 حصول موت احوال آن نفس عینیت ظهور می نماید و در آن سه حدیث یا ترجمه
 اندراج یافته است **آغاز** **ب** فی بیعت احدکم من الذیاب یا عقبه لا یتباعد

و سنج آن شکر بر دو شکر

حکایت نشاندن یهود حضرت اسما را بعد از آنکه بپوشید

و شرح آن در فضیلت زینب
سید الشاهدین

طلب حق و مال حال او **حدیث بیست و یکم** حکایت مردی

عجیب و عیال السلام با حواریان بر هر که مردم آن مرده بودند و زنده گردا

یک از ایشان را و پرسیدن احوال آنجا که از او شرح آن شمل است

آغاز و دو فاش و انجام **آغاز** به دستور و پیش دوم دو بحث و چهار

آیه کریش یافته است **بحث** اسب احصای عیال و عیال السلام بروی

الله و کلام الله ۲ اعدال طاغوت و بان معذات آیات ایزد یکتا

آن یحاکموا الى الطاغوت **ب** و الذین کفروا اولیاءهم

الطاغوت **ج** ادخلوا فی امم **د** و الذین الذین کفروا

در شبیه حال بنابر زمان بحال او نیجه در جاه که در تیر آن مار در هیزم کرده

بشر و در و دیوار آن بحال الایضا یافته **ب** و الذین الذین کفروا

براهمت و تبعیت از باب عصیان بحکمت حقیقت است نه بر سبیل مجاز و در

صفت آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده **آیات** اقرا ب من اتخذ

الله هواء **ب** الذین اتخذوا الحیوان **ج** اتخذوا الحیوان

امرا و صغری تا طریقی قدر عبده **ب** و الذین الذین کفروا

و ما صاموا هم **ج** و حقیقت عذاب قبر و کفایت آن و در آن یک آیه

و دو حدیث مذکور است **آیه** ان الذین کفروا هم الملائکه **ج**

و شرح آن در فضیلت زینب
سید الشاهدین

این پس الدنیا و الآخرة الف عقیبة **ب** اما تخاف ان تنزل به نقیة

حدیث بیست و یکم در سوال سید محمد از امیر المؤمنین

علیه السلام از دو نوع بدست مردم بر پنج خدا و جواب آنحضرت و شرح

آن در ضمن آغاز و یک فاشش کرارش یافته **آغاز** به دستور و پیش

اول دو آیه ترجمه شده **آیه** و اذا امرایستلهم تعجبکم اجماع

ب ما اتیکم الرسول فخذوه **ج** و ما نهی عنکم فاجتنبوه

حدیث و ذکر احادیث موضوعه که صغایر نقل کرده آن و در آن بغیر

احادیث موضوعه چهار حدیث است که از ایشان یافته **احادیث** الکاتب

الاحادیث ۲ انظر و جهلک لک **آیه** شاور و من و خالف و من

ج قولوا الحق و کونوا علیکم **ج** و خبر دادن حضرت امیر علیه السلام

از غیب در چند موضع و در آن سه حدیث مذکور است **حدیث** و الله

ما یرید ان العبرة ۲ کیف یعبرونه الا و قد اخبرنا رسول الله ۲

القی الله محییا **حدیث بیست و دویم** و صیت امیر المؤمنین

علیه السلام حسن علیها السلام و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز

و انجام **آغاز** به دستور و پیش دوم دو آیه و ده حدیث ترجمه شده

آیه و قال الحق و ما یخیر و **ب** انما یخشی الله من عباده

احادیث و در باب عایت عابد سیه که مازال جیر می یابند

و انجام ۳

آغاز برستور و در پیش او این آیه ترجمه شده است که و لکن خاف مقام
 ربهم و در پیش روح و در حدیث **آ** اتقوا الكلام عند ما علی
 لا تمکون عند **فایض** در یکدیگر را و در حدیث میوه و اگر که در بی حدیث نهر
 از آن شده کدام و در حدیث **فایض** در یکدیگر را و در حدیث از آنکه بر نیاو
 برنج که حبیب **فایض** آنکه را و بعد هم قبول نماز شارب خمر
 تا جمل روز که این حدیث متضمن است حبیب و در آن پنج آیه و یک حدیث
 ترجمه شده **آیات** ایما یقبل الله من المتقین **ب** ربنا انقل
 مننا **ج** فتقبل من احدیها و در حدیث ترجمه آن حکایت عیسی و یحیی
 و یونس و زکریا را و یافته است **د** و ان تمکم کلمة التقوی **ه** و یسأل
 لا تأخذنا ان نبینا **فایض** در بیان غیبت و در بیان و بیان
 مواضع که ترجمه غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است که در حدیث
 الله مع الله علیه و آله امرأة شابة خابرة لها **فایض** در بیان آنکه
 نفسی را بر بر صغیر که پست یا که کن و صغیر که پست و با بر **فایض**
 و تحقیق عدد و کبار و اختلاف مذکور و در حدیث و در حدیث
 که بر کدام مرتبه است و در آن پست و پست آیه و بعد حدیث ترجمه
 است که از حدیث یافته است **آیات** ان تحببوا الکلیب **ب** ان
 الله لا یغفر ان یشر له **ج** و من یعمل مؤمنا **د** الذین

در آن

برمون

یرمون المحسنات **ه** ان الذین یاکلون اموال الیتامی
 و من یفعل ذلک یلق آثاما **ز** و الذین لا یدعون مع الله
 الهما **آخر** یا ایها الذین آمنوا اذا قضیت الذین کفروا
 و بر ابو الذین **ح** ما سبقکم بها من احدا **ط** و ما هو من الظالمین
ی الذین یاکلون الربو **حج** و لقد علموا المیزان **ث** **ید**
 و لا یغتب بعضکم بعضا **یه** ان الذین یشترکون بعهد الله
 یو و اقیوا الشهادة لله **یز** انما الحمد والمیسر **حج** و من
 یرید فیہ بالحاد **یل** فالتاروق الشارقة **له** اولئک لهم
 اللعنة **کا** و لا یتأسوا من رفع الله **کب** فلا یأمن مکر
 الله **کج** حیر علیکم المیة و الدم **کد** و ترک کثیر من همتهم
 یتأسرون **که** و لیل اللطفین **کو** ان الله لا یحب المسرفین
کز ان المیزین كانوا **کح** حافظوا علی الصلوات **کاد**
آ مشیرة محضنا او محضنة **ب** لایزیدت خصال **ج** الکلیب
 سبیح **د** لما عمل قوم لوط ما عملوا **ه** ان الله تعالی جبر **ز** ان
 آدم و در بیان آنکه قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط
 افضل قوم خلق الله قطبهم **ی** الطلک **یه** حدیث **ز** و بیان
 عقاب لواطت که ترجمه آنکه از آنکه او رجلا حشره الله یوم القيمة

عزاداری و نماز و قنوت و غیره با کتب **انکشاف** در اسم این آمد
 و مجرور و خبر بودن موصول و خبر بودن موصول بر خلاف متعارف است
 باشد شهادت و آیه و آنگاه و کلام میرسد شریف **تفسیر** بیان آنکه در جمله
 که جهت اتصال بهم دارند و جهت انقطاع که جهت انقطاع ملاحظه شود
 و خوف عطف در میان مراد و کلام جهت اتصال رعایت میشود و در
 عطف ذکر میکنند در بیان خود و دست داشتن خدا را بندگان خود را
 بیان مقصود و موضوع و ارباب ایشان از خود را خدا گفتن و او را تعالی
 سمع و بصر خود و این **تألیف** تا اول نیست و در ظاهر بخاطر این که این
 حدیث متضمن آنست **تألیف** بترجمه معانی و مخالف میان آنچه اوست
 دلالت بر آن دارد که مؤخر کرده مراد در حرکت و میان حدیث عظمی
 لقاه و قد احببت الله لقاه و منكره لقاه الله كره الله لقاه و قد
 سه حدیث ترجمه شده **حدیث** آن ابن ابی طالیپ آید پس بگوید
 فرشت و ربیب الکعبه **حدیث** المؤمن اذا حضر الموت فیرزق من الله
انجام بیان بعضی مواضع که نسبت با فضل است از حدیث **حدیث**
سود ششم صحبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با کسب از زیاده
 و شکایت از فقرت از ارباب زمان خود بگوید و شرح آن در ضمن آغاز نمود
 تألیف و انجام نموده شده است **آغاز** به سوره و در پیش و در پنج آیه و در

آن

نیم

بحث مذکور است **آیه** و کوفه را بنامیند **حدیث** و این کتاب از مفسرین
حدیث و تفسیر و الله و در مرتب و فی الحکمة **حدیث** اولی که در حدیث
 مرتب و **انکشاف** بیان معنی **حدیث** در آمدن علی بن ابی طالب و غیر
 سببیت **حدیث** بیان معنی مثل و لغت و نقل آن بعد از ذکر و تفسیر
 حضرت امیر علیه السلام طلبه علم زمان خود را بچهار قسم **حدیث** اول در
 بیان معنی زمان و اختلاف احوال علماء زمان و در ضمن آن حدیثی
 شده **حدیث** آنست که در بیان تمام زمان **حدیث** در کتاب التفسیر فی الله
 حدیث **حدیث** و التفسیر فی الحکمة آنست که در بیان معنی **حدیث**
 بحث این کلام علی علیه السلام در باب بعضی فضائل و در باب صاحب الزمان
 علیه السلام **انجام** ذکر کلام شیخ محمد بن ابی ابراهیم در باب غیبت صاحب
 الامر علیه السلام و ترجمه آن کلام **حدیث** **حدیث** در افضلیت
 نیست از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و منتهی تألیف و انجام سمع که از شیخ
 یافته است **آغاز** به سوره و در پیش اول این آیه تفسیر شده که الله خلق
 الموت و الحیوة و در پیش دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث
 مذکور است **آیه** و گفتیم **آغاز** تا حدیث **حدیث** تا حدیث **حدیث**
 مع علی خالص و ذکر بعضی تعریفات علی خالص و تألیف **حدیث** درین که اگر
 در عبادت حصول ثواب یا خلاصی از عذاب الهی بقدر شود آن عبادت

الکلی

نیم

وَمَنْ يَأْكُلْ فَلْيَكُلْ مَتَى عَلَى امْرَأَةٍ عَظِيمَةٍ لَا تَسْطَرُّ إِلَّا مَا فَضَلَتْ
 در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه **حدیث**
پنجم در ذکر عذاب قبر و احوال موت و شرح آن مشتمل
 بر آغاز و چهار بخش و انجام **آغاز** بدستور و در پیش دوم شش آیه و
 حدیث و شش بحث مذکور است **آیات** آیه ثانی الله الذین آمنوا
ب اِنْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذَا تَمَّ لَهُمْ أَجَلُهُمْ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَعْتَقُ **د**
 یَوْمَ یُرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ **ه** لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ **و**
 فَیَنْزِلُ عَلَيْنَا بِالْحَمْدِ **احادیث** در سوال و جواب قبور
 ثم یعاد روحه فی جسد **ب** اِنْ السُّلَمُ اِذَا سُبِّلَ مِنَ الْقَبْرِ
 یفزع له فیه سبعون ذراعا **د** لا یبکی فی القبر الا **و** فیقول
 یا محمد الله عزنا انت **و** اینه تارک کنیم التعلیم **د** در دم کردن
 حیوانات از آواز عذاب قبر که اینه کنت لا تظفر الا بالانعام **د**
 دم کردن آتش پیغمبر ص و الله و الله در کورستان بنی نجار که چنانچه رسول
 الله ص علیه و آله فرمایند لیس فی النار **ط** در مار که در قبر میزند
 که اِنْ الله یسطر علیه تسعة و تسعين تنبیه **ای** اِنْ الله یسطر
 تسعة و تسعين اسما **آ** بیان معز و روح و روحانی جنت **ب**
 تعلیم پیغمبر ص علیه و آله فاطمة بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام

بعد از دفن بگفتن اینک ای **انکنت** بیان معز قول ثابت که در قرآن
د بیان معز قره عین **ه** بیان معز نام که جوانان را بیان صفت کردند
 و شاب نامم میگویند **و** بیان آنکه منکر و کلبه اسم ملک است یا اسم حال
 کاف و مؤمن در قبر **ه** تصحیح لغت فرزند و بیان معنی آن **ح** بیان
 انحصار ماران قبر در نود و نه **ناش** در آنکه نشاندن میت در قبر
 و حیات و عقارب آن در عالم ملکوت است نه در عالم ملک و بیان **ناش**
 در هسته لال بر نبوت عذاب قبر آیات و احادیث و در آن پنج آیه
 ترجمه شده است **آیه اول** کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنْتُمْ اَمْوَاكًا
ب النَّارِ فَمِنْ حُجُوتٍ عَلَیْهَا **ح** ذَکُوْرٌ یَّقُوْمُ الشَّامَ **د**
 فَمِنْ اَعْرَضَ عَنْ ذَکْرِیْ **ه** اَعْرِضُوا فَاَدْخِلُوا اَنَا **ناش**
 در هسته لال بر وقوع عذاب قبر آیات **ناش** اثنتین
 و دفعه اخر افسوسید شریف بر مغسورین در تفسیر آیه مذکوره و بعضی
 سخنان متعلق بآن و در ضمن آن دو آیه و دو حدیث ترجمه شده **آیه**
 آیه مذکوره **ب** فَاَدْخِلُوا فَاَدْخِلُوا **حدیث** فیقول علیه فرقیه **مکات**
 القبر **ب** نعم حق لا یبقی الا **ح** و لا عظم **انجام** در ذکر بعضی آیات و احادیث
 که دلالت دارند بر آنکه زمین علمها در آن شاه بصورت جسم در آیند و زمین
 و عیسی صاحب خود در میباشند و در آن چهار آیه و پنج حدیث ابرار یافته

آیات آذَانُ جَهَنَّمَ لَاحِظَةٌ بِالْكَافِرِينَ **ب**
 الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا **ج** يَوْمَ يُخَالَفُ
 كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ **د** فَالْيَوْمَ لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شَيْئًا
احادیث آیه ایست که در معنی العز و کبر و کون مع الخیوة
 مؤتلف است با حدیث حضرت ابی بن کثیر که ثابت است که کلام حضرت
 پیغمبر علیه السلام در کتب علم و حکم و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 و ترجمه آن بنظم مترجم **ج** آنکه شرب فراتیه الزم و العفة
د العلم طاعت يوم القيمة **ج** فیما کان **حدیث**
جمله در بیان مثالی و شرح آن استقام و فتنه است در حق
 آغاز و سبب نالیش و انجام و در پیش و در آخر سر آیه و یکست
 و دو بحث مذکور است **آیه** آذَانُ لَوْلَاكَ يَمُنُ الرُّوحُ **ب**
 وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ مُجْتَمِعَةٍ **ج** وَاتَّبَعُوا أَمْرًا كَثِيرًا
 الْقَبَائِلُ **حدیث** من عرف نفسه **ج** **بحث** اول در حقیقت
 روح و اختلاف افعال و احوال و در آن **دوم** در استعمال و بعضی است
 آن بعضی آیه ترا **ج** **نالیس** اول در آنکه کجاست و در آن
 مخلوق و بعد از این مخلوق خواهد شد و در آن پنج آیه و یک
 حدیث ترجمه شده **آیه** آذَانُ لَوْلَاكَ يَمُنُ الرُّوحُ **ب** **حدیث**

در آن دو خط و در آن
 قسین عام و در آن
 سیدین خان

للكافرين

لِلْكَافِرِينَ **ج** قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا **د** اَنْتُمْ وَلَوْ
 الَّذِي هُوَ اَدْنٰى **ج** قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْكُمْ
 بعضی **حدیث** در باب آنکه بهشت آدم باغ و از
 باغ و دنیا که جنة عدن جهان الدنيا تطلع فيها الشمس القمر **نالیس**
ب در اثبات بقا نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن
 بعد از مثال و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده **آیه** وَلَا
 تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا **ج** إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي
 صَفَةِ الْأَجْسَادِ وَفِي شُجْرٍ وَنَحْوِهَا **ب** إِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي
 شُجْرٍ أَوْ فِي بَيْتٍ **ج** سبحان الله المؤمن أكرم على الله من الكافر
 آن که بعد از روح و در حقیقت طایر **احضر** **نالیس** **ج** در رفع توهم
 بعضی که کان بوده اند که تعلق نفس بعد از خواب بدن بشجر
 مثال قول شما تحت **انجام** در آنکه بدن مثال که در آن کلاه
 نفس بآن تعلق میکند و از کلاه

جسمانیات در گذشته اند

و بطافت جزوات

رسیده و الله اعلم

بحقایق

الاحرار

۹۲



ای (از تو)

این از ختم پادشاه کار / من فاطمه بنت محمد
از کس این ختم در دست / بر خرد و پاک نماید
۱۳۴۵
در شهر کابل
محمد بن محمد بن محمد

الله اعلم

از لایعربند و حاکم اقامت فرود / هر چه معلوم باشد
و اگر شنبه نو و کار خود بداند / و اگر معلوم باشد هر چه متذکر شود
و حکام گاه باشد و صاحب اسرار / و کارهای گاه باشد
و حکام گاه باشد

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم
ای از تو حدیث معرفت را تمییز کن و در ترجمه و تفسیر تنزیل پسین
که مشک تو را آرایش عنوان نبود و تبلیغ رسالت نکست و اینها
بهر حدیث که مجلس آریان اینچنین رسالت لوح کتابان خیرین بخواهر
حقایق آن تواند بود و در بنا و کلام که کل جنبان معانی بی نظیر شبت و در
از طر شسته صفای تواند بود چه بدایت که خلقی کونیر بر خور از اشته لوانی
شمار اوست و فکر معن است که در آت خافیه را در پیش ایشان کرانای فریم
مشاهیر و در دنا محمد و در خانه کتاب هدایت و قلمه پیش حجت نهاده
نظم محمد کا فزین با وجودش بود و خرد و از دریا وجودش شمع آفتاب
زوال کل خوشبو باغ و در جفا چراغ اصطفا در شسته و خوش و در حین
مقیم از در خوش با و دانا زان دل شکل کاشتر از خنده ای بیخنده کاشتر
میهان سالانه زان کلمه عفا و کاشتر خلیل آتش پرست شوق و
فوج افند بر طرف کوش خرد و کوش زب کاشتر سیاه و در کوش

در آن مجلس خال و اصحاب خجسته نالی آن سر و علیه علیهم السلام الله الله
سینا مطلع انوار هدایت عظم و سر شپه جو با رامات کبر که از غیر فاران
معابد قدس بر آت و غیره بصیقل اطاعتش روشنیست و در انواران معانی
را حدیث ایمان تجرید محبتش مبین **نظم** شکر صفت خویش یکیش که خند
ز لطافت عالم بر بندند انبر و جمع اسرار او بده افتد در عار و یار
او بدها جو کبریا به پیشش راه برود از آن و غیره عظمی وجود او در
کینه ز لیس جان بود در در معای خانه بد او بود در راه او بود اگر نش
قیم است که راه او در طاعتش است او ستم تسلیم کثیر **نظم**
بسماع ارباب دانش و دکانیر سلفه داعی و قاهره مجرب و علم شریانی
خاتون العالی عاقله با طافه الازده که چون خفا و کوهت نظار است چم جانایک
سپاه خویشید بر خاک بارگاه افشار لایحه العصر الازلی الزین و عصا
خواجه الدین الدین المستسین آفتاب شک خلافت و شریار قطب سید سلط
و عالمی بدار **نظم** ششم چشم پندانه با و زنده باغ خرد و اسرار
آفرینش چراغ دودمان کرکانه جوار اشاه عدلش در سر که داده
آب روز و در کافیه و عارفش کرده ظاهر و نه خشنود و در
اندا از کجاست خویش مسیح کردون کل خوشید آرد از مغاسنه
به حفظش ظاهر مسیح خیران خوشل حبه از سبج المین

و عمل بنفوس آزاد اجسید اند و کسی در غیر خلاف فکر دست و خبر و امر و سر و
 بصر و جمع را و این آن معصوم عالم است بر شکر که بر معطل علم از جهت دانسته
 و معصوم آن عمل کرده اما چون منزل سیه بر نفس عالم و جمع و در خلا و کرامت
 و گفتند حدیث تا منوار بر شکر نیست و آن عمل بر توان کرد و هیچ بر لیل شده
 و از خود و لای که بران را داده اند این نایه که **وفاک ان لا یست**
ان یغزو الکافه فکول لا یغزو من یغزو فکول لا یغزو من یغزو
لیستغفر و ان الذین یغزو لیسند ما و ان یغزو اذ ان یغزو الیهم
 یعنی رو نیست مومنانه که در یکجا تحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظر کنند
 که کسی در محاش و سبب بقای حیات ایشان شریع معطل کند اند چنانچه در هر فرد غیر
 اهل شهر یا قبیله یا ایله نیز که در هر اند که طلب فقه دین تا بر می آید قوم خود
 از خطا و غلبه الهی چون برگردند به لولش بر وجهی که بایز از انکسب منای
 و مباشرت عوامت یار و نیست که همه یکجا بر غیر از کفار و جهاد روند بلکه باید که
 از هر فردی قیام نمایند و با تحصیل علوم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بر می آید
 از آنکه اگر در وقت اند از خطا و غلبه الهی چون مر حجت نمایند با قاعده علم شوند
 بایشان در احاطه و التفسیر بر وجهی که اگر خبر واحد حجت باشد بدین رسیدند که
 از هر فردی که در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انداز و بخوانند
 و آنچه که با حق از انکه به شمار و فضل و عوامت خبر بران ترتیب شده و انان بطور

و اندک

نخواهد رسید و آید دلالت دارد بر آنکه بطوریکه پس خبر واحد حجت و معتبر نیست
 این چند دلیل و کفر که کرده اند و باین حدیث است لاک کرده اند و از ادلیل است
 و حال آنکه آن نیز مطلب مذکور دلالت از خود دارد و بایشان را بر آنچه معصوم و علم
 فرموده اند نیست که اگر خبر واحد حجت نباشد و آن عمل نکند هر آینه علم است را
 از ان شفاعت نخواهد بود و آن استیجاب نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث و کلام
 دارد بر شکر استیجاب و باین و تحقق شفاعت است از ان بر سبب انکه من موصول
 من یغزو چون از ارات علوم به یکجا بنظر آید که بر عموم دارد و غیر هر کس خطا کند
 از جهت شفاعت است چنانچه هر یک از علمای شریع و علمای ایشان بخیر و شریک
 بنظر خطا آن با هم که مددشانی بجهت قوت بر سر و خواسته و بنظر دین توانی که
 را در میان بر لیل و هر یک که خبر که را در در و بستان متغیر و غیر می تواند بود که
 محتاج الیه و مشغول است به حدیث و حدیث که حجت نباشد و اعتقاد داشت به محتاج الیه
 و مشغول است به حدیث پس خبر واحد حجت نباشد اگر بگویند باین لازم می آید که خطا
 و جهل و احوال معصوم کسی عالم بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نه حجت باشد
 چه که خبر موصول از ارات علوم شش سال ایشان خبر است و کسر از علمای
 قایل شده است به حجت ایشان نیست که عالم شامل هر فردی باشد که دلیل دیگر دلالت
 خارج بود آن نوز که در اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول
 حجت است و توان در باب فاسق آیه که **ان جاءکم من اهل الذم**

در آن منزل نیست چنانچه در محضر رسالت صواب و عدل و آید در باره امیر المومنین علیه السلام
 در وقت روانه کردن آن سرور بجانب غیره که اللهم فقه فی الدین و فی الدنیا و فی الآخرة
 او را در امور دینی و دنیوی و آخرت و دنیا و آخرت با کسی که بعد از او نشیند و
 میرد و چنانچه کلام معجز نظام است و او را که در حضرت فرزند خود امام حسن علیه السلام
 بر زبان مبارک جاری شد که یا بنی تقی فقه فی الدین و فی الدنیا و فی الآخرة و بعد از آن
 فقه در دین را اشارت است و در کلام بعضی اعاظم علماء و اولیای دین که در زمان
 سابقی اطلاق فقه کردند بر علم آفت معرفت بعضی لغات و وقایع آفات که
 عبارت از در افتادن و عقاید باطله و مذاهب موهله است و اینست مفسدات و
 اعمال جوارح که معتقیر بطلان است و اعمال افولیت است و در این مرتبه
 دنیا و مافیها و فساد و بر غایت آفت است استیلا خوف و ترس از هر جا و
 آن و آیه و افزاید **فَقُلْ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَامَىٰ**
فِي الْيَتِيمِ که ترجمه آن در پیش چهارم سبق اگر ایت نزد دلالت میفرماید
 چرا که چنانکه در شرح بیان مذکور کنیم و هم از جمله آیه که در هر مرتبه اجتناب
 عورات و نهاده شود بر آموختن فقه مرتب شده و ظاهر است که علمای آن زمان که
 مرتبه اندر ششم آفت معرفت امور مذکور است و این طریقی هیچ و شری
 و طلاق و نکاح و اعمال آن و همچنین از علم که دینی حدیث و فقه است علم با موقوف
 و علم حدیث سحر است و معارف علم که آن است و نه معاد اصطلاح که

مرتبه

علم

علماء این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت صانع و عقل یا
 امثال آن چرا که در حدیث و اردست العلماء نوشته اند انبیا را بعد از انوار و انوار
 و ظاهر است که وارث علم اند و وارث مال و علم که اجابت میارند که شسته اند و در
 آخرت و علم حدیث سحر است و علم این معاد که در کتب و آیه کریمه **فَقُلْ لَا تَقْرَبُوا**
مَالَ الْيَتَامَىٰ نیز نص بر مغیرت و کرم است چنانچه در کلام معجز نظام است که بزرگوار که
 کوره ترش خوف آفرمی که از خدا از جمله آن او را باب علم اند و وصف غایت
 دارد و نور دلالت دارد بر آنکه علم بشوق باعث خوف و ترس است و ظاهر است که
 علم که خوف ترس آفرمی که بر آن مرتبه بر علم دینی و آفت و علم حدیث سحر است و
 از آن علوم را در معجز غایت اند و آیه کریمه **فَقُلْ لَا تَقْرَبُوا** نیز نص بر مغیرت و کرم است
 شیطانی میکنند چنانکه مصنف خلد ظلاله و بعضی از مفسرین خود که معجز سحر است
 سفر عبارت است از شمار و غیر کرده فرموده اند **فَقُلْ لَا تَقْرَبُوا** علم بر سر سبیل است
 از و کیفیت حاصل نه حال علم بود غیر علم **فَقُلْ لَا تَقْرَبُوا** و توبه پس از اینست که اگر دانش
 بود و ترش و بدست است چنانکه شیطانی شمار این علوم و این نیالالت و نمود
 فقه شیطانی بود بر آن چنانچه در غیر علم شیطانی از آن سر سبیل است چنانکه شیطانی
 لوح دل از فقه شیطانی شود ای سحر است که در علم کبر و چند جز از حکمت
 بر زبان حکمت ایامی نام بدان دل منور کند با وجود و چند با شکر علم
 که اگر گویند از علم است همین است که در علم و آن کرد و غیرت و توبه پس از اینست

علم

چنانچه

فَكَانَ مِنْهُمْ يَزِيدُ النَّاسَ بِرُكَّةً لَوْلَا الْإِبْرَاهِيمُ الَّذِي قَدْ كُنْتَ عَلَيْهِمْ
 لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي الْخَلْقِ وَخَرَفَ مِنْ الْعَذَابِ وَكَشَوْقًا
 إِلَى التَّوَابِ **ششم** كلامی نظام در زمین آغاز و پیکار ایشان با تمام آفاق مشتمل بر
 دو پیش **پیش اول** در خلاصه معنوی طاعت مشغول آنکه حضرت مقدس بنوعلم است
 الله علیه و آله فرموده اند که هر کس شایسته عزت را چنانچه شایسته است دوست و مرتبه
 عظمت و بزرگی او را پدید آورد و با خیر او در میان خود از زمین کردن و کم کردن خود را از
 خوردن طعام و تعجب میدارد و نفسی خود را بپوشد و دشمن در روز و نماز کردنی
 حاضران یکی گفتند خدا را تا چه بران سازد این ای رسول خدا و ایها الجماعت
 اولیاد الله از حضرت فرمود اند که بترس که هرگاه اولیاد الله خاموشی مرا نمایند
 خاموشی ایشان نگردد است چون بعضی از آنکه در اسلام ایشان در کعبه است و چون نظر
 بر چیزی می گذارند نظر ایشان بجهت میرسد که با آن عباد میگردند از عطف
 معنوعات الهی و چون خلق در امری نطق ایشان محض حکمت بیان مصالح
 مردم در محاش و مسائل از آن اشغال نمایند و چون براه در آیند رفتار
 ایشان در میان مردم منصفه حصول خیر و برکت است اگر کسی بپیش از این معتقد
 که تا آنکه بفرموده ایشان را که از کارهای ایشان برادر بود در این راه میگرد
 روحها ایشان در بدنهای از غایت ترسند از الله و خوفی ثواب غیر متناهی
پیش دوم من عرف الله شیخ عمر الدین اولا در کتاب فرمود است که آورده که

و طرازم

از

معرفت نزد او با تحقیق عبارت از ادراک آدم است بعد از ذوال از ادراک اول
 یعنی که بگوید ادراک مرتبه پنجم بر واسطه توحی ایم و امتداد زمان بسیار است
 بر این شسته چون با لحاظ آید و بهیچ ادراک دیگر نیست آن بسیار از ادراک پنجم
 مرتفع گردد و در نتیجه خود که همان مرتبه که مرتبه دیگر در معرفت ادراک در آمده است
 ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت می نامند و از غایت که ادراک پنجم در معرفت
 اصحاب عرفان میگوید چه مشهور است چون است که خلق را و از آنکه نفسانی طاعت
 که بدرک شهادت و معرفت اند بر خلق جواهر بدن تقدم دارند و چنانکه در حدیث
 وارد است که خلق الله را در هیچ خلقی الا بران با بر جلاله اعظم یعنی خلقی
 و آفریده است حضرت عزت جل بر که نه نفسانی طاعت است از اقبل خلق بدین
 ایشان بجهت بر کمال مرتبه نیست که در ایشان که بعضی قبل از آغاز خلق عالم
 بخود و اعتقاد ظلمات بدن ادراک معنوی است که بر موت که در تحصیل از
 مبدأ فیاض قایم میشود از حاصل لا بهیچ آنچه و آفریده است **الشیخ**
قالوا انما انما بانی ناطق است خلاصه معنوی کلامی نظام آنکه در بدو فقط
 که آفرینش از اول و آنچه در راه رسید و در معرفت خطابه آورده اند که ای شیخ
 که خلق با همان در زمین پروردگار شما و آفریده شما به زبان بنایان فریاد کردند
 که هستی و غیر تو که توانه بر طایفه بود که عالمیان پس خطابه که در انوار ایشان
 علم پروردگار خود حاصل میگردند و اول غفلت از آن بواسطه غفلت بقرات بدن

الایمان

وقت معزول است بهترین مختارند بر مخلوقی است مثل شما که دست مختار او را
 آفریده و چون در حسن نسبت آن سپرد و کارش را بگوید که این را از این است که
 همان شما باین مقصود بشنید و ببینید که موانع بر این نیز هرگاه در میان شما
 حق در آید گمان بر آنکه پروردگار ایشان را در شایسته است از ایشان هر چه
 کمال خود را در آن دیده اند و نفس خود را در بخشش آن دانسته پس معلوم شد که
 بر این چهار است حال عقل و ادب و انش در اتصاف پروردگار خود و صفاتی که
 صفات کمالش میداند و مولانا بعد از این در تفسیر دوازده صفت شایسته قدیم خود
 بعد از نقل این حدیث در یکی از صفات کلام را بر آورده که خداوند متعال نسبت
 این کلام است در نهایت وقت و لطافت که حاصل شده از منبع تحقیق خود
 تزیین و تشریح آنست که چون تکلیف را بر آن بر آورده بر مرتبه قدرت بنحوی که
 نکرده اند و تکلیف با لایق است و دانسته است آن زیاده از این مکلف نیست که
 آنچه از اوست کمال و صفات جلال تواند و محیط در که در آورد و فهم آن را خور
 مرتبه در اکل او بنحوی که پروردگار خود را که مجموع صفات کمال را ندانند
 دانند و آنچه در که او توانا دریافت که اتصاف با نفس تصور است چون او را
 برابر از صفاتی که مستغن نفس میسر بر آید از او سبب نماید و آنچه منی آن در خود
 و امثال خود است هر مکرده بنحوی که الفت بآن گرفته از قدرت در که فهم او پرست
 و او در آن بوقوع کمال آن نیست و از سبب مکلف نخواهد بود که با او سبب
 که آنرا

مستغنی

که اتصاف امثال خود را بآن مستغن نفسی کمال دانند پس با چار نفس بخود کرده آنچه
 در خود کمال دانند انبات خواهد کرد و آنچه نفسی است که چون کمال خود را درین
 مش هر یک کند که قادر و عاقل و حی و عالم و مدبر و مدبر و مدبر و مدبر و مدبر و مدبر
 مکلف شد به است با ثبات صفات مذکور را بر او و چون نفس خود را در جمیع
 بغیر امور که لازم دارد و کمال جسم چون نفس بود و در جزو بود و امثال آن
 مکلف شد به است با ثبات صفات مذکور را از او چه اگر زیاده برین مکلف شد
 تکلیف با لایق است لازم آید و دانسته است که تکلیف با لایق است و چنان نیست که
 از صفات خدا دانسته است در حقیقت صفات او بر این صفات خدا و اینست که
 از صفات کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که هر یک از صفات قدرت و عظمی و جلال
 از صفات است با طاعتی که در او با چو کتاب خسر و شیرین در حق و کمال
 توحید نماید بر این وجه نظر آورده **مستغنی** صفات واجب آید بچو ذات و کمال
 ممکن کند در صفات صفات با چو ذات نیست مانند که در نفسی است در
 و کند و در امثال این چنین آید که مودر و مکلف در سر از توحید شود که از
 را بنوعی که در شایسته است که هر یک از صفات قدرت و عظمی و جلال
 از صفات صفات کمال که علم قدر از قدر قاف در کمالش جمله موانع را که کند
 زنده نشی بچو صفات پندارند و دانسته است در بار بریدن است که از موی در کمال
 هر آن در که در توحید مفسر نفسی آن خود کردی و گفتار او که کمالش از آن

احتیاج را

عشق

چرا این چنین بکلام عشق ابران جوگر که دردی صوفی مویست ترا در سینه دینی
 گوشت را به جیم هست نه جبهه نه جوهر حکیم است علم است و حق است بکلام ابران
 حکمت نخواهد از کسی برتر ز حد است زانی صنعت ناله خواهد از نور رسید
 خواهد مرا خود ظرف دانش چنین نیست بچشم چشم خیر این نیست
 زمین اگر پیش ازین بود مراد است اعلا که در دل جبهه نیست و با کین معنی
 در کمالش بکسب ان بود پیش جلالش کمالی متعظا در علم داده بود با دانش آن
 موی که بر او چو لغت فطرت را که اندازد زما جز در خور فطرت نخواهد که بکر یا نشاید
 عالیت است میسرش در علم و کمال است بکمال خفاش بر دانه ها که ادا کرد
 او را فخر خدای ترا از بهر دانش چون زاده از انوار غرور دانش که دادند
 قلب زودا فروست نه در جلی انداخت زعم الا قلیلی با این علم قلیل این چه
 دلیلی است اول از افلاک دانش متعجب است خداوند با جود را بر کن
 خود را چشم را چه سپردن دله و محرم را از انوار زبانی شکست بکین ابران
 جود حق خود نیست باید و زمین جز جود مسکن نیاید طراز بیاید و است که
 معرفت شناسا که طاق است غایب توان رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه لطیف
 جبر است و سلطان الحقیق خواهد بود غیر الدین طوس علی الزمره و الغفره در بعضی از
 معصنات خود آورده که حق است از مراتب معرفت آتش را که در دل
 مراتب آن گشت که شنیده شود که موجود است که هر چه با و میرسد و مودم شود و بخیر

لحان

بجانات آن در آید روشنی میگرد و در چند ازان بر میدارند که نهند و در آید
 ازان با آتش میگذرد که آتش دوده باشند و حساس ازان کرده و بطریق
 در شانه خست خستنا جمعیت که در جبهه نیست که فغانند و نقدین بود و کمال
 به اندک دلیل و بران به ان اند و بهر احوال کرده اند که از ابران و استادان خود بخیر
 شنیده ایم و ایشان در دفع بگویند و این مرتبه را در معرفت آتش مرتبه جمعی است که
 از دود و دماش پدید کند و غیر کند که موجود است که این آتش و ازان
 بر خاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب قاصد معرفت جمعیت که بر لیل و بران
 اثبات واجب کرده باشند و ازش بدینکات و ملا حظ مصنوعات علم بود صافی
 بهر رسانیده و این بهتر در شناسا آتش مرتبه جمعی است که احکام که مراد از شناسا
 و بر شناسا آن غایت طاعت آتش بر نظر بر شناسا بهر بعضی محسوسات که در کمال طاعت
 ازان مانع بود دوده باشند و نظیر این مرتبه در خدایت سر مرتبه جمعی است از موی
 خالص کمالیان خاطر در شناسا حق این را بر رسیده بهر جمیع البقیه
 دانند که اوست که خالق و در کمالش ارض و سما و است بجا که خود در معرفت
 خود میفرماید که الله لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو
 بگویند خود را با آتش داد و عات سوخته بشود خاکستر کرده و نظیر این مرتبه
 در معرفت واجب معرفت ارباب شو دو فاست که بعد از معرفت ارباب معرفت
 حقیق کرده اند و از غایت ازان ازان موجود خود را در میان ندیده اند و شناسا

کائنات م

حکم بعد الترش کرده و شرح حال الدین مقرر علیه السلام در خداوند جان مگسود و الاغما فخر
 علی قول شرح ابی جعفر الطوسی رحمه الله علیه از عبد الله بن عبد الله القدری قال که از حضرت
 رجال است که حدیث گفته با و نسبت یافته از اهل بیت است که از رجال حدیث شده
 معلوم نیست از عبد الله بن عثمان بن غفر که گفته و جعل القدری و غیره را در آن
 و مورد وادی و شریک از خلفای بن عباس کرده و از اصحاب ائمه علیهم السلام است و در
 صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نهاده **اما** ما نحن اهل جعفر رحمه الله علیه که آن
 حضرت فرموده اند یَعْنِي أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ حَلَاةٍ يَحْضُرُ وَفَقَهَا
 إِلَّا نَادَى مَلَكَ يَتْلُو التَّائِبُونَ قَوْمًا لَا يُؤْمِرُونَ لَكَ النَّبِيُّ أَنْ يَفْعَلُهَا
 عَلَى ظَهْرِهِمْ كَمَا فَاطِمَةُ هَذَا بِصَلَاةٍ تَكُونُ **شرح** کلام بحر نظام در فضیلت آن
 و یکبارگی آن **آقا** شمس بر خوشی **میش** **قال** شنیده از زید بن کبر که از خود و آنروز
 روایت میکرد از پدر عالم بعد از خود علیه السلام که گفته است از ائمه صلوات الله علیه و آنروز که
 نبی عز و جل بر برف است آن که کند که در برابر مردم میزد و گفت یکی از ائمه علیهم السلام
 که چهار مرتبه و پیشین و پسین شوم خشنود و ارضی شود که از اولایک آن در برابر
 مردم که برابر و گفته اند آنرا ندانند که ای مومنان بخیر و بجا آن شراب که
 بر سطر است که با جمعی مبارک است با مومنان است بر شربت خود بار و در دست ایشان
 فروشانند آنها را بکار دانی از کرم بود و در کار شما شربستان و فی **میش** **میش** **میش**

تا حین صلوة و سجده و قیام درین کلام نیز زیاده است ایراد و فزاید در کلام
تا یک حکم است پس اینچنانکه گفته شد که از ما فهم میشود و هیچ یک از ما ندانند
ابتدایت و تبعیض از آن مراد نیست الا نادانان که الا حرف استنفاث است مستثنی
یعنی امری که بعد از آن استنشاده و محذوفست و جمله امری که محذوف است
مقام درست کلام درین تقدیر است که تا حضرت وقت القاء و علی بن ابی طالب
از آن ملک که حاضر در الاسوال که مستثنی شده است در کلام محذوفست و باید که
مستثنی بجای آن گذاشته شده و محلی اعراب بیان باور داده باشد و این قسم
استثنا را استثنای فرقی مینامند بر محال از محال که استثنا مندرج شده و محذوف
بعملی در استثنا اگر گویند فعلی که محذوف است واقع شود و اجابت که او و قد بر
آن در آید و اینجا در زیاده و بسجونی تواند بود که گاهی ملک محذوف باشد و اجابت
بر که بعد از آن واقع شود و باید از آن مراد محذوف قبل تجویز کرد که گویند او
و قد را از کلام حذف نمایند بوجهی که بهر کلام بی ربط و بجا باشد
بعد از آن تعادله و در کتب و قد را که به محال است و بعد از آن که
نیز محذوفست و تا کنون نیز از آن قبل است و بعد شده انتقال و تعقیب بجای محذوف
وقت نماز یعنی وقت صلوات محال بود که جایز باشد و نیز یکی از آنست که صاحب
اول سوره جرات آورده که که هر یک که در عیب و عیب است نیز در آن
میانی و در سوره جرات و در سوره جرات و در سوره جرات و در سوره جرات

كَذَلِكَ اَعَادَ الْيَمْنُ فِي الْاِنَاءِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَى الْيَمْنِ وَصَنَعَ بِهَا
 كَمَا صَنَعَ بِالْيَمْنِ اَيْ شَقَّ مَسْجِدَ بَيْتِهِ فِي يَدَيْهِ وَرَأَى خَلْفَهُ
 وَلَقَدْ بَعْدَهَا فِي الْاِنَاءِ **شرح** كلام راو امام عليه السلام در بیان پوشش
 نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو پیش **پیش از آن** حکایت کرده و بیان نموده
 امام محمد باقر علیه السلام از برادرش و نورسلطان خدای را بر نبوه که در هر آب طلب نمود و
 حاضر شد و اصل ساخت دست برت نمود و در آن قیج و کفی آب گرفت و در
 آنرا برادر مبارک خود از جانب بالاروسین راند دست مبارک را بهر دو جانب و تا
 آب بهر جانب آن جاری کرد و بعد از آن پوستی را داخل قیج ساخت و کفی آب آن
 دست برداشته بر دست برت نکشت و راند دست مبارک را بر هر جانب آن با آب
 جاری شود و بعد از آن اعاده کرد دست برت را بر صورت دیگر برت را کشاکش برت
 و بر دست چپ درخت و بآن همان عمل کرد که برت برت کرده بود بر صورت مبارک
 بر هر جانب آن راند آب بهر جانب جاری شود و بعد از آن مسح کرد بر پیشانی آنرا از رطلوب
 دست راست حضرت با قیامه بر روی بر خود را و با پای خود را و اعاده نمود دست راست
 را تا بعد از آن بازه بود که مسح بر پشت **پیش از آن** قدما بعد از مسح بر پیشانی
 استلال کرده اند باین فعل حضرت را که آب درون غیاز برابر وضو ساختن آن
 استعانه که فقها در وضو کرده و گفته اند نیست و گفته اند استعانه میکرده است
 دیگر آنکه دست راست بر روی دست چپ میزدند و درین استلال چنانچه حضرت
 فرموده

بحث است **پیش از آن** که مراد از وضو که مقصود حضرت خلد غلام از بحث مذکور است
 باینکه چنانکه فقها استعانت را در وضو میکرده و گفته اند که مقصود از آن اینست که
 بشما از هر یک از امور که مشروط بر وضو است و فرض امام علیه السلام چنانچه تفسیر راوی
 مشعر بر آنست حکایت و منو حضرت سلیمان علیه السلام را در وضو و تعلیم آن راوی
 ایا حنی فعلی از افعال مشروط بر وضو چنانچه سکوت از ذکر نیست که بعد از وضو
 وضو است یا شرط آن نیز نموده است پس فعل امام علیه السلام در قیام اشعار بر هم
 که است آنچنانکه کرده و گفته اند نه شسته بشود در حدیث اشعار نیست بر آنکه فعل مذکور
 از شیخ جواد است علیه السلام در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن مستحکم
 توان چنانکه توان گفت که حدیث مرصع نیست در آوردن غیر از برای امام علیه السلام
 نیز میسر تواند بود که مقصود راوی ازین کلام اینست که حضرت در مقام احضار
 آب در آمدند تا آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازند و بعد از آن حال طلب
 کلام فقها بسیارست چنانچه بعد از مسح کلام این ظاهر میشود و در حدیث است این
 مراتب میتوان بود که فرض حضرت از فعل مذکور نسبت به چنانچه از آن پیش و اشعار آن
 که استعانت در وضو هم غایت مخصوص است که معانی نیز چون مقام تعلیم است ایامی
 ندارد بلکه متعلق از آن نیست و الله اعلم فاسد کلام علی و غیره نیز از علی
 التوحید بدل در اصل لغت معنی از غایت شوب و امثال آنست معنی و گذشتن
 جامه و پرده و تعالی آنچه مانند آن پیش و انجاست که آنچنان بر حقه و کجاده و امثال

آنچه میگویند

در آن قصد شده و افعال و صورت آن لازم ندارد که مقصود از آن صورت
 بشود و کلام حضرت که بعد از فروع از موضوع است فرموده اند که در موضوع لایزال
 الاله باقیست که الاله پیش از قبول نیست و از هر موضوعی که مثل این و صورتش
 نیاید و در اصول معتبرند که اصل عدم تکلیف بر آن است باقی آنچه در عرف است
 گویند از عهد تکلیف می توان آمد و هیچ کس که گوید که کیفیات فعلی
 تبدیل کیفیت دیگر یا در قیاس است و نمی تواند بود که هرگاه علم از جانب
 خود مانور شود و با یک کار کند که اگر در هر کس تکلیف نیاید از پیش نخواهد
 بود و هر آن کار از او صادر شود که توان گفت مانند کار زید است نه آنکه در هر کس که
 از آن مانند تر باشد مقصود نیز در آن نیست که اگر برین مطلب استدلال کند بایست
 که قیاسا علیها و غیره چنان دوری برین برسد که در علم بیان مقرر شده که
 مطلق منفرد در شایع متعارف میشود و غیره که امر به قید و وضع و حال از
 اوضاع احوال آن ایراد شود و لوازم آن در متعارف شایع از افراد آن خواهد بود
 چه اگر فرد دیگر مقصود بود بقید مقتضی میشود که هرگاه استیفاء بسلامت خود گوید
 از برای هر کس که سبب از او طرح و وضع آن کند باین تکلیف خواهد بود که گوید
 بروجه متعارف است و میان مردم مثل شکل اسطوانه مثلا پس اگر شکل دیگر باشد
 مثل شمشیر یا سکه و احوال آن مثل استیفاء نخواهد داشت و بعضی از
 منوط خواهند ساخت پس گویم عمل وجه که امر آن در رای و افعال مطلق

مثلاً

و مقید بقید نیست پس بنا بر آنچه مذکور شد لوازم آن فرد خواهد بود و از آن پس که
 شایع و متعارف در هر موضوعی است که شایع و متعارف در شایع و متعارف است که ابتدا
 از جانب بالا واقع شود و از جانب پایین پس که بر آن وجه مانور میشود اگر گویند
 این استدلال در باب برابری جاریست چنانچه است که شایع و متعارف در شایع و متعارف
 اینست که اگر امر را بر این وجه حال آنکه شایع و متعارف نیست جواب است که این
 شرکت میان این دلیل و دلیل سابق که قوم ذکر کرده اند هر چه این را زود
 آن بر دلیلها خود جواب این دلیل نیز میتواند بود و الله اعلم بالصواب
 عقیده و بر غیر تعیین نهایت طول و قصر روی معلوم شود که از هر جانب که میاید
 شست که اگر در جمیع کتب فقیرند که درست در میان مردم مشهور نیست چون بر
 وجه که بخاطر رسیده و دیگران بر آن وجه ایراد نموده اند چنانچه در تعقل بیان
 و استنباط آن از روایت خود را معتقد میدانم مقام را حاضر کن آن دانسته
 میگویند که جمیع فرق اسلام سوار بر هر از علم است که کوشش باین داخل و در است
 اتفاق دارند بر آنکه طول و رسیده از اقصای موثر تا طرفین که عبارت از
 نزدیکی به نیست و عرض آن از دو کوشش که بلند تر از کوشش است و در کوشش دیگر
 و قصاص و انتقام مشهور است که موثر است خواه از پیش و خواه از عقبه مراد آنجا
 نهایت شرف و موثر است که از دو جانب به غیر موثر پس سرالایه است
 گرفته بدو وجه که عبارت از دو ماضی طولانی است که از دو جانب میان سر در آمده

منع

بالارفته فرو آمده است و بمواضع مختلفه که در پیش حدیث که شقیقه است
 و زمان و مطربان موثر از ای گنبد رسیده و از انجا بدور و غیر در آنجا متصل شده
 از دو جانب بعد از که عبارت از مومیت که در محاذات سورج کوش روییده تا
 شقیقه و عارض اما با هر که بر دو رو که شهادت به یک طرف خلاف کرده است از آنکه در اصل
 قضا من موفست نه مقدم نه تأییدش علامت از روان اندر طبع از حدیث صحیح زار که
 بعد از این مذکور خواهد شد این چنین است باطل کرده اند که طول و از قضا من مومیت
 طرف حق و عرض آن آنچه خوانده اند که گفت آنرا ابا هم دو سطر که عبارت از آنست
 شست و آنست میان است چون بعضی آورنده شود و درین حدیث یکسایه
 تر عین و حدیث در اصل است و مواضع مختلفه و عارضین و بیاضها را بین عذار
 و کوش که تکیه بر غیرت را می نماید و گفته اند که گفته اند در اول قضا من مومیت است آنچه
 برست آن بر از دو جانب عذار به خطی که در اصل میان قضا من مومیت
 از دو جانب بیان گذرد و در عین برست خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور افتد
 آنرا غیر از آنکه در تحت خط مذکور و گفت و نموده اند که در تحت آن است که اتفاق
 که طایفه بر آنکه آن داخل مومیت و واجب نیست شستن آن بود که در حدیث
 زاده مذکور که با قضا آن قسمت حدیث مذکور است که زاده از این که
 از ثقات را و بیان حدیث از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با غیرت
 گفته خبر در از حدیث که آنرا می باشد شست و خداوند در کلام محمد از شستن
 کرده است

خارج

کرده است از آن حدیث که بلفظ در بار فرموده اند **الوجه الذي أمر الله عز وجل**
بغسله الذي لا ينبغي لأحد أن يتركه عليه ولا ينقص منه أن لا
عليه لم يتركه وإن نقص منه أو شتم ما دأمت عليه الوسطى والظلمة
من قضا من شعر الرأس إلى الدقيق وما جرت عليه الأصابع
مستدبر أفهوه من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه خلاصه کلام
 معنی نظام آنکه روی که حضرت زینت الحسنه زهره شستن آن که در اینجا نیز از آنست
 برای زیاده شود باید که از آن چیز که گفته اند که اگر آن چیز زیاده کند با جوی بران
 نخواهد یافت که اگر از آن چیز که گفته اند در بعضی آن و عذار در آن مسافرت است از
 دور که در آن گذران وسط و باها و در حالت که آن مسافت از قضا من مومیت
 طرف حق و آنکه جاری شود و بر آن اصبع مذکورین از دست و غیر آن چیز از دست
 بعد از آن حضرت سوال کرده اند که آیا شقیقه داخل مومیت یا نه حضرت فرمود که بجز
 شقیقه داخل مومیت است بعد از آن که گفته خبر در از این خبر بران روییده است
 و در آنرا گفته اند که ماند بر محاسن و بیل و امثال آن فرمودند **كلما أحاطت**
الشعر فليس للعباد أن يطلبوه ولا أن ينجسوا عنه ولا ينجسوا
عليه الماء یعنی آنکه مومیت روییده و در زیر مومیت نیست مومیت که
 در مقام بر آوردن آن از زیر مومیت و ایندیا از آن بحث کنند اما هر یک که آید بر روی
 مومیت که بر آن موضع روییده چهار سال اند و این حدیث عمده و اصل علامه را می باشد

در بار

بجایگاه

از بر این حدیث و چه واقعه ای در این کتاب کلمه کتاب کلمه کلمه
 الفقهیه حکم بجهت آن شده و هیچ طومر در تقدیر حدیث از احسن دانسته و
 تندیست که در کلمه اگر چه بوجه اضافی نقل آن شد یعنی تصریح با امر که در آن
 روایت که در حدیث مضمر از ارفاق جمعیف میدانند اما این اخبار در حدیث
 حدیث حکم بود که آنکه هیچ طومر که مضمر است در کتاب خلاف که هم از
 اوست تصریح کردیم تا که امام که در آن سوال کرده کی از دو امام است امام محمد
 یا امام جعفر صادق علیه السلام و این باب در حدیث کتب کلمه کلمه کلمه کلمه
 امام محمد باقر است و اما مواضع حدیث در این خلاف شد است میان علمای
 در آنکه ایشان داخل در حدیث و در حدیث است آن و احببت باین حدیث مواضع
 حدیث را داخل دانسته اند باین دلیل که حدیث که در آن حدیث هم شامل آن
 است چه انفرادی اصعب و در اغلب باین میسر و خطه که در باین آن میگذرد و
 جمال الدین مطهر علیه السلام در کتاب کلمه الفقهیه حکم باین خروج آن از حدیث که
 اصل بر آن ذمه است از وجوب غسل آن و چون موثر بر آن روئیده انتقال دارد
 بوجوب ظاهر نیست که داخل در حدیث و داخل روی و بعضی علمای اهل سنت نیز باین
 حکم شریکند و بعضی منکر آنند و بعضی باینکه جمیع کتب اهل الدین مطهر علیه السلام در حدیث
 حدیث که در حدیث دلیل اول آنکه اصل بر آن ذمه است از وجوب غسل آن **دوم**
 آنکه حدیث که در حدیث منکر آن نیست چه انفرادی اصعب و در اغلب باین میسر و خطه که در

نشد

را از حدیث

را از حدیث که گفته اند و حدیث این مواضع است باین حدیث که در حدیث کلمه کلمه
 نیست که اگر هر یک از مواضع حدیث و حدیث این حدیث و حدیث کلمه کلمه کلمه
 خواهد بود اما باینکه این حدیث را در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 انچه در حدیث حدیث و حدیث آن و حدیث حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه
 حدیث حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 اخبار و حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 آنچه در حدیث آن حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 در وقت انفرادی باین رسیده حدیث حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 و ابهام و در وقت انفرادی باین رسیده حدیث حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه
 را خارج بود حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 تواند بود که حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 که حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 نیست باینکه حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 خطه حدیث که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 و وسط آنرا که در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 اسفل آنکه در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه
 دایره و در حدیث کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه

حدیث

بود خارج

حدیث

شعور و احساس که در عبارت حدیث زنده واقعست بحسب ترکیب **خود** یا **بجای** آن
 از نام نهادن آنست که خداوند هسته متعلق بکلیت یا مقدر است تغییر و جبر که از تعین
 آن در وجود دارد شده است مقدار است که از دور که دوران کند با هم و در طریقی
 در حالتی که مقدار از قضا است هر چه در آنست یا متعلق است بکلیت خود که غیر
 دوران اصبعین بر وجهی که استدار آن از قضا است هر چه در آنست یا متعلق است بکلیت
 و ظاهر است که هرگاه احد بر آن وجهی که از کذا اصبع دیگر و عکس این دوران خود
 که در این استدار و در آن آن از در قضا خواهد بود و او را با تعین موصوفه است و از
 مذکور که لفظ استدار و حالات بر آن دارد و هر چه در کذا امام علیه السلام گفتند که یکی
 در حدیث تفریح ناوارت هر دو شده است بعد از آن در مقام تفریح با علم فضا
 در آمد و میفرماید که ما جوت علی الاصبغین استید بر آن وجهی که در کذا استدار
 و در عبارت حال است از بعد که ما موصوفه است مقدار که در کذا استدار و در اصبعین
 مذکورین در حالتی که مقدار استید بر آن وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن الفراج اصبعین است و هر چه در
 حدیث بر توفیر گرفته شده مواضع تحدیف داخل میشود و در حدیث ناوارت الفراج
 نزد جمع که فایده بآنکه آنرا داخل در حدیث اصباح بکلیت و تفریح و سلام میشود
 از قصور و آنی که گفته شد که مواضع تحدیف و تفریح از این تحدید بر دست است
 آنست که تجویر حکم است بآنکه هرگاه چنانچه مذکور شد متواتر از الفراج اصبعین

اصبعین

براین

بر این قضا و در قضا منطبق سازند و وسط آنرا ساخته بر نفس خود و آنرا
 فرماید که شمس و دایره مذکور بر وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 چنان ظاهر است که وجهی که تحدید شامل آنست زنده است از وجهی که از رویش بار
 تفریح مذکور نمیشود و مقدار نصف از قضا و در کذا استدار و در اصبعین
 که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طول و عرض و فوس
 از دایره شمس مذکور عرضی کنیم درین شکل **ب** قضا و در کذا استدار و در اصبعین
 و خط **ب** خط است که قوم طرف اعلا و وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 بر سمت آنست از دو جانبی که مقدار مجموع این کل بابر تحدید قوم وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 باستنباط آن از روایت مذکور و تفریح دست دایره وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 شد که در کذا استدار و در اصبعین **ب** و مثلث **ب** و در کذا استدار و در اصبعین
 بر دایره و مقدار اعلا و القوا **ب** منسوب میان اعلا و القوا **ب** منسوب میان اعلا و القوا
 که اگر متوجه بود از نسبت و در خود را بر آن وجهی که در کذا استدار و در اصبعین
 از جانبی که در کذا استدار و در اصبعین **ب** و در کذا استدار و در اصبعین
 نیز بر این دست بر و در کذا استدار و در اصبعین **ب** و در کذا استدار و در اصبعین
 نیز بر این دست بر و در کذا استدار و در اصبعین **ب** و در کذا استدار و در اصبعین
 ادب الی این درین مسئله موافقت کند و در کذا استدار و در اصبعین **ب** و در کذا استدار و در اصبعین
 مذکور شود که عدم وجهی که در کذا استدار و در اصبعین **ب** و در کذا استدار و در اصبعین

قوم

از آنکه گفته اند فاعلها و جوهله و جوب آن ثابت است همچنانکه در متن آمده است
 نیز محقق است در ضمن فعل با امر از آنکه محقق است پس در ضمن هر فعل که فعل
 آید آنجا که با امر واقع شده خواهد بود و متوجه از عذر و تلافی آن بر آمده و اصل
 عدم تلافی بر آن است و محقق است که این دلیل که تمام می شود که در
 وضوح بر آن که این حدیث متضمن است و جمیع علماء در معرض قبولش در آورده اند
 عمل کرده اند و از آنکه عمل نماید بهر حال از آنکه این حدیث امام علیه السلام
 چنانچه حدیث آن ماضی است این را و هر چه در آن است که ختم را در هر یک که با امام
 علیه السلام در معرض بیان و تعلیم و ترویج است که بگوید که در هر یک که در دست
 مبارک است و جانشینان و پیروانند چنانچه در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان
 و پیروانند چنانچه در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 کرده و نیز در باب وجوب ابتدا با علم برین وجه است لال شده بود که حضرت از وضوح
 که بعد از وقوع از آن فرمودند و از آنکه تفسیر آن در عقل است از آنکه با ابتدا با علم
 و بعد کرده اند یا منقول است از آنکه در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان
 در حال فعل و امر در آن وضوح با امر از آنکه محقق است پس در ضمن هر فعل که فعل
 باشد و از آنکه آن با امر واقع شده و محقق است که این دلیل که تمام می شود که در
 جلال بر آنکه در حال فعل و امر واقع شده و محقق است که این دلیل که تمام می شود که در
 عدم وجوب امر از آنکه در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند

در هر یک که در دست مبارک است

بر آنکه این نیز می تواند بود و در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 مصنفات خود که کرده است بلکه در شش روز و وضوح و ابتدا از خداوند
 نیست بلکه باید نسبت به جمیع احوال و روی رعایت عملی الاطلاق باشد و غیره
 بالا و بیشتر از هر چه پیشتر شده شود و نهایتی که بهر چه در هر یک که در دست مبارک است
 که رعایت نکرد و واقع شده که نیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که یکی می
 تخلف کند چنانچه محقق است در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 تخلف که فعلی در رعایت عذر و تلافی خواهد بود و بعد از آن ذکر کرده که اگر
 انکشاف شود و وجوب تعلیم عمل بر خود و بالا و نسبت به هر چه در دست مبارک است و جانشینان
 یعنی خطیستیم بر هر دو مورد که نسبت به جمیع احوال و روی رعایت عملی الاطلاق باشد و غیره
 خال از هر چه خواهد بود و آنچه بخاطر این است که در آن ابتدا بخود را در هر یک که در دست مبارک است
 و رعایت الاطلاق و بالا و در باقی احوال و جمیع نسبت به آنکه در دست مبارک است و جانشینان
 باشند و نسبت با آنکه در رعایت عذر و تلافی حقیقی چرا که شش عظیم در هر
 از آنکه آن است که تلافی باشد آن که اثرش از وقوع یا تلافی و اصل بر آنکه در دست مبارک است و جانشینان
 مختلف است از وجوب آن و در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 که مذکور شد و در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 امام علیه السلام در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند
 الاطلاق محقق است با عدم رعایت که در هر یک که در دست مبارک است و جانشینان و پیروانند

در هر یک که در دست مبارک است

اعلا شده بفرموده دیگر که درین حدیث اشعار بر آن بود که از حضرت عیسی
 غسل واقع شده نیز دلالت بر آن ندارد و باطل است که بگوید که این حدیث
 دلالت بر آن دارد که دلالت بر وجوب عبادت مذکور که در حدیث دیگر
 و جهر مذکور شده باشد به اقامت دلیل **باب بیستم** بیاورد که وجوب
 تقدیم غسل دست بر دست چپ که این حدیث اشعار بر صحت و آن
 از امام علی السلام دارد و دلیل که در بار وجوب ابتدا بر باطل است و در حدیث
 در باب آن نیز جاریست از تحقیقات حدیث اطمینانست که علمای مذکور
 رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند از علمای اهل سنت و جماعت که قابل شده
 بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد و حنبل گفته اند که در وجوب ترتیب میان
 غسل وجه و مجموع بدن و مسح بر سر مجموع جلیز و خالی ترتیب میان
 دستها و پاها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا
 نمیدانند و میگویند ابتدا بر عضو که واقع شود جایزست که دست لال که در آن
 خود با آنکه اصل بر آن است و در آنکه وضو اشعار بر وجوب آن
 نیست چو اگر او عطف که در میان اعضا در آن مافوق ترتیب میکند پس مذکور
 نزد ایشان جایزست که وضو بر آن وجه واقع شود و مقتصد و مبتدع هر دو
 بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است الا در وضو دست بر دست
 که ترتیب در مسح با پاها واجب نمیدانند و تجویز کرده که با هر چه مقدم بر پای
 اند

راست مسح شود و میگوید که بگوید کسی که تجویز آن نیز نکرده و در مسح با پا
 را واجب میداند و پانی اصول صورت مختص بعد از آنست که عدد اعضای
 مغسول و مسح در وضو شش است و بعد از این در مسح و جلیز و ج
 تقدیر عدم وجوب عبادت ترتیب میان ایشان ابتدا بر یک از اعضا شکست
 صحیح خواهد بود و بر تقدیر عضو دوم هیچ احتمال نخواهد داشت که مجموعی
 احتمال بر آن بر یک از احتمالاتی که عضو سیم را چنانچه احتمال است و اصل
 ضربی در چهار یک عدد و مبتدع و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکور
 احتمال و حاصل ضرب عدد و مبتدع و شصت و عضو پنجم را بر هر یک از
 دو احتمال و حاصل ضرب عدد و شصت و دو و مقتصد و مبتدع است و چون
 عضو ششم را مساوی یک صورت بنا بر تمام و حاصل ضرب هر عدد در واحد
 همان عدد است انضمام آن باعث زیاده عدد و صورت مختص نمیشود و **در حدیث**
 انحصار عدد و صورت مختص در وضو مقتصد و مبتدع است که این تجویز جمیع میان
 اعضا غسل کرده باشند و ظاهر نیست که آن نیز مبتدع باشد چنانچه جایزست پس
 صورت مختص بیشتر نیست از مقتصد و مبتدع چنانچه بعد از مجموع حساب
 ظاهر نمیکرد و از آن جهت نیز وجه از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قابل وجوب
 ترتیب میان رجوع نیز نمیشد صورت صحیح است که ثالثا جمیع میان رجوع
 بر توجیه که هر دو با هم مسح شود و الله اعلم و شیخ جمال الدین فخر علیه السلام

به کسر مسیح آب تازه بر کبریا که مریدان بر آن غسل اعضا در دستای نامند
 مسیح کرده اند و این مذبح جمیع علماء را میسر است و روانی تدریس سوزانی بجهت ازین
 که مخالفت کرده و چنانچه در باب مسیح است بر ایشان آب تازه را نیز بخورند و باقی علماء
 اهل سنت هم بر وجوب استیناف مذکور کرده اند و بقیه بطریق دیگری را بخورند و مانند
 در طریق امامیه احادیثی که در مسیحیت در خلاف آن جمیع و در جمیع کتب است نهایش در
 روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها مسیحیت را آنچه اهل سنت بدان رفته اند
 اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سالت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام
 انجز الرجل ان یسبح قد یتبرک فی فضل برادر فقال برادره فقلت انما وجدته فقال
 برادره نعم یسبح من اقامه حق قائم امام موسی کاظم علیه السلام که آبا جانیت در
 راسخ کردن با خود و زیاده تر که بعد از مسیح سرور است او مانده و بنی امام علیه السلام
 در جواب آن بر مبارک اشارت فرمودند که بعد از آن گفتیم بر آیت مسیح باید کرد
 بر مبارک اشارت فرمودند که بنی درین و حال خود بر زبان بخیر بماند و جانشین خود
 و تعظیم مقصود پیش از بر مبارک فرمودند و دوم روایت است که از ابو نصر نقل شده
 که گفته است سالت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن رجل من اصحابه انی
 سمع ابا عبد الله یقول قال یل یقتضی ذکره المآثر من مسیح یسبح من اقامه حق و اقامه حق
 بنی محمد الصادق علیه السلام که مسیح سرور گفتیم و آیه مسیح که در دست مبارک از ترغیب علی
 باقر مانده سر خود امام علیه السلام در جواب فرمودند که در خود آیت برسان
 نورانی.

حجت
 حجت

بعد از آن که مسیح کج و کج حال الدین مظهر علیه الرحمه در کتاب مشی المطلب این
 روایت را نقل کرده و دلیل این چند ساخته و گفته است مسیح این چند بگوید که
 و حال آنکه هر دو روایت در مسیحیت در خلاف آن چند است این چند است چه در
 چنانچه مذکور شد چنانچه استیناف آب جدید است بخورند و بنی مؤمنان میان کمال
 بقیه و استیناف در آن روز و این روز که در آن ناطق است و وجوب استیناف و این
 ابرقیه مسیح چون تواند بود که آنکه بگویم این چند نیز از مسیح بقیه را برتر تر
 حمل کرده و مسیح را زود را کرده میداند و استیناف آب جدید را است نهایش
 از علی حکم مذکور بر بنی حجاز و نقل کرده اند و الله اعلم بما صدق علیه السلام و بنی حجاز
 روایتی که در مسیحیت در مخالفت با آنچه جوهر علماء را میسر حکم آن کرده اند و ما چنانچه
 این را که حمل آن بر خلاف ظاهر غرضه تا وی کند اندک مسیح ابو جعفر موسی
 در مسیحیت حمل آن بر بقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال را و جعفر از
 مخالفین حاضر بود حضرت بر وجه مبارک بجای فرمودند که موافق است
 بنی و حضرت فرمودند که در آن میاید که در واقع مال این نیز راه و الله که غرض امام علیه السلام
 مسیح و مخالفان اعضا بنی چون در دست و سایر اعضا و صورتی که آن مسیح
 توان کرد مانده و بنیان و مسیح نباید کرد و آب تازه بر کبریا باید و استیناف
 گفته است میتوان که هر که امام علیه السلام در روایت ثانی فرمود که درین کلام و استیناف
 بنی گفت که در المآثر بر مبارک است و در روایت آب بعد از آن مسیح که آیت بر مبارک

دلیل این

وارد

مس

محاسن و ابرو با قاعده بشیر نه آید و وادرنه که اگر شد از احوال او در و بیاید
 مذکور شد و محاسن که در کتاب است بسیار نوشته گشته است که این احتمال بغایت بعید است
 چرا که سبیل برین وجه سوال کرده که آیا کسی که با یک دست در دست راست و با یک دست
 بر چپ می تواند بگوید که امام علیه السلام از آن نفر فرما بیدار و او کند با خدا را و نماز و ابرو
 که لازم آن مشروط بعدم تعارض است در دست و محققانند که محل دو چیز مذکور تریز
 بر خلاف اعضا که محتمل نیست نیز بغایت دور است چرا که سوال را در دو روایت اقول
 برین وجه واقع است که آیا جابجاییست در آنکه کسی که بعضی سر خود برین وجه تریز کند
 از کسی سر خود در دست داشته بشیر و در روایت دوم برین وجه که آیا کسی که
 با یک دست سر از تریز بشیر پس چون حال جفا و اعضا که عبارت از آیه فاعلموا
 و است و سایر اعضا است محل توان کرد و با یکدیگر امثال این غفلتها از امثال شیخ قدس
 سره بغایت عجیب و غریبست نهایتش در میان عربست که آنجا که قدس کتب
 و القاریم قدسینو اغیر اسبب اصیل کاه سر در می آید و تمثیل نیز کاه در حال تریز
 چه ممکن کرد و والله الله و تحت حمل روایت اول بر تریز نیز خالی از حقیقت نیست
 چرا که سوال سبیل در روایت مذکوره از کسی که با یک دست و مخالف سبب با مطلق
 قیاسی نیست نه تریز برانی در دست و نه بآیه پس محل حکم حضرت است پس
 آیه چه بدو سبب ملاحظه از این در وجه تریز است بلکه اگر آنکه بگویم در وقت
 سوال را و حقیقتا در این ملاحظه حضرت از این لایحه مترجم نموده اند و حضرت چون

محاسن و ابرو با قاعده بشیر نه آید

محاسن و ابرو با قاعده بشیر نه آید

این را

این را تا غافل یافته اند بجانب سبیل سبب که اشارت کرده اند که محال است
 سوال نیست وقت دیگر است که جواب حق تواند شنبه سبیل مقصود
 حضرت از اشارت قدس مذکوره کرده که آنکه است که هر حضرت در مقام نه از
 مسج بقیة تریست و اعاده سوال کرده در تریز به انجاعت واقع شده و متوجه است
 حضرت بعد از آنکه در باب حضرت داشته اند که آنکه این لایحه سوال
 از مطلق سبب است نه از سبب با حضرت بغیر و در جواب هر سبب حرکت داده اند
 و تریز برین وجه که در این شعار سخوات قدس و علیهم السلام است که القای حکم است
 بلکه شعار را بابت تریز نمایند بلکه کلام خود را وقت القای حکم شرع و او بدینی
 داشته با وضع و چهار سبب سبیل میفرموده است که سبب خلاف آیه و عادت خود
 دینی با این لایحه و وقوع یافته اشارتی بر آن دارد که بر وجه مذکور واقع باشد
 و احتمال دارد که مراد از سبب سبب که مخالف بر تریز آن نوشته اند و الله اعلم
پنجم باید دانست که در سبب سبب در حدیث آمده که این حدیث را از شیخ جعفر
 آن را از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از محققان سبب با این است که از امام
 بزرگوار و مشایخانی عاقل و دانا در حدیث آمده که اگر قدس اند و بر او یا با سبب
 متواتر به ایشان رسیده که آن سالکان مساکت حضرت و هایت بران وجه عمل
 آورده اند و اجماعی است شیخ خود را در سبب و علیهم السلام و الله اعلم و لایحه
 منع از عبارت سبب ملاحظه اند از آنکه روایت غالب برین لایحه است که گفته است

شرح

فرموده اند

ایک سولہ

12

11

وفور

عرب است که بنده را و مانع از شرح بر پشت پانیت و بعد از آن می بخیزد که ده اندک
 مسج را ن شود و از این عکس نقل است که در حین بیان وضو حضرت رسالت ^{صلی الله}
 علیه و آله گفته است مسح بر پیشانی و بر دست راست و بر دست چپ و بر پشت
این چهار موضع است که میگویند است ان کتاب الله بکماله مسح واینا لله نسک
العسل عزیزتر که کتاب خدا را با شکر مسح و مردمان از آن امانت عزل
 کرده اند و غیر غسل را و غیبه پند و میگویند است که ان الله عز وجل ان محمدا
رسوله بانی بابه تغیر وضو عبارت از غسل است که غسل دو غسل در تمام بدن دو
مسح که مسح سر و مسح پا باشد هر کس این حکم مبادله میکند نیز با او مبادله میکند
منزله که مبادله عبارت از است که دو کس که در امر راجع و خلاف باشند
 بنصف حقیق التجارده هر دو اتفاق در امل حاصل شود و عا می کنند و هر دو ^{حق}
 و عا علامت ظهور حق دانند هیچکس در سال و دم از حجت که چهار کس از علمای
 ائمه بعد از حضرت رسالت نبویه ^{الای} علیه و آله بدیده خطبه آمدند و
 که کتبات ایشان بیچیز است و دلائل حضرت میرفتند و دست از عبادت باز نمیدادند
 در مسئله مبادله خطاب آید در رسیده که فقل کمالوا الدعاء انما الدعاء
کم و دعاءنا و دعاءکم و افئنا و افئکم و افئکم و افئکم و افئکم و افئکم
لعنة الله علی الکاذبین عبارت ای محمد ایان قرار مبادله بره و بگو باید
 تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و فرزندان خود را و فرزندان شما را

واقعه

حق

وگوید بر ضرب زید و اگر مت خالدا و بکر اعطف بکر بر زید و اگر
 بر زید زید را و عمر و را و اگر مت خالدا و بکر را و غیر زید بکر را و عدم
 رغبت خاطر و اساع بانی طرز کلام زیاده بر آنست که توان و آواز که باطن
 بیان و الفصحی منزل است بر آن محل که پس ماند که معطوف به مفعول بر مفعول
 و تعجبش باعتبار محلی آن بشکلی منقولیت است یا و در جمله معترضه باشد
 و بر تقدیر بر محبت در آنچه مانده عارضیم و چنانچه عطف به محل در لغت عرب
 و کلام فصحا پس روغت و همچنان بر ناخوش و عدم سداد آن زنده و او
 بمنزله غیر در شایسته این شایع و دایره است و همچنان بر عدم جواز آن زنده
 و نیزه ای در شایسته محب الدین ابراهیم در نوشته است از کتاب فتوحات مکیه
 و او را کور را و آیه کریمه بر آن محل کرده و عبارت او اینست و اما القراءه
 قوله تعالى و اعطف بکرم الامم و کرم من اجل العطف علی المسجون فاعطف علی
 المسجون فاعطف علیها ان النفع في الام لا يخرج عن المسجون فاعطف علیها
 الواو قد تكون و او مع و و او المعی تنصب تقول تمام زید و عمر و و تریه
 مع عمر و فحیه منقول بالهمس فزیده الایه اقول لا یثبت رک التیال بالهمس
 و الا لا یتراعتی و او منسج الام و لم یثبت رک منقول بالهمس فحقی
 الام غیر قراءه بنسج لام و کرم لام در و در جمله از جهت احتمال عطف آنست
 بر مسجون و معقول چه عطف بر مسجون معترض است و عطف معقول

منقول

منقول است و در باب انشیت که قرائه فتح لام آخر از مسجود بودن بر مفعول
 چه که مثل این و او که بمنزله می باشد و او معنی مع اسم را منسوب میکند چنانچه
 میگوید تمام زید و عمر و او را ده میگوید از آن مع عمر و غیر زید زید با هم و کرم
 که در فایده است بر این آیه در پیش میبرد چه که در قرائت بنسج لام شریکیت باقیل
 بغسل در محل بر وجه فتح فایل بغسل در قرائت کبر لام با او در محل می باشد چنانچه
 نیست و چون بنسج مذکور در ظاهر است کلام او در مقام حجت میتواند بود و اما
 بر تقدیر بر لام بواسطه آنکه میگردید بر محل آن بر جبر و او را میگوید و یکمرتبه عطف آن
 روکم تا مشعر باشد بر آنکه در مثل مراد بر عطف است و عدم اسراف در بخشن
 آب واقع شود و عطف واقع نموده شایسته است بر این هر دو محل چنانچه ظاهر است
 نهایت دور و ناخوشتر است و محل مسجود خدایت که تو چنانست مسجود از آن
 دور تر و ناخوشتر است و جبر بواسطه آنکه نحوای الکفرا آن کرده اند و فایل جبر از
 آن نشده اند و بعضی که بخیر کرده اند و شرط اعتبار کرده اند یک از این
 مع خوف الکتاب من کلام بمنزله مقصود و کرم عدم و سالت و عطف فایل
 متجاوزین مثل کرم غیب غریب که بواسطه تحقق شرط بنسج مذکور بنسج کرده اند
 که بر غریب با وجود آنکه چون خبر است مراد بر مفعول بنسج بواسطه محاورت بنسج
 بنسج و اینجا هر دو شرط مقصود است پس محل بر آن بنسج است که از میان مسجود
 بنسج کلام آنرا بر آن محمول ماضی با وجود آنکه محالات دیگر نهایت ناخوشتر است

و اما عطف بر کلمه استعاره که در کتب است بر این که گفته اند
 نانو شتر آن زیاد بر آنست که بر کسی غفرانند چرا که باقی نجات مراد معطوف
 حکم معطوف علیه به بر تقدیر مکرر معطوف علیه محکوم مطلق است و معطوف
 محکوم به پس به بی نهایت متعلق باشد به پیش از عاقل شیعیه چون اگر
 نماید که بگوید اگر گفت زیاد و غیره و او سخن مریدان دیگر و قصد کند عطف
 بر حال را بخیر و اگر او را امر کرده شیعیه بخیرت و نیز عاقل معطوف و معطوف علیه
 چنانچه سبق ذکر یافت یک چیز است بر تقدیر عاقل مکرر اسما خواهد بود که اعتبار
 عمل او در معطوف علیه مفر حقیقی از او داده شده و شیعیه باعتبار عمل در معطوف
 مفر مجاز از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال اعطاست در محسوسه و مجاز
 باهم و احوال آن به مفر و لغوی و این بر تقدیر صحت از قبیل معنی و لغوی خواهد بود
 که در قرآن مثل آن وارد نیست مگر قرآن بر آن نزد مفسرین مجوز نه و طرفه را گفته
 صاحب کشف تجویز کرده که مفسر امر است و محمول بر این داده و جوب ندیده شود و
 گفته است امر مراد از معطوف و محسوسه عمل به شیعیه بر مفر است و حال آن که در هر دو اند
 قبل معطوف و لغز است و محمل قرآن بر آن جایز نیست و این توضیح را تجویز کرده است
 و اما مسیح بخیر بر استعاره که در آن و کلام مطلق نیست مگر مجاز و کنایه و چون
 مفر مجاز در آن خبر غریب بوده که آن قرینه مقام را می تواند بود پس کلام
 بر آن هیچ کس از دلالت دلالت نیست به تعلیف است و این از آن است که در تعلیف

مالایق

مالایق و غیره و اما انچه از احادیث و اخبار مذکور کردید میگویم بر تقدیر صحت
 سند معارضه است با شالی آن احادیث که نزد ما از ائمه اطهار و صلوات الله علیهم بطریق
 مستند و روایات متواتره معنویه و غیر معنویه نقل آن بصحیح است و چون در آنجا
 است که معروض بیانی و منو حضرت معترض بنور صلوات الله علیه فرموده اند
 إِنَّ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَضَّعَ لِلْوُسْوَ الْأَبْيَاسِ تَمَسَّحَ خَلْفَهُ بِخِصْرِهِ
 سالت معترض علیه السلام در وقت وضو میان دست و سر خود تاسم و تاسم را در هر دو طریق
 وضو مستحق از ایشان و از کینه با یکدیگر مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت آن بانی
 می باشد داده اند خلاف آن خبر است که از او استعاره یافته و خوا خود در کتب صحیح دانده
 نقل کرده اند چه امام خود را از آن عالم علم شریست و غیره و نقل کرده اند که هر چه
 اوس مسح بعد و اما حدیث بعد از حدیث بر تقدیر تسلیم آن صحیح نبوده برینی دلالت
 ندارد که حضرت بعد از مشا هره وضو شستن که در آن با یکدیگر مسح کرده بودند
 امر مسلم است اعتبار کردند و هر قدر بود که امر مذکور بر هر یک از این اعتبار باشد
 چرا که میان حجاز را بر هر یک است و خشک است و او را هر یک بر سر ترو در کردن در
 میان این اقلی و قاتل شمشیر را می کشد و طریقه و ملت بخون بوده
 و شمشیر بر سر کشتن آن چون در هر یک علی آن می شده اند بر این قول میگردانند
 و بر این خود را و او را آن میدانسته اند و چون می توان بود که حضرت چون شمشیر
 با این شمشیر را بر او بر سر کرده و دیدند که میخواهند بهمان پانها که در شمشیر است

بکار آن عبارت که در تائید ایشان بود و برین دلیل و نظیر آن از نجاست مذکوره
 و ایشان مقتصد حضرت را ننموده اند همان بوده باشند که کشتن با از حال
 وضو و نجاست است و نیز میگویم عبدالله عمر و جعفر که با او وضو کرده بودند و با
 رادوانی و موصیج کرده چون از خیار اصحاب آنحضرت بعد از آنکه در طرق جهاد است
 و عمل بقوانین اسلام را از آن حضرت فرا میگرفته اند و نیز میگویند که بعضی که بفرقی
 ساختن و لوازم آن اعرف بودند و نماز و فقه را را بر میخواستند که ایشان را
 از حضرت شهادت بر میگردانده اند و حضرت در مقام بیان آن بایشان میفرموده اند
 بعمل میآورده اند و چون تحصیل مرتبه بقیه ایشان میسر شده خود را کشتن با جهاد
 در اعمال که مورد نظر است علیا ساخته اند خصوصاً اعمال که مثل وضو هر روز و غیر
 از حضرت مکرر واقع میشده و نیز میگویند که از ایشان در آن وضو بر اعتراف شما
 واقع شده است و دلیل بر این که از ایشان از حضرت شهادت بر میگردانده اند و تمام
 تصریح حضرت منیع اگر نسخ مذکور و تقریر ایشان بر آن نیز از شعار بر میخواست
 و البته بشیر چرا که خوف حضرت ایشان را خجسته مذکور و نیز در منیع از حضرت
 و احتمال تنبیه بر نظیر با با از نجاست ظاهر است پس حضرت مذکور نیز بعد از
 تدریس نظر تحت با بشیر خجسته نه تحت شما را خجسته میگوید که چنان بود و آنچه از
 امیر المومنین علیه السلام نقل آن کردید در طریق بار و ایات مستدوره متواتره اند و حضرت
 و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیهم مجموع خلف و آن نقل شده و نمایان در کتب

از امام

از امام مجتهد و امام جعفر علیه السلام نقل کرده اند و هیچ نیست که ایشان بفرقی
 بدرست و او فرزند زنا و این حدیث است و اما تشیع که در آن مضامین خود را
 گردیده و نسبت تحریف قرآن و عدول از سنت را داده و با معارفه مثل آن شما نمیکنم
 بلکه میگویم عذر الله انما وکم و تاج و راء الله عنا و عکم و من علیک و علیکم بالبر و حق
 و الهدایه و عمناء و ایامکم عکایع الفلانیة امیر رب العالمین **و این ششم**
 باید دانست که هر کوی که در آیه که در ذکر علم اهل سنت و دو اخوان بر او است
 از دو جانب قدم بر میخیزد راست و جانب چپ که عوام الکس را را که با میگویند
 اما در علم را ما میسر محمد را که خجسته خیر ایشان که از شیخ شهید بر این طرف است
 و ذکر کرده اند آنست که دو اخوان بر آمده است در میان شیت با ما بین متصل
 و قدم و مشط که اخوان خجسته ایشان پابند و از علمای متقدمین نیز بعضی را
 در تصانیف ایشان یافته شده که بحسب ظاهر ایشان و ادو شیخ جمال الدین طبر
 عید الاحمد بر آن گفته است که عبارت از متصل شایق و قدم است و تصریح کرده است
 با که نه چپ اصحاب اینست و چپ که از اعلام و عبارت اصحاب غیر از غیر فصدیه اند
 مع کلام ایشان را خوب ننموده اند و در کتاب مختلف از مصنفات او است
 باین عبارت را که در که مسیح الصلح و قول الامام علیه السلام و را با کعبه
 الفصل فی التیق و القدم و فی عبارت علمای اشتباه و غیره الحاصل تصریح با
 می باید از آنکشان با واقع شود و ما کعبه و را با کعبه و در تمام متصل میان ساق

والغوایه

منتهی قد یکبارگی که از این کتاب معلوم شد که این کتاب در بعضی کتب
 بعضی از مرغورایا بعضی از یار خود را از کتب نام انگشتان بر این کتاب
 بود و او را در وجهی که آن متحقق خواهد بود و روایت زبانه و دیگر
 از این آیین که با ترجمه پیشین ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ
 ابوالفتح عمید احمد در کتاب معتبر که از صفات است که گفته است که در
 نیست استیفاء قد میر بسج بلکه گفت است آنقدر که سراسر معنی در ضمن آن
 متحقق شد از انگشتان که کعبه و اگر چه بعضی که انگشت بیست و دو
اول اجماع فقهاء اهل بیت علیهم السلام بر آن **دوم** معطوف بودن جلیز
 و آیه و ضو که سببی که یافت بر کس که با اتفاق معنی از آن و احصیت
 که معطوف بر باید در جمیع احوال در حکم معطوف علی شریک و اما اهل لغت که
 نسبت این تفسیر ایشان داده اگر مراد او این است اهل لغت است این را در
 خلاف است و بعد بر آن نیستند و اگر مراد لغوی نیست است بهیچ از ایشان
 قابل نشده بلکه اتفاق دارند بر آنکه تفسیر قد مستانجا ترجمه کلام شیخ
 بود و در ذکر و الحقیقت شیخ بر علامه را محقق است از حد اعتدال تجاوز داده
 و سخن را در خطبه و تزیینت نهاده و حال آنکه عطف بر موضوع
 خواهد بود که حق با علامه است و تفسیر مذکور در موضوع و نیست از آن
 و حجت بر اینکه شیخ در این است نه تفسیر شیخ بقیت او کرده در شرح قواعد

کتابخانه خصوصی
 علامه حسن - سراف

کعبه

تفسیر شیخ محمد باقر
 در خطبه و تزیینت

الاطل

الا حکم عبارت را یاد کرده که ترجمه این است آنچه علامه در تفسیر کعبه ذکر کرده
 آنچه نیست که علامه را بر آن اجماع کرده اند و او در این تفسیر درست و معنی را در بعضی از
 کتب خود آورده است که در ادعای عبارت است و تفسیر کعبه است و کسی که عبارت
 این را بر فراین مفسر کند که تکمیل معنی کلام ایشان خوب کرده است و استدلال کرده
 بر مطلب که در بعضی احادیث و کلام اهل لغت و بعضی از علامه عبارت علی است
 چه که عبارت ملامت است در خلاف آنچه او ذکر کرده و ناظر است بلکه کعبه دو
 است و آنکه از میان ظاهر قدم برآمده در پیشین که حاصل شراک فعل عربی و قبل
 تاویل نیست احادیث و اخبار نیز در محبت در آن و کلام اهل لغت در باب مذکور
 مختلف است و از اهل لغت شیخ و بعضی خلاف گفته اند که کعبه باید که ملامت
 و تفسیر از کس که از مت اهل لغت نیست است در کتاب کعبه از کتب خود و غیره
 در تمام بطایع داده و شواهد بسیار را یاد کرده و بر آنکه کعبه باید که مذکور است و باید
 اگر از مفسران سابق و قدم که کعبه را این تفسیر کرده و مفسر مفضل را داده کرده
 عبارت است بهیچ یک از علمای شیعی و شیعیان موافق نیست و نه کلام اهل لغت و آنچه
 اشتقاق لفظ کعبه ذکر کرده اند از آن ابراهیم و در هر کس که اشتقاق از آن را ذکر می کنند
 و تنها اعتبار کرده اند و گفته اند از آنجا است که نسبت آن دختر بر او و بر میگویی
 تدریجاً در حال آنکه مفضل را بعد که دختر نیست و اگر بر آنکه که دختر است که در این
 قدم و آن نسبت بهیچ یک از علمای شیعی نیست است و نسبت که شیخ از آنجا که می گویند

بحون م

در بیان این که کتب معتبره
در این علم است و در بیان این که
در این علم است و در بیان این که

و حال آنکه این کتاب است که کتب معتبره می باشد نهایت می رسد به این که در این کتاب
میدرود شرح قواعد و شرح فی الدین علیه السلام و در این کتاب که در این کتاب
بعد از آنکه در وقت نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کتب معتبره در وقت عبارت از آنکه
حاصل از آن نیست هیچ کس نیست که کتب معتبره در وقت در وقت در وقت
که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
اصحاب غیر از غیر معتبره اند و کلام ایشان را خوب تحصیل کرده اند و در این کتاب
به ما معتبره کرده اند و بار آورده اند که کتب معتبره عبارت از آنکه تحصیل کرده اند
خواهر بود که در کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
کرده و حال آنکه کتب معتبره می باشد از طریق تحصیل معارف عبارت است از آنکه
مقصود از عبارت کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
از آنجا و خواهد بود و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
بزرگوار در کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
مفصلات خود را در آورده اند و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
اول آنکه کتب معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت
اجماع مرکب از عبارت قول است که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت
مخالف معتبره است که در کلام اهل لغت فهم میشود و کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت

بالحکم

با کتب معتبره است **سوم** آنکه آنچه در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
موافقت ندارد و چون که الی این گفته اند که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت
و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
مخالف بدلول اعتباری و اعتباری است که از این احوال و معانی و معانی در این باب
روایت شده **چهارم** آنکه کتب معتبره می باشد که عبارت از کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت
با کتب معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
بیشتر با کتب معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت
و حال آنکه کتب معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت
تشبیحات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و در وقت در وقت در وقت در وقت
آنکه کتب معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت
و احادیث معتبره می باشد که کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت
در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
ندارد بلکه آنچه از باب تحقیق از ایشان برانده و در وقت در وقت در وقت در وقت
سنت که قبل از علامه بود اند و کتب معتبره می باشد و در وقت در وقت در وقت در وقت
ایشان مملو است از تشبیحات که در این باب بیشتر کرده اند و ما این اجمال را بر
وجه تفصیل می بینیم که کسی را بشود در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
روایت کرده و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

موافق

در بیان این که کتب معتبره
در این علم است و در بیان این که
در این علم است و در بیان این که

و ساق با آن منتهی میشود و مانند بازو و آغوش قرار میگیرد و تفسیر تفصیل است
 بآنکه مفصل را کعب گویند پس کعب را کعبه گویند و کعب در کتب مفصل خوانده است
 نکرده است بلکه اکثر با او در کتب مذکور مواضع و کشیدگی شش علی حده است و کعبه
 او گفته است موافق کعبه از احوال و مانند است اهل لغت نیز آن را قایل شده اند
 از هیچ استقامت و درست و عملی شش را چنانکه در کتب مذکور و بعضی دیگر
 از شش را قانون مثل شش و غیره و تصریح کرده اند که قدم کعب است و شش
 استخوان است و باله هر کعب است و کعب استخوان است در شش نزدیک به کعبه
 واقع است در محل اتصال ساق و قدم و دو برآمدگی از دو جانب آن در جهت فوق
 و تحت که در مریجهای آنها در برافراشته و سوراخها که در قفس ساق و استخوان
 و دو برآمدگی دیگر در جهت تحت که در مریجهای سوراخها که در استخوان پاشنه پا
 و ساق مریجهای از دو قفسه است پس مفصل استخوانی است که در جانب استخوان است
 گفته اند و نزدیک است از جانب شش و از آن قفسه شش می نامند و آن مفصل استخوانی
 بالا استخوان را نانو و شش است که در جانب استخوان است که چنانچه استخوان و از آنجا
 گرفته مرتبه مرتبه بیکدیگر میشود تا آنکه مثل نخیدان استخوان را تا انتهای مریجهای
 طرف پائین مریجهای این دو قفسه سوراخ و قفسه که برآمدگیها که در کتب مذکور است که در
 بالا کعب و قفسه در آنها در مریجهای اطراف این دو قفسه کعب از هر دو جانب
 میگیرد و سوراخ است که استخوان میان است نزدیک است که در کتب مذکور است

بیشتر در پشت پاشنه استخوان ساق و استخوان پاشنه که آن اتصال مریجهای
 و قدم و بواسطه تأیید این کلام اعتبار مبرور و در بعضی کلام شش ابوعلی در قانون
 بجهت و ترجمه عبارت شریح و شریح در شرح آن قال الشیخ فرموده است شریح
 عظام القدم مثل العظام و اما کعب فان الشیخ فرموده است کعب یا کعبه
 شیار مریجهای است و گفته است شرف عظام القدم التفرقة فی کتب کماله العقب
 اشرف عظام الرجل النافذة فی الشیاء و الکعب موضع غیر الطرفیه النافی
 من العقب یعنی تحت استخوان عینه و جوانب از هر دو قفسه و جوانب الوحشی
 و الشیخی و فی بعضی طرفه و العقب التفرقة فی کتب کماله و الکعب و اسطوخودوس
 الشیخی و الکعب به کتب استخوان و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان
 الوسطی بجهت و آن کان قد یطعن بسبب الاختصاص انه منقوص لا الوحشی
 و شریح و شریح در شرح این کلام عبارت را برادر کرده است که ترجمه شش است
 در شش که استخوانها در قدم منقسم است شش قسم کعب و پاشنه و عظم زورق
 و عظام زورق و عظام شش و عظام انگشتان و در بعضی کتب شریح هر یک را
 پانچ میگویند اما کعب بیاید و است که برآمدگی که در کتب استخوان است
 حیوانات شش قسم است به کعبه که پانچ است از قدم و است و استخوان
 سهولت است که در آن قدم باقی میماند و استخوان که عبارت است از استخوان و استخوان
 و استخوان است احتیاج دارد تا استخوان شود و برادر رفیق در مریجهای استخوان

و در زیر هموار و از جهت سهولت که احتیاج دارد و با کمال مفصل ساق او با قدم با
 نهایت قوت و استحکام ملایم و سهل حرکت می شود و نیز تواند بود که مفصل مذکور
 بیک برآمد که در وقت که در استخوان ساق در آنجا که اگر آنچنان باشد لازم می آید که
 وقت راه رفتن پیش پای جانب پهلوی که نشسته باشد یکگاه به یکجانب عقب می خیزد
 بگرد و نیز لازم می آید که در کسب ساق با قدم فاسد می شود و همیشه در وقت راه رفتن
 با یک بر هم می آید به پیش پای چپ است که به دو برآمد که بشکلی که آنرا در زیر می کشند
 تا آنکه اتصال هر یک از آن دو استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگر بر روی
 خود و نیز تواند که این دو برآمد یک در پیش پای چپ و یک در عقب چپ اگر آنچنان باشد
 حرکت آنها بر و این ساق که پیش پای واقع می شود و شواخ را نیز پیش پای است
 باید که این دو برآمد یک در جانب راست واقع بشود یک در جانب چپ و با چارست
 از یکدیگر دور باشند بیافست معذب بر تا مخالفت هر یک حرکت دیگر بر روی دور
 خود پیشتر و نیز از جهت سهولت که می تواند بود که ساق کی قصبه دهم پیشتر از
 که حرکت آن از دو قصبه پیشتر که هر زایده در حفره یا آنها در آید چپا که یک
 استخوان پیشتر از یک در دو و این دو حفره بر دو جانب واقع می شود و نیز
 آمد که کتفه و چپم پیشتر ساق را از آن کرانه و نقل تمام حاصل می شود و این
 جهت است که هر جانب پای ساق که متصل مفصل مذکور است دو قصبه است
 و در جانب فوق که استخوان را توان اتصال دارد و یکی کشا شده و دیگر متصل از

بود

دوم

و متصل بر آن و اتصال یافته و اینک که اتصال این برین صفت است که حفره
 در قصبه ساق پیشتر زایده در استخوان قدم نه بر عکس یک سطر است که غرض از
 لغو و قصبه چنانچه مذکور شد است که این منافع دارد و با کمال زاید
 بران واقع شود و زاید به باعث کرانه و نقل می شود و بخلاف حفره که آن چنانچه
 ظاهر است موجبی به حفره است پس از این جهت است که وضع این مفصل می شود
 که حفره نیز در قصبه ساق واقع شود و زاید که در آنجا در استخوان
 قدم است و نیز در کلام علمای شریح نیز بحسب آن که گفته است که
 در مفصل ساق و قدم و از احادیث یافته و کلام اهل لغت که با ترجمه اول
 شد بخوبی رسید که مفصل را کعب گویند و گویند با اطلاق کعب بران
 بخاطر است استخوان مذکور پیشتر بطریقی حقیقت و با یکدیگر هر یک که کعب
 بر چهار چهره اطلاق کرده اند اول بر آن که بلند می ماند پشت یکدیگر با یکدیگر
 و مشط و اقصای دوم بر آن که بر دو جانب پا واقع است که عوام آنرا کتفه یا کعب
 می گویند مفصل چهارم استخوان برآمده که بر پشت پا واقع است متصل قصبه
 ساق و علامه آن نیز را اختیار کرده و این را زنده در آنکه در کعب است و بر او کتفه
 تا محض را و مخالف است ساق لفظ کعب پیشتر یکدیگر که گفته اند که فقره باقی می ماند
 کرده و گفته است که کعب مفصل ساق و قدم است پس از این جهت که مراد او غرض مذکور
 نیز مفصل و بعد از نقل اجماع علمای ما نیز بر این مذکور گفته است که نه در کعب است

نیز انست و از جمله امور که در علم است در این قول اعلیایا می باشد که اکثر
کتاب لغوی این است شجاعت با که گویند و جاعل که قابل هیچ انداختن
در مفصل ساق و قدم و است از جمله اقامه فرار از می گویند که چنانکه تفسیر
نکاح و آن جمله **الکعبین** میکند کلام را برادر کرده که ترجمه اش نیست
جمعه و عمارت را بی اندک که عبارت از دو برادر که است در دو جایست و است
و علم را می دهد و جمع که در دو موضع است باز گفته اند که عبارت است از شجاعت
در و مانند کعب که سفند و کاوه نهاده شده و در زیر استخوان ساق و چنانچه در مفصل
ساق و قدم شده است این قول صحیح است و صغیر از اعتبار این قول کرده
بعد از آن و دلیل امانت بر آنست که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر خوانی مذکور
اطلاق میکنند پس باید که در ماده الف نیز از تفسیر است و مفصل را نیز کعبی
و از نجاست که بنده از کعب می نامند و در میان قدم نیز صفت که دست پس
باید از آن کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام اقامه فرار از می گویند که چنانکه تفسیر
حاشیه است برکت و تفسیر آیه مذکور کلام را برادر کرده که ترجمه اش نیست
اگر مراد از این معنی بود و هر آینه بجای **الکعبین** **الکعب** بصیغه جمع یا **الکعب**
بصیغه مفرد گفته می شود چرا که بر آن تفسیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن
هر یک کعب است پس اگر تفسیر هر رجل است مفرد و عبارت واقع شود و الله بصیغه جمع
اما هرگاه مثل مراد از کعبان بر آید که در جانب چپ خواهد بود و آن در هر پا دو

میگویند

بی الی

پس از آن بصیغه تنبیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فصل و مشاوری تفسیر خود
بعد از آنکه نقل مذکور بود و علم را برادر کرده که گفته است که امانت و هر یک
قابل است میگویند که کعب شجاعت است و در هر دو استخوان ساق
نهاده شده و در جابر مفصل ساق و قدم است اینجا که در پا سایر حیوانات
و مفصل را نیز کعب می نامند و از نجاست که بنده از کعب می نامند و در میان قدم نیز صفت که دست پس
باید از آن کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام اقامه فرار از می گویند که چنانکه تفسیر
حاشیه است برکت و تفسیر آیه مذکور کلام را برادر کرده که ترجمه اش نیست
اگر مراد از این معنی بود و هر آینه بجای **الکعبین** **الکعب** بصیغه جمع یا **الکعب**
بصیغه مفرد گفته می شود چرا که بر آن تفسیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن
هر یک کعب است پس اگر تفسیر هر رجل است مفرد و عبارت واقع شود و الله بصیغه جمع
اما هرگاه مثل مراد از کعبان بر آید که در جانب چپ خواهد بود و آن در هر پا دو

علی التاریم

خود را از آتشی خسته نکند و کلماتی که میگویم و کردارهای نیکو
 توانم خود را با آن پاک ساخت بگردان حضرت استجافه فرموده عزیز
 مقام نظیر عورتی را که در این چیز که خواندن این دعا نموده **اللهم**
حَقِّقْ قُرْحِي وَاعْقِدْ وَاسْتَرْخِي قُرْحِي یعنی عورتی را که دارد
 عورت را از طاعت بیدار نمود و نظرها را در غیر بران و پیشان عورت را
 از چشم مردم و مردم گردان مرا بر آتش روزی که تا تواند مرا در یافت بر توفیق
 از محاسن و شغالات عبادت طاعت تو گشت بگردان منم که در غیر سر و تن
 نیست مبارک آید در آن کرده و در این چیز مبارک بخواندن این دعا فرمود
اللهم اَلْقِ قُرْحِي فِي الْقَالِ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِ الْمَلِكِ الْمُتَّقِي
 بار خدا یا تعزیم که من و زبان من در حجت مرا روز که بوقت اقامه تو در آید تا بان
 تو سل جویم بجز این که از من پرسند و گویند و در زبان مانده که خود تا همیشه بآن تعلی
 باشم بگردان استغاثی که در غیر سر و تن مبارک آید بجز کرده و در آن
 حین گفتی این دعا نموده **اللهم لَا تُخْرِجْهُ عَلَيَّ حِجَّ بَخْتِهِ وَاجْعَلْ لِي**
رَمْتَنَ نَيْشِمَ رَاحِيهَا وَرَمْتَنَ طَبِيحَهَا یعنی بار خدا یا اوم گردان
 این حجت را و گردان مرا از جدی که آن استغاثی آن میکند و از کلمات و بولا
 بخوش آن دعا حاضر امعط **اللهم** که در آن روز که در میان رو میار که باشند و در
 حال آن دعا بر زبان مبارک که در این دعا **اللهم بَيِّضْ قُرْحِي** یعنی
 نوره

تَوَدَّ الْوَجْهَ وَلَا تَوَدَّ وَجْهِي یعنی تو دوست داری چهره را و من دوست ندارم
 سفید رو گردان مرا روز که در میان کلمات کار تو از غفلت سپار کن و منم
 رو میشود و سپاه رو گردان مرا روز که در میان کلمات کار تو در غفلت سپار کن
 سفید روی باشند بعد از آن دست راست را کشیده و در حال شستن آن
 مشغول خواندن این دعا بوزنه **اللهم اعْطِنِي كِتَابِي بِمَنْعِي وَاحْصِلْ**
فِي الْجَنَّةِ بَيْتِي یعنی جان با بیای یعنی بار خدا یا اوم
 و صلات که نامه اعمال بیکو گردان بدست راست آن داده میشود و نامه صلات
 بگردان آن بدست چپ یا بر اعمال خود اطلاع یابند و بجز این که پیشان بر حجت
 و غیر معصیت دانند نامه اعمال مرا بدست راست منم و از تقصیرات من
 که متوقف نماید بدست چپ و در آن میشود و در کفر و خلوت بدست چپ منم
 با آن که بجز این دعا و در چون مرا در محراب حساب آن حساب با آنکه و دولت
 بگردان بگردان دست چپ را کشیده و بخواندن این دعا بجز این که
اللهم لَا تَقْطِعْ كِتَابِي بِمَنْعِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَعْلُومَةً لِي یعنی
وَأَعِزِّدْ بِلَا مَرْمِي مَقْلَعَاتِ الْبُيُوتِ یعنی بار خدا یا اوم اعمال مرا
 در موقوفه عبادت بدست چپ منم و گردان از اطو که در من و بیا بیا
 بر حجت و مغفرت تو را بخواند که خطا تو و غفلت تو قطع قطع از من فرام
 آورده است و بدست چپ منم که کار تو فرشته و بعد از آن سر

مبارک و این دعا بر زبان آوردند اللهم غنی عنی حاجت که بخواهد
 یعنی بار خدا را بر حسب خود را شامل منباز و از بركات نعمت خود مرایه بهره
 نکند و بعد از آن با اراکس که در دنیا و این دعا بر زبان بخواند بجا برسد
اللهم یشی علی الصراط یومرک فی فیہ الاقدام و اجعل
سعی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدا یا پروردار مرا بر پل صراط و اقام
 مرا از لغو زمین را بن گناه و از روز که قدمها بر میان چیز مرور بران بگذشت
 در مراد و بجا سر مرا صرف و برادر که متوجه حصول رفاه تو نباشد از من
 بعد از آن سر مبارک را که در دو بجانب محراب خیمه نظر افکند و فرموده که ای پر
 هنده از بندگان خود من و منسوب زو مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گویم
 هر وقت مرا نیاید و نیز حضرت عزت تحت عقیقه مرخای عمل او را
 بنا بر هر قطره از قطرات آب که در آن وضو صرف کرده است که که تو در پیش
 و بگوید و نیز از قربت تو بصل او را تا روز قیامت نامه اعمال
 آن شده مؤخر شست که در اندر و ذکر فضل از تو تیر از دست **دوم**
بیتا امیر المؤمنین و امک یوم چنانکه در اعمال التعمیم مستعمل شود و آن نیز
 ظرفیت که فخر من او را شجاع کرده اند و تبدیل بالعیافه و در غالب اوقات
 از غایت بعد از نماز واقع میشود و چنانکه میگویند یا ارحم الراحمین از جوار العرج
 یغور میان شکر و غرور بودم که گاه قریح و کشیش رو بخیر آورد و عالم برین
 تصرف

بعضی محذوف میدانند و فعل را که بعد از او واقع است منسب آن میدانند و بعضی میگویند
 ظرف مذکور چیز مبتدا و در مقام محذوف است و آن مصدر است که فعل واقع بعد از
 از آن مشتق یافته پس تقدیر مذکور این خواهد بود که پس اوقات اعصاب
 بحال الفرج فاکفاه بیده الیه الکافیه یعنی بخت است از آنجا که کلام
 صحیح چنانست که اگر کافیه در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کافیه است
 و عبارت که او کرده نیست کلمات الاله ای کینه که مکتوب در علم این الاله
 ان الکافیه لغت صحیح نیست که وقوع آن در کلام آن امام علیه السلام تصور نیست
 بر ثبوت آن تم قال کلمه بجملا محذوفه من تراخی استعمال شده است چنانکه از بعضی
 در تفسیر قوله لکذا انما خلقناکم گفته اند که تم در کلام مذکور بر غیر
 مستعمل شده **سوم** که در حدیث را بهیچ وجه مرسی که یافت نمیباید
 تراخی استعمال شده بود و از مصنف و ام خطا است که آن شده پس این بود
 که استشهدا و بکلام مغزی در تفسیر آیه که یا ارحم الراحمین و یا ارحم الراحمین
 بخیر ما فی الخلق چه هر دو آمده و هر دو وجه خواندن آن جایز است نشان
 که هر چه شهور تر است اللهم حقن دمی و آنچه فرما که از شاه اسلام عزت
 ذکر کرده است که اصل اللهم یا ارحم الراحمین است و نیز خدا یا قدر کننده را بخیر تعوی
 و هر که بخیر تو یا پروردار و هر که از وضع و احوال مأمور و بخیر بر تو و شر را عاید
 نکرد و بوجه تخفیف در کلام غیر از آن عبارت بطعنه اللهم شده که چنین بر زبانها

و قلبه م
 و هیچ شک

یا ارحم الراحمین

مرست عظیم و فرج مغرط بهم میر و سولو و چکنایا اگر فکری رو که در حال خوف
و خجالت دست میدهر و میتواند بود که مراد ما یعنی سولو و تحقیق بنوع و نیکو کار
بحسب واقع و سفید مینده باشند و گناهکاران رو سیاه اما حقیقت کردار
ایشان بر سایر عالمیان ظاهر میشود و آن نیز لایق بهر طبع اولیاء و عفا باشد
طبقه ثانیة ربوبین دو وجه کلی که اندازد باقیستیرا که یکم قیوم متصرف در
و تسود و جود را که در قرآن و امانت مطلقا یا الیه ان مطلقا است و لغت
عرب هر جا که آید که آنرا بریده باشند و دهنده باشند به این وجه و انداز
آن و آنچه بریده باشند و دهنده مثل چادر و در داو و ستار آنرا مطلقا
نمیگویند و هر درستی که بعد از جاهها آید که در بر بر مکتان از لباس مطلقا
میکند مطلقا شده است و آنست که جاهه را بچنان بدن را بیشتر و ابریکرد
و بر بدن چسبانست و این نیز یاد و دهنده است این را و بعد از اهل
لغت گفته اند مطلقا است صیغه جمع است که واحد را از لفظ خود ندارد و دو
او ثوبت و بعضی دیگر مطلقا است را بفا و ها مستوفی و تصحیح کردن و اقطع
اللام فهو مطلقا ای شد و یکم مطلقا است لیران بعوض نماید و آنست که در فرج
بنوع و این تحقیق صیغه جمع است در روایات بروجه او و منقول است غرضی
صحت لغت در لغت آن و شامل سازد رحمت خود و عبارت صحیح و کل
بر آنکه هر غرضی متعدد است یا بیشتر بنوع و نیز عبارت است غرضی بنوع

و غرض

و غرضی بر ای غرضی بر پس با تعین مقرر البسی شده است و باعتبار آن
متعدد بنوع است یا آنکه در کلام متعدد است و در حاکم منصوب بنوع خاص
است چنانکه است که حرف جر را حذف میکنند و در قول آنرا منصوب بنوع خاص
و این را منصوب بنوع خاص میگویند **میر** که تعین در اصطلاح این
عبارت از هیچ کردن موقوف است در فعلی که معنی هر دو را فعل خود
شده و بیشتر یا که حذف و تعدیر در کلام بنوع خاص اگر خواهند عبارت را آورند
فعل یا فعل تواند شد از معمول فعل اول یا در ضمن یک لفظ داده و مقرر تواند
و صفت و عبارت در کلام بکار رفته بنوع و بواسطه آنکه قرینه بیشتر کلام بر عمل
مکرر است میدهند آنرا معمول خود و وجهی که نسبت باقی آن معمول بر غیر
آنچه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعد بنوعی میشود بنوع حرف جر متعدد
میسازند و اگر متعد بنوعی میشود بنوع بنوعی بنوع و یک غیر حرفه که تعدیر
آن بان حرف متعارف لغت است یا معلوم شود که تعین بنوعی فعل در آن شده باشد
که تعدیر آن فعل بر وجهی است و باعتبار آن فعل بر وجهی معمول نسبت یافته است
مشد در مانحنیه چون حالت بیان جاریست که غرضی در جا واقع شود و متعد
بیا بنوعی کلام صاحب معنی که سبق ذکر یافت در بحث زبان و در کلام
متعدد بنوعی است و نسبت که تعدیر آن باعتبار تعین معنی البسی است که تعدیر
آن بنوعی بنوع و تمام البسی را در آنکه بحسب معنی حال واقع شود از معمول

لغت

مذکور شده باشد و تطاعت بیشتر خواهد بود و مقام اقصای ذکر
 آن خواست نمود پس معلوم شد که سبک است و از ذکر آن بگویم عدم وقوع آن
 از حضرت صلوات الله علیه و الله و بعد گفتند اند چون استخار به مرتبه
 اعضا در وضوهای شهرت مشهور است و در هر یک معلوم بود در آن
 با آنکه از حضرت واقع شده بود و بظهور گذشت و مقام تفریح بان نشد
 چنانچه در مصنف است نشان همین که مصنف در استنطاق التفریح و
 گفت که هر کدام مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چه شایع بود
 و شتار آن در مرتبه در معنی معنی و حمل اینچنین شایع حال آنکه
 این باب و کرامت اید علامت است حضرت بر آنکه غسل دوم
 است نیست و در کتاب التلخیص الفقهیه روایت کرده است از امام
 بحق ناظر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که از حضرت فرموده اند و الله
 ما کان فی وضو رسول الله صلی الله علیه و آله الا ثمره ثمره یومئذ استم
 که بود وضو رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنکه غسل اعضا در آن یک مرتبه
 یک مرتبه واقع شد و بعضی روایات را که اشعار بر آن دارد که دو مرتبه
 از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تقدیر مذکور
 در ضمیمه وضو واقع باشد وضو واحد و در پنج جمل هر یک معتبر است
 جامع آن یک نیست در حدیث که یک مرتبه ششبار دارد بعد از آنکه روایت
 کرده است

کرده است که در وضو امیر المؤمنین علیه السلام غسل اعضا همیشه یک مرتبه
 یک مرتبه واقع بود و گفته است این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو
 بر این یک مرتبه نبوده و واقع نشود چنانکه عادت حضرت امیر علیه السلام این
 بود است که هرگاه دو امر بر ایشان وارد میشد که هر دو طاعت محبت
 عزت بود است هر کدام با حیاط التوریه بود و تفریح مشقت برادر مبارک
 بان بیشتر مراتب بود و از این حدیث است فضل الأعمال است
 بعمل آورده اند پس بعد از نماز و تفریح این دو شیخ بزرگوار که از
 مقدیر علیها اند در سنت بودن غسل تا چون دعوت آن کرد که ششبار
 و شیوع آن میان امت بر و هر است که مفسر است از تفریح را و بعد در
 آن از حضرت تحقیق حق در مقام اقصای سبک در کلام دارد که وقت
 کنایه آن نیست **بجام** باید دانست که از بعضی احوال است مستحاضه
 مستحاضه است که آنکه در وضو وضو یک مرتبه در بعضی مرتبه و تجدید
 نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقیر ذکر آن کرده و بعضی از ایشان
 از قول حضرت درین حدیث که حضرت گفت که این مرتبه یا دو مرتبه یا
للقنوة و استخار حضرت را از آن استنباط کرده اند که آب استخار از جمله
آب است بر آن متفرع است که کرده اند که آب استخار نیز باید از
 جمله مذکور بود و گفته اند که در وضو وضو و اغلب آن است که

روز بعد از خطاب کرده فرمودند که ای عمار با سیدیه است که تو جریسته بودی
چون آید بود که شل کنی چون کردی عمار گفت من خود را در خاک گذاشتم
ای رسول خدا تمام علیه السلام گفت بعد از آن حضرت بنی مضر الله علیه و آله باد
گفتند الا غافی برین وجه در خاک غلطند چرا پخته نمردی و هر دو دست مبارک را
بهمان زمین فرو دادی و در خاک نهادی و بلند آن سجده کردی و پیشانی خود را با
خود و هر دو سر را یکی باید کرد و اعاده کرد و بوسه مسج و سجد است نهاده
بر خاک را و در آن که غیر شسته که از عمار اهل السنه است در کتاب معانی نقل
کرده است و آن عبارت از اینست قال عمار کنا فی سرقه فاجتبت فقلت
فصلیت فذلک للنبی صلی الله علیه و آله فقال ایما کان یکتفیک
هکذا فصرّب النبی صلی الله علیه و آله یکتفیک الآخر و ففزع فیها
ثم مسح بها وجهه و کفیه ثم عاکت درش که با پیغمبر صلی الله
عیه و آله بودیم و مرا جدا بر دست و او پس در خاک غلطیدم و غار کردم بعد از آن
نقل کردم آنرا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بگذشت آنحضرت رسیدیم
حضرت فرمودند بهتر کردی ترا اینقدر کافر بودی که عمل او را در وجه و کف مبارک را
بر زمین زدندی و بر کشته لغبی همان دیدم که اگر خاک را بر آن گرفته شده باشد و شود
بعد از آن سجده کردی و آن را در سر و ستار خود را و همان نیست که عمل او را در
که خدا کلام را و پیش از کلام صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که عمل او را در خاک
نموده

بنی

نهایت دور است و در حدیث صحیح که زبارة بن اعیان روایت کرده است این
عبارت واقع است فوضع أبو جعفر علیه السلام کفیه علی الأرض
ثم مسح وجهه و کفیه و دلالت روایت این باب بر آنکه تیمم مذکور
فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله نیز در موضع صنعت چنان حال دارد که ضمیر را هر دو
روایت مذکور را جمع با هم حدیث است هم پیش و بر تقدیر تیمم که راجع به پیغمبر صلی الله
عیه و آله لازم می آید که ضمیر این روایت نیز چنان باشد که هر دو از یک جهت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت عمار این کرده باشند و امام علیه السلام
بجهت داودی همان اگر گویند احتیاج عمار و افعال او معروف است کیفیت
تیمم چنان دور نیست چرا که هر دو از یک جهت و واقع مذکور در مبدأ اسلام بود
نیز قول را که آیه تیمم نازل شود و کیفیت آن شش بار یا با احتیاج داودی
نعمان پیش آمده کیفیت تیمم امام علیه السلام نهایت دور است و نهایت
استعداد دارد چرا که را و مذکور از آن فعل را و این حدیث است و هر کسی
تواریخ او بفصل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از او روایت شده و چون
بود که کیفیت تیمم که از هر روایت و دینت بر و مخفی ماند و پیش از این عمل روایت
بر آنکه استغفار مذکور از عمار و صحابه واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و پیغمبر بلکه متعین جواب اهل سنت که احتیاج
داودی نیست و تیمم امام علیه السلام نه بوسه است که او علیه السلام

دانش آن

نعمان

که تم غلطیدن در خاک نیست بلکه در بسط اختلافی است که در کیفیت تم میانی اهل
اسلام بوده چرا که فرق است با اقوال مختلف در این صفت چه بعضی مسح تمام
زور تمام که آنها را تفریق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند و جوید یا
بر پیشانی و سر و کتفها از زدن و بعضی در مطلق تم خواهد بدل غسل بشود و خواه بدل
از وضو بکمر تیره زدن است یا بر زین و واجب میدانند و بعضی در مرتبه و بعضی در
داده اند و میگویند در تم که بدل از وضو بشود یک مرتبه و جمیع و در تم بدل از
غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند در مرتبه و جمیع یک مرتبه بحد مسح و یک مرتبه
بحد مسح دست است که یک مرتبه مسح دست چپ و مسح از مشا به این اقوال
مختلف اگر داد و بدی بخوان اراده کرده باشد که با معانی از حضرت امام علیه السلام باشد
کنند تا او را اطمینان خاطر رسد و نه بد که از ملاحظه اختلاف مذکور او را داد
داد و بشود رفع شود چندان دور نخواهد بود و الله اعلم **الباقی** قول اول امام
علیه السلام در این حدیث نسبت به غیر صحت آن حدیث و آنکه در حدیث غیر
بی وجه طلب سرد و معوض شکال است و احتیاج به توضیح دارد چرا که از آن توضیح
سزاوارتر به ثبوت نیست و از جهت آنکه چون قوم موسی علیه السلام
با و گفتند **اَتَجْعَلُنَا قَوْمًا يَعْبُدُ غَيْرَ آبَائِهِمْ** و میگویند ما را قایل آن
اندر کرده **قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْغَافِلِيْنَ** گفت سباه
بر جمیع پروردگار خود از آنکه از جمله جاهلان باشیم گنایه از آنکه آنها را و سخن

عمل ارباب جهالت و نادانیت و جمع کرده اند و گفته اند ما را بشناس
رسیده است و حق را از باطل تمیز کرده اند و پرامون آنکه کرد و بدی را
مثل موسی علیه السلام که از اعظم اولوا العزم است از اهل جاهلان خوانده
چون تواند بود که از حضرت مقدس مصطفی علیه القضاة از کلمات و تسبیحات
و نماز و قیام و روزه و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله
نسبت بحدیث که قابل آن باشند و در آن از حضرت نسبت بحدیث که از آن
صحاب بر خوانند و تعلیم بحدیث است و مرتبه نزد که در میان ایشان داشته و نسبت
پوشیده است که حضرت صلوات الله علیه و آله و آله است و اگر احرار داشته اند
و با او تعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توقیر با داشته اند
چنانچه نسبت با و بر زبان معجزان جاری شده اند که همان جمله **عَلَيْهِ السَّلَام**
عَلَيْهِ السَّلَام است که **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَ عَلَىٰ آلِهِ** و در حدیث میان
چشمها منتهی به غیر حدیث که از آنکه بر سایر اعضا دارد و محل سجده
پروردگار است هر آینه نباید خواهند سختی و راجع که از اهل
و صلوات باشند و آفر در حدیث صغیر بر دست شکر معاویه کشیده شد
چون مجزیه به نهایت آنچه در این باب بیان گفت است از اینها در غیر
حدیث مستعمل نیست بلکه معجزان از آن اراده شده و مراد از آنکه از
مزاج و مطایبه است که از جانب شرع حرج در این حدیث و حدیث در آن نیست

بغیر از دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اتم است نه وضع مطلق
 و اولی که بر کار را در مقام مجتهد است که در شرح ص ۱۰۰ الهیه که گفته شده قلم
 تعریف است بر او آن کرده است چون تمام مقصود آن نیست که کسی که اراده
 اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور در جملات و بر تقدیر خلافت میان
 اهل سواد که فعل مذکور جزو افعال تیمم است و در احکام کفایت تیمم بر آن مقدم
 بنمایند بلکه غیر از اعتراف در وضو است که عبارت از آنست که آنگاه که تیمم
 بر کس است و تیمم در وضو و حیاتی از افعال وضو بشمارده اند برای تیمم افعال
 تیمم نیست و ظاهر آنکه علمای وضو آن را علیهم السلام را اختیار شستن اول دارد که
 جزو تیمم نهایش شستن حیاتی الدبر مطلقا در کتاب نهایت الکلام
 شستن تا در اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع یا برنج و خواه بر
 بر جزو تیمم ندانند چنانکه اعتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بر
 او فعل است و حیاتی از افعال تیمم و شستن تیمم علیه السلام برود در اختیار
 این نه نیست و اعتراف کرده است اول آنکه اعتراف بر وضو و وضو بر تیمم
 نیست بلکه اگر بر وجه دیگر رسانیدن آب بر روی دست بر شستن زدن روی
 بر آب یا شستن روی در زیر پا و دان و امثال آن و جویب اعتراف
 خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که وضو و حیاتی از افعال
 وضو است بر خاک و امثال آن بدل نمیشود شستن بر میان آن و غیر آن

کلام

فیه

فرق بیشتر بر شستن آنست که فرق مذکور بعد از غسل ضرر ندارد و او نیز
 قابلیت با کمال فعل مذکور در تیمم لغت و حیاتی نهایش شرط میدانند جزو وضو
 نیست از آنکه فعل در عبادت و حیاتی جزو وضو نیست چنانکه در احکام مذکور در شستن
 در وضو واقع بشود که اندک روزی ایام اعتکاف مذکور شرط است و جزو وضو
 نیست که اگر غسل شستن علیه السلام آن شب که یکس آن را غرض نیست چنانکه
 بنا بر تفرقه مذکور یکس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علماء معتبر
 نکرده اند **دوم** آنکه اگر عذر واقع شود میان اعتراف و شستن در وضو لغت دارد
 بر آنکه فعل در وضو و تیمم و چون بهمان آیه نیست کرده در ابواب و نه وضو
 بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از آن و قبل از سجده اگر عذر واقع شود بهمان
 سجده نمیتوان کرد و عذر مذکور را وضع یا بر رانی واجب است و جویب
 آنست که اگر غسل شستن علیه السلام آنست که وقوع حدیث میان شستن
 و مسح بعد از غسل نیز موجب ابطال تیمم است و جویب اعاده آن آنست که
 چنانچه تیمم او در نهایت الکلام تصریح کرده است آنکه وقوع حدیث مذکور
 در حدیث تیمم نمیکند و موجب اعاده وضو یا بر رانی نیست و اگر قیاس آنست که
 غسل مذکور بعد از تیمم که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعد از شستن
 و بیاورد آنست که عذر مذکور با وجود آنکه حکم بعد از تیمم فعل مذکور کرده
 جایز نیست که تیمم بعد از آن واقع شود و بنا بر این برود و آنست که

در حدیثی که در کتاب آمده است

از زبانه

بدل از وضو بخورده و نموده اند که این تاویل علامه رحمه الله در کتاب آن شده اند باین
حدیثی که در کلام ابا تمام از آن دارد و حدیثی که در کتاب ابا یوسف علیه السلام
بر وجهی نقل کرده و در پیش دوم سبق ذکر یافت حدیثی در آنکه تیمم حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله بیان تیمم بدل از غسل یعنی تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه
غسل نکرده و بدل از غسل جنابت کرده بود حضرت کرد حضرت میانه علیه
و آله بر وجهی که گذشت با خطاب کرده فرمودند چرا عجب نکردی و تیمم مذکور را
بیان فرمودند و این حدیثی در آنکه تیمم مذکور را بدل از غسل جنابت می بایست کرد
آنچنان می بایست واقع شود و نیز حدیثی مذکور در حدیثی که در آنکه زیاد از یک مرتبه
و دستها مبارک را بر زمین نزنند چه در آنکه حدیثی واقع است که و لم یجد ذلک غیر
اعاده نکردند حضرت نزد آن دستها را بر زمین نزنند پس بنا بر این حدیثی و نقل
علم الله و شیعین علیه السلام از قول آنکه بنشین و بعد از آن ایستاده و ایستاده که
دلالت دارد بر آنکه وضو بر وضو می باشد و تیمم حکم است که محمول شود بر جنابت
وضو است تا موافقت تیمم بر همان وجهی که در آنکه مذکور شد و میان آنها و توفیق
میان ایشان بر وجهی بهتر است از توفیق که ذکر آن کرده اند و گفته اند اما شریک
دال بر آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده و ایستاده
و حدیثی که در آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده
چرا که در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده

حدیث

در کتاب

یک مرتبه و در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده
آنست که در تیمم بدل از وضو یک مرتبه ضرب بر وضو واقع شود و در تیمم بدل از غسل و در تیمم
تجلیت آن ندارد که دلیل حکم از احکام شرعی شود و حدیثی که در آنکه وضو بر وضو
معلوم علیه السلام پس از آنکه از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر وجهی که
از راه کتب موال که در امام علیه السلام از بسبب تیمم فرمودند وضو بر وضو و در
لغو وضو و غسل و نجاست و تفریب بدید که در تیمم وضو بر وضو و غسل و نجاست
و حره بعد از آنکه وضو بر وضو و غسل و نجاست و تفریب بدید که در تیمم وضو بر وضو
که در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده
تفصیل مذکور ندارد بلکه بعد از وضو که در آنکه دلالت از بر تقدیر وضو بر وضو مطلق
تیمم خواهد بدل از وضو بشود و خواهد بدل از غسل و آنچه این بابی بیان استلال کرده
بر تقدیر وضو بر تیمم مطلق و حق است که این حدیثی نسبت به آنچه شیعین قدس
سره و شیعین اهل کلام از آن فهمیده و نسبت به آنچه این بابی بیان استلال کرده
محمد است و نقلی در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو محمول است بر تیمم که بدل از غسل بنشین و ایستاده
ضرب و احد محتمل است که بعضی وضو بر وضو و بعضی وضو بر وضو و بعضی وضو بر وضو
و آنچنان نیست که تیمم بدل از وضو وضو بر وضو و تیمم بدل از غسل و وضو بر وضو
ضرب بر وضو و در عرف اهل شیعین وضو بر وضو و در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو
قرئان مایه و تراجم غیر طهارت بر وضو وضو بر وضو و در حدیثی که در آنکه وضو بر وضو

مكتوف مصنف و القدر حسن
وتم الغرض من الجانية
عزارة

و شوم

تأویذ خاص

۱۰۰۰

بر ارضی و مطلق نیم خواه بدل از وضو بشود و خواه بدل از غسل کمینوست ^{تبرکات}
 نیست که انکار آن در تمیز مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یک باید افتاد
 در هر شیء بیشتر و در دیگر کمتر یا در یک علقو تر باشد و در دیگر کمتر
 و اتصال آن از اختلافات محمله و حمل وحدت و وحدت نفیست که درین
 محل ارتکاب شده و اگر چه خلاف ظاهر است اما برین تقدیر ارتکاب خلاف چنانچه
 محض نیست که کثرت از حدیث سابقه و الله اعلم **فصل** **م** باید دانست که میان
 علماء ماضیان و معاصیان اشتراک یافته است که در تمیز علقو تر است بر دستها شرط
 نیست بعلیه این نیست که زنی که دستها بر زمین و چهره و قوس باید که قدر خاک
 بعضی از گفته اند که گفته شود و این چند از علماء را و جمیع از علماء اهل سنت علقو
 تر است بر این شرط میدانند و بر هر دو همیشه مورد بر مینویسند لکن استدلال نیست که
 بعضی روایات صحیح و وارست که دلالت بر استحباب نفی دارد که عبارت از آنکه
 دستهاست بعد از برپاشتن از زمین و اگر علقو تر باشد شرط بود وضو بخوبی
 نیست بر این شرط که نیست که نفی بر این شرط است که اگر خاک را که در دستها
 مانده بشوید بریزد و شستن وقت را بر او بر کشید و نشوید پس هرگاه در درکن
 از دست است بشوین تواند بود که علقو آن وجهیست و در الزام و اگر بشوید
 القید است به بعضی این استدلال کرده اند و گفته اند که چون است بگویند که
 دست چنانچه از خاک در گفته اند بشویند و بگویند که اگر از این وضو یا رایتی ماند

فصل دوم

چون تواند بود که نفس از نفس آن بشکند اگر خاک سپارد در دستها بهر خبر که
 مسح آن باعث آن بشکند که رو خاک آلوده نگردد و پاره و پخته شود و آن
 در شب باقر نماند که مطلق اثر از آن در دست نماند پس سبب نفس نباتات
 نهشته بشما بشرط مخلوق بر روایات مذکوره است لال بر عدم اثر مخلوق
 نتوان کرد بلکه مرغان و عور که دلالت بر اشتراط آن میکنند چه استجاب
 نفس در روایات مذکوره مطلق واقع شده و آنکه متعبد بحال مخلوق تر است
 و ظاهر است که با مخلوق متحقق نشد نفس واقع نتواند شد و است بعضی از آنکه
 پس مخلوق تر است بشرط نباتات آنچه در جواب آن گفت است که در
 بر رویه که است که نفس مذکور در جمیع اشیا و خاک تا قبل از وجود آن
 نشسته است بعد از آن در مقام تعویض است لال این چنین شده اند باید که
 خاک مسح ابو جوحکم و آید بیکم منته بر رویه که مذکور در ظاهر
 است که بر تعیض بر نفس مسح کنند در حال تمام بعد از خود و خود را
 و بعضی از آنکه خود را بعضی از خاک جدا که در محمول چنین ابتدا شود
 باقی که مسح رو و در خاک بر رویه که ابتدا در خاک بر رویه خاک
 نامحسوس و به حاصل میشود و هرگاه بر تعیض لازم خواهد بود که مسح
 از خاک واقع شود و این متحقق نتواند شد که مخلوق قدر از خاک در دستها
 پس مخلوق را بر چشم گفته اند آنچه روایت صحیح زرار که از امام جمعی

تراب

نفس

نقل کرده است از آن دارد که خیر مندرج در تیمم است منافات آن ندارد که
 بر بعضی از عبارات حدیث مذکور درین باب است که امام علیه السلام
 از ذکر آید وضو و تغییر آن فرموده اند ثم قال فله تجدد الماء فتمسوا
 حیدر ایتبا فامسحوا ابو جوحکم و آید بیکم قلنا ان وضع
 الوضوء و مسح لم يجد الماء ثبت بعض الغسل محالانه علی ابو جوحکم ثم وطر
 به و آید بیکم منته از تیمم و کذا لایستحق ذلک اجمع لا بخرط الوضوء
 لا یعدن غیر ذلک الصبیح بعض الغت و لا یعدن بعضهما ثم قال طایر یذ
 الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج و اخرج الفریق بوجوه
 عزت و احد و العزیز بعد از فراغ از میان وضو فرموده اند که اگر وضو
 بهر در شل آب نیاید که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید خاک تا که بر رویه
 که مسح کنید بعد از خود و خود را بعضی از دستها خود را بعضی از آن پس بر رویه
 کرده و ساقط است وضو اگر کسی آب نیابد بدل بعضی از غسل مسح را
 قرار داد بر سطل آنکه مسح کنید بعد از خود را و بعد از آن غسل ساخت
 بآن و گفت مسح کنید دستها خود را بعضی از دستها خود را بآن غسل ساخت
 و سطل آنکه نیست که خاک تمام بر رویه نشود و هرگاه بعضی از دستها
 دست خاک گرفته میشود و بعضی نشود بعد از آن گفت طایر یذ الله
 لیجعل علیکم فی الدین من حرج و غیر مذکور در آنکه است بر رویه که شما

منته

بعضها

در امور دین بر شما هر چه را در کتب منی است و دلیل ساخته اند کلام من
را در آخر حدیث مذکور که لانه یقین من در کتب معتبره بعضی کتب غیره و الاصل
بعضیها برشته اطلو ق ترا بی نیم چنانچه مذکور است و کویا وجه
دلائل کلام مذکور بر منی مطلب آنست که روایت دلائل که در آنکه معتبر است چون
دانش که خاک مذکور در وقت سجده در بر جمیع روجا می شود بواسطه
آنکه بعضی از دست میگیرد و بعضی میگیرد و گفتند که بعضی از دست میگیرد و بعضی از
و دستها خود را بعضی از خاک کسی که در عبارت روایت مذکور و قلیل الملم
انتم چنانچه حق تعالی است تا علی بن اید اشعار روایت مذکور بر وجوب علق ترا بی
دست بر و مخوف نخواهد ماند و معلوم خواند که تمیز که امام علیه السلام و السلام
غیر منه را راجع باوس خواند که بانی خاکست که تمیز بر آن واقع میشود و غیر
نیم و الله اعلم **حکایت هفتم** روایت شده است پس
مذکور از شیخ سعید شیخ شید در سنن اندوه که گفت خواندم بر شیخ فر
الیزانی مطروحات فقه در خانه شیخ محبت را بیه که در وقت واقع بود که در وقت
سیم نه چهار سال منتظر و چنانچه در سنن مذکور که گفت خواندم بر
پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام و او گفت روایت کردیم بر
شیخ سعید الدین از سید فضل الدین بن کاوسی که از اعیان علمای امامیه است
و معتبر است در کتاب رساله نهائش از نهایت احتیاط که در روایات شریفه

با وجود اولیت منور و اجتهاد و در مقام تصدیق گفت قهر نشده اند و آنچه
نوشته اند در ادعیه و آداب نوشته اند روح الله و الله عز و جل
منشأ من فخر شیخ محمد بن ادریس از شیخ و طبرستان و العباد از الیاید
بنی است ام الحاریر از شیخ بلطع المعید از والد اکو شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره از شیخ حبیب شیخ مفید رحمه الله و ابو القاسم از جعفر محمد از
محمد یعقوب البکری از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق طاهرین
ابن حسن السمری که گفت قال لعنه الله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام يوما يا حماد احسن ان تصلي قال فقلت يا
سيد عانا احفظ كتاب حمزة في الصلوة فقال لا عليك
يا حماد قم فصل قال فقلت بين يديك مسوفا الى
القبلة فاستفتح الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حماد
لا تحسن ان تصلي ما اقبح بالرجل منك يا في عليك ستون
سنة او سبعون سنة فلا تقم صلوة واحدة يحل ودعها
فانه قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت جئت فذلك
فعل في الصلوة فقال ابو عبد الله مستقبلا القبلة مستقبلا
فارسل يدي جميعا على خدي يد يدي قد نعم اصابعه ورفق بين
قد يبرحق كان بينهما قد ملك اصابع منه خبات واستقبل

بِأَمَانَةٍ جَلِيلَةٍ لَمْ يَحْرِقْهَا عَنِ الْقَبِيلَةِ فَقَالَ خُشُوعُ اللَّهُ
 الْكَبِيرُ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَفَلَّحَ اللَّهُ أَحَدَكُمْ صَبْرًا
 هَشِيئَةً بَعْدَ مَا يَنْفُسُ وَهُوَ قَائِمٌ لَمْ يَمُوتْ يَدَيْهِ خَالٍ وَجْهِ
 وَقَالَ اللَّهُ الْكَبِيرُ وَهُوَ قَائِمٌ لَمْ يَمُوتْ يَدَيْهِ خَالٍ وَجْهِ
 مُتَفَرِّجَاتٍ دَرَدَرًا كَيْسِيَّةٍ إِلَى خَلْفِهِ ثُمَّ سَوَّى ظَهْرَهُ حَقًّا لَوْ
 صَبَّ عَلَى قَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ أَوْ دُهْنٍ لَمْ يَزَلْ لَيْسَ وَابِلًا ظَهْرُهُ وَمَعَدَ
 عَنْقُهُ وَغَمَقَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ سَجَّ ثَلَاثًا بَرَزِيلًا فَقَالَ سُبْحَانَ
 الْعَظِيمِ وَجْهِهِ ثُمَّ اسْتَوَى قَائِمًا فَلَمَّا اسْتَلَمَ مِنَ الْعِيَالِ
 قَالَ مَجَّ اللَّهُ لِي سَجْدَةً ثُمَّ كَبَّرَ وَهُوَ قَائِمٌ يَدَيْهِ خَالٍ وَجْهِ
 وَجْهِ ثُمَّ سَجَدَ وَبَسَطَ كَعْبَهُ مَضْجُوعًا لِأَصَابِعِ يَمِينِ يَدَيْهِ
 رَبَّ كَيْسِيَّةٍ خَالٍ وَجْهِ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَجْهِهِ وَتَكْرَارًا
 وَلَمْ يَضَعْ شَيْئًا مِنْ حَبْلِهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَعْيُنٍ
 الْكَلْبِيِّ وَالْمَلَكِيِّ فَأَنَامَ إِلَى الْبُحْلِيِّ وَالْجَمَّةِ وَالْأَنْفِ
 وَقَالَ سَبْعَةَ مِثْقَالٍ مِنْهُ ثُمَّ سَجَدَ عَلَيْهَا وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 فِي كِتَابِهِ فَقَالَ إِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَهُوَ
 بِحُجَّةِ الْكَافِرِينَ وَالْمُكَلِّبِينَ وَالْإِنْفَامَانَ وَمَضَّجَ الْأَنْفِ عَلَى
 الْأَنْفِ ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ فَلَمَّا اسْتَوَى خَالٍ وَجْهِ

تلكم

قال

قَالَ اللَّهُ الْكَبِيرُ ثُمَّ سَجَدَ عَلَى خَدَّيْهِ الْأَيْمَنِ وَقَدْ وَضَعَ قَدَمَهُ الْأَيْمَنَ
 عَلَى بَطْنِ قَدَمِهِ الْأَيْمَنِ وَقَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَالْوُجُوهَ
 إِلَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَهُوَ خَالٍ وَجْهِ ثُمَّ سَجَدَ الثَّانِيَةَ وَقَالَ لَمَّا
 قَالَ فِي الْأَوَّلَى وَلَمْ يَضَعْ شَيْئًا مِنْ حَبْلِهِ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فِي
 رُكُوعٍ وَلَا سُجُودٍ وَكَانَ مَجْتَمِعًا وَلَمْ يَضَعْ ذِرَاعِيَّهُ عَلَى الْأَنْفِ
 فَصَلَّى لِكُلِّ مِثْقَالٍ مِنْ هَذَا وَبَدَأَ مَقْشُورًا الْأَصَابِعَ وَهُوَ خَالٍ وَجْهِ
 فِي الشُّعْدِ فَلَمَّا رَفَعَ مِنَ الشُّعْدِ سَلَّمَ وَقَالَ يَا عَادُ هَكَذَا صَلَّيْتُ
شرح كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو غاریش و انجلم آغاز مشتمل
 دو مبحث **مبحث اول** خلاصه کلام را و آنکه گفت چندی روز را امام محی
 باحق جعفر عجل الله تعالی فرجه له سلام کرد ای حماد آیا بنویس که از نماز را چنانکه
 ای سید و مهم کانیات من حفظ میکنم کتاب خود را که در علم نماز تصنیف کرده
 چون تواند بود که نماز بنویس و تو آن را از امام علیه السلام فرمودی هیچ مانع
 ترا بنویسد و نماز کن تا بهیم که چون بآن تمام بنیاس را و گوید بختم در برابر
 امام علیه السلام و در وقت سجده سلام آوردم و انقض نماز بنویسد و امام
 کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بخار آوردم بخار آوردم پس امام
 علیه السلام بمنحصر کرد و فرمود انداخته و بنویسد که در نماز را و از خود
 کنند بسیار هیچ نماز برادر شما که از نماز و شریف است اینها و قال

گذشته بشیخ مکنه از امام بعد و در شهر و علی که از جانب شارع مقرر شده بر پا
 نده است بهر حال که از خط استغفار امام علیه السلام بمنتهای حق و لم
 تقسم است و او پس گفت جان من خدای تو با حکیم من عین نماز تا بعد از این بر او
 بجا آورده و به پیش امام علیه السلام بوسط میان نماز بنشیند و روی
 تو به عقبه کرده و دستها را در دو دست مبارک او فرو گذارند و بر او سر نهاده
 نهادند و انگشتان را بهم تن کردند و با مبارک انگشتانم دور گذارند چنانچه گفته
 میان ایشان مقدار سه انگشتانم گذارده بود و در انگشتان با را محاذی
 قبله کردند چنانچه هیچ جانبی از آن طرف نشسته و در خوشه و تمام اختیار نماز
 گفته اند اگر بعد از آن سوره فاتحه را بر تریل قرائت کردند و سوره قل
 الله بعد از آن خواندند و بعد از فراغ از قرائت نماز آنکه که گفتند این غرض
 نزد در آن شب و رنگ کردند و هم آنجا ایستاده هر دو دست مبارک او برداشت
 برابر دو گرفته و گفته اند اگر بعد از تکبیر رکوع رفته و بر گرفته گفته است
 از سر زانو و انگشتان دست از هم کشاده و داشته و زانو را با یکدیگر
 شکستند و پشت مبارک آنجا منست و دست گرفته داشته که اگر قطره
 آب یا ریزه بر میان آن می ریختند هیچ جانبی بر آن نمیکند و چه اگر هیچ جانبی آن
 از جانب دیگر است ترنبه که طبع آب مقدار حرکت بآن جانب کند و اگر
 را کشیده داشته و چشیده را بر آن گذاشته و سه مرتبه بار عایت تریل این

در

تسبیح را بر زبان میخواند و جبار بر سر او خندید که سبحان ربك العظيم و بعد از آن
 را دست ستاده و چون همه ایستاد و ایستاد برقرار ایستاد و گفته اند سبحان الله
 و گفته اند و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک او را بر
 رو برداشتند و بعد از آن سجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانو
 پس کردند و انگشتان را بهم تن کردند و محاذی روی گذاشته و سه مرتبه این تسبیح را
 گفتند که سبحان ربك العظيم و بعد از آن سجده و در حال سجده هیچ یک از اعضا خود را چنانچه
 نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و پشت عضو سجده کردند بغیر چنان کردند که
 و بر اعضا و پشت عضو ایشان نهادند هر دو کف دست و هر دو آینه زانو
 و هر دو انگشتان شصت پا و جبهه و آنف که عبارت از بینی است و دو موده سجده
 بر پشت عضو از چپ و راست که اگر ترک نشود نماز باطل میشود و آن هفت است
 که حضرت زینت در کلام مجید با فرموده که أَبَدُ الْمَسَاجِدِ لَكُمْ فَلَا تَدْعُوا
مَعَ اللَّهِ أَحَدًا و آن دو کف دست است و دو زانو و دو انگشت شصت پا
 و جبهه و سجده بر آنف که نام از آنهاست سنت است نیز فعلی آورده اند که لَا تَدْعُوا
 بسیار است و بر آن قاعده مترتبه است بدوین آن نیز نماز صحیح است بعد از آن
 بر داشته مبارک را از سجود و چون رفته نشسته گفته اند اگر بعد از آن بر
 را چنانچه نشسته و گذاشته پشت پا را بر سرش بیاورد و گفته
 است سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَابْتَغِ الْوَعْدَ الْمُبْرَكَ وَابْتَغِ الْوَعْدَ الْمُبْرَكَ و گفته

بر زمین

یکی از آنها

در این آیه

منته

و رجوع میکنم در نه حال باد و بسط کلام در معرفت آن در حدیث سر
و ششم باید انشاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن مکتب گفتند و مسجد دوم
رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته بودند غیر سر گفته گفتند سبحان الله
الله و بحمد الله و سبح یکبار از اعضا بدن مبارک را بر عضو دیگر گذاشتند که نه بار
شود نه در سجده دوم در رکوع و در هر دو حال هیچ بود و غیر از آنکه ده گویا آنکه
ساعتی و باز و باز از هر یک مبارک جدا گرفته و چنان کردند که بر بدن نهادند
بعد از آن تشریف نشدند و در حال نشستن ایستادیم که در هر دو زمان
گذاشته شد و چون از تشهد فارغ شدند مبارک است سلام نمودند و مراد معنی
خطاب آورده فرمودند ای خدا و یونجه نماز کن **دوم** یا خدا و کن
ای تعالی مراد همانست که منسوبست بقوله چنینیم هم از قبیل
عرب و از ثقات را این حدیث شریف است و بخند تمام جعفر صادق و امام موسی
کاف و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر ایشان صلوات الله علیه حدیث است
کرده نقل است که کاف علیه السلام از بار او دعا کرد که خداوند مرا در خانه و در نزد
خدا شکار روزی کند و توفیق بخانه حج دهد برکت دعا را حضرت جعفر
در یافت و چون بقصد حج بخانه و بکعبه رسید که میقات احوام ایستادیم
در حال که میخواست غسل احوام بجا آورد غرق شد و کمر خیزش از غفلت
گذاشته بود و بپوشمال رسید و بعد از آنکه از غفلت کتاب خود را بر جای
بماند

بماند و در آنوقت را نشدند و از هر یک بعد از آنکه است که اصل او از کوفه بوده
و چون بجهت آن سفر بسیار میکرد و بجهت آن مشهور شده است و از اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام است و علماء رجال حکم نموده بودند که ده اند و چند جلد
کتاب تفسیر دارد و **لا یلیک** لا یعنی چنین است که اسمش را حرف کرده اند و چند
اسم دارد اما این عبارت شایعست و کلام دینی تقدیر است که لا یلیک
ما اخرج بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل تخبیه که اخرج است
و معمول آن که ارجل است بخوف و علماء سخن در جواب آن خلاف کرده اند و ایشان
و میر در دو تجویز کرده اند و از نه و فراد طرف جایی که گفته اند و دلیل ایشان
و قیاس آنست در کلام عرب چنانچه در تفسیر که ما احسن بالرجل ان یصدق
یعنی هر کس که غایب و در است که او را هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام
اقرار دلیل است بر جواب آن چنانچه مذکور است و فرستاد کلام مسلم است
از ارجل که بحسب معنی قول اخرج است یا صفت است و چون الف و لام الف
الام چنین است یا نوعیت است از آنکه صفت او غیر معرفت بالف و لام واقع شود و صفتها
که هر که صفت طرف است چنانچه در طرف تو سواست که در غیر طرف صفت قرار داشته
که چه چیز نماید برود در حالتی که از شهادت غیر نیست و بنی از اصل شهادت بر وی که
صفت او نیست که از شهادت میر میشت اما از اصل شهادت بحدود و نامت
جاء و موجود متعلق است به تقیم و نامت یا حال است از حد و نامت یا صفت نامت

فقال خشوع مراد خشوع فروتنی و خوار داشتن نفس است در مقابل
 عبادت و ترس آوردن او از معبود و باطنی تعبیر کرده اند خشوع را
 در آیه کریمه والذین هم فی ضلالتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان وارد
 شده است نیز انچه در کتب که در مذهب خشوع دارند و در صحاح و کتب معتبره که شرح
 بیده از غنیه خشوع بحسب معبرم نهاده است و باز در آیت آن از
 مشاهد محسوسات خشوع بر آن گنایه از فارغ داشتن آلت از غیالات
 و افکار خشوع با اعضا گنایه از باریک شدن آلت و مانع آمدن از حرکات
 عبت و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوالعباس در کتاب مجمع البیان از
 حضرت سیاحیه علیه السلام که آنحضرت فرمودند که در آثار نماز را
 ریش و باز و منکر و فرمودند أما الله فلو خشع قلبه خشع جوارحه یعنی
 هر آنجا که خشوع میداشت دل او خشوع میبود و جوارح و اعضا را و غیره که در کتاب
 عبت و منکر و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که در هر حدیثی که است
 بر آنکه خشوع در نماز بدل میاید و هم با اعضا اما خشوع بدل آلت که فارغ
 دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و کلی هست و معطوف نماز دارد
 و چنان کند که در خانه دل با غیر معبود و عبادت او جز راه یا به خشوع
 بجوارح و اعضا آلت که چشم خود را از هر چیز بپوشاند که اشتغال او بدین
 اشیا باعث شغل دل او با غیر عبادت نشود و بعضی اعضا متوجه نماز بشود و بعضی

الغافل

الغافل میل کند و جمیع اعضاء از فعل عبت و حرکات بیکبار باز دارند
 و از انچه ترسند بترسند و عبارت از رعایت تقوا است که هر گاه ترسند
 و استیجاب انده نشود و واضح گفتن در وقت الفاظ بر وجهی که جمیع اعضا
 خوف و ترس را تو اندازند و ما خود را ترس از فعل عبت در صفت دینداران
 از آن است که در کتب معتبره و در تفسیر و تفسیر و از امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت شده است که آنحضرت فرمودند الترس یحفظ الوضوء و یحفظ
الحقوق یعنی ترس رعایت کردن وقت تمام و وقت حسن است در حال قرائت
 و اتیان بر خوف برضاعت که قرائت اعتبار کرده اند مثل مسجود استعلا و
 و غنه و امثال آن و ترس مذکور به یکایک در دو تعبیر که مذکور است است
 و قرات بدین رعایت آن نیز در نماز عبت و جمیع که امر را در آید که
 بر وجهی عمل کرده اند گفته اند ترس برین ترسند از غفلت و بجهت که
 از یکدیگر متمایز باشند و هم مخلوط نباشند چنانچه توفیق میان ایشان تمیز کرد
بأنه یحفظ بقیة النفس بقیة تصفیه یعنی بقیة فیل و زمان
 اند که بقیة نفس بقیة مجهول حیال و چه بجز بر روی گنایه از آنکه در کتاب
 را در حال تمیز از باده از برابری و در غایت که در ملاحظه که بقیة نفس
 میماند خفته سر از او تمام کند بر رسیدن از کشتن بر آنکه قد زو است
 آنکه که در نماز عبت آنست که هر گاه جمیع اعضا در نماز است و غفلت

و باید معترف شد به قول
 در کلام مجید و تزل القرآن تبارک

مقدم

آوردن

در کتاب نهایی الاحکام هر دو روایت عمل کرده است گفته است مصنف خبر است
این دو عمل هر کدام را که در حال رکوع بعمل آوردند از فضل آن چه باشد
که پیشتر چنینها را که این حدیث دال بر آن حالت در آن افضل دانسته
از نظر افکندن بر میان قدیم و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث
کرده و نظر افکندن مذکور را منتهی دانسته و شیخ شهید علیه السلام در کتاب
جمع کرده است میان هر دو روایت بر آنکه چون نظر افکندن معتبر باین
قدیم در حال رکوع حال او نزدیک است بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد
درین حدیث تغییر از آن حال پوشیدن چشم شده و آنرا مرادست جمیع برین
چنانچه غیر نیست بقدر درست و احتمال تخیر مصنف میان رسم که پیشتر
این حدیث بآن مطلق است و میان نظر افکندن بر میان قدیم که میان علما
اشتهار یافته است و حدیثی که در آن نیز دلالت بر آن چنانچه حدیثی که در آن
نرم است خلاصه از هر حدیث و الله اعلم **باب ششم** ظاهر است که سجود بر
انف که این حدیث دلالت بر استحباب آن دارد و نیز از ارغام پیشتر که در بعضی روایات
دیگر اشعار بر آن است و آن در سجود است چنانکه ارغام عبارت از نهادن انگشت
بر ارغام یعنی آنکه بعد از خاکست و سجود بر آنست که حدیثی که از امام ابو موسی علیه السلام
روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در شیخ از ارغام متحقق است
و در غیر نهادن انگشت دیگر اشعار که در آن جایز دانسته اند مثل سجود بر پا

سجود

و حصر و بر که در حدیث و افعال آن از غیر ما که ماکول و ملبوس نیست عاده نیز
متحقق است و حدیث مذکور اینست **لَا تَكْذِبُ صَلَواتُكَ لَا يُغِيْبُكَ الْكَفْتُ**
مَا يُغِيْبُكَ الْجَبِينُ یعنی مجوز و مقبول نیست از زبان تو آنکه بگوید
رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق می شود در بیند انگشت
و اگر چه بر وجهی است که در سجود معتبر است بوجهی دیگر پس بنا بر میان ارغام
و سجود بر آنست معلوم می شود چنانچه بود و در حدیثی صحیح است که هر دو یک
در یک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتقاد بر خاک واقع شود صحیح
خواهد بود که یک یک دون دیگر را نیست شود چنانکه اگر وضع با اعتقاد بر غیر خاک
واقع شود سجود بر آنست متحقق خواهد بود و ارغام نه و اگر وضع انگشت
بر آب بر وجهی است و نه بر خاک ارغام بنا بر آنچه آن بعضی گفته اند متحقق خواهد بود
و سجود بر آنست و در کلام شیخ شهید علیه السلام اشعار بر آن است که
سجود بر آنست و ارغام یک خبر است و میان ایشان تفرقه نیست و حال
آنکه خود در بعضی مقدمات خود هر کدام و سجود بر آنست است علیهم
السلام و بر تقدیر که ارغام وضع انگشت بر تراب غیر خواهد بود با اعتقاد
و خواهد اعتقاد آید و در وضع انگشت بر مطلق یا علی سجود علیه و اگر چه
خاک نباشد پس ارغام عمل بر آنست و شیخ زین الدین علیه السلام حکم بر آن
کرده اند و وضع بر تراب یا بر غیر آنست و درین حکم نظر است چنانکه علی

خارجی

از ارغام

و هم

بر
انجام ۳

درین خلاف کرده است که ارغام وضع انگ بر خاکست و قیاس بیج
بصیح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارقست و قیاس مع الفارق از معنی
اعتبار با قیاس لیسلی ظاهر قول را در که قضیه رکعتی علی علیها اشعار بر آن دارد
که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده باشند
و این صحاح دارد و بحجاب غیارت سوره رکعت اند سوره رکعت اول و رکعت
بودن تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که میان علمای شیعه و اهل سنت
مفسر سوره دیگر غیر از آنکه خوانده و روایت علی بن جعفر از برادر خود
امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دال است و بویژه مذکور است از علمای سوره
احلامی ازین حکم مستنبط اند و میگویند که اینست اعاده سوره رکعت اول
در رکعت ثانیست بجز سوره احلامی است و این استثنای نسبت و موید است
بحدیثی که در باره امام جعفر علیه السلام روایت کرده است و حدیث دیگر
اینست ان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی رکعتین و قرأ فی
کل منهما قل هو الله أحد یومر رسول الله صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت نماز
کرار دهند در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد خوانند و علی بن
حضرت صلوات الله علیه و آله بر اعلام حجاز آن و تنبییه بر عدم حرمت اگر چه
ممکنست اما بنایت بر درست گویند و اگر درین سوره احلامی ازین حکم برآید
زیاده مرتبه و شرف است بر سایر سوره قرائت چنانچه شیخ صدوق و محققان

بنا بر

باب بعد رحمة الله روایت کرده است از امام جعفر علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند من خیر علیه یوم و اجد فضیله فی خمس صلوات
و لم یقرأ فیها قل هو الله أحد قبل که یا عبد الله کنت به المصطفی
یعنی کسی که گذشته بسبب بر و روز و پنج نماز و طبقه آن روز را بجا آورده
بجز در هر چهار کلام سوره قل هو الله احد خوانده و پنج یا خطا کنند که ای
بنده خدا ترا چون نماز را از آن نیست و نماز را ترا مرتبه قبول نیست در وقت
که در پنج شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود از اباء در آن حضرت است که
عبد الله که آن سرور فرموده اند ان یخیر أحد کما ان یقرأ تلك القران
فی رکعتی قلت یا رسول الله ومن یقرئ ذلك قال اقرؤا
قل هو الله أحد خلاصه کلام معنی نظام آنکه آیا عاقل را بیاورد که
در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید و بگویم که طاقیت آن تواند بود ای رسول
آن سرور فرمودند بخوانند سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برای
بخواندن ثلث قرآن در نماز و بجز علی در و بر برابر معنی سوره مذکور
ثلث قرآن که هر اراده کرده اند که حاصل معنی ثلث است که معنی آن
بعد از تحقیق راجع به معنیست معرفت خدا را در هر طریقی که بر دل باشد
او معرفت سعادت و شقاوت و اخرو و علم آنکه در آن نشسته و بجز عمل
و کلام اعتقاد بمرتبه سعادت و نایز قرآن شد و بجز عمل و کلام اعتقاد نیست

شیخ ابوالبرکات

از جمله اشیا و ارباب ضلال میشود و در سوره احزاب متغیر میفرمود که است
 عبارت از معرفت الله و توحید و تنزیه او از مشابیهت غیر و نفی والد
 و ولد و کفو از و مجاب از سوره فاتحه الكتاب یا ام القرآن میگوید بواسطه
 استمال آن بر هر یک از معانی که این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته
 بواسطه استمال آن بر یکی از آن سه و الله اعلم **حدیث هشتم**
 روایت شده است بعد از آنکه در این باب از محمد بن یعقوب بن حمیران
 نقل بر این است که از ابی موسی بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن
 بوم و سعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام رسید
 از سعید بن سعد که گفتی یا محمد بن محمد دو ادراک صحبت امام محمد باقر و امام
 جعفر صادق فرموده و بعضی گفته اند که عجیب امام موسی کاظم علیه السلام نیز
 رسید از امام محمد بن علق جعفر بن محمد الفراء و علیه السلام که گفتند فرموده
 قَالَ السَّيِّئُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ يَوْمًا لَا يَفْعَلُ بِمَلْعُونٍ
 كُلِّ مَالٍ إِلَّا بِرُكْنٍ مَلْعُونٍ كُلِّ جَسَدٍ لَا يَزِيحُ كَوْكَبٌ فِي كُلِّ
 أَرْبَعِينَ فِي مِائَةِ قَبِيلٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا ذِكْرُكَ الْمَالِ
 فَقَدْ عَرَفْنَا هَذَا فَمَا ذِكْرُكَ الْأَجْنَادِ فَقَالَ لَهُمْ أَنْ تَصَابَ
 بِأَفْيَةٍ قَالَ فَتَغَيَّرَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْهُ
 قَالَ فَلَمَّا رَأَوْهُمْ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ فَقَالَ لَهُمْ هَلْ تَدْرُونَ

ما عرفت

مَا عَرَفْتُمْ يَقُولُ قَالَ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَلَى الرَّجُلُ
 يُخَدِّشُ الْخَدَّ شَةً وَيَتَلَبَّسُ بِالْكِبْكِبَةِ وَيَعْتَرِ الْعَثْرَةَ وَيَحْمِلُ
 الْمِرْمَةَ وَيُثَاكُ الشُّكْلَةَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ حَتَّى ذَكَرَ فِيهِ
 حَدِيثُهُمْ اخْتِلَاجُ الْعَيْنِ **شرح** كلام ملاقات اشخاص آن خلایق
 آنرا نیست در ضمن دو چیز **منش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام
 آنکه پیغمبر صلوات الله علیه فرموده اند از خیر و برکت در دست هر یک که
 زکوة آن داده شود و از رحمت و غفران الهی و دست هر یک که زکوة آنرا نهد
 و اگر چه در هر چهل روز یک مرتبه پیغمبر از حضرت جبرئیل در مقام استسار در آید
 کند از رسول خدا زکوة مال را دانستیم که چه میفرماید و در او از زکوة بدینا
 چیست حضرت فرمودند زکوة بدن آنست که آفات از آن بپوشد و بر سر امام
 علیه السلام فرمودند که آنرا شنیدم این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله روایتی از اصحاب که حاضر بودند تغییر یافت و فتور عظیم در ایشان بود
 رسید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون از تغییر در بشره ایشان یافتند
 دانستند که گمان برده اند که مراد یافت واقعه معصوب و بی عظیم است که بسیار
 است که سنوات متعدد در ایشان ظاهر شده چنانچه در چهل روز پس در مقام
 آنکه خاطر ایشان در آید فرمودند آیا میدانید که من از این کلام معنی
 را داده ام که هر کس که زکوة را بپوشد و در آن حضرت فرمودند که دست که از فقر خالی

از امام

آن امثال اندک خراش در بدن آدمی هر چه که باور کند و در ظاهر و خفا دست
 میدهد هرگاه هست که دقت راه رفتن بپا و بلعش در مرآت و گاه او را کند
 تا تو از و بیمار دست میدهد هرگاه خوار در پای او در بدن او میرود و آنچه مانند
 آنها در میان شمرده اند بر این شمر را نیز در ضمن آنها ذکر کردیم که گاه از آنکه
 مراد بانسان امثال او را میگویند و او را از نکات بدن و زمین هر یک از آنها محقق و کم
 کسر است که در اشیا چهل و نهم از این امور نسبت با و قوی نماید و نکات است
 او داده شود **مبحث ششم** غرض از این امثال آنست که بپایان هر یک از نکات دست
 و صاحبش از آن خبر بخورد و بداند هرگاه که نکات آن داده نشده باشد چنانکه از آنکه
 او را نکات متغیر خبر و برکت است در مال چنانچه شاعر گوید **نکات مال بدین**
 که فتنه زرزرا چو باغبانی بپر و بیشتر در انکسار و هر آنکه که طعن بخورد
 مستعمل بدین که دور از رحمت است و مراد مال صاحب مال بفرج بخور و مضائق
 بفرط طعن است و از رحمت آن دوری که نکات مال خود را بر برکتی فقر و بیک
 از کلام بفرط طعن کی جسد لایزال که از طعن در آن اینگونه اراده شده است
 و بیاید آنست که ذکر نکات در فقر مانده و آفت جزای نکات کفایت از آن
 منت کلام است که معانی در حدیث چهارم مذکور شد چنانچه نسبت فقر و اول
 تعبیر از آن نکات شده و الا بحسب حقیقت اطلاق نکات بر آن صحیح نیست
 و میتوان بود که بطریق استعاره تعبیر کرد که تشبیه شد به فقر و موال آنست برین

باکشتن نکات از مال او را کند هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند که در مال
 بیک در بدن و هر دو مورد لغت و آن در مال حصول خبر و برکت است و در
 بدن و حصول برکت آنرا و ثواب غیر متناهی است **مبحث هفتم** بخت و بختی در این
 کلام بصیغه مجهول است و بختی بختی و مراد بختی است تفرق القیام است که
 بزخم ناخیز و امثال آن در پوست بدن بپرسد خواه خون ظاهر شود و خواه نه
 و تعبیر القیام مراد بخت لغزین است و مراد بختی بود که اعم از بختی لغزین
 با و لغزش زبان در حال تکلم و بختی بختی و درشت و بختی کمال الشک و بختی
 میگوید بختی که الشک بختی بختی در بدن او خلیل و منصوب بود بختی الشک
 درین فقره مفعول مطلق بود **مبحث هشتم** بختی بختی و الشک و القیام
 و القیام در فقر و بختی که گویند آنها مصدر است و صحیح است که مفعول مطلق
 واقع شود و بختی الشک که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب آن با غیاب
 مفعول مطلق بودن بختی بختی آنست که کاست که مفعول غیر مصدر نیز
 و مبحث نهم بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 مفعول مطلق واقع شد بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 ضربت و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 میگوید منصوب بدن آن بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

عِيَادَةً وَعَمَلَكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاءُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ
فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِكُلِّ بَنِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَكَلِمَةٍ طَاهِرَةٍ أَنْ
يُؤْتِيَكُمْ لِقَاءَ رَبِّكُمْ وَيْلًا وَكِتَابًا فَإِنَّ الشُّعْرَ مِنْ حَرَمٍ
عُفِّرَانَ اللَّهُ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَادْكُرُوا لِحُجَّتِكُمْ وَعَظَمُوا
فِيهِ حُجُوجَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَعَظَمُوا وَقَدَّرُوا عَلَى فِعَائِهِ كَمَا وَدَّ
مَسَاكِينَكُمْ وَوَرَوْا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا
أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغَضُّوا أَعْيُنَ النَّظَرِ
إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَمَعَالَا الْجَلِّ لِاسْتِجَاعِ الْيَدِ اسْتَغَاكُمْ وَتَحَنُّوا
عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ وَتَحَنُّوا عَلَى أَيْتَامِكُمْ وَتَوَقُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ
دُخْرِكُمْ وَارْتَمُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالذُّعَا فِي أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ
فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يُنْظَرُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا بِالرَّحْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ
وَيُجِيبُهُمْ إِذَا نَادَوْهُ وَيُسْتَجِبُ لَهُمْ
إِذَا دَعَوْهُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ أَنْفَكْتُمْ مَرْهُونَهُ بِأَعْيُنِكُمْ
فَعَلُّوهُمَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ وَظَهْرُكُمْ ثِقِيلَةً مِنْ أَوْثَارِكُمْ
فَحَفِّظُوا عَنْهَا بَطُولَ سَجُودِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَلٌ
ذِكْرُهُ أَقْسَمُ بِعَزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُحْسِنِينَ وَالشَّادِيْنَ
وَلَا يَرُدُّهُمْ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

الْبَاقِي

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ قَطَعَ مِنْكُمْ مَا يَأْتِي مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ
كَهَذَا بَدَلَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ عِشْقَ حَقِّهِ وَمَغْفِرَةً لِمَا مَغْفِرُكُمْ مِنْ ذُنُوبِهِ
مَقْبُولٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَيْسَ كُلُّهُ يُقْبَلُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ
مِنْ مَاءٍ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَفَّفَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَنْ مَا
مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرُّهُ
كَفَّتْ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ
اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَةً وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ
يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحِمَةً قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحِمَتَهُ يَوْمَ
يَلْقَاهُ وَمَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِرَّاهُ وَمَنْ
الْبَرِّ وَمَنْ أَدَّى قَرْضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ
وَرَبِيعَةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ وَمَنْ أَكْرَمَ فِيهِ الْقُلُوبَ
عَلَى تَقَاتُلِ اللَّهِ يَرَاهُ يَوْمَ يُخَفِّفُ الْمَوَازِينَ وَمَنْ تَلَا
فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ حَفَّمَ الْقُرْآنَ فِي
غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ أَبْتَغَى الْجَنَانُ فِي هَذَا
الشَّهْرِ مَغْفِرَةً فَأَسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُعَلِّقَهَا عَلَيْكُمْ وَ
أَبْوَابَ التَّوْبَةِ مَعْلُوقَةً فَأَسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفْضَحَهَا عَلَيْكُمْ

فِيمَا

وَالشَّيَاطِينُ مَعْلُومَةٌ فَاسْأَلُوا نِعْمَةً أَنْ لَا يُغْلِبَهُمْ عَلَيْكُمْ
 قَالَ آمِينَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا
 أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ قَالَ يَا أَبَا حَسْرٍ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي
 هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ مِنْ تَحَارِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَلَغْتُ فَقُلْتُ مَا
 تَبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَبْكِيكَ بِسَعْدِكَ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ
 كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تَصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ انْبَعَثَ أَشْقَى الْأَقْلَامِينَ
 وَالْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقِعُهُ شَوْدٌ فَضَرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ
 فَخَفَّتْ مِنْهَا الْحَيَاةُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ
 مِنْ دُجَى فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَامَةٌ مِنْ دُجَى فَقَالَ
 يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي مَنْ أَنْفَعَكَ فَقَدْ أَنْفَعَنِي لَا تَكُنْ
 مِنْ كَفَّيْنِي وَطَيْسَتِكَ مِنْ طَيْسَتِي وَأَنْتَ وَصِيْقِي وَخَلِيفَتِي عَلَى
 أَمْرِ شَرِّهِ كَلَامٌ مَوْجُودٌ فِي مَعْنَى آخِرِ دُجَى وَدَوْنِهَا فِي الْفَتْحِ
 بِرَدِّ دُجَى مِنْ شَرِّهِ قَوْلُ خَلِصَةَ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ رَوَى عَنْ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ رَأَى نَارًا خَطِيئَةً فَمَوَدَّهَا مَعَ شَرِّهِمْ
 بِرَدِّهِمْ كَمَا شَاءَ وَآوَدَّهِمْ وَزَادَهُمْ بِرَدِّهِمْ كَمَا شَاءَ مَقْرُونِ بِرَدِّهِمْ
 بِمَا نَهَيْتُمْ وَأَمَرْتُمْ كَمَا نَهَيْتُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ
 مَا هِيَ وَأَيُّهَا أَنْ بَهْرَتِ رُؤُوسُهُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ بِمَا نَهَيْتُمْ

بني

ساعتی

لای

ساعات با هر است آنکه برود کار شما را در آن مهلت خود خوانده است
 و گردانیده است در آن شمار از اهل کرامت خود هر نفس که درین ماه از شما بری
 آید هیچ اوست و خوب که در آن می کنید عبادت و هر عملی که در آن از شما وقوع
 هر یک از اعمال که درگاه احدیت قبول است و هر دعا که در آن می کنید حجاب
 بر علی بکنید با جلال و عزت و قدرت و دلدار بکشد برود کار خود
 توفیق تمام بر خلاف عبادت و طاعت و در این ماه از روزه داشتن آیام
 آن دعا و کلام الله و ائمه و اهل کرامت که شوق و سعادت کسی است که درین
 بزرگوار از رحمت و آمرزش او عود نماید و آید از کسب و شستن خود در
 ماه کسب و شستن روز قیامت را و در روز دهد از مال خود فقیران و مسکینان
 خود را و اگر او را در این ماه جمع را از خود که بکشد و طول عمر موصوف
 و ترک کند بر خردان و ضعیفان خود و مکرر بر بنویسد آن خود بخوابد و در این
 خود را از پیرو کوه و کوه بفرستد و در این ماه خود را از پیرو شامید از
 چیز که نظر بر آن بر شما حلال نیست گوشتها خود را از آنچه شستید آن شمار را
 در هر یک از شفت کیند بر میان مردم یا بعد از شام یا میان شما شفت و هر یک
 سلوک نماید و توبه کند و بخدا را بگوید که ای خداوند خود را در پیوسته خود را
 بدرگاه آنکه بر عا و طلب است که بکشد در اوقات نماز خود و بگوید اوقات
 نماز بر این بهترین اوقات است و حضرت عیسیٰ نظر و رحمت خود را در اوقات

آنکه
 لطف

بر بندگان مرگ رود که چون خداست نه بدگاه اولیای او جواب به چون
نماید که او را هیچکس بدو چون دعا کنند دعا نشنود و استجاب را و اگر کرده ایم
بدرستی که نفسی را در این عالم شناسی پس از آنکه استغفار و طلب آمرزش از
پروردگار خود از هر چه بر آید و پشیمانی که از آن گناهان شهادت بدو آید
سجده خود در تضرع از او خود رفع کنید و بنایید بر هر که حضرت عزت حق
ذکر است یا که در هر روز که بخواهید که عذاب نکند و در قیامت کارزار آن
و جمیع را که سجده او از او اخلاص می کند و در تضرع از او تضرع روزی
که مردم در موقف پرستی او در آید ای گروه مردم هر کسی از شما اظهار نماید
و بکشد به روزی که موافق را در این ماه هر آینه خواهد بود او را از خدا تضرع جواب
کسر کند در او خدا از قید بندگی رانده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد
شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمیع که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا ما را
به قدرت بر آن نیست و استطاعت آن نداریم که اظهار کسی توانیم فرموده
پنج صلوات بر محمد و آله فرمودند به نیز کنید و خود را باز دارد از آتش و فرخ
اگر چه مصیبت فرمایید چه چیز کنید و خود را باز دارد از آتش و فرخ اگر چه هر
آب بر سر گویا که اگر کسی که روزی موافق را در این ماه بکشد یا اگر چه مصیبت فرماید
یا بکشد آب بر سر او باشد که روزی موافق را در این ماه بکشد یا اگر چه مصیبت فرماید
که قماران در بقیع بند که خود کلاه کار دارد و تکلیف از تکلیفات خود

از روزی که

از روزی که خدا را روز قیامت حساب را و آب یکی و آسمان یکبار زانند که
در این ماه هر روز از کسی از او در خدا تضرع کند و از او باز دارد روزی که در
معرفی خطای آن در آید و کسی که او را در دین ماه قیامت حضرت عزت را می خواند
دارد او را روزی که در موقف اظهار او حاضر شود و کسی که صومعه در این ماه بکشد
و با خولین و افر با خود بخندد حضرت عزت حق خود را با او از آن دارد
روز که او را در معرفت حق خود در آید و کسی که در این ماه قطع رحم کند و خولین بخندد
خود بدین قطع کند حضرت عزت حق خود را از او در آن روز که هر کسی در این
ماه بکشد تضرع بخار او در بنویسد حضرت عزت برابر او بر آید از آتش و فرخ
یغیر او را از آتش و فرخ آنرا نماید و هر کسی که از او بگوید از او جدا بکشد که بر او تضرع
در این روز و هر که بگوید که شهادت او در پیش آن از او در این ماه او را کرده باشد
و کسی که در این ماه هر صلوات بسیار بخندد سبب کند که در آن حضرت عزت ترازو اعمال
او را روزی که ترازو اعمال بندگ را سبب میکند و کسی که تلاوت کند آیت از قرآن در این
آفتابان به شکر نام و توانم که در پیش بر این آیتها و هر که ای می شناسد نام در این شهادت
در این ماه هر روز که شهادت او در پیش بر این آیتها و هر که ای می شناسد نام در این شهادت
و فرخ بسته است و ما بکشد که دیگر بر او شهادت بند و شهادت که شهادت بر او شهادت
در این ماه هر روز که شهادت او در پیش بر این آیتها و هر که ای می شناسد نام در این شهادت
فرمودند که به تمام و کمال آن صلوات در این ماه که نام تضرع از اعمال است حضرت فرمودند عمل

یا ایها الحسن بن علی بن ابی طالب این ماه بارش من خود است از آنچه خدا بفرستاده است
بعد از آن بگویند و در پی می آوریم که چه چیز است که بر سر او است و او را خداوند
میکند یا نداند اگر کسی است که بگوید و اگر از او خبر خود حاصل خواهد ساخت در این ماه
و هر چه می بینیم که در اوقات مرگ او خواهیم بود و تو تنها از برای عبادت خود
خود که بر آن خفته خواهی بود که بدست تری و شوم ترین و آشفته ترین و غریبانه ترین
نماز تو را فراموش کن یا بفرمان خداوند و علی السلام بگرد و پشت و تو را آن است
عظمی شود که در این بین فرستاده یک جایست که تو خواهی بود و او را هر که است
از خون رنگی خواهد ساخت پس بگویم ای رسول خدا در این ماه در این ماه
خواهد بود و در این ماه فرستاده خواهد یافت حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله
فرمودند در این تو سلامت خواهد بود و ایمان تو ایماز نیست که خلل و قسور بآن
راه تواند یافت بعد از آن فرمودند اگر کسی که ترا شنید که تحقیق که ترا شنید
و کسی که ترا دشمن دارد و تحقیق که ترا دشمن داشته باشد چه که تو از من نه نفس من
و طینت تو از طینت من است و تو و منی من بر لغت من و خدایت من بود از من
از نیات من بر لغت من و این را از او و او را من و من را من است **در این ماه**
خطبه از آن کس که می شنیدند است در خطبه مغر و عطا و باعتبار آن مستعد
بنفس شده است و الا خطبه مع خود لازم است مغر و عطا و باعتبار آن مستعد
مستعد سازد مستعد بفرموده و چنانچه در مستعد بنفست تغنی من فعل مستعد
دو

بجوف من سازند و بآن اعتبار مستعد بفرموده و در مستعد بفرموده تغنی من
فعل مستعد بنفست من سازند و باعتبار آن مستعد بنفست من شود مثل ما نحن فیک
و یا ایها الحسن بن علی بن ابی طالب این ماه بارش من خود است از آنچه خدا بفرستاده است
بعد از آن بگویند و در پی می آوریم که چه چیز است که بر سر او است و او را خداوند
میکند یا نداند اگر کسی است که بگوید و اگر از او خبر خود حاصل خواهد ساخت در این ماه
و هر چه می بینیم که در اوقات مرگ او خواهیم بود و تو تنها از برای عبادت خود
خود که بر آن خفته خواهی بود که بدست تری و شوم ترین و آشفته ترین و غریبانه ترین
نماز تو را فراموش کن یا بفرمان خداوند و علی السلام بگرد و پشت و تو را آن است
عظمی شود که در این بین فرستاده یک جایست که تو خواهی بود و او را هر که است
از خون رنگی خواهد ساخت پس بگویم ای رسول خدا در این ماه در این ماه
خواهد بود و در این ماه فرستاده خواهد یافت حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله
فرمودند در این تو سلامت خواهد بود و ایمان تو ایماز نیست که خلل و قسور بآن
راه تواند یافت بعد از آن فرمودند اگر کسی که ترا شنید که تحقیق که ترا شنید
و کسی که ترا دشمن دارد و تحقیق که ترا دشمن داشته باشد چه که تو از من نه نفس من
و طینت تو از طینت من است و تو و منی من بر لغت من و خدایت من بود از من
از نیات من بر لغت من و این را از او و او را من و من را من است **در این ماه**
خطبه از آن کس که می شنیدند است در خطبه مغر و عطا و باعتبار آن مستعد
بنفس شده است و الا خطبه مع خود لازم است مغر و عطا و باعتبار آن مستعد
مستعد سازد مستعد بفرموده و چنانچه در مستعد بنفست تغنی من فعل مستعد
دو

چیزیست که نسبت به آن نیکی و حسن بشود و عرف از احسان گویند
 و اگر چه پیش در سلام و اعمال آن بیشتر جنبه در حدیث از غیر صلوات است
 و اگر روایت شده که صلوات را حکم و کلمات است اما هیچ کس نیست که هر
 چندین و حسن در باره آن بیشتر رعایت در بیشتر متفکران و اهل علم
 بود و محسنوا علی آیام الناس چنین کی شروع عبارت از شوق و میل
 لغرض بسو آن و حسن آن تخفیف بولع بر محبت و از آن مأمور است
 حسان بر بندیدن که یک از اسامی حضرت عزت است نه بمعنی جیم و نه
 الصبیح بخشن علیه از ترجمه علی می گویم این خواهد بود که هر باند و ترجمه نماید
 بر زبان مردم با ایام گانه مشمول هر باند و ترجمه باشند و آنست که هر باند
 با عاقلان بعد از اعتبار کرد و اندر دیدن فقره تشبیه و توفیق که در حدیثی از غریب
 الهی بر علی صلوات دارد و بخواهد که خلاصه مرین بر او در آن دارد و آنست که
 با کمالی به بند و ذکر کند که تخفیل آن و حق آنست که درین فقره رعایت تمام
 با کمالی باشد و چه طریقی تشبیه که گفتی شروع بر بند و دو بند گویند
 و استعاره با کمالی به بند و تخفیل آنست که کمالی به بند و از آن کمالی
 نگویند به بند و کلام تشبیه علی است که عبارت از رعایت تشبیه میان خود
 با خدا و ادوات تشبیه مثل تشبیه که درین تقدیر است که از کمالی به بند و
 مبالغه در تشبیه که از ادوات تشبیه است حذف شده و برین قیاس باید

توفیق

و آنست فقره دیگر از حدیثی که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و
 به تشبیه آن در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 شده و بر او از تشبیه در کلام محذوف است و کلامی که در حدیثی که
 فرغ و حسی است که بر تو معنی شد و او معنی خود را به تشبیه بر او از کمالی به بند و
 با تشبیه و توفیق که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 کلامی که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 حال و تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 گفته اند و او عاقلان تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 الیقین و کمالی به تشبیه که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و
 و کمالی به تشبیه که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 به تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 شد و توفیق بر تشبیه که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و
 حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 از او شده به تشبیه که در حدیثی که تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و
 تشبیه بر او از کمالی به بند و از کمالی به بند و از کمالی به بند و

بعد در میان عرب نموده مثل شد که است که هرگاه نخواهند پذیرد بکثرت عد کنند
 و پس از آنکه او را ندیدند بعد از آن که بیست و یک شدند چنانچه در این تفسیر در آنکه
اِنْ تَخْذَرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ که در شان
 از کفار و منافقین نازل شده که اگر استغفار کنی از برای ایشان و غفرت
 ایشان را و شما را و خدا خود در خواست که چون با قیامت آن نیست که
 در عرض آن پیشی و غفران آن را نخواهند که **سبع** را بر مبالغه در کثرت استغفار عمل
 کرده اند و خصوص عدد و شان را و ضل داده و بیست و یک که سبعین از میان باقی عدد را
 به سبب این تفسیر اختیار کرده اند که کلام **تغفیر** برین وجه وارد است که **سبع** اهل آحاد که
 سبع است بعد از عدد که کلام که عشر است تکرار یافته است بر هفت ده و سه که گفته
 و هشتاد حاصل شده اما آنکه عشره عدد کامل است بر سبب آنکه جمیع شمار که گفته
 عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است
 اثنان و در هر پنج که عبارت از اقل عدد است که آن که از آن عدد و مجموع بر آن
 آید مثل سه که مجموع ثلث است که پنج و هفت و نهم و دس و سیزده و بیست و یک و بیست و
 عشره یا باضافه آحاد با حاصل شود و یا بکسرها و یا بکسریه یا باضافه و کسرها
 چنانچه بعد از آنکه اعداد ظاهر شود و یا با یکدیگر سبب آحاد است و در آحاد عدد
 که از یک است تا نه از آن که طریقت است بر سبب آنکه گفته عدد و فو لیت از آحاد که در آن
 است م عدد و اثنان و در و چهار که عدد و یا زوج است یا فرد و اول است یا غیر اول

و چهار

چهار

یا غیر زوج و یا زوج الزوج است یا زوج الفرد است یا هم آنکه از اعداد ناقص و سبعه
 جمیع این است که مثل است از زاید و فرد غیر اول **سبع** که بیانی این اجمال آنکه
 در باب هم حساب عدد و یا این است معنی است که از زوج و زوج عدد نخواهند که
 نصف صحیح و شش و شش مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یک است و از
 فرد عدد که نصف صحیح نه شش و شش و پنج و از اول عدد فرد که عدد فرد و
 عدد آن تواند که در غیر از واحد عدد نبود و چنانکه شمار از برای آن تواند که دو و چون
 مرتب و از آن که نمی پذیرد یا تو غافل مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول و یک
 از اول که گفته یک یا تو غافل و از فرد غیر اول فرد که غیر واحد عدد آن چنان باقی
 مثل سه که چون سه را سه مرتبه از آن که گفته پذیرد یا تو غافل و از عدد و عدد و عدد در
 چند و شش و شش و عدد و عدد است که چون او را شش خود فرستند آن عدد
 حاصل شود مثل چهار که دو چند را و است و نه که چند را و است و از غیر عدد و آنکه
 چند را که شش و شش و شش و از زوج الزوج آنکه قبول تنصیف به و صحیح کند
 یا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف و واحد است و زوج الفرد و اول
 تنصیف قبول کند اما واحد و قبل از ممل نصفش بر واحد که بر واحد شش و شش
 نصفش است و نصفش شش است و عدد تمام عدد است که چنانچه از اول و از آن
 بفرستد را از آنکه عدد آن تواند که جمع کند بر آن که بنشیند که از اول و آن
 نصف است که سه است و نه که دو است و هر که یک است و حاصل یک است نه آن

الرجل من المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة ما بعده
 يعني کسی که از غیر متقین و اهل تقوی دور می آید تا واکندارد آنچه از کتاب آن
 متقین تصور و منع از جانب شارع نیست بوسیله ترس در اوقات با عری که
 تصور داشته باشد از جانب شارع اذن به ارتکاب حاصل نیست مثل آنکه حکایت
 کردن از احوال مردم را که پیش کشد در مجازات آن نیست ترک نماید که با او محبت
 شود **چهارم** ورع صدقیت و اربابیت ق و یقین است آن باز داشتن نفس
 از جمیع آنچه غیر خداست و خداوند عز و جل او شدن و در هر چه که است او را
 دیدن از رستگاری که با او خلط از غریز در غیر او و فکر محبوب و متغیر صرف شود
 و نفس بهیچ مشغول نشود که متغیر حصول ترس یا بویشتی باین **و لکن عند الله**
نصران و تقوی و عزاد بود در کلام حضرت مقدس مصطفی و در این خطبه
 بود که مرتباً قول می آید از عبادت بهر مذکور به چنانی بر آید از آن مکلف نیست
 و اگر مرتبه دوم و سوم نیز اراده شده باشد چنانی دور نخواهد بود و الله و رسول
 اعلم علی حق **نک** قرآن بهر جانب مرتب قال و الله ان الله جانب از آن
 و **و لکن عند الله** و در حق و لکن است بهر جهت حضرت امیر المؤمنین
 که کلام سابق را باین دلالت واضح است که درین مقدمه معنی است چنانچه
 در آیه کبریا **ادخلوا فی ایمهم قد خلقت من قبلکم مخرجاً من فیضهم**
و فی النار معنی است که در آیه می آید معنی است و مرتبه نیز است چنانچه در آیه

کر

که به اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة انما است **نک**
 بیاید است که محل خطب در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تفسیر میوه
 و عطا آتایند به آن بنفس صحیح پیش چنانچه بسبب دریافت او است از محل آن
 بر نزع خافض چه که تقویت و لغت عربیست و او است بلاغت در سخن آن
 پیشتر حاصل چنانچه حضرت از مجاز است اندر تقدیر که می بینیم در حد
 و انصار در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق است که تقویت چنانچه است
 مجاز و متغیر ظاهر در کلام نیست چنانچه نیست که لفظ در هر معنی استعمال
 بشود مجاز بشود یا آنکه بوسیله افتاد معنی دیگر لفظ در کلام مقدر به شمس در کلام تمام
 شده و نیز لفظ همان در معنیست مستعمل است بسبب مقتضایا و با حال از آن معنی
 حقیقت است چنانچه است تبعیت آن معنی دیگر تقدیر شده است با آنکه لفظ در
 در این مستعمل بهر لفظ دیگر در کلام از برای افتاد آن مقدر بهر لفظ است
 تقویت معنی مستعمل است بهر لفظ از مقدر شدن آن بنفس فهم شده است که معنی
 و عطا نیز تبعیت آن مقدر است که با عطا مقدر شدن است چنانچه در آیه کبریا
و لکن عند الله علی ما هدیکم که مقدر بهر لفظ تقویت معنی حد کرده اند لفظ کبریا
 در مقدر استعمال یافته است و مقدر شدن آن معنی یافته اند که تبعیت آن
 معنی معنی مقدر است با آنکه از آن مجاز شده بهر لفظ در کلام در هر معنی
 آنکه گویند دلالت لفظ بر معنیست معنی حقیقت نیز مجاز است چنانچه در آیه کبریا

و یقین

آن و

نمایش دوم حی است که آنچه در این نشاء بکشتش در مرتبه نفس الهی است و صفات
 عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در رد آن مکتوب شد که اعمال عرفی اند و بزرگ آن
 اعراض در معرض قبول عقل در مرتبه کلام است و علم پسند که بجهت هر صورت یافته و آنچه
 واقع است اهل برائی رفته اند آنست که اصل شایسته و حقیقت آن امر است معاینه شود
 که در نظر و سلیقه هر آن صورت جلوه گرفته شود و در بعضی درک است که سلیقه را
 کسب در مرتبه کلام است که آن صورت بجهت اختلاف بعضی و تبدیل مکان و غیره
 جام نماید و بصورت دیگر میگردد و آن اصل کمال خود است که در هر یک باید هر جلوه گرفته
 در نشاء بصورت خود در اینها چنانچه کون الما و کون انما نیز که در اینها
 ظرفیت که در دست و یک سبب اختلاف احوال و ظرفیت مختلف احوال است و
 در مرتبه کلام حقیقت اصلی مکتوب که بعضی از آن نسخ میکنند و بعضی در مرتبه
 و بعضی در مرتبه میگویند و او را یک فرقه الغیب که در این مرتبه است و در آن
 آنچه در این نشاء در صورت عقلی است در نشاء دیگر بصورت جوهری که در مرتبه
 معنی است و در مرتبه نشاء هر چه میشود که آنچه در مرتبه کسب میگوید و در مرتبه
 معنی او را که حقیقتی است که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام و در مرتبه کلام
 بودن بهیأت خاصی و وضع خاص و نسبت که به سبب دور و نزدیک یا دور و نزدیک
 آن دور شود و از آن عاری است آنچه در مرتبه کلام است و علم شاهد می شود که از مرتبه
 و صفاتی که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 غایب

تحقیق
 تغییر
 گفته اند
 از این جهت
 است

غایب دیده شود و علم تغییر میکنند و ظاهر است که در این نشاء اصلی که در مرتبه کلام
 اختلاف موطر و باعتبار تفاوت نشاء بصورت مختلف جلوه گرفته است و در اینها
 غیر مکرر در آمده و نامها مختلف جدا کرده است در موطر کسب و صفات را اختیار کرده
 و با آن اعتبار و فرض میگویند و در موطر کسب و صفات را در آمده است و با آن نسبت
 تغییر از آن بجهت میکنند و آنست که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 ظهور خواهر یافت و الله تعالی **انجام** می تواند بود که در مرتبه کلام حضرت خداوندی
 حدیث که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 بطریق مجاز به نسبت حقیقت بجهت و **اول** بطریق استعاره به نسبت که در مرتبه کلام است
 و نسبت به نسبت و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 شدن با هم علامت و معارفت مطلق و محال شده و به نسبت و در مرتبه کلام است
 به نسبت و نسبت که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 از نشاء دست و سلم بودن دین و جمع بودن ایشان با هم بهیأت که در مرتبه کلام است
 و ظرفیت معارفت ایشان با یکدیگر و آنست که در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 بزرگ لفظ و در دلالت بر هیأت ششبه به عمارت است و بهیأت آن در
 مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 بود و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 نسبت شده و بهیأت کلام و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است
 نسبت شده و بهیأت کلام و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است و در مرتبه کلام است

موطن
 بطریق

وگفت ای رسول خدا مرا هم حج بستانه بقصد زیارت خانه خدا بر ابراهیم و یسحاق
بآن سعادت رسید و توفیق آن در دنیا هم و من هر دو ام و مادر بفرمانی از آن
دوره خدا انقدر بدلی نایم که ثواب آن برابر ثواب حاجی تواند نمود و از او را
ثواب آن خودم نام نصیح رسول خدا صلوات الله علیه و اگر بجانب التفات نموده بودند
ای اعراب کجوه ابرقیب نظر کن بر کسی که اگر کوه ابو قیس تمام طلوع شود و همه را
در راه خدا عرف غایب و بار بار استحقاق شفاعت کند که غایتی نرسد ثوابی که بر بار
ثواب حج پیش از آنکه تمام تواند نمود و از آن حضرت فرمودند هر که هرگاه
شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید برادر و چهره را با سبب سفر نکند و دل را از
آزادگی حضرت وقت تمت عطیة باز دارد بر پیشانی و کند آتش نیلاید
در محایف حسناات او حسنه و محو کند لذات حسناات او و حسنه بفرموده گناه
از کفایت او را بپارزد و بلند گرداند و سبب قربله را از خود ده درجه پس هرگاه
مکوب خود سوار شود بر ندارد و مرکوب را بازد کند و در بارگاه حضرت وقت
بهر بر پیشانی و کند آتش نیلاید محبت او مثل انچه اول نوشته بود و چون بطوف
خانه مبارک قیام نماید از جمیع کنایان بیرون آید و چون میان صفاء و مروه سعی
نماید از جمیع کنایان بیرون آید و چون بعنات آید و توقف غایت از او بپای آید از
جمیع کنایان بیرون آید و چون شاعر آید و توقف شعر بجا آورد از جمیع کنایان
بیرون آید و چون راجع را بپای آورد از جمیع کنایان بیرون آید و فرمودند که

ریاست صلا علیه و آله برینو چه موقف توقف از مواضع حج را شمرند و در وقت
فرمودند چون حاجی بدان توقف نماید از جمیع کنایان بیرون آید و از آن خطاب
با عراب کرده فرمودند که است ترا انقدر مال که بوسیله بدلی آن ثواب حج بپای
اوام تواند رسید پنجم دوم لغاه اعراب یعنی هر که از اعراب بیرون آید
که عبارت است از کنایان بیرون آید و متوطنان صوالیه و کسکه شهر را از عرب بگویند و در
انهم باقی است اعراب جمیع آن نیست بلکه اعراب جمیع که واحد دارد و چهار پنج
صحیح قریح بانی کرده است انظر انی اید فقیه ابن اسم که است در کتب
معتمد را و الله شاکر و تعظیما که چون اول کسی بران کوه نماز بنا کرده است کمتر
باین شهر بعد بنام او شهرت یافته است پس اگر ملاقات او را بدو کردی یا حضرت است
صیحه الله علیه و آله در کمال اتفاق افتاد و شب بجا که نزدیک یکدیگر بگذرند هرگز که
نظر و مفر خود سعی بلیغ و مراد و بیک چشم بشی و الا مرا و دین بدل خواهد بود
که بخیر اگر کن و بخاطر آوردن است اذا اخذ فی حجته برو اخذ انچه عز
شروع است و چنانچه هیچ کس هم مرد و دانه است بمنجهای و بکلیت سفر
قال الفا موسی خیر از العوس السفر بالکسر و الفتح یا جول الری الک
که شش و کسکه است که مراد از شش فلک ده پنجم حسنه بشی که در نامه
حسناات نوشته میشود و میگویند که اعم از آن بشی و از محوسناات رفع و بجا
فرمودند اعم حج من فرجه بشی شده است مفارقت از کنایان و

و داشته اند هر آینه چای می کنیم یا آتش را و برسانیم بر آنها بخورند که در
 درانی از خلافت که از این چنین بود بهشت پیش بهر و شکب معتقد شدند پس
 هر کس چای است که بهر و نشی بر خود لازم شد و همیشه نفس خود را
 در معنی محاسبه و راقبه داشته از لذات و نیه فانیه باز آورد و در مقام
 مستبح احوال بوده از حکایت و سکنت و خطر باز کرد و در آنهاست
 فاعل نباشد چنانکه در نفسی که از او بر آید در نیست به بها و جوهر است
 که انچه که هیچ شمر از پیش از آفتابیت آن نیست که تمام مقام آن تولد بود
 یا محرمی آن تواند شد بلکه نقد است که آن می تواند بود که بخور از کوفت و محبت
 آنکه که اید الابد از روح فانی آن بهر مند توان بود و نفع آن از محبت فنا
 و زوال اینست و معنوی مشایخ که شش می آید و کونی آن در لایر که معتقد
 ادراک سعه تا نبوده باشد نقصان نیست پس عظیم و خدایه است پس آنکه که
 هیچ عاقل با اختیار بر این است که آن کرد که بضعف عقل منسوب نشود و پس از یک
 و دانا آید بر خود و داند که در زواری باب که تمیز نادان و بقیه نماید پس
 چون فرغ از هر یک و شش شش و قدوس بر آید و مؤذن صبح نداری عا
 الصلوة در ده بار دارد و گاه در وجه عیال می آید و بعد از فراغ از آن نفسی
 جواب مخاطبه خود ساخته باو خطاب باید کرد که ای منس را بنفایت مؤثر
 که تو اندم وسیله نجات و رستگاری خود هست سوا این چندی روزی غافل
 میزد

و

نیست و آنچه از آن رفته است و در معنی فنا و زوال در آمده و در محبت
 فضا نیست که بر این المال و سر مایه من را به یافته است پس این روز نویست که
 از اجل محبت جلالت آن یافته و حضرت عزت یافت زمرگان در از
 بنو از آن ده شمس است که بهر است او قیام نامر و فانی که وسیله نجات و
 رستگاری تو پیش در آن بدست آید اگر از اینها را از راید اجل محبت آن فر
 یافتر و از روز در یک لایات مشغول می شود و بر این از خدا می خورد و در
 مرکز دی که حیات او در دیگر را بتواند دارد که در یک ایام که نشسته
 علم در آن بجای آوردی که مستغنی از معیشت و رفیع خجالت تو بود و شیخ بهان
 بنده که او در آن روز نیست که آرزو حیات آن کرده و آرزو را بر آید و
 و حیات در آن را بتواند از آنده داشته و بهی آن در آن روز و بهی
 نوار آورد و بر تو با که حیات این روز را غنیمت شماری و سعادت آنرا
 ضایع و باطل نکند از روی آن اینست که شبانروز در سر نیست و چهار است
 نفیتم یافته است و در حدیث وارد است یَقْبَلُ الْعَبْدُ لِسَانَهُ لَإِطَاعَةِ
 الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ لَدَعٍ وَعِشْرُونَ خَرَانَةً فَتَنْتَحِلُ لَهُ مِنْهَا خَرَانَةً
 فَيُؤْخَا حَمَلُوهُ فَيُؤْخَا مِنْ حَسَنَاتِ اللَّهِ عَمَّا كَانَتْ فِي ذَلِكَ الشَّامَةِ
 فَيُنَالُ مِنَ الْمَحْجِ وَالشَّرِّ وَالْإِسْتِثَارَةِ وَالْوُزْرِ عَلَى أَهْلِ
 النَّارِ لَا شَغْلَهُمْ ذَلِكَ عَمَّا الْأَخْسَارِ بَعْلَاهَا وَتَقْتَحُ لَهُ

خواهر

یا لایا

مِنْهَا خَزَائِنُ آخَرٍ قَبْلِهَا مَظْلَمَةٌ تُفْرَحُ بِغَنَمَتِهَا وَيَكْتُمُونَ
 ظُلَامَهَا وَالسَّاعَةُ الَّتِي مَعَهَا اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ قَائِلِهِ مِنَ الْعَوَالِمِ
 وَالْفَرَجِ مَا لَوْ قَسِمَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ لَنَقَصَ عَنْكُمْ غِنَمَتُهَا
 وَتُفْتَحُ لَهُ خَزَائِنُ آخَرٍ فِيهَا مَا فَرَعَتْ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ وَهِيَ
 السَّاعَةُ الَّتِي تَأْتِي فِيهَا أَوْ اشْتَغَلْتُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنَاجَاتِ الدُّنْيَا
 فَيَحْتَرِّقُهَا عَلَى حُلُوقِهَا وَيَنْدِمُ عَلَى مَا قَاتَلَهُ مِنَ النَّجَى الْعَظِيمِ
 الَّذِي كَانَ قَادِرًا عَلَى تَحْقِيقِهِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَهَكَذَا
 تَعْرِضُ عَلَيْهِ خَزَائِنُ آخَرٍ قَائِمَةٍ فِي طُلُوعِ غَيْرِهِ بَارِئًا بِهَا وَجِبَابِ
 سَاعَاتِ شَبَابِهِ وَزَيْنِ بَارِئِهِ وَبِهِتِ وَجْهِهِ خَزَائِنُ غَفْوَةٍ خَشِدَةٍ
 عَمَلِ سَاعَاتِ زِنَاتِهَا وَبِهِتِ وَجْهِهِ خَزَائِنُ غَفْوَةٍ خَشِدَةٍ
 مِثْلُكَ بِنْدِ بَسْمِ وَجْهِ خَزَائِنِ رَاكِبَتِكَ تَعْلُقُ بِمَنْزِلَتِهِ هَيْتَ كَيْدِ
 أَعْمَالِ حَسَنَةٍ وَكَرَامَتِكَ مَرُفُفَةٍ هَيْتَ خَزَائِنِ بَظَرِ آدَمَ وَنُورِ رَحْمَتِ
 الْكَرَامَةِ أَعْمَالِ حَسَنَةٍ وَكَرَامَتِكَ مَرُفُفَةٍ هَيْتَ خَزَائِنِ بَظَرِ آدَمَ وَنُورِ رَحْمَتِ
 أَنْ فَرَجَ وَبَسْمِ وَجْهِهِ هَيْتَ كَيْدِ رَاكِبَتِكَ تَعْلُقُ بِمَنْزِلَتِهِ هَيْتَ كَيْدِ
 أَكْثَرِ كَثْرَةِ الْبَدَا كَيْدِ رَاكِبَتِكَ تَعْلُقُ بِمَنْزِلَتِهِ هَيْتَ كَيْدِ رَاكِبَتِكَ
 وَجْهِ خَزَائِنِ رَاكِبَتِكَ تَعْلُقُ بِمَنْزِلَتِهِ هَيْتَ كَيْدِ رَاكِبَتِكَ تَعْلُقُ بِمَنْزِلَتِهِ

واعمال انشا رب است شده به مرتبه ناکید و چون که منعقبت منظر آید که اگر
 مولی و فرزند که از مشاهد آن او را در نظر بر اهل بهشت شود و بختیتم
 جمیع نعمت و عیشها بهشت برایتان منعقبت شده و از لذت آن عوالم
 مانند و چون خزانة را در نظر آورند که تعلق ب عیش و شادی که آنرا بطلان
 و بیکری رکن نمایند پس باید در خواب بر سر بهشت یا در فعال مباحه که در حال غفلت
 نه است بهشت صرف نموده آنرا خالی باید از هر چیز پس حیرت و اندیشه
 او را دوست و هر که چو ابا وجود و مصلحت اجل و قدرت بر برگردان آن از حسنه
 برانجه مسلک داشته است و همچنین یک خزانة از خواب ساعت هر روز
 نماز و بار و عرفی میگردانند و احوالات نموده و عبادت و بهشتیانیان
 پس هر چه که از آن نفس درین روز که خوابی ساعت آنرا معلوم از حسنه
 سازند تا با نوار آن از ظلمات قیامت ایستند که در و چنان که هر یک که بر سر
 که هر وسیل با ستر است و فراغت خاطر خجانی شود که چون بنظر خود آورند و
 خالی باید و بر حسرت و غم است و بر آن فایده مترتب بهشت و حال و مشی حال
 تا جوهری که بر سر او از دست رفته تا شرف داشته بهشت و بهشت بر سر او که
 از آن مقصود بود حسرت حیرت برده بهشت و غم بر آن مترتب شود و چو جبار که خبر
 مسکوک را در که چون در آنرا برود و تو که نید از بطلان غلظت و از آن بر متن
 تعقبت آن نتواند که گرفت و بهشت آنرا در غدا پیشتر اخبار تا آمد

و اما کمال غفلت **انجام** بدان از غریزه که نفس با طاعت نشو و قوت در میان
دو قوت **میر قوت** نهاده که بان ادرک لذت بدین و حفظ حیوانیت
مغایر مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و عجب چنین بر خشم و اقبال
آن از لذات عاقله فانیه دوم قوت عاقله که بان تمیز میکند بیک از **بزرگ**
و غیر از شر و دروغ شود و در کلمات عمده و تحویل علوم حقیقیه و انصاف
بعضات مجیده و تخلق با اخلاق پسندیده که منتهی قوت بسیار است
و ادرک فیض کمالی با قیام و کلام معجز نظام آسمانی که **و هدیانا الخدیث**
یعنی میم مالک نزاره خیر و راه شر است باین دو قوت و همچنین
آیه کریمه **اِنَّا هَدٰی نَاصِرَ السَّبِيْلِ اِنَّا شَاكِرُوْا اِنَّا كَفُوْرٌ** که علامه
معرف آن مبارکجه فیض معجزه می گوید که ده اند و اندام آتش که به حشر که نویسم
مالک نزاره حق و طریق خیر که در آمدن بان منتهی است که در فحش است
و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن باعث کداه و هلاک است که
براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود که اگر اندک که غم است از
جانب پروردگار و کار او که باو عنایت شده بوظایف شکر که از قیام نموده
از جمله شکر آن خواهد گشت **یا راه باطل** را اختیار خواهد کرد و بیلا کفران
نفت گرفتار گردیده در سلک کفر و فتنان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند
که در سبیل در آید که بر راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر
نقاربه

بقای آن معلوم میشود و بعضی دیگر میگویند که نمودیم مالک نزاره برست و طریق
حق بنصب لایل و اضحی و انزال آیات پیشه یا آنست که قدرت است
بان در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده پیشه
خداست که شاکر خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد کرد و پس که بدیده
بصیرت در نکر و قوت شهود را مطیع و متقاد قوت عاقله سازد بر آینه
بعضات غلیظه و کلمات کریمه را خواهد بود و بعد از استقیم که راه نجات و دل
حق است خواهد رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت در جهان کنیز قوت
عاقله اطاعت و انقیاد او را و جویست خود ساخته که اوقات خود را در
تحصیل شتهیات و حرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او و در ازار
خداست که هلاک گردیده در معرض خطایب و **قُلْ خَيْرٌ لِّمَنْ هُوَ اِنَّا مُبْتَلٰوْنَ**
در خواهد آمد از خویش وجود و توفیق مختصرت از عالم الهی و آنچه درین عالم موجود
از رب یطو و مرکبات و موجودات و مادیات همه در تو موجود است تو خود
عالم که بر کلک عالم اگر چه بچنان ماطی است کلام که **ممنه بت** بسبب غیبت
ارباب حال و حشر شیه جو سپار داری و کمال ایله منیر و سید الموحیدین
اِنَّ عَلِيَّ رَاٰهُ اَمْرًا شَرًّا **وَاَوَّلُ مَا نَفَاكَ مَا تَجَبَّرُ** **وَاَوَّلُ مَا نَفَاكَ**
وَمَا أَفْعَرُ **وَتَرَعَمُ اَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ** **وَفِيكَ اَنْفُوسُ الْعَالَمِ**
الْاَكْبَرِ و ترجمه آن رعایه موالفانه الذریع مع احمد در ضمن باین رباعی میفرماید

پمان در آخر **رباعیه** از نیت دوار تو اگر با خبری ام از تو بود در تو کرد
 نکر از خود حسیم بشکاید نیر عا تو عالم اکبر رنجی که بشیر و **بنا** که هر چه
 در عالم کون و قوس موجود است ترا بخوارانجا شب است آن عالم است از آن
 بیکانه نیر تر نهایش آنچه در تو پیشتر ظهور دارد و در بطن آن از شب و یکروز نایه
 چهار صفت است اول ملک که ترا بر افعال ملایکه مقرب و اخلاق و شکر و سجده
 آید تر عین و تحریر معنیه بر عبادت و طاعت پروردگار و قتلش تحصیل است
 و رضا خلق لیل و نهار میدارد و دوم سببی که ترا بر افعال کسب و طاعت و اطاعت
 درند مثل دشمن و سرعت اشقام و غلبه جستن بر خصم بر شام دادن و زدن
 و کشتن و امثال آن ترتیب سیوم بهی که باعث بر انگیزن شهوت و شرف
 است بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهی
 چهارم شیطانی که افعال شیطان لغیر از ذکر و عبادت و شکر و امثال آن در نظر
 تو جلوه است آن دانه طبع ترا بجان آن مایل است و بلکه اگر نیک نکر می باشد
 که بهیکن وجود تو محل اجتماع چهار خصلت است **حج** چون در ذکر و عبادت و شکر
 باطن تو خورشید را عجب با و در کائنات ملک و ملک شیطانی و جمیع آمده به
 بسط استیلا و **سک** بهارت از قوت غضب است که آن آتش را از پیکانه
 تفرقه نکرده و در مقام اشقام از بنی نوع خود شتم و غر بقتل و امثال آن
 در آخر **و** تو که کنیه از قوت شهوات که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را

میفرماید

از شرفی کرده و بقضا را داده او مبادرت مناسبت است **و** از خود و نزدیک
 بآن شر را در کسوت خیر در عبادت و باطن را در کسوت حق جلوه ظهور میدهد هر چه
 بجهاد این سه شمس خاک قیام نموده رفیع کبر و کبر شیطانی و کروی و سک و خاک
 بر هم انداخته غلبه شوکت را تسلط و لا اله الا **سک** برود هم شکست و کبر و شک و
 حیا **سک** با بشیر که ساختن و محله دادن شوکت بر او خود رفیع کرد و در میان
 که بهر در قله و فرمان بردار و اطاعت تو در آمده و مقهور و محکوم تو شدند هر آنچه
 از صفت ملک بهره مند گشت بر شکر و نیکوای شده و به **و** در این حدیث آمده
 قیام با فضل بجای و بر آن دست نیست خود را از اقدام بآن بر خیزد سخت و کار
 دنیا و آخرت تو نظام یافته عاقلان عدل و انصاف در مملکت بآن تو عالم اکبر است
 راه عمل خوانند یافت و جهان خواهر **سک** که کلام قدیم از عباد استقامت بیرون
 نتوانند نهاد و اگر العباد با بقدر و بهی و با ایشان و کلام خود و دقیقه خود را متنا
 آتش در ذره رعایت جانب ایشان نمود و مرا این ترا ذلیل و مغفرت و کرم خود را خسته
 بزرگوارم اطاعت و این در امر آورند و بر تو سوار شد و اگر از ایشان تقی گفت
 میرانند و چنانچه میشود که یکا اوقات تو صرف شتبات تحصیل و حصول بر آن
 ایشان شود و تو در عبادت بسیار است که خیر خواهد بود و بر شترش ایشان
 خواهد شد **و** حال اگر با این راه که بهی که است ایشان معروض است
 شکم و در حجت و شرف و در عبادت عدم را ستار و در خاک خسته بودیم آن

سالم

بر جانب

مشغول

وفاق

قیام دارند و طریقه ترا که کافران را بر پیش از صام انکار می نمایند و بر عبادت
او تمان بضعف عقل و نادانیه منسوب می سازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف
در نظرند و پرده غفلت از روی کار خود برداشته حقیقت امر را بر وجهی که بر
ارباب کشف بر افشایست می کشند و بعد از این صواب می شود که هر که می داند هر آنست که می
که کار درست خدمت بر سرینه طاعت نهاده بعد از دست خوک مشغول اند و در
اعمال خود را در خدمت او پس کرده کام بجست او در رکوعند و کار در سجود
و همیشه انتظار دارند که بخدمت از جانب او مامور شوند تا بداند چه خود نموده
نهایت سعی و کوشش در تکمیل بر او و تقدیم سازند و کار هر یک از ایشان
بدون او قرار نگیرد و بر پیش از قیام دارند و شبیه در در فکر اند
که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال اعتنا بر آن بعد از او نهند و بخت
ایشان معروف آنست که در آنچه رخا شیطانی مقرون بآن بنشیند و اراده
او بآن تعلق گیرد و متغیر نشود و مرتبت او بیش از عبادت شود و در انجام
آن حیلها انگیزند چرا که هر یک از کلمه خیر بر یک کور را او بر انگیزد که این را
بر حدمات خود بدارند و شهادت خود را در این طلبند پس در حقیقت عبادت
و طاعت شیطانی میگردانند و قائلند که او را در گردن انداخته اند
باشند در کلمه جمع که از جانب حضرت عزت در معرض این خطا نبیند که الله
أَعَزُّ إِلَيْكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْبَلُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَلَدٌ

میز

میشیند که بفرموده خود نبود و مرا با شما از فرزندان آدم و مکلف بشما که عبادت من
کنید که با او دشمنی است و شما را در دشمنی ظاهر بجای غریز میاید که در همه احوال
احوال خود با شما از روکات مسکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت
جایز ندارد که مباد این شود که تمام عمر تو صرف شیطانی عبادت و اطاعت
کلمه خیر نباشد و این نهایت غلبه شیطانیست که بر خود روا داشته باشد و کار کند
ملکیت آن حکم و مالک آنزیده اند و آنوقت محکوم و محکوم گشته خواهی
بود و با آنکه تو آنستید و مولی بود خود را نمیده و فرمان بردار گردانیده بودی
آنکه محکوم کنی که امت شده مرتبه او در تعلیم برین مرتبه ریاست و سلطنت است و
جمع قهر و آلات و محاسن اموره داشته اند که در اطاعت فرمان او باشند
او را خادم و مطیع ساخته هم بجای بر و جبار ساخته خواهد بود و بفرموده
تعبیر دیگر گویند وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا
اِنْ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ گفته اند که سبب آنکه سبب آنکه
ما فیه السموات و ما فیه الارض را در قبضه تسخیر تو روا کرده اند آنست که تو خود را
مستور بپوشی از اینهاست از اینجائی که هر که ضمیمه از اینها ترا در قبضه تسخیر خود
تواند در آورد بلکه هر کسی بآی که مساوات و ارض و قیام همه که در بندگی در حلقه
تسخیر او دارند پس با وجود این هدایت و فضل آنکه گشت علی حال تو شده
و ترا در مرتبه داشته اند که محلات عالم بالا و از تسخیر تو میزند و سلاطین

غلبه شیطانی

تو نیز

و مایهها

حدیث که روایت شده است از ابو موسی علیه السلام که من ترك انكاد
 المنكر لقلبه و كيد و ليلانه فهو ميتة في الاحياء
 یعنی هر کس ترک کند نهی نکردن کارهای نیک و بدی که در دنیا است خود میازاید
 خود چنانچه بعد از این تفصیل مذکور خواهد شد میترسد و در میان
 زنده ها و اثری که بر حیات مرتب است بر زندگی او مرتب نخواهد بود
 و روایتی که معتدل است از امام جعفر صادق علیه السلام که اخفرت
 فرموده اند با شما بخندید که الله قد حوّل لي ان اخذ البري
 منكم بالنعيم وكيف لا يحول لي ذلك و انتم
 يبلغكم عن الرجل منكم القبح فلا تنكروا منه
 عليه ولا تحبوا منه ولا تؤذوا منه حتى ينزل
 یعنی هر کس که سر او را ست مرا که بکند و شرای ای اصحاب اعدا کند
 کاران در آورده مواضع نایم و چون مرا اینجاست و از شما شر و حال آنکه
 بشما میرسد که در از شما مبارک است با اعمال قبیح نماید و اگر فعل او نیکند
 و از دور غرض جویند و او را در معرض اینها و از او در نزد او بر توبه
 آن کند و امثال این احادیث که درین باب وارد است و استدلالی مذکور
 بر وجهی است که مشهور است و میسر ضعیف است و دلالت احادیث
 مذکوره بر زیادتی از وجوب مطلق در بعضی منوع و حدیثی که در این حدیث نیز
 نفی

نفی مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از جمیع معانی آن ظاهر شود و جمیع که
 واجب گفتار مرادند استدلال کرده اند باینکه باید و لکن منکم
 که بترجمه اش بسبق ذکر یافت و بقول حضرت در آفرین حدیث که
 وهذا خاص من عوام و بخاطر میسر که آیه و حدیث مذکور حکم
 زیاده برین دلالت ندارد که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب
 نیست و قاضی بر وجوب غیر نیز بآن قایلند چنانچه این نیز بر جمیع که
 جامع شرایط آن نباشند واجب نیست و اندک زیاده ازین مذکورند که
 بر بعضی که جامع شروط مذکور باشند بر فرد بخصوص واجب نیست و تفصیل
 دیگر از وسایط نیست و هیچ یک از آیه و حدیث دلالت ندارد
 بر آنکه از جمیع که جامع شرایط مذکور باشند هرگاه از بعضی مبارک بآن
 واقع شود قبل از ترتیب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران مسقط میشود
 و تراجم نیز غیر تعیین بر سر اینست و سقوط واجب آن از جمیع که جامع
 شرایط واجب نباشند اقتضای آن نمیکند که واجب گفتار منکر بر هر کس که
 از واجبات از آن قسری هستند و با تعاقب واجب غیر از منکر است و چنانچه
 مذکور و امثال آن نهایتش بخاطر میسر که اگر قایل شویم باینکه هرگاه یکا از
 ده نفر مذکور در مسئله که بسبق ذکر یافت بآن قیام نمایند و دیگران را منقطع
 این بیشتر که مشاکرت ایشان را اصلا داخل در ترتیب اثر مطلوب نیست و باشد

رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور نیز می شود بلکه اگر باز آمدن او از آن امر
در معرض امکان وقوع باشد همان فعل یک کسی است و الا مثلاً اگر کسی
ایشان نیز می بیند و وجود و عدم آن عدالت است و هر یک از این
واجب نیست و واجب آن برایشان قبل از شروع آن یک کسی در آن
کفایت است و الا هر یک از این موارد است و واجب است و وجود
عین است و هر تواند بود که کلام این البراج که ظاهرش واجب کفایت
برین محمول شود بخلاف کلام سید و تفر و جمع که حکم بر واجب کفایت
مطلق کرده اند و عبارت الی فی تالیف این تفصیل ندارد پس آنچه
در کتاب مختلف گفته است که مذکور این البراج مانع از واجب است
مرتضا است بعینه محلی که نیست و استدل کرده است علامه مدنی در
کتاب مذکور الفقه بر کفایت بودن واجب مذکور بلکه غرض از این معروف
و نه شکر که از این است بر این واقع شده و وقوع معروف است
و ارتفاع شکر پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف
و یکسان باین عیبت خواهد بود و حکم بر واجب آن برایشان و هر نخواهد
داشت و بر و در امری که اگر مراد او چیزی است که گفته است هرگاه
فعل بعد مرتب شود حصول الفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف
و ارتفاع شکر بفعل بعضی متحقق شود و واجب آن از دیگران ماقطاً

بجای نیست

ایمیز

اینکه محل نزاع نیست و کسی درین خلاف کرده بلکه خلاف در وقت
ظن آنست و اگر مراد او حصول بالقوه است یعنی حصول اگر از عیبت
بودن امر و نه دیگران عیبت بودن در بعضی اوقات خوب است و بعضی
وقت که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی که قیام بآن دارند و
و انداخته آنچه که شست نفع او نمی کند و یا قیام بر واجب کفایت
و اگر مراد او اینست که لازم برای هر یک از این موارد است که بعد از صدور آن از
بعضی در جمیع اوقات عیبت می شود و مذکور در معرض منع است و حسن
منع تعلیف است که در ضمن مثال مذکور که شست **غالب** دوم باید دانست که
اینجا از شرط واجب عیبت یا کفایت عدم اختلاف التعلیل میان
فقهاء رضوان الله علیهم است و این را یافته چهار شرط است اول علم بالمرکب
که لازم است و شکر کدام و محال نیز اینست از یکدیگر تا از غلط این باشد
یعنی شکر معروف الکفاشته امر باین کند و معروف بالقصور بشکر کرده
مقام از این نشود دوم امر باین شخص بر ترک معروف و فعلی شکر و ظاهر
نبودن علامت ارتفاع آن از سوم تجویز تأثیر فعلی او بر مرتب اثر
بر فعل او در معرض احتمال آنکه اگر تأثیر مذکور احتمال نداشته باشد و دانسته
قیام او با مراد و نه مذکور اثر مرتب نمی تواند شد تکلیف بآن و هر خواهد
داشت چهارم آنکه ضرر مالی یا عرفی باید بر او و نه مذکور مرتب فرشته باشد

و نام هر نسبت با هر وزن نسبت دیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط
 آنچه درین حدیث مذکورست و درین باب ان شاء الله تعالی
 که شرط اول در شرط ثالث بشبه و شرط ثانی در رابع از احادیث دیگر فهم
 شده است و باید دانست که مراتب حسب که تغییر از آن باقی مانده
 چنانچه اشارت بآن سابق ذکر یافت سه است اول انکار بدل و اول
 مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مرتبش موقوف و نفیست
 و آخر مرتبش توجیح و طاعت **سببوم** انکار بدست که عبارتست
 از شکستن آلات مشق و دور کردن عامل آن از مقام فعل مذکور
 و زدن او اگر با کف رسانه متاثر نشود و امثال آن و آنچه ازین مرتبه
 بشرط و طاری مذکور مشروط است مرتبه دوم **سببوم** است و اما
 مرتبه اول تغییر انکار بدل و موجب جمیع انواع آن مشروط بحقیق
 مشروط نیست بلکه آن بر چند نوع است و هر نوع را حکم است **اول** افتاد
 و موجب فعلی که ترک شده و صورت فعلی که بعمل آمده و ترتیب تعاقب
 الامر بر فعل و ترک مذکور و زمانه شدن بآن و موجب این نوع هم
 مشروط بشرط اول است که علم بوجوب و حرمت بشبه و بعد تحقق
 شرط دیگر شرط نشود **دوم** و ثمن یا ناکند و پیشتر تارک معروف
 و غافل است که بزرگ و فعل مذکور که بعضی فراموش که در بعضی احادیث

از آن

از آن واقع است عبارت از اینست و موجب آن مشروط بدو شرط
 اول است و بشرط ثالث و رابع که بخوبی تأثیر و عدم ترتیب
 مشروط نیست **سببوم** اظهار کراهت خاطر بفاعل و تارک که در غیر
 زبان و در مرتبه پیش مثل عدم مکلف و ترک اختلاف و امثال آن
 و این نوع ازین مرتبه بر نسبت مراتب دیگر مشروط بحقیق شرایط
 اربع است و بعد تحقق یکی از آنها موجب آن ساقط نهائیش
 نشود و این آن از انواع انکار قبل که از قوم وقوع یافته مبسوط
 مسامحه است که در آن کرده اند و ازین تعریف ظاهر است که آنچه شیخ
 ابوالکاسم و علامه علیها الرحمه و جمیع دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار
 قلبی **سببوم** یک از شرط اربع مذکور مشروط نیست از جاده نهائیش
 برکنار است و مخفی نماند که اطلاق نه بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق
 مجاز است و همچنین اطلاق امر و نه بر جمیع انواع حسبیت سواکی بعضی
 افراد امر و نه بر ساقط نهائیش است بذا اطلاق مذکور حقیقت شرع
 شده بشبه و در معنی اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخفیف بخود
 بر تبه اول از مراتب انکار قبل که از علم بعضی علماء عارفان الله علیهم السلام
 مشهود علی حسب سببوم اگر مراد ایشان بخود لغوی است تخفیف را و خبر
 نخواهد بود و اگر مجاز شرع اراده کرده اند مجاز بودنی نوع اول نیز در

و آنچه ازین مرتبه
 بشرط و طاری مذکور
 مشروط است

اِنَّهٗ لَا مَوْتَ لِنَفْسٍ حَتّٰى تَخْلُجَ مِنْ جُفَا فَاَتَقُوْا اللهَ
وَاجْعَلُوْا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَجْعَلْكُمْ اِسْتِغْثَاءَ مَوْتٍ
مِّنَ الرِّزْقِ اَنْ تَطْلُبُوْهُ يَتَوَعَّدُ مِنْ مَّعْصِيَةِ اللهِ
فَاِنَّ اللهَ تَعَالٰى قَسَمَ بِالْاَشْيَاءِ وَبَيْنَ خَلْقِهٖ حَلَالًا
وَلَمْ يَنْصِبْهَا اَحَدًا مَّا فَتَنَ النَّاسَ اللهُ وَصَبَّرَ اَنَاةَ رِزْقِهٖ
مِّنْ حَلٰلِهٖ وَمِنْ هَتَكَ حِجَابِ شَيْءٍ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلَقَ
مِنْ غَيْرِ حَلٰلِهٖ قَصْرٍ يَدْرِيْ تَقْدِيْمَ الْحَلَالِ وَخَوْبِ عَلَيْهِ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نهایش
انجام آغاز مشتمل بر دو پیشش **پیشش اول** فرموده است رسول خدا
صلوات الله علیه و آله در آثار تجرّ الوداع که آفرینش است و برودش
که هرگز از این در دل آید و بجا طریقه آورد که غیر و عالم از آن نقل کنند
همچون نفس از نفس الشیء تا روزی که از برای معده رسیده است تمام
کمال باو عاید کرد و پس برسد از خدا رتبه و عیان او کند و حال
کسند در طلب روزی که کسب کرد و کوشش زیاده در تحصیل آن نماید
و شب در روز آن در کسب و پور میباید که آنچه معده است بدان نیز
بشمارد و بگوید که هر دو رسیدن روز معده را برای آن قرار دهد که
آن مرکب عیان خدا شود و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازد
بزرگ

بزرگ که رزاق با منت عطا شد روزی که نیکان خود را از وجه
حلال برایشان منت کرده است و نصیب هر کسی فراختر مرتبه حال
او تعیین نموده و از وجه حرام منت آنرا برایشان مقررند نشده است
و رواند داشته که از حرام اخذ آن نمایند پس هر کسی از جاده پیر کار
قدم پرون نهد و بر تاخت ویر رسیدن منت او با و صبر و شکست
پیش آورد هر آنکه روزی که از وجه حلال منت او شده است باو
عاید میشود و کسی که رعایت حرام است او را و ناسر آن نموده پاره
ناموس شریعت را با خنصصیت بدر هر آنکه بریده می شود و طریقه
روزی او از وجه حلال و چنان میشود که منت مقدّم نیز باو نرسد
و روز قیامت او را در موقف حساب در آورند و حساب آنرا
از طلب داشته برار کتاب آن عتاب غایب **پیشش دوم** گفت
فی ذلک و فی گفت بنون و تار سبب نقطه بعزّ نفی و دیدن است
و روح بنیم را و سکون و او بمن عقل و دل و حاصل مغایرت که در غیبه
پیشش اول مذکور شد و **اجعلوا فی الطَّلَبِ اجمال** در طلب بخواه که نشد
کنید از آنکه که و کوشش بسیار است در طلب و قول حضرت صلوات
الله علیه و آله که **اَتَقُوْا اللهَ وَاجْعَلُوْا فِي الطَّلَبِ** دو معنی دارد اول آنکه او
این سخن که برسد از خدا رتبه را بدین حد که کوشش کنی به از آنکه عبادت

نمائید چنانچه میگویند اتقوا الله فی فعلی کذا یا جمیع کلمات
آن فعل میشود دوم آنکه در این باب که اگر شما شیوه پرهنر کاری
بشیر کنید و از خدا خود رستنی داشته باشید احتیاج بکس
و تعب نیاید و در بدست آوردن روز رختی امید داشته و روز حلال
شما بآن بشما خواهد و اسارت بشیر بود و اسارت کریم و مومن
یَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ که خداوند تنبیرش و الله اعلم آنست که کسی که شیوه
تقوی و پرهنر کاری رستنی گرفته از خدا تعالی ترسد حضرت
پروین شد او را در امور او با و کرامت کند و رزق او را با و رساند
از وجهی که کان او بان بپسند و بشیر و لا یَحْشُرْکُمْ اِسْطِطَاعُ
شئ من الخیر فَاَنْ تَطْلُبُوهُ بِشئ من مَعْصِیَةِ اللَّهِ
یَغْرِیْبْکُمْ وَ لَا یُخْذَکُمْ وَاَنْ در آن تعبد و آن مصدر است که فعل
را تا و بل مصدر میبرد و مصدر که از ان تمام آن با معولش میروند
منصوب نیز خ خافض و کلام درین تقدیر است که لا یجْعَلْکُمْ اِسْطِطَاعُ
شئ من الرزق علی طلبه من المعصیه یعنی بر نیکنی اند و ندارد شما را
رسیدن روز حلال که بجهت شما مقدور است بر آنکه طلب نماید آنرا
از معصیت و مبادرت بعصیان الله و شئ من الرزق فی غیر خلقه حلال
حلال درین

درین کلام بحسب ترکیب حال است از اوراق که مفعول قسم است
و نصبش بر حالت است مفعول قسم است یعنی مفعول نصب
بر مفعول است و کلام باین آید که قسم از اوراق غیر خلقه و جعله حلال
منه منک حجاب بر سر او نهاده است یعنی درین و پاره کردن
آنست و حجاب بر سر او نهاده باینست اگر بر سر کسی نهاده
شود چه بر سر کسی نهاده بر سر او نهاده و حجاب است و نهاده باینست که رزق
سبب بشیر که بر سر او نهاده و بر هر قدر در کلام استعاره معنی تبعیه
از کتب شده است باز شیوه چه شبیه شده است شریعت الهی و فایده
که در سکون از جانب او گذاشته شده در آنکه حامل مرئوس و مویان بشیر کان
و کنه به پرده که حامل مرئوس و میان اینکس و غیر آنکه فایده است از او
شبیه بک مشبه به بعضی فعل چنانچه قاعده استعاره معنی تبعیه است
و بیان آن از پیش فست و ذکر منک از طایعات مشبه به است شیوه
آنست **باین** باید دانست که مجبور است عده که اغلب فقها را است
در اصول و کلام تابع الیث نزد و نه باینست که باید با و احسن
شاکر و ادب علی چنانکه از اعیان معتزله است و اشتراف بزرگ قبیله است
در مسیر و این جماعت با و منسوبند بر آن رفته اند که رزق اعم است از
حلال و حرام و میگویند هر چه در حیات از آن انتفاع میاید خواه

اشفع مذکور با کل و شرب بیشتر خواهد بود دیگر رزق است ام از آنکه حلال است
 یا حرام و بعضی از ایشان مخصوص است اند با کول و مشروب و غیر آنرا
 رزق میخوانند و معتقدند که اصول کلام شیعه اغلب موافق مذاهب
 ایشان است و مذاهب ایشان مستند است بر اصل اعطاء اتفاق دارند
 بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که هیچ بشری اشفع حیوان از آن
 و کسی از سر که او را از اشفع از آن منتهی نماید غیر حرام نباشد ام از آنکه
 اشفع مذکور بر وجه اکل و شرب بیشتر یا بر وجه دیگر و استلال کرده اند
 بر مطلب خود باین حدیث که مریح است در اختصار رزق بحلال
 و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام البرکة در مقام مدح و تعریف
 اهل ایمان نازل شده که قیما رزقنا لهم یتفقون
 بر پیوند که معنای آنست که از آنچه ما رزق ایشان را
 اتفاق میکنند و بذل آن بغیر نمایند پس اگر رزق ام بیشتر از حرام
 لازم میآید که اتفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح آنها باشد
 ایشان را و هیچ شک نیست که اتفاق از حرام مقتضی مدح البرکة
 نیست پس رزق مخصوص بیشتر بحلال و شام حرام بیشتر و استلال
 بر پیوند را شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که به بیان موسوم است
 ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیه مذکور بر پیوند استنباط و دلیل کرده اند که
 تقدیم

تقدیم ظرف و ران بر متعلق افاده حصر نماید و خبر اتفاق در رزق
 تعارض آن نمیکند که آنچه قابلیت اتفاق دارد و نوع بیشتر یا رزق که
 از جانب آنهاست آن کرامت شده و ایشان چون آنرا از باز گرفته
 اتفاق نموده اند متحقق مدح آنها شده اند و هیچ غیر رزق که اتفاق آن
 مقتضی مدح نیست و اگر چه ایشان از آن منتهی بوده اند و قابلیت
 اتفاق داشته است رزق بیشتر حرام را و چه نخواهد بود و وقوع کلام
 آنها از حدیثی یافت عارض خواهد نمود که اگر بگویند تقدیم ظرف بر
 حصر نیست بلکه باین رعایت صحیح است در تفاوت کلام و الله اعلم
 و استاده بر مذاهب خود استلال کرده اند با کلام رزق یا
 لازم میآید که کسی که تمام عمر خود بغير حرام قوت بخورده بیشتر و هرگز شکار
 از حلال نباشد و رزق بیشتر و حال آنکه حضرت عزت در کلام عجب
 فرموده است که ما من ذآبقة فی الکذب الا علی الله
 رزقنا یعزیزه حیاته و در روزی بین که آنکه حضرت تحت عطیة
 بر ذمت از قیامت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را با و برساند
 پس حرام رزق بیشتر و الا کذب کلام مذکور لازم میآید و کذب بر خدا
 تعالی و نیست بر ایشان آنست که رزق نزد معتقد که چنانچه سبق ذکر
 یافت ام است از با کول و مشروب و از شکار دیگر که حیوان از آن

خود

بر آنچه

انقضاء هر یک از اینها مستثنای هوا و امثال آن و
انقضاء مذکور را اعلم مردانند در انقضاء بالفعل و از
انقضاء بالقوة یعنی طبعیت داشته باشد و قدرت بر این صانع
همیشه خواهد نصبت جدا کرده همیشه خواهد نه پس شخص مذکور
که هر ماده نقص می تواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ
نحو انقضاء از حلال نبرده همیشه جز استثنای هوا و قدرت
بر این نیز لایق نیست همیشه و ظاهر است که وجود این قسم
در حیات بر تقدیر که متصور همیشه محقق آن در خارج
در معرض منع خواهد بود و ماده نقص هر یک از متحقق باشد
و نیز میسر است از آنکه بگویند حیوان که بعد از ولادت متولد
از آنکه کام حیات را بجز از ماکولات و مشروبات دنیا
شیرین کرده همیشه بجا آخرت شبیه بنا بر آنچه شما
بآن قایلید لازم می آید که رزوق نبوده همیشه و حال
آنکه خداوند آیه مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه
مستحار را جواب ازین ماده تواند شد جواب ایشان
اینست که آن ماده می تواند بود و بعد از آنکه روایت کرده است
مردان با ائمه و گفته است گفتا عند رسول الله ص

السلام

الله علیه و آله اذ جاء عيسى بن مريم قرة فقال
يا رسول الله ارب الله كتب علي الشفوة فلا
أمرني أن تزني إلا من دفت بكفي فاذن لي في
الغناء من غير فاحشة فقال صلى الله عليه وآله
لا اذن لك ولا كرامة ولا نعمة اريد والله لقد
سأرتك الله طيبا فاخترت ما حرم الله عليك من
رقيق مكان ما أحل الله لك من حلاله إنما أنك
تعد هذا المقالة صبر بكت صرا و جيت ايعز
بودیم ما نزد رسول خدا صلوات الله علیه و آله که عیسی بن
مریم که یکم از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدا بر من
که خداوند مرا سر نوشتی حرام کرده است که همیشه مفلس و بد
چیز باشم و ملاجری می بینم سوار آنکه روزی خود را از دزدان
پرست خود بپرسانم رخاوه مرا که بغنا و قرا ال قیام هر نموده باشم
بدانکه در غنیمت آن فاحشه از غنیمت خود و حضرت فرمودند که نه اذن ما مانع
مفرد نیست و نه ترا که امر و نیت و در آن حاصل از شتم خدا بر تو
حضرت عیسی عت عطا به رزق ترا از وجه طیب مقدر کرده است و تو
بودی که با جبر بر تو بود رسول آن دار اختیار کرده خبری که بر تو

لوقلت

کرد اندید پس از رزق خود بجای آنچیز بر تو حلال کرده است از حلالها
 خود هر آنکه اگر دیگر این قسم و قدر زیاده تو جابر کرد و از جانب جن یا انس
 بلیغ خواهر یافت و فرستید بدست تو خواهد رسید پس چون در حدیث اطلاق
 رزق بر حرام شده است حرام رزق نیز بر او حلال است اول طهر در سجد و شستن و نماز
 حدیثی نقل کرده اند تا بهار رسیده عامل و تقدیر نشده و اتمام بر سر رزق و قول
 نیست و بر تقدیر رزق حسد می تواند بود که اطلاق رزق بر حرام کرده که کلام مجرب
 واقع شده است پس بجای آنچیز حقیقت و قرینه بر آن آمده که بطریق حقیقت مرعوفی
 کلام تقاضا آن میگرد که بجای آنهم **اللهم عجل لفریقنا** و **اللهم عجل لفریقنا**
 گفته شود همچنانکه فقره و قرینه آن که **اللهم عجل لفریقنا** است بر آن وجه و معنیست
 پس چون آنچنان واقع نشده و تغییر عبارت شده است مردانیم که دوام در آن
 فقره است که فقره پیشترست **بسم الله الرحمن الرحیم** و **اللهم عجل لفریقنا** که بنا بر آن
 بر وصف است از آنست که اطلاق ندارد بر کلام حضرت سالت حق الله علیه و آله که
لا اخصی ثناء علیک انت کما اشدت علی فقیهک بر توصیف حضرت
 آنرا نفسی خود را بر آن حمل کرده اند و شاکه اگر چه نوعی است از مجاز و حمل
 بر آن خلاف ظاهر است اما اهل عبادت آنرا محسنات معنوی شمرده اند و در
 قرآن و حدیث و عبارات بلیغ نقل و اثر بسیار و در دست **پس چون** بر آن خبر
 دو و پنج خصوصاً که متغیر بر رفع تناقض و مخالف از احادیث صحیح بوده باشد

و اینست که گفته اند

در حدیث

حدیث چهارم روایت شریف است بهیچ
 که مشتمل است بر پنج بزرگوار محمد بن بابویه القمی الزمعی بن عیسی بن احمد
 از محمد بن محمد بن علی بن محمد بن رباح که مثل برادران واقعی بوده
 از محمد بن الفرج الرضی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و او را آن محبت
 امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام نیز نموده و نقد و مقبول است
 از عبد الله بن محمد العجلی از عبد العظیم بن عبد الله الحسینی بن علی بن الحسین
 بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر است
 واضح است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنکه روایت من
 پسندم غیر از حدیث بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از او بواسطه طریقت
 گزیده است که او از سلطان وقت که بر آن نشان شاهی اند و در کوفه
 مولی در زیر زمین که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود و با کفن شد و در
 مدینه در آن موضع بجاوت بر در و کاخ خود قیام نمود و روزی از مدینه
 و شبها نماز شب نموده و میگردانید و گاهی بر روی خنجر بر وزن
 آهن زیارت قبری که حال را بر بر قبر او داشت اقدام می نمود و بنا بر
 بجای خود میرفت و آنها را میگرد که این قبر یک از فرزندان امام موسی کلم
 علیه السلام و همیشه برین وجه میگرد که میگردانست تا آنکه بعضی از شیعیان را که
 در آن شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید و درین نشان یکی از شیعیان

پیغمبر را علی علیه السلام و آن خواب دید که با و میفرمود که یکی از فرزندان
من درین شهر در کوچه موالی مقام دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ
عبد الجبار بن عبد الوهاب واقع است مدفون خواهد شد و اشاره بدان شهر
فرمودند چون آن مرد پیدا شد نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت
که شاید آنرا بخرد و چنان شود که موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع
شود چون صاحب آن مکان از بسیارین اراده استفسار نمود خواب
نمود که را با و نقل کرد آن مرد چشم یاد کرد که من امشب همین خواب دیدم ام
و چون پیدا شدیم آن درخت را با جمیع باغ و قف کردم که آنحضرت
و شیعیان او در آنجا مدفون شوند و درین اثنا جاری برضای من
طاری شده بخوار رحمت ایزدی پیوست و در وقت چیل چون مقام
کندن لباس او را ندیدند زخم از کربان جامه او برآمد که بران نوشته
اما ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت نسبت به نفسی که مکان ظاهر است
کرید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحه الله عن محمد بن یحیی العطاری
از مردم ری که خبریت امام علی بنی علیه السلام استماع و یا خبر بود که او
گفت چون بجهت آنحضرت رسیدم فرمودند که این کتب یعنی

کتابی بودی

کتابی بودی کتب زیارت امام حسین علیه السلام رفت نمود امام علیه السلام
فرموده اما آنک که گویند قبر عبد العظیم عندکم لکن
کتابی که از امام حسین بن علی علیه السلام یعنی بر سببی که اگر
بزیارت قبر عبد العظیم که در ملک شما واقعیت قیام می نمودی هرگز نمی برد
مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و خواب آنرا بی مروت
پیفرموی یا فقی نریه را و عبدالله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم
بنه که گفت قال فی شرح الفاضل اشتریت دارا یا بنی و غیره
و گفت کتابا و اشهدت عدو لا یجفع ذلك امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام فبیت الی مولای قبر فاقیت من
دخلت علیه قال یا بنی اشتریت دارا و گفت کتابا و
اشهدت عدو لا یجفع ما لا یفعلک نعم قال یا بنی
اقبل الله فاته میا تیک من لا یغفر فی کتابک و لا یقبل
من قیتک حق حججک من دارک شاحضا و فی ملک
الی قبرک خالصا فانظر ان لا تكون اشتریت هذا الدار
من غیر مال کما و و نیت ما لا من غیر جلیه فاذا ات
فدخبت الدار بن حبیبا الدنیا و الاخره ثم قال
علیه السلام یا بنی فلو کنت عند ما اشتریت هذا الدار

اشترى فكنت لك كائنا على هذه الشفعة اذن لم تشترها
بدينه حين قال قلت وما كنت تكذب يا ايها المؤمنون
لم كنت اكذب لك هذا الكتاب فبسم الله الرحمن الرحيم هذا ما
اشترى عبد ذليل من بيت اخرج بالرجل اشترى منه داما
في دار الفرو من جناب القابض الى عسكر الفلانيك جمع
هذه الايجاد وذا كرت فالحمد الاول منها يتبع الى
دواعي الآفات والحد الثاني منها يتبع الى دواعي الغايات
والحد الثالث منها يتبع الى دواعي الجنيات والحد الرابع
منها يتبع الى القوى المردية والشيطان المعوي وفيه
يترفع باقي هذه الدار اشترى هذا الفتون بالاسل من
هذا المخرج بالاجل جميع هذه الدار بالخرق من
عز القنوع والذخول في ذل الطلب فيما اذن هذا
الشترين في كك فلي تلي الجاهل الملوكون وساب قوس
الجبابرة مثل كثرى وقصر ومع وحير ومن جمع المال
الى المال فاكثروا وبقيتكم وبعثوا خروفا وادعوا
برغبة للولد استخاضهم فبينما الى موقف العز من فضل
الغنا وحيرها لك المظلون شهد على ذلك العقل

اذ اخرج من امر الفوي ونظر بعين الزوال لاهل الدنيا
ومع مناوي الزهاد ينادوني في حق ما قلنا امين الحق
للهي عني ان الرجل احد اليومين قد وقفت من
صالح الاعمال وقربها الامثال بالاسل اخرج
بلاعت نظام در ضمن آغاز و انجام **فصل** مثل برويش **فصل اول**
ملاص كلام راوي انه كنت من شيوخ قاضي خانة غريم بميتا و ساروة
بر طبق ان نوشتم و جمعي را از جدول مومنين بران كواه كرفتم **فصل**
اين خبر با مومنين علي بن ابي طالب اليه سلام رسيد غلام خود قنبر را
بطلب من فرستاد چون بخد مت اخذت رسيد مراد من حضرت خطاب
در آورده فرمود كه اي شيخ خانة غريم و سپندي بران نوشتم و جمعي را
از جدول بران كواه كرفتم و جباي آن مالي واداه كنتم على حضرت فرموده
اي شيخ از خدا ترس و شوق بر ميز كاري شيش كه زود باشد كه بر تو
دارد و خود خفي كه بكنه بسند تو دار و كوايمان تو جزي نرسد تا آنكه برو
بر در از خانه تو و عالمي كه چشمه هاي تو باز باشد و روح از قاب تو
مبارك كوه باشد و سپارد ترا بفرموده انكه جزي از خراف و نيا
هر اه تو باشد پس من بعيرت و ذكر مباد كه اين خانة را خزين
بني اركبي كه در واقع مالك آن نباشد و داده باشي بباي آن مالي

که از و به حال است نیارزده باطنی و تودان هنگام به تحقیق که متحمل نفسانی
دنیا و آخرت خواهد بود بعد از آن نومودند که ای شریک اگر وقتی که از آن خرم
آن درستی به شمع می آید پسندی درین باب برای نوموسلم برین
تشیخ که چون از اینجا طرأتی اگر بدو هم بود میفرود خند میخوردی تسبیح
گویم که به جز نوموسلمی ای مومنان نومودنی نوموسلم از برای تو این
پسند را و عبارتی ادا نموده که ترجمه این است بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین است که خرمین است آنرا این ذیل و غوار از وقتی
که گنج مثل است از مکان مآلوف و برآه آخرت متناهی خرمین است
از و پس از آنکه واقع است در شهر ضرور و در فرب و مسافت آن از جانب
و زوال است تا آنکه سالک و در حال صراط کرده است باین سرای
چهارده حد اول آن متنی است به و اعترافات و اموری که متضمن بلایا
و محن اند و حد دوم آن اتهام می باشد به و اعی عاقلات و ارباب بدایه
و کربات و حد سوم آن نهایت میر می باشد به و اعی مصیبات و اموری که
منورث کلفت مصیبت اند و حد چهارم آن افعال دارد به و اعی نفس که
باعث هلاک دینیت و بی طمان قهوی که گمراه کنند به لکان راه یقین است
و درین حد شصت و سه درین باب که محل دخول و خروج است و درین
این گرفتار نشسته امید وامل ازین آواره شرف ناامیدی و اجل جمیع این باب را

بخرج از فقر قناعت و ادب و دخول در ذل خواهش و خوارگی طلب
و چون این شش برادرین معامله در یکاهم رسیده کپی برداری نماید که
این حق نه بوده است که او بیفرق بود و خسته است و تو بیفرق در آن
تصرف کرده بر اندام برزائنده و حالک پیاپی اجسام پادشاهان است
و زایل سازند حیات متکبران و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان
روم و شیخ و حمیر و الیای من و جمعی که مالی را بر روی مال گماشته و مقام
اکثر و بسیار این درمی آیند و بنای رفیع نموده روی آنرا بکج و مثال
میرانند و بر وقت اساس و کمر سردادن یا گسترانیدن فرو میسازند و طلا
کاری را و گوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میکنند و بنگران
آنکه فایده فرزندان ایشان خواهد کرد و با و تعلیق خواهد گرفت بقصر موت که
ایشان را یعنی باج و شتری و صاحب و کارا در موقف عرض و پرسش حاضر
پایز تا هم دعوی ایشان فیصل می باشد و هرگز در آن وقت خسران و زیان کار
از باب بطلان را خواهد بود که او است بر معامله که نور عقل که هر کس در از قید
اسیر شود و هر پس آن را باز و بدین بصیرت نظر کند برآل حال باب
دنیا و فساد و زوال ایشان و بگوشتش جوشتش استیج نماید که نادی نهد و ترک
دنیا نماید و در پاهای آفتاب یاد پاهای دنیا که چنانکه در و هویت حق
بر کسی که در چشم دنیا داشته باشد یعنی بصیرت و دنیا شریف در عواقب اندر

کمال یافته باشد بر سستی که چنانچه آمدن بدین روزی بعد انتقال از آن روز
 نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گزیری نیست چنانکه که بواسطه آن
 خود نوشته را هر دو داشته باشد از اعمال و کارهای و نزدیک گردانید اهلای
 خود را با اهلای خود یعنی آن روزی خود را که گنبد و طول ملای از خود بیاورد
 موت و فواید آن نایل سازند حتی مخبر جات من ذلک شایعاً
 هرگاه چشمهای شخص گشوده باشد چنانچه تواند بود که از آن عرب میگوید شخصی
 بعضی بقیع خافه و شایعاً درین فقره حال واقع شده
 از موقوف بخیر یک چیز تا چهره در آن شخص از خانه خود حالتی که چشمان
 تو از هم باز باشد و شخص را که گنبد از موت و مرگ تواند بود که از شخص
 من الیک که بمعنی ذهاب و سارت مافرو باشد یا از شخص العیون که بانی منجی
 که بلند رفت و بالای نشاند و گرفت و عروا این باشد که تپیدن بر دوتا
 بر وجهی که بر کفهای مردم باشد با سنی یعنی مژده با سنی و جمعی تا بوی ترا
 برداشته باشند و ذکرک الی قبرک خالصاً هرگاه شخصی کسی
 جز عطا کرد و او گرفت از عرب میگوید که بشهیر لام الیه بعض اعطاء
قنا و لونه و مراد بها که بحسب ترکیب حال واقع است از موقوف
 یک ملک خالص بودن از دنیا و زعارف آنت یعنی ترا تسلیم کند بقیه تو
 در حالتی که خالص و فارغ باشی از هر جزئی و هیچ جزئی از دنیا و متاع آن

صالحه

منج

با تو همراه نباشد و فانظر ان لا تكون اشریت هذه الذم من
مسا لکها ان هوان لا تكون ان معدری است و حرف جود کلام معدری
 و معدری که از آن و معدری که بر می آید مفسوب نسخ خافض و کلام معدری
 که فانظر ان لا تكون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا تكون اگر فی باشد
 و تا ویست این که فرموده که کوک شاریا یا کوک غیر مالک و فی ادایک منها
غیر بعض تامل کن و بخاطر آنکه نبوده باشد که خبری تو نظیر مالک واقع
 شدن باشد و زردی تو در بمانی که از هر وجه حلال باشد فاذا انت قل
خیرت اذا درین کلام اذا انجا بسته مثل ذا که واقع در آیه
 که فاذا انتم خالصون و حاصل معنی آنکه معارف عمل مذکور تحقیق
 که از اهل خیران و زیان کاری خواهد بود که از زمانی فاسد شود و اذن
که نشر ها بند همین اذن هر فی است که بر بر ط اوجوب در
 میرسد و در اکثر استعالات بعد از آن و نوشتن طریقه می شود و در
 کتاب آن خلافت جمهور بر آنند که مرید باید با لاف نوشته شود لکن ادای
 حرف شرط و مانع که از کلامی عربیت میگوید بنون مرید باید نوشت
 و تو میگوید اگر عمل را بعد خف می کند با لاف باید نوشت و اگر عمل ممکن
 بنون آن منج بالزجیل از منج بعض مجهول است بعض اقلع قال فی
الصحاح از عج منج ای اقلع منج مکان بعض کند اورا از مکان خود

يجمع هذه الداراي بحويها ويحيط بها يعني فرامیگیر و این
 خانه را و احاطه میکند بآن باب شرح باب هذه الدار شرح بصيغة مجهول
 بمعنى بفتح قال في القاموس شرح بابا الى الطريق اي فتحه بالخروج من
 عن الغنوص بالخروج بانه موضع استنساخ في هذه البنية او قنوص بفتح
 فاف مع قنوصات است فضا او كذا هذا المشتري من كذا
 ما انظر است و ادرك بمعنى لم يأت است ادرك بمعنى لا ياتي شدة
 قال في القاموس الدرك اللحاق دركه و هذا كذا اسم اشارت
 مفعول است و درك بفتح را بمعنى تبعه است ك عبارت از عقوبت و مژي
 برب و بهر امر ناخوش که بر ضلعي مرتب شود بعد از وقوع آن قال
 في الصحاح الدرك التبعه يحرك ويسكن يقال لا تترك من درك فعل خلا منه
 يعني درك بمعنى تبعه است بفتح را و تكون را هر دو خوانند شلن عربی که
 سال الحاکم من درك فعل خلا منه یعنی هرگاه لاحق شود بمفعول
 برب است خلاصه ما نحن انان و مراد اینجا آنست که در پیش اول است
 و در یافت فعل مسبلي احسان الملوك مبتلي بوزن مکرم مأخوذ
 از بلای بکبر است که معنی دشوار و اندر است تغییر از هم پاشیدن
 و بر زدن و بجا آمدن که جاد و مجرور است خبر است از انضمام
 که مقدم شلن است بر و مثل گری و قیصر و تبع و غیره که سفتی کافی

و اندر است

منه

و در کاف لقب پادشاه در سن است معرب خبر و که در زبان فارسی معنی سب
 الملک است و چون عرب زبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ این
 بالفاظ فارسی تغییر از آن بگری کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیار
 و اصل عربیه این قسم لفظ را مغرب نامیدند و قیصر لقب پادشاه روم است
 و تبع بفتح تاي به و لفظ و تندید بای یک لفظ مشتق لقب پادشاه یمن است
 و لفظ او مطهر است و معیش تا بعد از آن به و بای یک لفظ بوزن فزاعنه
 و جمیع بکثیره و سکون هم و فتح یا بزرگ قبیله است در یمن که بعضی از ایشان
 در زمان سابق پادشاه بوده اند و خویشی با شیب بکر شین و سکون یا
 غیر است که دیوار خانه را بآن مزارع اند مانند کج و امثال آن و شیب
 فتح شین مصدر است بمعنی بکار گیری کردن عربی شاد و شیب شیدا
 نومشید او فعل باب تفعیل که دین فقره از کتاب شلن بواسطه
 درستید است یعنی بنا کند و مبالغه نام در بکار گیری آن بکار بردن
 بتندید و فتح یا بوزن مؤنث بعضی مطول نیز آید قال في الصحاح المشید
 بالشدیه للمطول و تجدد و تحرف تجد ثون و صیر مشید و اول لفظ
 مشتق از تجد که معنی مار تفعیل از الارض است یعنی آنچه از زمین بلند
 باشد و درین مقام که یاد از رفت بنا است و می تواند بعد از آن که
 بمعنی با تجد به است مأخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بآن خانه را

از نورش خوب و بردن زین و توک و امثال از ظرفی بفرموده
 جمیعاً الى موقع العرش یعنی ملائک و زعفران حضرت اشخاصهم الفصل العاشر
 بکبر هجره و مصدر با افعال است بمعنی احضار و ضمیر هم را جمع است یا جمع
 و مبیح و صاحب در کفر بمعنی اجماع مگر که گنایه از موت متعهد و متکفل
 حاضر ساختن ایشان بموقف قضا و پیشش تا فتم ایشان فیصل را بد
 و استعارات و منابع معنوی و فطری که درین کلام رعایت شده است
 بعیرت معرفت بهای عرشی و خیرخواه بمعنی عرشیان و مملکت
 جمع عرشی است و عرشی بمعنی بیات و فضا است و ضمیر با را جمع
 به که بمعنی خانه است یا بدینا و اقل اگر چه بحسب لفظ دورتر واقع
 در رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع با قرب مراد است اما بحسب معنی است
 ما ائین الحق لذي عینین ما باقی است مثل ما ائین الحق
 و کعبه و این بمعنی اظهار است و مراد بنی مبین صاحب بعیرت
 کلام و کلام درین تاویست که ما اظهار الحق لصاحب البصيرة انی الاحمل
 احد البکمین بعیرت خواجه فرزند آدم را در قدم و در کعبه
 باین نهایی فانی و آن روز ولادت اوست همچنین در روز حیات و
 رقتی نیز است و آن روز موت پس از ولادت که از اول و اول
 و همیشه تکرار آن باشد و الله الموفق انجام مریوانه که دارد و کلام حضرت

ایم المؤمنین

ایم المؤمنین علیه السلام که اشتری است ذامراً مرئی باشد برای
 بدن و مراد بهشتی نفسانی طایفه انسانی باشد که در زوایای ظلمات
 محبوس است و بیب آن از نور انیت عالم تجرد که از علوم حدیث است محروم
 و باج گنایه از یاد و بعد باشد که باعث حصول اجزای اسلیه منویه آن شدن اند
 و خانه بنا کرده اند که مبداء آن از جانب فضا است که عدم اولی باشد و مشرب
 بشکر ملاک که مقدمات موت و این بدن اگر چه مرکب نفیس باشد
 و رسید سیر و سلوک او در تحصیل کالات و فضایل اما قوای بیبیه که در
 حال ملازم او بند و اعرافات و اسباب عاقلات و مصیبات او بند
 و او را بر اتباع هوای نفس و بیروی شیطان میداند پس حضرت از این
 علیه السلام قوای مذکور را بمنزله حدود و خانه بدن انگاشته اند که از چهار
 جانب آن در آید و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در ملک
 غلالت و بطلان با اتباع هوای نفس و بیروی شیطان واقع شود
 مناسب دانسته اند که در آن خانه را از آن حد قرار دهند و چون غرض
 از عرفات و اسب تناسل است و سویی که در عالم تجرد با آن بود و دخول
 در وقت خوابت و طلب که از لوازم سبکبازی این خانه است و سبب
 تعلل است که بآن دارد چنانچه گویا این خانه را بآن طریق است تشبیه
 کرده اند حضرت آنرا بهما که از لوازم شر است و تعلق مبیح سببیل

نور انیت
 از پدر و مادر

آن مرید و چون موت خلافت را خواست بخوابی بموقف عرصت مکن
 تمام عالم را که باید که بدین نشا کرده اند و فیصل فتن از احوال بان
 روز کرده بر وجه عدل فیصل باید و ظاهر شود که که بر تفسیر کرده است
 و ظلم کبریت و مظلوم که تشبیه کرده اند از حضرت شیخ که صاحب درک
 می شود و توفیر می نماید که اگر یکایک رسد اصحاب معاد را باقی در کفر و کفر
 بدار انصاف سازد همه اینها فیصل دهد و جان کند که بعد از میان
 ایشان منقسم شود و حق بمن که حق عاید کرده و استیجاب و تاویل
 این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیدن است و می تواند بود که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیه السلام بان
 بنموده باشد و نظر قاهر بان در سپهر دانند علم **حاشیه** باز در هم
 روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
 الکلبی از علی بن محمد بن ابی اسحاق که کتب رجال مشهور جمع و تعدیل او معلوم می شود
 از ابراهیم بن اسحاق الاحمر النعمانی که اگر چه علای رجال اکثر
 حکم بضعفش کرده اند و گفته اند تعویذ در اعتقادش بعد اما فاضل و مصنف
 کتب بعضی از عبد الله بن حماد الانصاری که از مشایخ علای شیعه و مصنف
 کتب است و حدیث او را اگر چه در تریب حدیث صحیح نداشته اند اما گفته
 شاه و مؤید حدیث دیگر می تواند که از علی بن ابی حمزه الطائسی قال

مصحف

لکان فی حدیث بن کثیر کتاب بنی امیه قال انما کان فی
 علی بن عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مات و
 له فاذن له فلما دخل و سلم جلس فقام و سمعته فقال انی كنت
 فی دربان ضو لا العوم فاصبت من دنیاهم ما لا کثیرا
 و اعففت فی مطالیه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا
 ان فی امیه و جرد امر یکتب لهم و یحیی لهم النبی
 و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سکونا حقا و لو
 نزلهم انار و ما فی ایدیه من ما وجد و انما الاما
 وقع فی ایدیه من فقال النبی جلیک قال فقلت لی مخرج
 قال ان قلت لك فقلت قال الفعل و علیه السلام فمخرج من
 جمیع ما اکتب فی حوائجهم فخرجت من کربلاء و ددت
 علیه ما له و من کبر تعرف تعذت به و انا اخضرت لك علی الله
 الجند فاطرق النبی طریلا ثم قال قد فعلت جمیع فداک
 قال بنی الحیض فجمع النبی معنای الی الکوفة فصار کثیرا
 علی و جلیه لا یخرج منه حتی یتای به النبی علی یکنه قال
 نفسنا له فتمنه و من یثابها و یثابها الیه یفقهه قال
 فمات علی علیه السلام الا اشتهر فلا یلحق من من قلنا نعزده

له

خود آورده پشت رتبه زانوار و پسر آن جوان زبانه طویل سرور
انداخت تا آنکه بعد از آن پسر داشت و گفت که دم آنچه فرمودی می
آزاد کنیم و آدم جانم فدای تو را ای فرزند رسول فدای راوی گویم
آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت امام علیه السلام چون
حاضر مرجهت نگذاشتیم با ما رفیق شمع بگویم و همه آنچه بر روی
داشت حتی لباسی که پوشیدیم بعد از خدمت جدا کرد و بر وجهی که از جانب
امام علیه السلام بآن مانور شد بعد بعضی را بجا جان حق رسانید و بعضی
که معروف بجا جان بآن نداشت بر فقر او را باب استحقاق قوت
چنانچه از برای او و بیعی نماند که صرف کسوت و نفقه او شود و ای گویند
چون که بر حال او مطلع بودیم خبری بجهت او میان خدمت تو می کردیم و بعضی
از آن بواسطه پوشش او رختی چند خریدیم و بعضی دیگر بواسطه آنکه
صرف نفقه او شود و او فرستادیم بعد از آن ما هر چند اندک بر آن
بگذشت که چهارده و ما عیادت او می نمودیم تا آنکه روزی عیادت او
رفتیم و دیدیم که بیماری او آشفته او تمام یافته است و در حال
جود داشت که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش را افکند گفت ای
علی بن ابی طالب که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بمن وعده کرده بود
و غایبان کرد یعنی بستی که بجهت من خانه نشین بود و بمن اراده داشته

و در او از زمان مذکور بری مگر بعد از آن جان شیرین بقایب او و اح
تسلی نمود و ما در مقام تمیز و تکفین او شدیم و چون از منزل بیرون
آمدیم خدمت امام علیه السلام رشتانیم چون چشم امام بر ما افتاد و بقت
بکلام کرده گفت ای علی بن ابی طالب که آنچه بمصاحبه تو که با خود آورده بودی
و عن کرده بودیم و غایبان کردیم و از غنای خود بر آمدیم راوی گوید
گفتم جانم فدای تو باد و بنده اقیسم که او نیز ازین دنیا رفت تا شکرش
بجایان آورد و ما گفت آنچه تو فرمودی **بمستند** و **مهر** و **کتاب**
بخی امیه کتاب حج کاتب است و ما را اینجا نویسد که تو مباشرت عمل و
اعانت **فی مطالع** ضمیر مجرور را رجعت مال یعنی شاه و پادشاه
کرده ام در تحصیل مالی که از دیوان ایشان بهم رسانید ام و اعتبار نکردم
از آنچه شاید بر منی داشت و شبیه و حلیات آن بعد و اصل آن از اخلاص
عین ما خود است که بعضی بر هم گذاشتن چنین است **بخی** **لهم**
القی بخی بجم و بای بیک نقطه یعنی جمع است بنای آن یا می داند
هر دو اسم است **مال** فی الفصل **حجت** **الحج** **اج** **جایه** **اوجوبه** **جایه** **اوجوبه**
ای جمعه و مراد بفر خارج مال است که عبارت از مال و جهات دیوانه است
از **الحج** **مشت** **پرون** **امن** از مال که این فقره متعین است که
از معارف است و از تصرف خود بر آوردن و بنا کلام بر اعتبار **مال**

بالکلیه است

با تخیل چه تشبیه است است تا بحیاطی شود بان و به و راوی
 مانند جامه و امثال آن و گفتا شد است در کلام مذکور تشبیه تنها چنانچه
 استعاره با کلمات است و اثبات خروج از برای آن کلمات تشبیه است
 تخیل است فصل که فصل یعنی قرار دادیم میان خود از برای او
 چیزی و قیمت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن به هم
 وصف اشهر بقیل یا اگر چون اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت
 آن می نماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست که در آنکه عدد و شهور
 مذکور است که اقل جمع قلت است نزد یکدیگر بود که این که اکثر مراتب
 و مقایسه بود و مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف کند
 بر تائیس که افاده معنی چه بر است محموله باشد زیرا که جمع کثرت
 آن شهور است است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت و جمع کثرت آنست
 که صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نباشد مانند افور و رجاء چون
 صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافزاند مشترک دانسته اند میان این دو
 و در هر دو ماده استعمال می یابد و هو فی الشوق سق عبارت از نزع
 یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق الریض موقفا و سبیا تشرع
 فی نزع الریح البش از کلام امام علی علیه السلام که لولا ان جلاست
 و جلد و است البش تا آخر آنچه متضمن نکات حضرت است

از خود

از خود و آن است و مشهود که اعانت و یاری و ادن از باب ظلم و عدوان
 جایز نیست و هر یک آن در معرض خط و غضب است البش که امری که اعانت
 ایشان در ضمن آن بطل می یابد فی لغت صیاح و جایز باشد زیرا که جمله امری که امام
 علیه السلام در مقام حکایت از خود و آن از مردم مذکور بر خستند و نکات مذکور
 مشهور است بر عودت آن حضور و رجعت و جمع ایشان چنانچه و نیستند
جما عتده اشاره بآیات و هیچ نکات که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن
 اعانت ایشان است حرام نیست و در کتاب آن جایز است پس معلوم شد که
 مطلق اعانت حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خرما
 آن خواه در ضمن فعل مباح باشد حضور و رجعت و ضیاء و تقرب و آنچه از آن
 باشد و معبود آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی در بیان سیره ائمه
 ابی یعفر روایت کرده است که او گفته است گفت عقی ابی عبد الله علیه السلام
 السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له املک
 الله انتم بها اصاب الرجل ثوبا الغنیف او الشنق فیدعی علی النبی
 غیب او الشکر لکره او المساء و نطقها فما تقول فی ذلك قال
 ابو عبد الله علیه السلام ما احب ان عقدت لهم عقد او
 وکت لهم وکاه و ان لی ما بین لایتها لا و لایة بلکم
 ان اعوان الطلبة يوم القيامة فی سراج من نار حتی یحکم الله

بیت العباد یعنی بودم هنوز روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام
که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و لب بر عاوشه آنحضرت کشود
و گفت ای ملک الله بر بستی که گاه هست که مرد را که اصحاب تو ایم نگی
و شدی در محاسن می دهد و جزو می شود که بواسطه قوه مباحثه کبی
شویم و ما را با جحشکم می خوانند که بجهت ایشان بنا می کنی یا نه و درین
بگیم که مجرای آب ایشان باشد راستی که در سبیل است اند و از هر پاشیه
با صلاح آوریم درین باب چه میفرماید آیا ما را مبادرت کن رواست ماند
امام علیه السلام در مقام تنبیہ بر من ازان در آن فرمودند که دوست نمیدارم
که در احانت ایشان که بر سر ایشان زنم و با پرستی بندم و بوده باشد
مرا با زاری آن مابین لاتین این شهر یعنی مدینه طیبه کند از اگر اکر امام
مدینه را بمن دهند را میفرماید که انقدر کار بواسطه ایشان از من
در وجود آید و لابد یعنی زمین بشتک لا محاله است که گیاه در آن
نروید و باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه دوزین بشتک لا محاله
و در آن است چنانچه شهر در میان هر دو واقع است و غیر ازان
بابین لاتین میکنند و آنها را لاتین مدینه میگویند حضرت فرمودند
دوست نمیدارم احانت ایشان را با فعال کور و نه بهر سیاه که بیک قلم
ایشان داده شود تا بآن چنان فریاد کنند بر بستی که جو که احانت ایشان

مغلیه و باری ایشان را و بجهت خود ساخته اند روز قیامت
در پیرایه ایشان مقام خواهند داشت و مرکز و اراکس ایشان را در میان
خواهد گرفت چنانچه پیرایه خیمه ها را در میان میگرد که هر جانب روند
عنور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در میان
بنده گان جاری سازد و حدیث صحیح که از بنو نسی بن یعقوب نقل آن است
رسید است که گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تغفم
علی بن ابی طالب و مسجد یعنی باری مع ایشان را در بنای مسجد که از افعال
مسجد است چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده است این باب بود
رحمته و حسن بن زید را امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از
آب انوار آنحضرت صلوات الله علیه که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الا و من علی سوطا یمن یمنی سلطان جائع جعل الله ذلک الله
یوم القیمه ثماناً من لای طوله سبعون ذراعا ً یلطفه الله
علیه یعنی تا بر جعفر و غیره که در مدینه طیبه فرموده است و حال ضایعی است
علیه آله که هر کس تا زیاده و برابر سلطان جائع بر سر خدمت بندد کی چون بود
شعور بر او و یا چون اشاره بزدن کند عاقل داشته باشد بیکر و از هدایای تعیلا
روز قیامت آن تا زیاده را از آتش که در آن فرو رود و اگر باشد و بطلط باز
آن را در دوزخ بود که همیشه معذب او بود و عاقبت است این ایشان را و مثال

که بتو موزن و میزان هر فرسخ که بجهت ایشان بآن جامه و زلف تو که خفاش
آتی از جسد طالانی نه از احوال ایشان ظاهر است که محمول بر نهایت مبالغه
در آن نه و الا کار چنانچه محض نیست با کمال که کمال الله العظمی
و التوفیق **انجام** محض نامه که اخبار آن جوان نویسنده بر حال اعتقاد
بونا امام علیه السلام تأیید با و و مع کرده بود بجهت ظاهر دلالت و این که
در حالت شمع زود قبل از حصول موت و انقطاع کلام احوال آن نشاء و این که
در آن مقام از اهل محبت استیلاست بجهت عقاب انسان ظاهر شود و درین
باب بطریق مخالف و موافق احادیث متعدده وارد است از آنجهل بهر دو طریق
روایت شده است که بعضی میگویند که علیه السلام فرمود که اگر کسی بخواهد
احد حکم من الدنیا استحقاق کند این مقصود و حقیقتی است
مفصل من الفجیه او النار یعنی هر کس زود یکی از شما ای
از دوزخ یا نجات کند که جایزه که محل رفتن او است که است و تان به بند نشین خود
در است که بستی بر باد است و در آن اگر از اهل دوزخ می رود و او کرده است
شیخ بر کوه محمد بن یعقوب که در کتب جواز از علمین حقیقه از
عقب در ضمن حدیث طویل که قال فی ابو عبد الله جعفر بن محمد
القشاد فی علیه السلام یا عقبه لا یقبل الله من العباد و یومر
القیمة الا هذا الامر الذی اتمم علیه و ما ین احکام

و بین ان یزلی ما تقر به عینک ائلا ان یبلغ نفثه الی
هذه ثم اهوای علیه السلام بیک الی الوسیة لیکم حدیث یعنی
بن خطاب که امام بحق باطن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و کوفت ای
و موعود قیوم اخر نشین غیر از خود قیامت که امری که شما بعد از خود که در
با تو که کتب برانند بعد از من که در بدو و دیگر که از میان اویان اختیار کرده
و عین من میان و بین اوست که یکی شما و میان و بین آنچه منقش
روشن است و بعضی علم بحقیقت نه و بعضی دیگر که در آن دنیا که رسیدن
نعمانی با و دست مبارک را گذاشته بر کمر که در آن خدا است با کمال و در
با پنج بار برده و خفا از دست نظر برده است و خواهر حقیقت احوال آن نشاء
البیرون من این خواهد که در بعضی اصحاب نقل شده با باین نقل کرده اند که در
اعتقاد چشم باز کرد و در آن کتب نقل شده است فلیعمل العالی
یعنی این باید بعمل آورد و بعد که تکامل شوند و از بار صیانت شیوه احوال
بسیار نقل کرده اند که در حدیث و کتب و در حال اعتقاد حضرت مقدسه
معظمه صلوات الله علیه و آله و جناب الایمانم تصوی علیه السلام
بنف نفس و این که حاضر شوند و در آن می بیند او را با باین حال
که در احوال سعادت باشد سعادت و حسن احوال و اگر از احوال تفاوت
تفاوت و مورد حال و معاند این معارضه بعضی بیانات که درین باب

منسوب به امام محمد بن موسی الموصی امام المارق والمغارب علی بن
 ابی طالب علی السلام که در خطبه حضرت محمد بن ابی انصار حضرت محمد
 و چنانچه در پیاج اشارت آن شد نسبت به یقین مصنف و ام فله با و میر بر زبان
 گوهر بیان جاری است که یک بیت از جمله اینست **للاخبار علی بن محمد**
یفرق من مؤمنین او منافقین **یفرق** ای عارفان آن هر که از شما
 رسالت نماید در وقت من از معاینه می بیند و مقابل خدمت شاه از اهل کائنات
 و خواه از ارباب اتفاق و عدوان و در امان حال ببارت عبادت و حسن حال
 روزی که محمد بن علی اکرم الا و ناد **حضرت شایسته** هم روایت
 شن است پسندی که اتصال یافته است به شیخ جلیل محمد بن بابویه
 از محمد بن بکر ان القاسم که از اهل قم است و در کتب حال که از اهل
 مذکور است اما قریح بخرج و تعدیل و نشن است از احمد محمد بن سعید
 عبدالرحمن بن زیاد الشیبی الهادی که اگر چه در مذمت و مذمت از آن زمان
 حدیث نقد و جلیل القدر است و بخوبی حافظ و کثرت حفظ حدیث مشهور
 چنانچه از و نقل کرده اند که گفت است سید منار حدیث حفظ دارم که
 از جمله حدیث و محبت خدا را با پندار تا پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ کرده اند
 و جمیع رجال پسند آنها را میدادم مگر در سال ویت و جمل و زمانه
 هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو و جیه بن محمد بن

اولاد

محمد بن

الفر

الرواسی بن بن محمد بن ابی انصار حضرت محمد بن ابی انصار حضرت محمد
 صادق علی السلام و غلامی رجال ضعیف و نسبت انداز جابر بن عبد الله
 که از اصحاب است و در واقعه بدر با پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه بود و در جمیع معرکه
 در رکاب خطبه انتساب به سر و بر غلامی که از اهل قرام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلام
 در بوی حیات بود و بعد از خدمت به امام معصوم غایب شد و نقل است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با و خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام
 زنده خواهد بود و بعد از خدمت به امام باقر علیه السلام غایب شد و نقل است
 با و از جانب اسلام برسان و این را میگوید از امام جعفر صادق علیه السلام
 مشهور است که نو آفرین کسی است از اصحاب کرام که در دنیا و آخرت است
 و حدیث از بعد از و در قم یافته است سال هشتاد و دو است و در بعضی
 در خود و گفته اند روح الله روحه الغریز از ابی جعفر محمد بن علی
 علیه السلام در پدر بزرگواران شهادت روزگار امام زین العابدین علیه السلام
 عالیقدر آن جلوت آثار حسین بن علی بن ابی طالب از اهل المؤمنین
 و منسوب الیهم سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند
شکوته الی رسول الله صلی الله علیه و آله دنیا کان کل
فقال یا علی قیل الله اعنی بجلالک عن خطی امک
و یفعلک حق میوات کل کان علیک مثل صبر دینا

پدر او نفرم

خیار

قَضَاهُ اللَّهُ عَنْكَ وَبَسَّيْلُ الْيَمِينِ لِيَسْجُلَ اعْظَمُ مِنْهُ
يعني شکایت که مسمی رسول خدا می علی الله علیه و آله از رکعت و فرض
که بر وقت بعد قدرت می ادا می آن داشتیم حضرت فرمودند ما را بخوان
این دعا اللَّهُمَّ اخْرِجْ بَحْلًا لَكَ عَنْ حِمَامِكَ وَبَعْضًا مَعْنَى
سؤال آن که اگر فرضی مثل هر یک برکت خواندن این دعا حضرت فرمود
عطیانه تر از تو فیق ادا می میداد و دست ترا از شغل آن فارغ می سازد
و هر که هر است در ولایتین که در بین گوهران از بزرگترین واقع میست
و علامه محمد باقر باقری میفرماید از آنجا که حلال کرده از این دعا که
از آنجا که حرام نیست نفی در از آنجا که نیاز سازد از بعضی مکرر میخواند
که غیر تو بهر معنی و ام طبع بعد از ذکر این حدیث عبارت می آید که در است
که ترجمه اسل نیست میگوید جامع این احادیث معنی الله علیه و آله که در بعض
سنوات فرض بسیار شده بعد از آنکه میگوید که از آنجا که با بعضی میخواند
تجارت نموده و صاحب آن که قضا و بسیار و طلب کند از هر نعمتی که در این
نقاسا از این حد از آنکه کار و بار خود باز داشته بعد و غیر توانست
بهیچ کار سر برداشت و در دست میباید بود بهیچ ادا می که نمی رسید
و بهیچ سبب از آنکه که از او است و گویند که این حدیث چون این حدیث عمل کرد
و بخواند این دعا مداومت نمودم در هر روز بعد از نماز صبح و بعد از نماز عشاء

در این

داشتیم و کاه بعد از نماز است و بخواند که تبرک میخواند
بر هر یک از این دعا میخواند و در آنکه میگوید که در هر روز و از هر روز
نماز به بعضی امور که هر یک از این دعا میخواند بعد و فکر میخواند که نکند
و الله الموفق **در این حدیث** روایت شد است پسندی که انصاری
بنیج صدوق نقله الاسلام محمد بن یحیی القاسمی بن محمد بن محمد بن القاسمی
از پدر او عبد الله بن محمد بن احمد بن سیدان نیست از پدرش محمد بن احمد بن محمد
حدیث میگوید که بعد از آنکه از آن حدیث خواند قال قال الصادق لایحی
الرضا علیه السلام ما لم یخبر عن قول الله تعالى وَلِلْجَاهِلِیَّةِ مَعِیَ
وَكَلِمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّهِ أَهْلُكَ أَفْزَأُ إِلَيْكَ الْإِیْمَةُ كَيْفَ تَجِبُ
أَنْ یَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ مَوْسُوئَةً عَمَلُكَ لَا یَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا یَجُورُ عَلَيْهِ
الرَّؤُوبَةُ عَنِ الرَّحْمَةِ السَّوَالُ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَوْسُوئَةً
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَلَّ أَنْ یُسَبَّحَ بِالْأَبْصَارِ وَكَلِمَةُ
لَا كَلِمَةُ رَبِّهِ وَقَدْ یَجِبُ الْجَمْعُ إِلَى قَوْلِهِ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى كَلِمَةُ رَبِّهِ وَتَجَاهُ ضَالُوا لَنْ یُؤْمِنُوا لَكَ حَتَّى تَسْمَعَ
كَلَامَهُ كَمَا سَمِعَتْ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعًا أَلْفًا یَجْلُ فَاخْتَارَهُمْ
سَبْعَ أَلْفٍ فَخَارَهُ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ فَخَارَهُ مِنْهُمْ
سَبْعًا أَلْفًا فَخَارَهُ مِنْهُمْ سَبْعَ أَلْفٍ فَخَارَهُ مِنْهُمْ سَبْعَ أَلْفٍ فَخَارَهُ مِنْهُمْ

بنیج

إلى منزله فقام في سحابة من نور في سحابة من نور
وسئل الله تعالى أن يكلمه ويؤمنه كلامه فكلمه
الله تعالى ومعه كلامه من فوق السحاب فسمعوا
وأما من لأن الله تعالى أحدث في الشجرة ليعلم منبعا
منها حتى يسمع من جميع الوجوه فقالوا أن نؤمن بك بأن
هذا كلام الله حتى نرى الله جوهرا فلما قالوا هذا القول العظيم
بعت الله عليهم ضائعة فأخذتهم بطولهم فما أتوا الله
بأمر ما أقول لهم إن الله إذا أحببت إليهم وقالوا أنك مصيب
بهم وقتلهم لأنك لم تكن حيا وقابها أذعيت من مناسك
الله تعالى إياك فالتفت الله وبعتهم معه فقالوا أنك لو كنت
تعالى أن يريك تظن إليه لأجابتك وكنت تحبنا كيف هو سره
عن معرفته فقال لهم يا قوم إن الله لا يري بالابصار ولا يهتد
كروا ثم ايرقوا بالآية وقلهم بأعلام فقالوا أن نؤمن لك حتى قال
فقال مؤمنين يا رب أنك قد سمعت مقالتي إني أرى أنك
أعلم بصلواتهم وأوحى الله تعالى إليه يا مؤمنين في ما
سألون قلن أو أريد أن يجهلهم فبعد ذلك قال لهم يا رب
أرني انظر إليك قال لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإنا نسفرك

مكانه فوقف في سحابة من نور في سحابة من نور
فلما أفاق قال سبحانك أنت الذي قالوا لي معركتك عن
جهل قوما أنا أول المؤمنين منهم بأنك لا ترى فقال للمؤمنين
درك **فأخبرني** عن قول الله تعالى ولقد مكنتهم فيها لولا أن
ترى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد مكنتهم وكذا أن ترى
برهان ربه لقد مكنتهم بها كمالهم به لئلا يكون معصوما والعصوم
لا يغيره يدب ولا ياتيه فقال للمؤمنين الله وذكرك يا أبا الحسن **فأخبرني**
عن قول الله تعالى وإذا التفتون إلى فأنك تظن أن لن
نقلبهم مكانه فقال الرضا عليه السلام إذا كنت تظن فأنك تظن
لنوم فظن بمعنى شيق أن لن نقلبهم عليه أن لن نقتل عليه
بمنه ومعه قوله تعالى وأما إذا ما سألته ربه فقد مر عليه
أي ضوء وقد فادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر ويظن
أنهم أن لا اله إلا أنت سبحانك أنت الذي كنت من الظالمين
سبحك مثل هذه العبادة التي رفعت لها في بطن الثور
فانتجاب الله له قال سبحانك فلو لا أنك كان من السبحين
لست في بطنه لي يوم يتبعون فقال للمؤمنين الله وذكرك
يا أبا الحسن **فأخبرني** عن قول الله عز وجل ليغفر لك الله

ما تقدم من قبلك وما تأخر قال الرضا عليه السلام لا يكون احد
عند شريكك اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه وآله لا تقهر
كلوا يعلون من دون الله فليأية وشيخنا جعفر الجواد ثم
عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص بذكر ذلك عليهم فقط
وما لو اجعل الله السما والارض ان هذا التوفيق فجات انطلق
اللائق منهم ان اشوا واصبروا على الهتك ان هذا التوفيق
يزاد ما سعتا به في الله الاخرة ان هذا الاخلاص
فلما فتح الله تعالى على نبي صلى الله عليه وآله ملكه قال
يا محمد انا فخر لك فقامت بيني وبينك الله ما تقدم من
ذنبك وما تأخر عند شريك اهل كلمة يدعائك الى توحيد الله
فيما تقدم وما تأخر فقال المؤمن لقد شفيت صدري يا محمد
واوصحت لي ما كان ملتبسا فخر ان الله عن انبياء الله وعنه
الاسلام خير اشرح كلام **دلائل** في ضمن آغاز وپایان و انجام
آغاز مشتمل بر دو پیش نشین **دلائل** راوی گوید مامون عباس را نام
رضا علیه السلام در مقام استفاد به بعض مسائل و استفسار بعضی نکات
خود و این گفت چه قدر دایه کلام خداست تعاد و قرآن مجید که **فلما جاء**
نور النبی انما و کلمه را بانه قال **رب اربی** انظر اليك که

ظاهر است دلالت بر آن و الله که نور علی السلام چون بوعی کاه برود و کار
آمد و برود کار او با او سخن کرد گفت اسیر بود کار خدای این نای که پیش
ظاهر در تو کرم چون رو به که موسی بن عمران که بر توبه طیم الله فایزیم نه اند
که عظمت و کبر بای الامر زاده بر آن که درین ظاهر را کجایر مشایخ جمال
او بعد از و تجرد ذات و تقدس او از صفات ماده و متغایر و جت و ممکن
که از سر و طر و توحید است بر سر ظاهر است از آنکه تو هم روست او توانی کرد
تا آنکه در مقام طلب و آید و نه برود که خدا را در خدا نام رضا علیه السلام
فرمودند بر سر بی که نور علی السلام میداد و عالم بعد با کجایر فقط است
ربیع تراست از آنکه دست او را که بعد سران تواند رسید و پیش بر او توانی
و لیکن جز از جانب فرست بر توبه طیم فایزیم و سعادت مکالمه و مناجات او
در یافتن کجایر قوم خدا بر گشت و در مقام اظهار توحید و در کافیه با اینان و این
خبر و ادب از از بر توبه طیم که با و گرامت شدن بعد و سعادت مکالمه
حق که در روز او گشت پیش قوم در مقام انکار که در آن گفت ای یان فراتو هم
بنوای نمود و تصدیق سخن تو میگویم تا خود کلام حق را شنویم چنانچه تو
و عوی سیدین که میگویند اینان هفتصد هزار مرد بودند و موسی بن
ایمان هفتاد هزار کس را کرد و از آنجا هفتصد هزار کس را کرد و از میان
ایمان هفتصد کس گزین کرده هفتاد کس را که بعد از عیسی از آن

و استند رفیع خدمت که او بوسه گاه مکالمه بود و کار حاضر نبود و ننشاند
 آنچه او شنید بعد و گوید و بعد بر صدق قول او نزد بایه قوم چون برگردید
 بایشان در میان قوم بر من بجا می رسید که در من گاه مکالمه و مناجات او بعد
 بپرو کرد و آن طور و چون با نجا رسید آنجا که او را می گوید که نشسته خدمت
 بکنم و آمد و در خدمت که در حضرت عزت جل ذکره که مرتبه دیگر
 در آنجا که آنرا اقوم او که همراه او نشسته تا بعد از آن غایت رنگی ملک و اعتقاد
 در آنجا که حاضر ایشان را زود و بعد و بعضی یقین نشان مرتبه و بسیار
 نموده با قریب بود از آن خبر دهند پس حضرت عزت جل ثانیته دعای او را
 در موضع اجابت داده و مرتبه دیگر آنجا که مکالمه خود را ظاهر خست و ایشان
 همه کلام حق را شنیده و چنانچه صراط که از جانب حق و تحت و بهی و بسیار
 و پس و عقب بگوئی ایشان میرسد بواسطه آنکه حضرت عزت جل
 کلام مذکور را در وقتی که در آن مقام بعد خلق کرده بود و هر قول صدی
 که از آن در وقت ظاهر شد نسیم قدرت هوای طاق آنرا همه حاضر نشسته
 می خست و از هر طرف بر گوئی ایشان مرخص و پس با وجهی مشابه آنحال
 بر افکار خود و روح و در زمین گفتند **لی کونین لک محیی ربی**
حکمت هر که ایمان فرمود و بتوای توسل و تصدیق نمیکشیم با آنکه این
 کلام آنرا است تا آنکه او را بر وجه آشکارا می بینیم و در من ظاهر نشاید

یا رسول الله

جمال او روشنی نیکو و پس چون بر او است لکلم باین سخن بزرگ ایشان بظهور
 رسید و با غضب از من می آید و صافه قهر او بر ایشان و زید
 و بسبب نظم و پستکاری که گفتن این سخن بر حضور او استند و فرمود
 همه را بیا و فدا و هلاک در داد و مو سر اسلام چون مشابه آن حال
 بنمایانند آهنگ گفت با خدا یا چه گویم به پسر اسیر ایشان چون بجا بنمایان
 بر گوئی و ایشان مرا و موضع خطاب عتاب در آورده گویند تو این چنان
 با خود دیدی و چون توانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر خست و در
 در موضع هلاک در آورده و بواسطه آنکه در سخن خود که می گفت با خدا تعالی
 کرده ام و سعادت مناجات را از گوش او را در یافته صادق نبودی و از آن بتر
 که چون زدن نزد ما آیند نیکو سخن تو کنند و ترا بر کذب قول خود افشا
 باید نموده و بواسطه رفع این ثمت از خود بچه حید و شل غریم که با آنکه
 از سر عتاب عاجل ایشان در گذر و مرتبه دیگر طاعت حیات در ایشان بود
 تا به میلای ثمت که قرار نکردم پس حضرت عزت دعای موسی را بجا
 کرد و ایشان را از رخ و خست و با ثقای منور نزد قوم فرستاد و پس از
 خطاب جو سر کرده گفته بدو پستی که اگر از خدا تعالی درخواست نمودی
 که خود را بتو نماید تا بدین ظاهر نشان جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه
 مرافقت و سعادت تعالی او ظاهر می شد و هر چه می آید ظاهر می شد

و با مکتبی که او بر کیفیت واقع است و چنانچه خوش شناسا است ما را
موقوف بحال او حاصل شد موسی گفت ای قوم خدا را تعالی را چه می بینید
نمی توان و مد و ذات ندارد کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بی آن تواند
و او را تعالی نه بایات و علامات می توان شناخت و بدلیل بر آن
چنانچه ساخت او و توان بردن بر مشاهده و عیان ایشان باین سخن
نشان گفتند ایمان بوی تو می آید و قدیمی حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت
از در خیمه موسی علی السلام بخون از قبول بصر ایشان و موسی
رو به رکاه الهی کرده گفت هر دو کار را شنیدی که جماعتی سرش را بر
و مرا بر چه کامید از دست تو بصلاح حال ایشان دانای ترا شنیدی و بهر میدانی که
بیر ایشان و حجت و حلاله نازل شد که ای موسی سوال کن از خدا آنچه ایشان
از تو سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که تر بران سوالی نیست
و ما بر سر این وعقاید همه مطلعیم و بکنایه دیگری کسی را در معرض عقاب
و عتاب آوریم و علم کسی را بجهان دیگر ضایع نمیکردیم پس بعد از صد و پانزده
الهموسی ایشان کلام کند که **يَا أَيُّهَا النَّفُّ الْيَكُنْ قَالَتِ**
مُزَلِّفٌ وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَلِّ قَالِي مَنْقَرٌ مَكَانَهُ فَسُوفَ
تَرَانِي فَلَمَّا جَلَّ مَرَّةً لِي الْجَلِّ كَلَمَهُ دَكَا وَخَرَّتْ مَوْصِي
فَلَمَّا أَفَاقَ قَالِ إِنِّجَاكَ بَتَّ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

خ

ای موسی برو و کارهای بنی خود را تا نظاره جمال تو کنیم و مرا بر رویت
مشاهده ساز کلام الهی در جواب این برین و به مخلوق شد که هرگز نتوانی و مرا
ای موسی و دین ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم و لیکن نگاه
کن بوی این کن که بلند ترین کوهها بر این ملک است و قوت و توانا سر او را
و امثال تو بر سر جبال کن و بجای خود قرار گیر و توانی تحمل بوی نامحسوس
زدی که تو نیز مرا به پیوسته دوران وقت طاف مشاهده جمال خود بکنی
و اگر پیش کنی را توانی تحمل بوی از تجلی بایست و عجز و مول ذرات از نور
لغای باران ریخته بر زمین از هم می پاشد تو نیز از مشاهده در گذر و دل غلام
اجزائی دیدار باینده جسمی تحمل کردی و برورد کار موسی بر آن کن و چنانچه
تو نیز اندک بمقدار سوزنا و سوزنا بر بار آورده اند و خود بران افکند بعد از آنکه
حیات قدرت و علم در آن آفرین بود آنرا از زیر گردانید و باره باره
از هم فرو ریخت چنان موسی آن حال مشاهده نمود از مول و هستی که
او را دست داد بروی در افقاه و از موسی رفت و چون بوشش آمد و مقام
تسبیح شریف برورد که رفته آمدن گفت ای پادشاه میکنم ترا از هر چه لایق حضرت
تو نیست و در جوع کردم و بار گشتم از جمل قوم خود به تشریف ذات تو از امکان زیاده
و منور که مستحق تقصیر است نه معرفت و شناخت خود با آنکه تقدیر است
از آن بر تر است که کنی پیش قدم میوه و میوه اول که در کلام با آنکه ترا نمی توان

که از آنست که برون از هر سخن و هیچ گفته کان بعد وقت لا اله الا الله
 ثبنا الله بالحق صحت من الظالمين هرگز درنگ نکرد در سلوک ما هر چه
 میداشت تا بدی که او میان بر یکدیگر شوند و قیامت تمام شود و لیکن برکت
 ذکر و هیچ پروردگار او را از ان محصل حاصل میسر نیست چون مرتبه دیگر بگوید
 و عا حضرت قیام نموده گفت قل الله و انك يا ابا الحسین خبره مرا از قول خدا
 تعالی که بعد از فتح مکه حضرت معتمد رسول صلوات الله علیه که نازل شد که **لَقَدْ**
كَرَّمْنَاكَ مَا لَمْ نَكْرَمُكَ مِنْ قَبْلُ و ما آنقدرت و ب رسول خدا می گوییم
 علیه السلام چون صحیح تواند بود و حال آنکه حضرت انبیا با طویل عصمت است اما در صفا
 علیه السلام فرمودند که خداوند که با حق او با طاعتش کهین اهل کبر است که او را
 نزد که نزدیکان که هیچکس از کبر و زکات و رسول خدا صلوات الله علیه
 بعد بواسطه آنکه ایشان بعد جهاد است تمام در پیشرفت قیام است
 و بعد از آنکه حضرت را بعد از خداست تمام آنکه خود ساخته بودند پس چون
 آن بر و علیه السلام این را از او است کرد بگویند که خدا را می خرد که طاعت
 لا اله الا الله و توحید خواند ایشان را بعد از آنکه نماند هیچ در سر که داشتند
 بزرگ نموده که نزد ایشان و تکلیف با آنرا عظیم دانستند پس بزرگان
 در باب شهادت ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند اجل الله
 واجل ان هذا نبي و محمدا و انطلق الله و سقنا ان انشأ

جمع

و امیر است فكم ان هذا نبي و ما سقنا ان انشأ
 ان هذا نبي و ما سقنا ان انشأ
 که یکبار و یکی خدا را امر است نهایت عجب چون در نزد ابوطالب بود
 ایشان فرمودند از خدا او بر کس روان شدند و یکدیگر می گفتند و حال آنکه در حق
 شتاب گنید و میر و سکیا بر و زید بر پیش خدایان خود بدستی که
 مخالفت محمد با و پیش آمدن کار او حادثه است از حوادث که هر کار داده شده
 برای ما از وقوع آن چهاره نیست و عونه که محمد را میکند و رده
 امر نیست که متوفی بحیثیت و مواهب بلکه بواسطه طبع بزرگ و ریاست
 عرب و محبت این امر که کبیر اراده آن است و مراد هر کس
 علم اختلافی تغییرین و نشین ایم ماین را در نهامید در دست
 آخرین که بر میان خود بران یافت ایم یاقت عیسی که آخرین طلل است
 ایشان بران اعتقاد بودند که بن عیسی و تثلیث است نه توحید است
 این توحید که او را بآن می خواندند که فراموش دروغ از نزد خود پس چون
 فتح کرد حضرت طاعت تعالی را در بر خود صلوات الله علیه مگر او را و موعظ
 ایشان خود را آورده گفت **انما هذا الله فحما مینا البعور كنت الله**
مرا بیک و ما انما هر چه بدستی که مانع کردیم از بر سر خدای خود مظهر
 و روشن بر کس پس آنرا زمین شود از جانب خدا نماند آنچه از کمالی تو

آنکه که الله است یعنی بهینیم خدای را و او را که را سوره را آنکه را که را
 او را و حال که را آنکه را با سیم نه چنان یا او را آنکه را بهیچ جمله که
 و آنکه بهیچ و کوفتن است **فَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** و آنچه بهیچ
 مفعول است فعل شئ است که کلام درین تقدیر بهیچ که جمله که کلام را
 لازم معنی است یعنی برزق و از هم پاشیدن و هر که میگوید
 هر کس معنی سقوط و بروی در افتادن است و صفت مفعول است مطلق فعل فاعل
 یعنی صفت صفت و توانم بود که حال از موسی که فاعل است یعنی
 بهیچ پس بهیچ و در افتادن و در حال که بهیچ پس بهیچ
 فی القاموس معنی صفت و هر که بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ
 عود تا خدا جمیع عید بهیچ پس بهیچ و کوفتن بهیچ و هر که بهیچ
 هر که بهیچ معنی صفت و هر که بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ
 در پیش اول که کوفتن بهیچ پس بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ
 لولا است که بر مفعول شئ یا دال بر جواب که چنانچه میگوید قتلک
 لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است که لولا ان اخاف
 الله قتلک که بهیچ عمل بر تقدیر جواب بهیچ کرده اند و بهیچ کوفتن
 قتلک آخر مخذوف است و قتلک اول دالت بر آن و زیادتی بهیچ
 درین باب در تالیس دوم بیاید ان الله تعالی بهیچ استیعین ان فی

درین باب در تالیس دوم
 بیاید ان الله تعالی بهیچ استیعین ان فی

یعنی علی و نه قه یعنی تقدیر از قدرت یا خود نیست بلکه مشتق از قدرت
 بهیچ ضیق و تنگ است چنانچه تقدیر و آنکه **فَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**
وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ از آن مشتق است یعنی هر که بهیچ پس بهیچ و کوفتن
 روزی را از براس که است بهیچ و کوفتن و کوفتن کوفتن و کوفتن
 روزی را از براس که خواهد در معرض امتحان خود را و کوفتن و کوفتن
 بران نباشد و هر که بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 که مار و سوره را آنکه را بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 از ایشان جبر کند و بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 منافات بصورت انبیاء است بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 شریک است پس انفات نباید کرد باقی بهیچ مفسرین و کوفتن کرده اند که در آن
 که یونس علیه السلام ظاهر کرد که تقدیر بر کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 از نزد او حیران قوم خود جبر کند که تقدیر از قدرت بهیچ و کوفتن
 با آنکه مراد و سوره متشبه حال او بهیچ حال که کوفتن داشته بهیچ که کوفتن
 ندانیم یا آنکه مراد و سوره متشبه بهیچ که کوفتن و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 لذت کوفتن و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 او بهیچ است چنانچه بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ
 و هر که بهیچ این تا و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ و کوفتن اند که از خدا بهیچ پس بهیچ

و الخ در روان و حدیث
و در جهت که ظاهر و دلالت
بر احکام رویت و نبی
و در حدیث از آن رویت
بدیده ظاهر و بدین
نیت بلکه مراد آنست
تمام و ظهور قلبی است صرم

3

[illegible]

مستحق خواهد بود نه در دنیا و نه در آخرت و نبوت گفته در معرض است
 و پس تواند بود که او نفس در دنیا و در آخرت و پس در دنیا و در آخرت
 دلیل که گویان منع امکان قرار جیل و حال ظهور تجلی کافی باشد و استیلا
 بتذلیل گفته بدالات بر نفس مطلق نه است نه باشد تا بجای که گوید و قطع
 نظر از این بنقض اجمالی نه ابطال که گوید و لیکن توان کرد برین وجه که اگر که دلیل
 به هیچ مقدمه حق بل دلالت خواهد کرد بر امکان رؤیت در دنیا و هیچ شک نیست
 که آنچه را استوار اصل معلق شدن است رؤیت در آخرت و گفته باطل است
 باتفاق پس دلیل که در هیچ مقدمه حق نباشد و وجود دوم آنکه اگر گوید
 محال می باشد چنانچه معتقد می شود هر چه موسر علی السلام طلب کند از پروردگار خود
 نمیکرد زیرا که طلب از محال از نظر عقل درست و عاقل اختیار را تمام
 پس طلب موسر علی السلام از پروردگار خود دلالت داشته می باشد
 موسر افعاد امکان گفته داشته چنانچه میگوید پس آنچه معتقد بر این
 رفته اند تفاضل است داشته می باشد که مثل هر چه بخواهد که از احاطه اولو القوم
 و بزرگواران محترم ندانند که بر خداست چنانچه خواهد است و چه چیز را
 معتقد و چه که به از علم کلام یافته اند داشته و هیچ شک نیست که این نظر
 معوج و را بر است که هیچ عاقل اختیار سلوک کند غیر نایب و معتقد که نیز
 در انبیاست که عاقل خود را امتناع رؤیت است نمک شدن نه بهین آیت بیانی

در دنیا است که مکتوب قوم
 موسی علیهم بود نه رؤیت هم

دارد

که اگر گوید ممکن بل و روا بود که هر چه بهین ظاهر خدای تعالی را برینند چنانچه
 اشاره می کنند پس طلب موسر علی السلام نبوده باشد مگر از امر ممکن پس آنچه
 سبب در معرض خطاب و عقاب الهی و امر مذکور از و این مرتبه بزرگ نمود
 که اطلاق ظلم بران شده و سبب گفته که از آن بر نایبند و صافه غفرت الهی
 بر ایشان و نیز چنانچه در راه ملک است چنانچه از آن خبر میدهد قول خدا تعالی
فَنَدَّ مَوْلَانِ اسْوَى كُنْزٍ مِّنْ ذَٰلِكَ فَتَالُوْا اِنَّمَّا نَأْتِيكُمْ بِحِكْمٍ ۙ فَاِذَا
حَدَّثْتُمُ الْمَلَائِكَةَ بِتَلْوَاهُمْ وَاِنْ شَأْنُهُمْ وَاِنْ شَأْنُهُمْ وَاِنْ شَأْنُهُمْ
 که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسر علی السلام در دنیا
 طلب سوال گفته کرده بود و ما قایلیم بآن که در دنیا رؤیت الهی ممکن نیست چرا که
 رؤیت در دنیا چنانچه گفته شد موقوف بر مقابله و جهت ممکن و انشأ
 گفته و امور مذکوره بر خدا و اینست معتقد را می رسد که می گویند که انفعالی
 نقصان گفته می کنند که موسر علی السلام با حجاب باشد که بر خداست چنانچه
 رواست که چه چیز را بخواهد و اما عاقلان و معجز که به از علم کلام دارند
 عالم با آنچه شاهد مقام تشییع بر ما ذکر کردید و نیست گفته با و الله اعلم
فَاِنْ شَأْنُهُمْ وَاِنْ شَأْنُهُمْ وَاِنْ شَأْنُهُمْ
 که موسر علی السلام معتقد صد کلام است بیانی این اجمال که چه کلام ترک گفت
 از کلام ناقص که مضمون که از آن سبب تحقیق مضمون و کبر و کبر و کبر و کبر

واقع شدن است به واسطه رفع این احتمال احتیاج مرقعه بارنگ بخت
و تاویل کلام از ظاهر خود اگر باین احتیاج باشد چنانچه گفته شد که در وقت
که یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهودی که در طبیعت
مرکوز است میان آن بزم رسید بود و چون میل کورضایت شدت شد
بهرم و قصد تغییر از آن بزم شدن است که معنی قصد است بطریق استعاره
اطلاق هم بر میل کورینا که وقت فقره دیگر است که فعل تخیل یا انگیز
قبیل تسمیه مشرف بر شکی است با سیم آن نمی منل قتل قتل لا اطلاق
شکل است قبیل که معنی گفته شدن است بر کسی که مشرف بر قتل است و ا
این تاویلات که موجب ایند کلام است از حدیث خودی آنکه موقوف
بآن قاضی باشد یا امری بآن باعث بواسطه آنکه میدان تقدیر و سبب
و هرگاه راه آن باشد هر کسی را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند **فانسیح**
بیاید دانست که مراد بر بانی پروردگار تعالی باشد که یوسف علی بنیسا
و علی السلام بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نکشت نصیب
دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز آمدن از محرمات و دوری
کردن از معاصی و منشیات که از جانب حضرت عزت تعالی و حق العزیز و
یافته است و از کلام امام علیه السلام که المعصوم لا یهمل بدین
و لا یأثمیر که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی معصیت است

مستفاد می شود که قصد معصیت نیز از جمله معاصی است و مبادرت بآن مستحب
مقابل حفظ امر است که بگویم که از منافی بودن امر مذکور بصورت و عدم مزاحمت
آن از معصوم لاشک که لازم آید که معصیت باشد چنانچه می تواند بود که از قبیل سهو
و سلیان بوده باشد که با اعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم و وقوع آن نسبت
بمعصوم روا نیست و منافی معصیت و حال آنکه با تحقق معصیت نیز می تواند بود
کرده اند که از انبیا علیهم السلام امر تکلیف معاصی واقع شود و ایشان را معصوم ندانند
هم یوسف علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام مبادرت
بند زجر چاره خود نموده در محلی از آنجا نشت که از باب جماعت و تکلیف اراده
آن کار انجامی نشینند و بر بانی رب را بنگر آوازی از عالم فیکوشش او رسد
که **یا یاک** و **یا اهلای** یعنی بر تو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت انجامی
و او مستبده نشد و آنچنان بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر او از
مذکور را شنید و مفید نیفتاد بعد از آن مرتبه سوم تبدیل باین عبارت یافت
که **عرض عطفای** یعنی دور دارن نفس را از انجام و پیرامون مباشرت او کرد
و او همچنان بر آن روش داشت تا آنکه مقرب علیه السلام در برابر او آمد و
و انکسب طاعت به ندان حاکم که فیه خود را بر و جلع داد و بعضی گفته اند
آوازی شنید که **یا یوسف لا تکن کالظالمین** که
بهشت افکنان زنی **فعلک** لا یقتر که یعنی ای یوسف مباش

آن شرح که بر پی داشت که آن بر او از سیکر و ناکاه اراده نکرده و چون آن
 علی اقدام نمود بال بر او ریخت شایسته پای در افتاد و از بر او از خود باز ماند و بعضی گفته
 که دست پی بر داشت میان او و نیکو اگر بگویم قدرت بر آن نوشته بود که **مَنْ**
مَلَكَ كُنْزًا فَخَيْرٌ مِنْ كُنْزِ الْفَنِّ یعنی بر کسی که بر شما یعنی بر کسی
 و کون بر شما نگاه بماند از ملائکه کرام که نویسنده کائنات افعال افعال شما را در
 میکشید و میکشید میدهند و از روی دانشی و زانند افعال شما می نویسند
 با وجود آن زبان اراده باز نماند که باز در آن نوشته بود که **لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ**
إِلَّا أَنْ تَقْرَأَ وَتَكُنْ مِنْ كُنْزِ الْفَنِّ یعنی نزدیکی کنیز از کاری برستی
 که زانما عزایت بزرگ و اقدام بآن سبیل است بدو فایز مگر و باز در آن
 ثبت دید **وَالْقُرْآنُ كُنْزٌ جَبْرِيٌّ** یعنی **وَالْقُرْآنُ كُنْزٌ جَبْرِيٌّ** یعنی شمع بر مریز کاری
 پیش از دید و بر سر سید از روی که در جمع و بار گشت نهادن از روی
 بر روی کار است و شری بر آن شربت شده و همان بر سر اقدام بآن علم و تا
 آنکه خطاب الهی در رسید بحیرت علی السلام که اگر آن عیبی قبل آن
يُحْيِي الْخَطِيئَةَ یعنی در باب بندگی برایشان نکرده و خطایی در وجود
 آید پس هر چنانکه ملک جلیل از آن شده بود و گفت **يَا جَبْرِيٌّ أَتَعْمَلُ**
عَمَلُ الْخَفَاءِ وَأَنْتَ تَكُونُ فِيهِ و توان آن **يَا بَنِي آدَمَ** یعنی ای
 یوسف مباشر می شوی عمل سجنان و نافعان عمل را و حال آنکه نام تو

در بیان انبیا و ارباب وحی ثبت است و میگویم حضرت عزت بانیش
 غضب خود بر او زانجهی را که اعتقاد الایسین بحاصی بالعیای خدا دارند باین مرتبه
 که با وجود ملاحظه این امور و مشابه اشا **تَشْبِيهَات** علی خود را از آن باز
 ندارد و در سطح و تیسیم شیطان و در زیر بآن امر از نماند و هر خوب است
 شش است تشبیه ز محضی معاصی که در توفیر خود بعد از نقل این اقوال از
 ایشان بر ایشان کرده است و حق و او انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان
 و بیان آنچه معتقد ایشان است از این عبارتی ایراد کرده که ترجمه آنست
بَيْنَ الْمَنُورِ وَاجْتِمَاعِ شَيْءٍ مِنَ الْمَنُورِ که لایب شود و چه درین ایشان
 مبتنی است بر نشان و افزای بر خدای تعالی و پیغمبران ایراد آن
 میکنند و توفیر صدق آن می نمایند و آری باب عدل و توفیر یعنی معجزه از
 روایات و مقالات ایشان را و این حرفها نیست و هر که را رضی بابت
 اعتبار این امور بحسب که بر تبه نبوت و هدایت خلق فایز ندی شوند و اگر
 ایضا از توفیر علی السلام ادنی از حق و واقع می شده هر آینه در معرض تشبیه
 و طاعت در می آید و توفیر و انبیا که از و واقع می شده در کلام مجید مذکور
 می بود و چنانکه زرت و توفیر آدم صبی علیه السلام در کلام مجید مذکور است
 و همچنین آنچه از او در لوح و لوح و یونس علی نبینا و علیکم السلام
 واقع شده و توفیر که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع

کذا رشمی یا سحر شکست که جمعی که ایشانرا اطلاعی برین واقعه نبوده
 و در میان این کار بوده اند زیاده بر وقت که نسبتند اول که حضرت علی السلام
 کردی سخن هر جا با دوست و هم زینجا سیوم عزیر تو بهر او چهارم زمانه
 که زینجا ایشانرا طلب کرده بود و در حال اطلاع یا بعد بجم کوفتان که بر وقت
 بر صدق معری خود آورده بود که و شعله شایسته من اهل بیت حق
 عزت تعالی شان که عالم السوء و الخبیات هم ایس لعین که بخیر کسلسا
 و فساد است و این وقت که هم اعتراف کرده اند بر پاک دامانی یوسف
 علیه السلام درین واقعه و مبادرت گناه و ارتکاب معصیت پس حق
 دران باب نسبت بهیچ مسلمانی نر اوار نباشد اما اعتراف یوسف علی السلام
 آنجا که گفت **هو سوا و دینی عن نقی یعنی زینجا و دوستم از این**
 من که گاه خود را زمین بر آورده و من تن باور ندادم و از و گنایه بیکم
 و جای که گفت **ربنا اتقن الحکامی ما انک من جبرائیل یعنی**
 خدا یا زنده اندا دوستمیدارم از آنچه این زمانه مرابان میخوانند یعنی
 مبادرت بزنا و اما اعتراف زینجا آنجا که گفت **و کفک ما و ذلک علی**
نفسنا انما ننصر یعنی تحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و از
 وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و من بآن در ندا و و چنین
 از آنکه زمانه که طلبین خود که بر حقیقت حال و اطلاع یا بعد اطلاع یافته

و انما

و اعتراف که در نزد عزیر بر یکناهی یوسف گفت **انما ننصر یعنی**
انما ننصر یعنی اکنون ظاهر و هوید باشد آنچه حق و راستی
 من خسته یوسف را از زینجا و از زیدی و صل او نمودم و اما اعتراف شوهر او
 عزیر را که بعد از آنکه دید که بر این یوسف علیه السلام از عقب من می طشت
 روز زبان خود کرد و گفت **انما ننصر یعنی** کن عظیم
 یعنی بر ریشی که این کار زمر و حله شمارست و تحقیق که گیده و مکر شایسته
 و زود در نفوس نافر می کنند و اما اعتراف نمان جانی که گفت **انما ننصر**
تراد و قبضه اعن نفس به کفک ما و ذلک علی نفسنا انما ننصر یعنی
 و کفک ما آورده که چنان بود و اندان پنج نفر از خواص عزیر با هم در شهر
 نشست غیبت زینجا پیش گرفته و گفتند زین عزیر یعنی زینجا طلب کرده است
 غلام خود را از زین یعنی از زوی آن کرده است که گاه او را برادر و برتری
 که گفت است خلاف دل او از دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف به زین
 دل او از من است بر سرسی که می بینیم را و مکر ای هویدا و خطای ظاهر زینجا
 و بعد از او و خود شوهری مثل عزیر و معشوقه هم عزیز کرد و جانی
 که گفت **ما ننصر یعنی** ما ننصر علیک من شکر یعنی پاکت شای تعالی
 از آنکه حاضر آید از آفریدن مری برید کار پاکیزه روز کار مانند یوسف
 ندانستیم مابرو و امری که بدو ما نر اوار باشد و اما اعتراف شوهر او که

۳

کودک

و اگر نمی نود اگر دوست شما نباشد بر آن برود و کار خود می نمود هر آینه قصد زنا
میکرد یعنی خون شما نباشد بر آن کار قصد او نکرد و می توانید که چنین اوست
و او هم در اطلاع حق و بر آن خود را با و نمودیم با کدو ایم از و بری و اعان
یعنی زنا کاری بهیچ کسی که او زیندگان خالص است یعنی پاک که این سخن
از هر مناسبت و اما او را میس آن جانبی که میگوید **بِغَيْرِكَ لَا تَقْدِرُ**
اِسْمَعِي **اَلْاِطَاعَةُ** **بِغَيْرِكَ** یعنی بجز من کسی که برود که
علیهانی قسم در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم و خواهرام آمد الا جمعی ازین
که بعضی اخلاص یافت باشند یعنی بر آنان دست نخواهم داشت و دانسته
شد که دوست ازیندگان خالص بود پس گوئیم حتی که نسبت به کتاب اینی اطلاع
طریق سلام میدهند اگر از امتیاع قصد شماست حتی راجل و علی بطهارت و امن
او را از ایشان بمان علی قول کنند و اگر از امتیاع شسته باشند با قرار و اعتراف او
علیهانیت ما اینجا بود ترجمه کلام اتم تحریری با ترجمه ای که ایراد کرده است
و حق این کلامی است در راه لطافت و بیانی است مقرون بکمال حسن
و لطافت و سهل الهادی **اَلْاِطَاعَةُ** بعضی مفسرین که تجویز نیست خطاب بجز آن
علیهم السلام نکرد و این را از آن بمان کبیره و صغیره معصوم میدانند
در تفسیر کبیره وافی بهایه که بر سوال چهارم ما مئون اشتمال دارد و در
تعالی **لَقَدْ كُنْتُمْ اُمَّةً كَافِرَةً** و ما تا آخر چون بحسب ظاهر

برصد و گناه حضرت مقدس عظمی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته
و انبیا و مطهرات مختلف است بجهت وجود مقام توحید و تادیل آن در آن
و حق این است که بر زبان خود بیان امام علیه السلام جاری شده است
و بعد از این سبب در تعلیل این صحت جای مشک و نیت در آن باب
و بعضی از باب توحید و احباب سر و کرده اند که مشرکان که قبل از آنکه
بشود می کشند اگر محمد علیه السلام برخیزد از آنکه نیت شود و حکم او در مردم الهی
یا به معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام به غیر حضرت و دعوتی که ما برتر
عبادت این امام پرستش از آن میکند مقرون به و است و چون می گفت
لما دعا الله نزلنا و تعظیمنا بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین
حد اقراران محبت وین پیغمبر بودند هیچ فرج و رفیع سلام که درین
عبادت است و اهل او عانی نبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه نورانی
کردند **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** و **وَمَا كُنْتَ تَنْصُرُنَا فِي دِينِكَ**
اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعْلَمُ اَنَّكَ تَعْلَمُ است و انکاری که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را برتر
پرستش اینهم دعوت می نموده است نایل کرده و گاهی که حضرت
میدادند و به دست که کور با عقاید ایشان معذور و آمرزید که نشاند
قد برین صحت از امام علیه السلام تعویج یان واقع است و اگر باین تادیل
تادیل نویسم و محل کنیم و خبری را که در آیت واقع است بر ظاهر چنانچه اگر می نویسد

فصل فی تعلیل فتح کربلا در پیش مقدم و موقوف خواهد بود بر آنکه مفتوح بر حق
قوی که با محبت حضرت صلاحیت آن ندارد که بسبب عقربان گناه او شود و مکر آنکه
بعضی از اوقات بعد از آنکه مثل آنکه شود که خون فتح الهی که را بر دست آنحضرت
مستحق جمیع آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار عبادت و عبادت معتقدی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي باعث عقربان گناه بسبب
آمرزش گناه نموده باشد و امثال این توجیهات و در نگار و آگاهان و امام
علیه السلام فرموده اند بسبب بودن فتح که امرزشش که حضرت را ظاهر تر
از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گاهی این شک و یبسی در آن نیست
و محبت از اکثر علایم الهیه و مغربین ایشان رضوان الله علیه مثل شیخ الطائفة
شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طوسی صاحب تفسیر مجمع البیان
و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام
در جمیع یکدست شده متوجه و گران جواب سوالات که در تفسیر این دو وجهی چندین
باب ذکر کرده اند که نسبت صفات و کلمات با آنهاست با آنکه این حدیث بعضی
مستغاثات حلی بن بابویه مثل چون اخبار ازضا و غیر آن مذکور است و زمان
این باب بر زبان ایشان مقدم است اما جمعی که بخیر نموده و گناه از انبیاء علیهم
کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی که بخیر نموده و کفر و کبر و هر دو کرده
گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که ما را با تقدیم و تا تأخر گناهی

مطهر

عجیبی که بقدر این معانی محض باشد مثل اکثر انبیا این زمان که دیده اند این
بافت و دشمنان زیاد و دست و کلام ایشان باعث زیاده و بیاض و غرض
کردن اعمال ایشان باعث لری و در افتادن با عالج و کردار نترسان است پس
غرض حال کسی که توفیق کند که زین از ایشان دانسته باشد و شوق عزت و ازاد
و عزت و الوافتهای تعالی پیشتر گرفته باشد که محال است و معاصرت
ایشان بخواهد با مات قلبه و اعتقاد شود و مستحق محض صفات و اخلاقی
که بعضی از آن غرض زیاده کاری دنیا و آخرت نمودند و از آنکه در حدیث
وارد است که فمن انزل من السماء یعنی بگر بر زمین و در جهان
در زمین و درون میگرداند و از هر دو طرفی از هر دو طرفی از هر دو طرفی
علیه سلام است و صفی کن مرا که از این منتفع شوم حضرت فرمودند أخلاق
یعنی آشنایان خود را که من بزرگوار تر از این یعنی زیاده کنی ای فرزند رسول خدا
فرمودند آنکه من مرا عزت منتظر یعنی شکر تو کسی را که با او آشنایان
یعنی ترک آشنایان او کن و بخواه از او دوری است و نیز بزرگوار
شیخ احمد بن محمد علی در کتاب تعیین که از مشقات او است این مسوالات
رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند یا نبی علی ان من مناک لا یکره
لذی دینه الا من یزین شاهه الی شاهه و من یزین الی یزین
یا نبی الله قال او موداک است ان الزمان قال اذا ذکر الله فی الخلق

اقول معارفك

دین م

اِنْ يَعْصِيَ اللَّهُ فَعَلَتْ ذَلِكَ حَتَّى تَكُونَ مِنَ الْعَاقِلِينَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ اَمْ نَرَاكَ بِالْحَقِّ
 قَالُوا كَلَّا وَلَكِنْ اِنْ كَانَ ذَلِكَ الْبَشَرُ فَقَدْ لَانَ الرِّجْلُ عَلَى مَكَانٍ يُوَكِّدُ
 اِنْ كُنْتُمْ كُنْتُمْ لَكُمْ كِبَاةٌ وَاُولَئِكَ فَعَلُوا عَلَى مَكَانٍ قَرَابَتِهِمْ وَجِزَائِهِمْ
 قَالُوا وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ بَعْضَ الْمُتَشَبِّهِينَ وَ
 يَكْفُوْنَهُ مَا لَا يَبْقَى حَقٌّ وَرَفُوهُ مَوَارِدُ الْعَالَمِ الْكَافِي
 برسانه خواهد آمد مردم زمانى كه دين هم صاحب دينى سلامت غايبه الاكسى
 بگردد از سر كوى بسركوى و از سوراخى بسوراخى مانند زبانه باجرهاى خردى
 كه حاضر بودند گفتند كه خواهد بود آن زمان اى رسول خداى حضرت فرمودند كه اى
 كه مردم تحصیل معيشت توانند نمود مگر با كتاب معاصى خدا و دست زدن بآتش
 كه در كتاب آن برایشان جايز ترست پس آن هنگام عذاب بودن حلال است
 و مردم را بر ترك خداى حرامى نخواهد بود گفتند اى رسول خداى تو ما را كه كره
 بگردد خداى وزن كردن حضرت فرمودند بى چنین است وليكن چون
 آن زمان برسد ملك مرد در دست مادر و پدر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته
 باشد در دست زن و فرزندان او و اگر زن و فرزندان نداشته باشد در دست
 قریبان و همایكان او و كسى چون خواهد بود آن اى رسول خداى فرمودند
 سرزنش و ملامت او خواهند كرد بر تنگى معيشت نه نادارى و تكليف او خواهند
 نمود بامورى كه طاقت او بآن نرسد تا آنكه برسانند او را بمقامى كه باعث

اَنْ يَكُونَ فَعَلَى يَدَيْ
 نَبِيِّكَ وَ تَوَلَّاهُ
 قَالُوا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ

در كتاب معاصى و بلاك دين او باشد پس همان بهتر كه از حجت خلق بجهت
 حق اشتغال نماند و عزت دنیا و آخرت خود را در عزت و انزواى از ماسوا
 و اى مصنف كويد زو بعزت آرد اى فرزند مرد و بر جميع ماسوى الله باشد فرمود
 كه كه توفيق ماه آمد بيل عربى بگريد و رست نه قال و قبل عزت اندر عزت
 اى فلان تو چو جوئى ز اخلاط اين آن كه تو خواهى ترست بيا و دين عزت تو
 از مردم عالم كزين چون شب قدر را بمرستور شد لاجرم از باي تاسر شود
 اسم اعظم چو كس نشناسدش سرورى بر جلا ساء باشدش كه تو هم از خلق
 بنمانى هي ليلة القدرى و اسم اعظم **حديث** **قوله** **سم** روايت شد
 بسندى كه متصل است بشيخ بزرگوار عاد الاسلام محمد بن بابويه از حسين
 ادريس از پدر او ادريس از احمد بن محمد بن عيسى محمد بن يحيى خزاز
 از موسى بن اسمعيل المروزي از اسمعيل بن راو كور محمد بن حريث ياردهم
 احوال ایشان گذشت از امام موسى كاظم عليه السلام از باي بزرگوار الخضر
 از ابوالموئين و امام الشيعين عليه و عليهم السلام الله الملك الامين كه اخبر
 قلت ان يتوذي احسان له علي بن رسول الله صلى الله عليه وآله
 و لا يتوذي قفاشاه فقال يا يقرؤى ما عني ما اعطيت
 قال جاني لا انا قلت يا محمد حتى تفضي بي فقال عليه السلام
 اذا اجلس فقل قل على السلام مرة حتى مضى في ذلك الموضع

باعش از دهن عزت بر
 چند كدر حشر كويان بر

الظفر والقصر والغرب والوقت والأخرى والغداة وكان
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يهدون له دونه و
يولعون دونه فظهر رسول الله صلى الله عليه وآله اليهم فقال
بالذي تصنعون به فقالوا يا رسول الله يهودى حبك
فقال عليه السلام لم يبعثني في شيء بل إن أظلم
معاصدا ولاغيص فلما علمه النهار قال اليهودى انشهد
أن لا إله إلا الله واشهد أن محمدا عبده ورسوله
ونظر إلى في سبيل الله أما والله ما فعلت بك الذي فعلت
إلا أنظر إلى نبيك في التوراة فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى
محمدا عبدا لله مولاك فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى
ولا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالظفر والوقت وأبشروا بالظفر
إلا الله وأنت رسول الله وهذا مالي فأنى فأنى فأنى فأنى
وكان اليهودى ذالمالي فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى
رسول الله صلى الله عليه وآله والعباد فأنى فأنى فأنى فأنى
لغفئت له ذات ليلة فلما أصبح له لغفئت له ذات ليلة
الصلح فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى فأنى
أن غلاما أو غلاما أو غلاما أو غلاما أو غلاما أو غلاما

بر
قنیت

7

[illegible]

254.

خَلَقَ لَہ

برین وجه خوانم ام که محمد بر عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم و مکه و مدینه و کربلا و جنت
 از مکه به مدینه و از مدینه به کربلا و از کربلا به جنت و از جنت به مکه و از مکه به جنت و از جنت به مکه
 مقام ابرای کسی بر شام و بختان ناخوش می نماید و از یک من کواهی هم
 که خداوند برای پرستش فرستاده و با آنکه نورش در دایره جنت
 مال من نکم کن آن آنچه از خود داده است هر سودی که در صاحب مال بود و جنت
 تمام داشت بعد از آن اید المؤمنین علیه السلام فرموده اند که فرشتی عالمی خراب
 حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله و سلم و عیسی و محمد و باقی کبریا
 نیک میفرمودند از فرشت بود و خواند این فرشتی از شهاب بر سبیل امان
 عیسی و کور و راه و لا کرده فرشت حضرت شهاب و چون میام شد و از آنجا
 پیدا شد نه بر زبان مبارک آورده که ان شاء الله تعالی و از آنجا که از آن
 قیام نماز شب هر که در ذکر آنجا نماند و بماند انداختن یک کلمه گفتا
پیش از آن که آنکه خدا را معاصی است از عقوبت معنی
 امان یعنی امان داده شد یا از عیب معنی و تر معنی کافری شیطانی
فی سبیل الله شطری معنی نف است و معنی جزو هم آمد خواه نصف باشد
 و خواه جزو و آنجا هر دو معنی محتمل است نهایش خوان خودی بعد ازین کلام
 که فانکم فی ربنا انزل الله کویا ناظر است باعمال و در جگر نصیب
 خبر و کجاست بحکم خدا بنده احتیاج دارد که نصف چه نصف است

مقین ان لا یظن الی نقاب فی التوراة یعنی تا ندانم که نعت و ستایشی
 که تورات است نعت و ستایش نیست و از احتیاجش است در کلام براسطه
 دلالت تمام بر نفی و منکر مکرر بما که معنی نفی و ملامت قال
 فی القاموس که اهلک و نفی و این که جمله را که نامیدن اند براسطه است
 که محل نفی و مکرر کن نیست یا فانی و مرتفع گردیدن آن را براسطه هر کس
 قصد آن شد که اندر وی شک و عدم و ان ملاک میگرد و چنانچه نسبت باصحاب
 قبل واقع شد و مهاجره بطیبه مهاجره جمیع موضع جنت و جنت کبریا
 و نعم و ثواب معنی بیرون آمدن از ملک دیگر و بطیبه یعنی طهارت و سکون
 مدینه رسول است منوات الله علیه و آله فی غیظ و لا غیظ و لا غیظ
فی غیظ و غیظ در معنی نزدیک هم اند یعنی بر خلق و سبکین دل و درشت کور
 و عتاب بسین بی غیظ و خارش شده قبل از الف و بای یک نوع صیغه مبالغه
 سخت است جو یک خاکه معنی شدت موت و فریاد کردن است و بیکو
تأخبط القوم یعنی تصاح و تضار بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را
 زدند و لا تترقن بالفتنة و لا تقولن لهن تترقن برای به نطق و دوزن
 از ترغیب و او تشدد و ترون ماخوذ است که معنی آواز است فالی القاموس
الزينة القوت رن کردن زینت و صیاح و نطق خای نقطه دارد و بعد از آن
 نون مراد و غش است معنی هر دو یک معنی اند و تفتن و جبارت

انکه

فرستید به نیا نیا به هر چه کار بی قیام نایم و خلافی تغییر ی که نادر
 و خود آمد بکنیم با کفایت در حق میگویند چون به نیا باز کرد به قول خود عمل
 نخواهد کرد **عسی علیک السلام** گفت بخت که غیر تو کسی از شما بمن بهتر
 نیاید و این امر بر تو مضاعف یافت گفت ای روح الله این را از بر لبهای
 آتشین در آورده اند و تو را بر است ملاک مذاب داده و من اگر چه در میان
 ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشد بود پس
 بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان و اگر گفت **عسی ما بهیوی** در او نیست بر کتاف
 و در او باز داشتند و شرف بر افتاد و در آن چنانچه نیدانم که بروی و خواهم
 ای او و او شرفی را می از آن خواهم یافت **عسی علیک السلام** بروی مبارک
 بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان خدای معاش کردن بنان
 و ملکیم گفته و خواهید بر زمینها مالیت بسیار غریب گاهی که با ما
 دنیا و آخرت باشد **عسی دوم** اما آنهم اما به خیف هم حرف شنید
 که در اول جلوه می آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن بر شنیدن آن و که
 انداختن تا وقتی که تمام گفته شود و گاه است که الغش را حذف میکنند مثل
أمر الله ربک فأنزل که در اصل نازل و الله بوده که میفرماید **أمر الله ربک فأنزل**
سخط بنوع سین و عا و قیم سین و سکون عا هر دو آس بمعنی غلب
 و گویند **أمر الله ربک فأنزل** ظاهر این است که خداوند این فقره

چون

مخاطب

تانی

و فتوا استمال یافته باشد مثل تانی که در گفت عرب بمعنی و فی مشعل است
 و ممکن است که برهان بمعنی خود کشا گشت و کس است زیاد و در فعل باقی
 باشد **عسی** یعنی از تکلف چنانچه مشارکت محمول خود در مشارکت اقوام
 و قبایل ایشان یا یکدیگر که مشارکت انضمام چنانچه ظاهر است متصور نیست **عسی**
 و گفته **عسی** که در اخلاص عسی علی السلام باین واسطه احوال بسیار
 و درین کتاب است که رسول را نجله از برای هر یک اقصا میرود و اما در سید
 روح الله قول اول اگر چنانچه روح باعث حیات عسی علی السلام باجای
 احوال یا اعیان طوبی اعیان دین قیام می نموده و چون آن بود که با الله
 نورانی و الله نامیده دوم اگر او روحی بود که به دست منع الهی مورت سبب
 بی واسطه ساس بشری بودم اگر روح بمعنی تخت یعنی با کوی که از ایدان
 دهند و عسی علی السلام چنانچه بر نیل علی السلام در پیر این مریم در وجود او روح
 و وجه اضافت الله اگر آن نبود که با الله نامیده و سبب و بکلمه الله قول اول
 اگر بگویند موجود مثل بودی و واسطه پدر دوم اگر در کوه باره با خدا می توانی
 نظم باین که نموده که او **عسی الله** آتانی **الکتاب** بیوم اگر مردم با او
 می یافته چنانچه بر آن که کلمه الله است هایت می باشد فتواری فی الجوه
 به جمع و تشدید و او فضای باین آسمان و زمین است علی طرف مراد
 باین مکان باشد است گفته اند که در اینجا است که شریف و شریف نامیدن

مقصود

نوع

چو تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را به بلندی و رفعت مکانی فقال
 و کرم و حق اسم فعل است معنی ترخس هم چنانکه و بل معنی عذاب یعنی
 از باب است هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترخس و بل
 میگویند و در مقام عذاب و حق و گاه برعکس عذاب و حق الطاعون طاعون بروزی
 طاعون از طینان که معنی در که مستحق از حد و اندازه است و در اصل طاعون بود
 که لام الفعل از باب خلاف قاص و قیاس معین الفعل مقدم داشته اند بعد از آن
 طلب کرده اند یا بدین واسطه تحقیق یافت و طاعون را بر چند معنی اطلاق میکنند
 بمعنی گاهن و شیطان و امام و هر کس که بزرگ و رئیس اهل ضلالت باشد و هر کس
 مانع از کسی را از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را غیر از خدای تعالی
 و گاه در کلام معروضه استعمال می شود چنانچه در آیه کریمه یهدی الله الذین یشاء
الی الطاعات و و قد امرنا ان و کفرنا یعنی میفرمودند منافقان
 که با وجود دعوی ایمان مرا فرمودند و با یهودی طاعی باغی بر نه که میان ایشان
 محاکمه نماید و حال آنکه مانور تبرک آنند و سب نزول آیت آن بود که یهودی را
 با منافقین خاصیت افتاد و محاکمه می نمودند که پیش روی مرا فرمودند و منکر بودند
 منافق را بلکه نبوت شنید و حکم حضرت محمد بن ابی بنی شد و منافق بگو
 کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود و میل نمود و حکم حضرت عثمان
 حضرت عمر است این آیت را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در آیه

فی الذین کفرنا اولیاء لهم الطاعات یعنی طاعت میفرمودند از غیر خود
 الطاعات که منتهی جمع واقع شده یعنی آمانی که کافر شرع اند و حق را پوشیده
 و در میان ایشان و متولی امور ایشان طاعونند که این معاندان و بتان
 و دیوان که طاعونند درین مقام عبارتند از ایشانند بیرون می آورند از آنرا از
 نور که عبارت از ایمان و شایق است معنی طاعات که عبارتند از کفر و زندان
 و فعلک فی لک لک استعمال لفظی درین مقام از روی مجاز است
 چنانچه در الحاقه فی الصدق گفته اند زیرا که لک و لک بمعنی حقیقت ظرف غفلت
 بلکه تشبیه معنی که با غفلت در بعضی که منظور است با طرف و بعلا و تشبیه
 مذکور لفظی استعمال شده و می تواند بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه
الذین یشاء الذین یشاء که معنی مع هم است از برای سببیت باشد مثل
 قول تعالی قل الذین یشاء الذین یشاء که معنی لکن است بسببیت
اذا اقبلت علینا و خنا و نوزنا و اذا اذکرکم عنا یکنا و ننا
 این بود و شرطی و موعظه و موعظه را با واقع اند که کعب الشیعی لا یب
 یعنی بیان میکنند که کعبی با در بر چه است و در خواستیم که ما
معلق و علی شعیر حکم کما را است که طرف بود و است
 بر افتادن و دان و می تواند بود که از آن معنی صحیح اراده شده باشد و در واقع
 اندر ایمنی معنی داشته باشند و غیر معنی جانب و کن است الک

بَابُ آدَمَ أَنَّ لَا تُعْبَدُ إِلَّا الشَّيْطَانُ وَتَفْهِيمُ آن بابت کلام در باب مذکور در شرح
حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلبینی در باب زنی و عمل از کتاب خود که کافی موسوم است و بکلیفی مشهور از امام
ابن مطهر و الطاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند منی اصبی الی تابعین
فَعَلَّكَ عَجَبٌ فَإِنْ كَانَ أَنْ تَطْلُبَ يَوْمَ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَجَبَكَ اللَّهُ وَأَنَّكَ
يَوْمَ عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَجَبَكَ الشَّيْطَانُ یعنی هر کس که گشتن از راه بگویند
به تحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گویند نه کورانه خدا گویند برستی
که عبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر شیطان گوید عبادت شیطان و
روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب شرک از امام محمد بن عیسی امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساختند که من اصاب
مَنْ عَجَبَكَ فَقَدْ عَجَبَكَ يَوْمَ عَنِ اللَّهِ كَيْسِي که اطاعت نماید مردی را و معینی
به رستی که عبادت او قیام نموده است همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور
روایت کرده است از ابی بصیر که گفت کنتم بلام جعفر صادق علیه السلام و بسم
الحقیقت تغیر قول آبی در قرآن میگرداند **أَعْبَادُكُمْ وَتَعْبَادُكُمْ**
أَنْتُمْ يَا بَنِي آدَمَ قُذِّبَ اللَّهُ بِعَمَلِكُمْ كَانُوا هُمُ الْكَافِرُونَ که اطاعت و انقیاد
ایشان می کنند خدا یاران و معبودان خود دانسته اند از غیر الله تعالی حضرت
فرمودند و اطاعت ما و تعظیم الی عباد و اعظمهم و کونوا من المفلحین

وَكُنْ أَحَدُ الْقَوْمِ حَرَامًا وَكَرِهًا عَلَيْكُمْ حَرَامًا لَا تُعْبَدُ وَتَعْبَادُكُمْ
لَا تُشْرِكُونَ یعنی خدا قسم که اطاعت بران ایشان ایشان را عبادت نشود
نموده اند و اگر بانی خوانند عبادت دعوت ایشان نمیکردند و لیکن حلال نموده
بر ایشان حرامی چند را و حرام کرده بر ایشان حلالی چند را ایشان بآن کرده اند
و عبادت ایشان قیام نموده یعنی اطاعت ایشان را نماند کرده بر وجهی که
شعور بآن نداشتند یعنی عیند انستند که بآن قیام دارند و واقع عبادت
ایشان است و هم در باب مذکور روایت کرده است بطریق دیگر از
امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سوال از آیت مذکور فرمودند **لَا تُعْبَدُ إِلَّا الشَّيْطَانُ**
وَمَا تَعْبُدُونَ إِلَّا الشَّيْطَانُ و لیکن احلوا لكم حراما و حراما
علیکم حلالا **لَا تَأْتُوا بِهِ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ** که از برای ایشان نماند بود
و روزه نداشتند و لیکن حلال کرده بجهت ایشان حرامی را و حرام نموده
بر ایشان حلالی را و آنها بیعت نموده ایشان را در آن و هرگاه چنانچه دانسته
بیعت غیر و انقیاد او امر و نهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر
ایشان این زمان در حقیقت عبادت هوای نفسانی و شهوات نفسانی
که باطل متعده و اجناس مختلفه میکرد و اطاعت استند باشند و آنرا
و معنی بتان ایشان باشند که همیشه پرستش می نمایند و غیر کانی
که از غیر خدای تعالی عبادتشان قیام دارند و ایشان را بران شعوری

و در کفری عبارت از این است که **لَيْسَ اللَّهُ بِظَالِمٍ لِّلْعَالَمِينَ** و اگر کسی
 در جواب واقع است کلام را بگوید و بداند که خداوند متعالی است و تمام
 مطلق است و چون **إِلَّا هُوَ** و **وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا** یعنی ترا فراموشی است که در
 اطلاع ایشان نهایت احاطه دارد و بداند که خداوند تعالی که موجود بوقت و منزلت
 از توحید میزنی **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و بداند که کوههای آتشین که بواسطه
 ایشان از زمین است و در قیامت **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّطْمَرٍ**
وَرُجُومٍ مَّنحَلَةٍ که عبارت از باین موت و قیامت است و در این
 حدیثی خواهد بود و برین معنی اجماع متفقند **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و در این
 مطلق و آیات قرآنی بر این شاهد و کلامی که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** اگر چه در
 و کثرت آن خلاف کرده اند اما بر اصل و شواهد آن اتفاق دارند و آنچه بر این
 تصدیق بر وقوع حدیث است بعد از موت قبل از حشر و **مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
 که بر هر چه و هر کس نیست خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد بداند
 آن مکتف نیستیم بلکه آن زمان قبیل است که قول انسانی بداند که آن
 نمی تواند رسید و فهم کیفیت و چگونه آن نمی تواند نمود پس از بیان تفصیل
 آن بحث از کثرت و کیفیت حاکم باید بود و مفسر موقت خود را در
 باید کرد و در امری که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** است معنی و تدبیری که در آن زمان که نیست
 و هر چه که باشد بر ماند و استحقاق آنرا از واقع کند و آن نیست که

و در او است بطاعت الهی و اجتناب بود و در این از منی است که
 حال مادر است حال بحث از آن و تفصیل از کیفیت و حقیقت آن و قانع بود از
 فکر موری که در آن بجای است و مثل حال شخصی نباشد که سلطان وقت را
 بنده و آورده باشد و مقرر داشته که چون خود است و در این برای کنای
 که از حوادث قطع نماید و کوشش مینی او را ببرد و اصلاح و هر آن نباشد
 که بعد از گذر و کاری کند که دست او بسلامت ماند و کوشش مینی او از وقت قطع
 برود و همیشه فکر آن داشته باشد که یاد است و اعضای که کور را بکار خواهند
 برید یا پیشتر و قاطع آن نیز خواهد بود و باقی احادیث که درین باب
 از این اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در این کتاب انشاء الله تعالی
 به تفصیل وارد خواهد شد و درین وقت به هر یک که بداند و اقتضای مورد
 کرد و است کرده است آنرا شیخ صدوق مجرب با بوی و در این است که
 در سوره از ابامام بنی مطلق امام جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده
إِنَّ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَلْفَ عَشْرَةٍ أَهْلُهَا وَ أَلْفٌ مِّنْهَا أَوَّلُهَا الْمَوْتُ
 یعنی مابین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار
 عشده و پیش است که در این سلسله و آسان تر موت و کوه یا اگر بدین معنی
 ملاحظه شود درین مقام چنین حدیث کافی باشد **بِمَنْشَرٍ مِّنْهَا** که آنرا
 تفرقه کرد که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان نبوده و چون خدا

و در این کتاب که در این باب
 از این اهل بیت علیهم السلام
 وارد شده است در این کتاب
 انشاء الله تعالی

آنی نازل شدن او را نیز با ایشان فرار گرفت است اشعار بان دارد که از احوال صحابه
 و جوهر که در کتب آمده باید که از ایشان عزت باید کرد و با آنکه خود در میان
 ایشان با امت است که با ایشان باید دوست و در عذاب ایشان نکرده
 باید بود و اگر چه در افعال و اقوال حرکت ایشان واقع نشود باشد و معوات
 تمام باین صفت دارد کلام معجز نظام الهی که **اِنَّ الْاَنْبِيَاءَ رُفُوعُ السَّامَاتِ**
طَالِمِ السَّمَوَاتِ قُلُوبُهُمْ كَمَا لَوْ اَصْحَابُ السَّمَوَاتِ
فِي الْاَنْبِيَاءِ قُلُوبُهُمْ كَمَا لَوْ اَصْحَابُ السَّمَوَاتِ
قُلُوبُهُمْ كَمَا لَوْ اَصْحَابُ السَّمَوَاتِ
 جماعتی از مسلمانان مثل فیس بن مالک و قیس بن ولید و امثال ایشان با او
 قدرت از کعبه پند بجهت نکرده و چون رؤسای قریش بمحاببت
 ایشان تیر هرا که از آن بگریزید و حاضر گشته و شمشیر بر ایشان کشید
 حضرت حوث در خان ایشان این آیت فرستاد یعنی بدستی که
 آنکه خاک بر یعنی ملک الموت و احوال او قبر روح ایشان می نمودند در
 حالتی که ایشان بستمگانی بودند بر نفس خود بواسطه ترک هجرت از کعبه
 با وجود قدرت بر آن گشته ملائکه که کور بایشان از روی سر زدن که در
 کار مشغول بودید از امور دینی و با کلام قوم اختلاط داشتید با کفار
 یا مؤمنان ایشان گشته بودیم با ضعیفان و عاجزان در روی زمین

و گفتار بر غالب بودند و زشت گمان در مقام تکذیب ایشان و آری گفته
 آیا زمین خدا و اسرار و فرخ نبود تا مهاجرت کنید از جای خود بطرف دیگر زن
 چنانچه مهاجران هجرت و مدینه طیبه کردند پس آن کوفه مارکان هجرت های ایشان
 دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ این را از او خبری که روایت کرده است
 شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب محال است اهل محاسن از کتب کافی
 از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت نمی فرمودند بعضی خود را از محال است
 و بعضی مدعی از احوالات و کلامی آن شخص گشت بر من چه لازم آید
 بلکه آنچه از یکدیگر گویم و بر اعتقاد خود ثابت و واضح باشم امام علیه السلام
 فرمود و ما نخاف ان ننزل به فیه قطیعه کبرجیعی یعنی نمی ترسم از آنکه
 از رشتی عقید و کردار و بلائی بر و نازل شود و آتش و آزار و خشک را در
 معرض هلاک در آورده و همه شما را فریاد و یال کند اگر برانزو او دولت از
 مردم سواي این فایز منترتب نباشد همین فایز که کفایت و حال آنکه فایز
 و منافع آن از تعداد عدد و شمار بیرون است بکنایه از اوقیع در آن روزی
 با دیگر و گویم **حسبکم** و روایت شریف است پسندی که انشال
 از دل پنج بزرگوار عاود الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی ابن ابراهیم
 چهره او ابراهیم حادقی میسی که در احوال ایشان زینش رفت را ابراهیم بن
 علی الهادی که اگر چه آنکه ضعیف است و آنستند اما فاضلی حکم نبوده نقش کرده است

اصحاب

از ايمان بن ابی عیاش كه از اديان بن علی بن حسین است از سلیم بن
قیس العللی كه از ابی المومنین حسین بن علی بن حسین علیه السلام هر چهار
حدیث روایت کرده است كه قلت قلت لا یبیر المؤمنین علی
علیه السلام ابی صفت من سلمان والمغازی وایضا فی تفسیر
القرآن واما حدیث من یحیی الله صلی الله علیه وآله غیر ما فی الیه
الناس فقد سمعت منك نقیبت من ما سمعته منهم واما حدیث
ایدهی الناس انما یكثیره من تفسیر القرآن واما حدیث
عن یحیی الله صلی الله علیه وآله انتم تحبونها ویتحیون
ان ذلك كله باطل الا انما یكثیره من تفسیر القرآن واما حدیث
صلى الله علیه وآله متعديت ویتعديت القرآن یا نایبهم قال
فاقبل علی علیه السلام فقال قد سكت فافهم الجواب ان
فی ابی الناس حقا ویا حلا وصدقا وكذا وناجها ومنسوتا
وعائنا وخائنا ومصلحا ومننا ویتحفظنا ویتحفظنا وقد كذب
علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی عهده حتى قال عیسی
مناك انما الناس قد كثرت علی اللهابة فمن كذب
علی متعديا فلیتوب متعديا من الناس قد كذب علیه من
بعده واما انا كرم الحديث من ان یبعده لیس لهم

عالم

خائش مجل ثانی تظهر ایمان مسیح یا الإسلام لا یتا^۲
ولا یخرج ان یتکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله
سعیلا فلو علم الناس ان الله منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم
یعتدوا ولا لکنهم قالوا هذا صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله
وما هو مع منة ولقد واعدتکم لا یفرقن حاله وقد اخرج
الله عن المنافقین بما اخرجوه وصنفهم بما وصفتهم فقال عز وجل
واذا انتمهم فیکذبکم انما هم قوم یفعلون ما سمعوا یقولون
لهم یقولون من یحیی الله صلی الله علیه وآله والذی یحیی الله صلی الله علیه وآله
الزور والكذب والیقینان فلو علموا انهم الاعمال وحملوا
علی رقاب الناس واکلوا اهلهم الدنیا واما الناس مع الملوك
والدنیا الامر عظیم الله فهدا الهدا الی الله بعة ویرسل مسیح
من رسول الله صلی الله علیه وآله یبشرون یحفظ علی رغبته ویر
به فلو یعتقد کذب باقهم فی یس یقول به ویعمل به ویرونه
ویرسل انما یسنة من رسول الله صلی الله علیه وآله فلو علمه
المسلمون الله وهدم لم یقبلوا ویر علیه هو الله وهدم لوفقه
ویرسل نالت سمع من رسول الله صلی الله علیه وآله یبشرون
به فلو علمه الله وهدم لا یقبلوا ویر علیه هو الله وهدم لوفقه

أَمْرٌ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَيَحْفَظُ مَسْجُودَهُ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسُ وَلَوْ عَلِمَ
أَنَّهُ مَسْجُودٌ لَرَفَعَهُ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ يَسْجُدُونَ أَنَّهُ مَسْجُودٌ
لَرَفَعُوهُ وَأَمَّا رَجُلٌ كَرِهَ كَذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهٍ مُبْتِغٍ لِلذِّبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَتَعْظِيمًا لِلرَّسُولِ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَنْسَ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ خِشَاءً بِهِ كَمَا
سَمِعَ لَمْ يَرِدْ فِيهِ وَلَمْ يُعْصِمْ مِنْهُ وَعَلِمَ النَّاسُ مِنَ الْمَسْجُودِ
مَقْعِدُ الْإِنْسَانِ وَتَعْلَمُ الْمَسْجُودُ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْقُرْآنَ نَاسِخٌ وَمَسْجُودٌ وَخَامِسٌ وَعَامٌّ وَتَعْلَمُ وَمُتَابِعَةٌ وَقَدْ
كَانَ يَكُونُ مِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهًا
كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
فِي كِتَابِهِ مَا أَنَا كُتْمٌ الرُّسُلُ خَلْقُوا وَمَا أَنَا كُتْمٌ
فَانْتَهَوْا فَيَنْتَبِهَ عَلَى مَنْ لَا يَعْرِفُ وَلَا يَدْرِي مَا عَقِبَ اللَّهُ بِهِ وَرَسُولُهُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ كَأَن يَسْأَلَهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَقْتَضِيهِمْ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ
وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِذَا كَانُوا الْعِجْرُونَ أَنْ يَجْعَلَ لِمَنْ يَكْفُرُ
الْعَارِي وَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَسْأَلَهُ
كَتَبْتُ أَدْخُلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ يَوْمٍ

دَخَلَهُ وَكُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ فَيَعْلَمُ فِيهَا أَدْوَارَهُمْ حَيْثُ دَخَلُوا قَدْ عَلِمَ
أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَنْسَ ذَلِكَ يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ
غَيْرِي وَرَبِّمَا كَانَ بِالْإِنْفِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمُسْلِمُهُ
أَكْثَرُ دَلِيلِي فِيهِ وَكَتَبْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِهِ أَخْلَافِي وَ
عَفْوِي لَمْ يَكُنْ يَنْفَعُنِي غَيْرِي وَإِذَا أَتَانِي الْخَلْقُ مِنْ غَيْرِي
مَنْزِلِي لَمْ يَقْرَعْنِي فَاطِمَةُ وَلَا أَخْلَافِي وَكَتَبْتُ إِذَا سَأَلْتُ
أَصْحَابِي وَإِذَا سَأَلْتُ عَنْهُمْ وَفِيَتْ مَسَائِلِي أَيْدِي خِيَارِي
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمُسْلِمُهُ لَيْدِي مِنَ الْقُرْآنِ الْأَوَّلِ
وَأَسْلَافِي فَكَيْفَ جَاءَ بِي وَعَلَيْكَ يَا وَلِيَّهَا وَتَحِيَّاتِي
وَتَحِيَّاتِي وَسُجُودِي وَتَحِيَّاتِي وَمُسَابِقَاتِي وَخَامِسَاتِي وَخَامِسَاتِي
وَدَعَا اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ قَوْمَهَا وَحَفِظَهَا فَأَيُّ آيَةٍ مِنْ كُنْزِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَلَا عِلْمًا أَمْلَأَ عَيْنِي وَكَتَبْتُ مِنْ دَعَائِي بِمَا دَعَا وَمَا
سَرَّ شَيْئًا عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ سَعَادَةٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَفْعٍ أَوْ تَنْفَعِي
كَأَن أَوْ يَكُونُ وَلَا كَيْفًا بَأْسًا لَعَلِّي أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ طَائِفَتِهِ
مَعِي فِي الْأَعْلَانِيَةِ وَحَفِظْتُهَا لَمْ أَتْرُكْهَا وَاحِدَةً وَفَضَّلْتُ
عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهِ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَحِكْمًا وَتَوْفِيرًا
فَعَلْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَأَرْجُو مَدَدَ عَوْنِكَ اللَّهُ يَمْدُدُ عَوْنَكَ

تفاق با پنج خبر داده است و وصف کرده است ایشان را با پنج وصف
ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان **وَإِذَا أَنَا أَنْتُمْ فَتَحَنَّنْ**
أَكْبَلْنَا لَكُمْ وَإِنْ يَكُونُوا تَتَمَعُوا لَكُمْ لَكُمْ فَتَحَنَّنْ ^{تقانی}
که این بی مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از شما
نزدیک همین صورت بودند چون مجلسی به صلوات الله علیه و آله می آمد
شاه ایشان بخت بخت آنحضرت می خدمت حضرت عزت این آیت فرستاد
یعنی چون می بینی شاهان را بیکدیگر می آورد ترا به سبهای ایشان از روی
و تری و تازنا و اگر سخن میگویند گوش میکنی مگر سخن ایشان را و حال اگر
در عدم عقل و قوت فکر گویند ایشان خبرهای خشک شنیده اند به یار باز
نماده یعنی شیخی چند نه خالی از علم و فطرت بشنیده اند بعد از آنحضرت صلوات الله
علیه و آله و توب و نزدیکی حبسند باید صلاح و جمعی که مردم را آتش
دو رخ می خوانند بسبب دوزخ و بهشتانی که می بندند پس ایشان را متولی امور
خشتند و رقاب مردم را در بر خود اطاعت ایشان نهادند و خود برب
ایشان دنیا را و بهرستی که مردم باطلیم بپا داشتند و دنیا اندک می دانستند
عزت نگاه داشته باشند و او را در پناه خود آیت یکله چهار کسی که می گویند
دوم مردی که به صلوات الله علیه و آله شنید است جز را و آنچه باقی است
حفظ کرده است و در حکم افتاده پس اگر چه از روی دانشی و مدبر و نظر

دو رخ بسته اند اگر اعتقاد دارد که از پیوستن ایشان است و در واقع چنان نیست
و دست گرفتند و هم میگویند و عمل میفروش آن می نماید و هر کس بر او است آن میکند
و میگویند من از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین شنیدم ام و اگر شما
بدانکه که دوران و هم کرده و آنچه باقی است حفظ کرده است در معرض قتلش
در می آورند و مسلم میفروش میکنند و اگر او خود نیز بداند که هم کرده است
هر آینه ترک آن می نماید **سوم** مردی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنید است جز را که آنحضرت امر این کرده است و بعد از آن نمی زبان
فرموده و او را علم بآن نیست و شنید است از آنحضرت که نبی از خبری
کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند از آنحضرت گرفته است
منشی حضرت را بی آنکه عالم نباشد بماند و اگر بداند که آن منشی شده است
هر آینه ترک میکند آنرا و اگر بداند که سلمان و قتی که از وی شنیده که آن
منشی است هر آینه در مقام ترک آن می شود **چهارم** کسی که هرگز رسول
خدا صلی الله علیه و آله دوزخ ندیده است و دشمن میدارد و دوزخ را
بسیار ترسی که از خدای تعالی دارد و بجهت تعظیمی که در باره رسول خدا
رعایت میکند و فراموش نگرفته است بلکه آنچه شنید است چنانچه
حفظ کرده است و چنانچه شنید نقل آن میکند بی آنکه خبری بران
نماید کند از آن کم نماید و میداند که ناخکدام است و منشی کدام میباشد

علی علیه السلام میفرمود که کسی که بکسی دیگر از من حضرت بران وجه
مسئول گفتم استند و آن مسئول مخصوص من بود و باینکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله بخدا من می آمد و هرگاه من اهل می شدم بخدمت حضرت
و بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و از وای طاهره خود را پیش
من میفرستادند و چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی ماند و چون آنحضرت
از جهت خلوت با من می آمدند در منزل من نه فاطمه را علیها السلام از پیش
بر می فرستادند و نه کسی را از فرزندان من به دست حضرت آنحضرت
با ایشان یا محرمیت ایشان با سایر آنحضرت بر خلاف از وای طاهره و هرگاه
سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خانوش می شدم
و سوالهای من تمام می شد خود ابتدا ابکلام میکردند و منازل من را رسول
خدا صلی الله علیه و آله از قرآن مجید مکرر از من میخواندند و این را داشتند و بر من
خوانده آنرا پس فرستادند آنرا بخاطر خود و تعلیم کردن من تا بویل آنرا و نیز
آنرا و بر من ظاهر می کردند که با حضرت محکم است یا منتهای خاص
یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آنرا بمن بکند
تا بعد از آنکه من بکتاب آن دعا و خانوش کردم آیتی را از کتاب خدا صلی الله علیه و آله
و بزرگ و از یاد اندام علی را که ای آن بمن کرد و من آنرا نوشتم از توفیق
که دعا و جهت من با آنچه دعا کرد و نگذاشت چیزی را که حضرت است با و تعلیم

علی علیه السلام میفرمود که هر که از من بگوید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله میگویم
تا من می باشد و من می باشد و عام می باشد و حکم می باشد و من
می باشد و لیکن بود این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی صادر می شد
که از او روی بود و کلامی صادر می شد که عام بود و کلامی صادر می شد که خاص بود
مثل قرآن و حضرت عتبه در کلام مجید فرموده است **ما آتاه الله من ربه**
فان الله اعلم بما یقول یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرا گیرد و فرمان برده و هر چه نمی کند شمار از آن ترک آن کند که هر که میگوید
امر او شود بجاست و هر که از منی او اجتناب نماید در روطه هلاکت افتد پس
مشبه می شود بر کسی که معرفت آن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و رسول
صلی الله علیه و آله از آن چه معنی خواسته اند و جهت اینچنین که هر یک از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و آله سوال میکردند از آن حضرت
جواب آنرا می فرمودند و چنانچه بودند و بعضی از ایشان که سوال میکردند و
جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه دوست میدادند که اعرابی تازه
بیاید و مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند
آنرا و بدین ترتیبی که بودم من که داخل می شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه خلوت میکردند با من و آن داخل شد
و من با آنحضرت می گفتم هر جامی که دیدم چنانچه اصحاب رسول خدا

داده بودند از حلال و نه از حرام و نه از نهی و نه جزی که قبل ازین بوده
و نه جزی که بعد ازین خواهد بود و نه کتابی را که یکی از اینهای سابق تا از این
قبل از در طاعت یا معصیت که اگر تعلیم کرد از این من و من یاد گرفت و حفظ کرد
آنرا و فراموش کرد و جزی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من
گذاشته و دعا کرده بخندای تعالی که برگرداند دل مرا از علم و حکمت و نور
پس گفتم ای رسول خدای پروردگار من خدا باد ترا از وقتی که دعا کرده خدای
بآنچه دعا کرده چیز را فراموش کرده ام و جزی زمین خورتن نمی کند نوشته
باشم آیاتی ترسی بر من که بعد ازین جزی را فراموش کنم حضرت فرمودند
نه منبر سم بر تو که جزی را فراموش کنی یا جمل بخیری داشته باشی پس
تخلكا و منشاها حکم در رفت یعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح
اطلاق میگفتند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف
بنفست باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر کلامی
نظم آن مستقیم و عالی از غلط باشد و بر آنچه در تامل آن سوادیکه در بخند
و هر یک از معانی مذکوره شباهت و تقابل آنست یعنی بر معنی اولی است شباهت
که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی
آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از
حکم و قضا به هر یک از معانی مذکوره مراد می تواند بود و در الله اعلم

فكشك شرت علی اللک آیه که از این نوع کافی و تشدید ذال بر وزن سینه
صیغه مبالغه است و چهار مجزور که علی باشد می تواند بود که بآن متعلق باشد یعنی
بسیار شل است در معنی کوی بر من می تواند بود که متعلق بکشت باشد یعنی
معنی اجتماع و مانند آن معنی بسیار شدن نه در حالتی که مجتمع اند بر من اگر باب
کذب و دروغ فلیتوبوا مقلدین من النابی یعنی لیزال منکر متکلم بر رسی یعنی
که فرود آید و منکر خود که از آتش متپاشد کتاب از دروغ و این حدیث را یعنی
من کذب کذا علی متعینا فلیتوبوا مقلدین من النابی اما از احادیث متواتر
شمرده اند و حکم بر تو بر آن کرده متعین باسلام یعنی بر تو خود را بر اسلام
میدارد و از روی تدبیر و خیر و بر مسلمان را می نماید بی آنکه در نفس اماره متعین
باسلام باشد و لایزاله و لا یحتاج بر آن عطف تغییر است
یعنی فرخنده را آنم و گناه کار غنیمه اند بر من بستم بر رسول خدای صلی الله
علیه و آله و فکرا حبیب الله عن النابی تغییر زینما احبته مراد این است
که منافقان ظاهری داشتند و بگو و بسیار خوشش کلام و بترین کوی بودند
و سخنان روی اند و داشتند که موجب فریفته شدن مردم بودند
و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدای صلی الله
علیه و آله از احادیث و مرشد بآلت کلامی که حضرت عزت پیغمبر خود را صلوات
علیه و آله و معوض خطاب بآن و مراد است که فلا یزال یسبح فیه

اِحْبَابُكُمْ یعنی چون بنی ایشان یعنی منافقان را بگفت می آورد ترا **اِحْبَابُ**
ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان بان تراست **وَرَأَى**
مَقُولُوا سَمِعَ لِقَاءَهُمْ و چون سخن درمی آیند کوشش می اندازی بران
بواسطه طلاق لسان و حسن بیان که کس آن کرده اند باز و رواله که به
مستحق است بقرتوای یعنی توب و نزدیکی ایشان بآنچه ضلال که مردم را پیش
دروغ می خوانند بر سر نه و کذب است و عطف کذب بر زور و عطف تفرقه
به زور یعنی کذب است و مستحق بفریانی است و غیر او شش مثل القرآن است
و می تواند بود که غیر متبادر محذوف باشد یعنی بعضی تابع و بعضی متفرع یا بدل
از مثل و ممکن است که مجبور و خوان شود که بدل از قرآن باشد و کسی که می گوید چون
برسد تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمی تواند قایم مقام او شد چه مثل الکر
در گیر معنی فاسدی شود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام
مبدل منه واقع تواند شد چنانچه صاحب کتاب الحین را در آیه کریمه **وَسَمِعُوا**
شَرَّكَاءَ الْخَلْقِ بدل شرکا داشتند و حال آنکه در آیه مذکور قایم مقام شرکا
واقع نمی تواند شد چنانچه ظاهر است و قائل گان بگویند سرت قول
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَلَدَ الْأَكْثَرُ لَهُ وَجْهَانِ اسم گان درین فقره
تغییرشان است ستر در گان و غیرشان عبارت از ضمیه است که قبل از جمله می
آورند بی مرجع یا راجع به موضوع جمله مثل بود در کتب قدس **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** که به

بعضی

یعنی

بعضی شان و تقدیر است و مرجع ندارد و به مذکور بعضی راجع است **وَلَا يَكُونُ**
از افعال ماضیه است که بجز افعال ندارد و او با اسمش که الکلام است خبر گان است
و از جهات صفت الکلام است به الکلام اگر معروف بالف و لام دست و صفت
آن نمی باید واقع شود مگر معروف بالف و لام که لا یؤصف ذواللهم **وَلَا يَكُونُ**
أَلَا بِإِذْنِهِمْ مگر است به اسطر محوی که زان اراده شد و می تواند بود که
حالی باشد از وجه اسم گان بمنزله فاعل است و می تواند بود که کون ناقص باشد
که بجز جماعت و برین تقدیر که وجهانی خبر او خواهد بود خستیده فاقای غیر
و جمله متفرع بر ماقبل است که در جهانی فاعل و عام باشد و اگر کس بر ملا
عَلَى اللَّهِ به نام موصول مفعول بدست و محتمل است که فاعل شش باشد
و مفعول که یعرف و اگر کس بر ملا در کلام معتد باشد که تقدیر کلام چنین باشد
که شش **عَلَى اللَّهِ** به علی است که یعرف و اگر کس بر آن که و
و جهانی **يَخْلُقُ فِيهَا** از و زمعه بخلی یا از علوت یا از وقت
یا از تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذشت مر که با او در آن کتب هر جای میگذشت
و ظاهر است که مراد دوران به نسبت بلکه مراد دوران به فعل است
یعنی حضرت یعنی الله علیه و آله مطلع می ساخت بر ابرساری که از نظر
آراختنی میداشت و میگذشت مر که خوض کتب با او در معارف آبی و علوم
ملکوتی که مرتب از اش مگذشت از آنکه هر کسی بی بان تواند بود یا زیاده

از یک کس بعد از یک کس بران مطلع تواند شد و علمش تا آنجا که
 تاویل عبارت از برگرداندن و منفرد ساختن کلام است از معنی ظاهر یعنی
 از آن معنی تر باشد و آنرا از آل یسوی گرفته اند معنی جمع بر جمع و مؤنث بر مؤنث
 که هر ایتی را ظاهری و باطنی است و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله
 علیه و آله مطلع است او را بر باطن هر ایتی که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم
 باو علیت سلام اسرار را که بر هیچکس شکست نبود و تغییر در وقت معنی گفت
 و بعد از ساختن معنی لفظ است ما خود از زنده که قلب مغرور است معنی گفت
 عرب میگوید اسفرت الهم عن قبهها اذا كشت و
 اسفرت القبح اذا ظهر و در اصطلاح علمیه که بحث گشته در آن
 از کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز نازل شد از حیثیت و دلالت کردن
 آن بر معنی که مراد خداست از آن و قیده قصه از آن ظاهر و
 رفتن بحث از حدیث قدسیت که عبارت از کلامی است که از جانب حضرت
 عزت نازل شد باشد و در بقصد اعجاز باشد من طاعة او معصية یعنی
 از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث معصیت او آن طاعت
 قلبی و طاعتی معنی حکمت بود حکم بفرمان و سکون کافی معنی حکمت تیرس است
 و در زینت که حکما بکار جاد و معنی کافی تواند بود که خوانند شود و کرم حکمت
 کائنات است و در آنجا بر بعضی انراض فاسد و مطالب باطله

مثل قریب ملوک و در وایح یا فتن آراء ضایعه باطله و روح بسیار بر رسول
 صلوات الله علیه و آله بسته شدن است و این که بعضی دعوی کرده اند که
 حرف قلوب از آن شده است و کسی را ممکن اراده آن نداده اند ظاهر
 البطلان است و نقل باو می درین حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که گفت
 كُنْتُ مَعِيَ الْمَلَكُ ابْنُ دَلِيلٍ است بروقیح آن زیرا که کلام مذکور
 خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله است یا در وقت بر مطلق
 حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیث است که
 مضامین ایشان متافی یکدیگر است چنانچه جمیع میان ایشان هیچ وجهی نیست
 و معین معلوم است که بعضی از آن ناخ بعضی بسته و باطله و وضع احادیث
 بواسطه قریب ملوک که حضرت علیه المومنین علیه السلام درین حدیث اشارت
 بآن کرده اند پس این است از جمله حکایت کرده اند که فیات بن
 برایم مجلسی می دادی باسی و خشن و چون همه را محبت و میل بسیار
 بشب بگو تر بود و بواسطه خوش آمد آو کوفت پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله
 فرموده است لا یحب الا انی یخف او حاف او یصل او یحتاج و حال
 آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت او بیجا و اصل حدیث نیست و معنی
 محافی او خوشش آید فرموده که نه از درم در زهر افهام او برسانند و چون
 از مجلس مذکور بخواست انصراف یافت بر آن میهنی بفرست و در یافت کمال

نزد عقل طلبوا الخیر عند حسن التوجه طلب کنید و بجهت خیر
و یکی را نزد خبر و بیان که گفته اند سواد روی بگوید لیلی خلقی نکوست لایتم
ای لایتم التیبت لا وسیع الا وسیع العین نیست اندوی مکر اندوه
قرض و غیبت در وی سوای در چشم که از آنکه صوبت اندوه قرض
و شست و در چشم بر تیر است که الهما و در وی دیگر و عجیب آن هیچ
هی نماید لکوت کفایت یکل شمل مرک کفایت است مرکا مهر سلاز
یعنی کسی که بزور است سلام تعلق است می باید غم نداشته باشد که الم
مردن او که او را از آن گری نیست کفایت کنایان او خواهد شد انی
التجار همم التجار سودگران همه فاجران اند و فاجر معنی مالدار
و دروغ گوهر و دامن است و هر دو معنی مناسب تمام است تبارش معنی
ثانی است باشد و انداختن و صفاتی نه کور که مشربیت بعضی از آن که
بزرگ است از ولایت مایه و الله در کتاب و الملقط که از صفات اوست
ذکر کرده است که ارجو عادت موصوفه عادت است که بعضی کسان
که بهر صلوات الله علیه و آله و عثمان ابی بکر آنها را گفته است انی الله عجل
لنخاله یقر یوم القیامه عاتقه و یجلی لک یا ابابکر خاصه یعنی
بدرستی که حضرت عتبت جلوس میده و خود را در روز قیامت بر جمیع خلایق
بعود و بطعن میکند بر نوای ابابکر مخصوص و حدیثی است انی الله

تعالی لما خلقکم لکم و ارح اختار مروح ابی بکر یکنی الاول
مرطوح یعنی جبرئیل گفت بمن بدرستی که چون حضرت عتبت خلق
ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برگزیده و امثال این احادیث
بسیار که در شان ابابکر نقل کرده اند بعد از آن صفاتی میگوید که من
با آنکه نسبت می یابم به و از نسل اویم میگویم و در باب و آنچه حضرت عتبت
آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند قوله لواللهی و لواللهی
انکم کما و الوالدین که لایق نیست یعنی بگویند راست
و حق را چنان بگویند و اگر حضرت عتبت بنی هاشمی باشد و بپدر و مادر شما
و اقارب شما عاید باشد پس میگویم از جمله موضوعات است که روایت
کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله اول من یعطی کتابه یجیب
عقوبتی الخطاب و له شعاع کساع التمسک بقیل فابی
ابوبکر قال کفیه الملائکة یعنی اول کسی که روزه
قیامت نام اعمال او را بدست است او دهنده خطاب خواهد بود و نور
درخشند که خواهد بود و از نور و شعله درخشند که آفتاب گشتند پس ابوبکر
گذا خواهد بود و فرمودند که ملائکه او را از زمین خواهند بود از عایت منظر
که در دهنده باشند و از جمله موضوعات است من مک ابابکر
و عثمان و من مک عثمان و عثمانی که در شام

و در و نامزد گوید غفاری ابابکر و عمر را مستوجب قتل است و کسی که دشنام
 دهد و نامزد گوید غفاری و علی را مستوجب حد است و امثال این حدیث
 بسیار که در باب غرض وضع کرده اند و از جای خود عادت نهاده اند
 حجتا یعنی زیارت کعبه و پیشه دیگر را بگوید و در میان که زیارت برین
 وجه باعث از دیار محبت است کنایه از آنکه هر روز بنا بر آن نظر الی
 لقصص بیر یقینی البصر یعنی و برین بنده زیاده میکند و در چشم
 من فاذا انعمی امر یقینی خطوه عمر الله که یعنی هر که چنانچه
 کوری را بر او بر روی نمرود خدای تعالی او را العلم علیان علمه الا
دیان و علمه الاسلام بدان یعنی علمی که علمیت را می نماید مختص است
 در و علم علم او بدان که عبارت از حد و حدیث و احکام باشد و علم این
 که مراد از آن علم طب است علم و علم تا اینجا ترجمه کلام صفائی بود
 بطریق انتخاب و نقل است که در ولایت هندوستان بعد از
 از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله مروی پیدا شده بود نام او بابا
 و دعوی میکرد که من از اصحاب رسول صلوات الله علیه و آله که تمام روز
 مانع ام و جمعی از ابا طیل هند نصیر و دعوی او کرده بودند و او احاد
 بسیاری وضع کرده است و میگوید است من اینها را از پیغمبر صلوات
 علیه و آله شنیدم ام و حاجت فاموس که محمود این معجزه خیر و آید

و غیره

باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب او شنیدم ام و ذی کبلی
 تصنیف کرده است و اشعار کذب احادیث مذکور و از آنکه روایت
 باین نام کرده و باطل احادیث مومنه زیاده بر آنست که نام بیان
 از جمله تصاویر بر تو انداخته اند بیاید است که آنچه این حدیث متفق
 آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المومنین
 علیه السلام آنچه شش است آنچه خواهد شد ممکن است که محمول شود
 بر احکام شرعی و مسایلی که واقع شدن است و مسایلی که واقع خواهند
 و می تواند بود که محمول بر بعضی علوم غیبی شود که حضرت عزت جل
 ذکر رسول خود را صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود چه بر رستی
 که اصحاب میر و توانج از رستی و شیعه نقل کرده اند که امیر المومنین علیه السلام
 از اکثر معضلات خبر میدادند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر را حضرت اذن
 فرستاد که بقصد غزوه آوردن متوجه حرم الهی شوند فرمودند و الله
ما یزید ان العین و کلیر بیر یقینی ان البصره و ان الله علی
سیرة کید همناء و یطریق بیر یقینی بیر یقینی بیر یقینی
 اراده کرده اند بلکه اراده دارند که پیغمبر رفت در مقام فتنه کثیری
 و خداوند بر رستی که حضرت عزت منقریب بر خواهر کرده اند که
 و کمر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد و مرا بر ایشان و مثل اخبار حضرت

و فرمود آمد و بعضی از شاخ مغرب زمین را برهه از علم حروف است که بهر
 آن خبر از بعضی وقایع عالم کون و فساد میدهد و نسبت میدهد خود را
 با علم است مگر صلوات الله علیه و هم و من نقلی و من ام در شام که منتهی
 رمزی چند بود از احوال و احوال و شایان معروض شدیم که آنرا از جعفر و ما نقل
 کرده اند و الله اعلم اما آنچه از کلام مرسیه شریف بود و در شرح سواقف
صلوات است و در روایت کرده است بسندی که منقول است بشیخ
 الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او گویند روایت کرده است بن شیخ محمد
 بن محمد بن نعمان النقیه و انقای ماه مبارک وصال سال چهار صد و نه هجرت
 که روایت کرده است بن محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که
 روایت کرده است بن ابو طی محمد بن عام الاسکافی که از ثقات رجال
 و جلیل القدر است و ابو محمد مارون بن موسی از وفات کرده است
 که پدر من یا امام حسن عسکری نوشت که فرزند من هرگز صحیح نمی ماند
 درین وقت اهل مراصلی بهم رسید و عاکن درگاه احیت که فرزند من
 درین حال پسر باشد و صحیح باشد امام علیه السلام بر صدر رفته هم بخند مبارک
 نوشتند که عاکن درم و حضرت حضرت فرزند نرینه صحیح بود که است کرده
 بعد از آن من در وجود آدم و کتاب الانوار فی تاریخ الایمه الاطهار
 از معتقات است که روایت کرده است بن جعفر بن محمد بن مالک

که از

که از کفر علای رجال ضعیف است استانه و بعضی نسبت وضع حدیث با و داده
 اما شیخ طوسی در رجال خود نقل کرده است و حکم بن یونس کرده و الله اعلم
 که روایت کرده است بن احمد بن سلمات فتوی که روایت کرده است
 بن محمد بن حسین عامری که روایت کرده است بن ابو عمر از ابو بکر بن
 عباس از یحیی العقیلی که گفت حدیث کرده از حسن بن علی ابی طالب
 علیه السلام و گویند لما حضرت ابی الوثاب اقبل یوم یوم
 فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب لم یوصی
 رسول الله ﷺ علیه و آله و ابن عسکری و صاحب اول ط
 و شیخی ابی اسلمه ان لا اله الا الله و ان محمدا مرسله
 اختارتم بعلمه و ارتضاه بحسبکم و ان الله باعث من
 فی القوم و سائل الناس عن اصحابه علیهم السلام فی الصدوق
 قدس ابی او منک یا حسن و کفی بک و سببا و صلی علیه
 رسول الله ﷺ علیه و آله و سلمه و اذا کان ذلك فابنی
 فاکرم بیک و ابک علی عیالتک و لا تصح الدنيا اکبر
 همتک و او منک یا بنی بفضولک و فقهک
 و ان کن فی اهلها عند حلقها و القمت عند الشقه و الله
 فی الرضا و العقی و حسن الجوام و ان الله الصیف و حقه

المعهود واصحاب النبوة وصلة الزعم وحب السالكين
 ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادات وقصر الامور
 على ذكر الموت والاعمال فذكر من جنته موت وعمل
 بلاه وخرج منقذ واصلك بحسب الله في سائر امرك وعملك
 وانفك عن التوسع في القول والفعل واذا امرت
 شي من امر الآخرة قابلا وبه واد امر من فني من الامر
 فانه من نصيبك فانه فيك واثان ومواظب التمسك
 والجلوس الطنن به الشوق فان فني القدر فني حليفه
 وكل الله يابني علاما وعلم احسانا جودا بالمعروف
 امر او عن المنكر باعيا وادخ الاخر ان في الله واجب
 الطاع ودار الفاسق عن دينك والنعمة بقلبك والبر
 باعنا لك لئلا تكون مثله واثان والجلوس في الطرقات
 ووجع المساراة وخطار امس لا عقل له وعلمه واقصد يابني
 في محبتك واقصد في عبادتك وعليك فيها الامر
 الدائم الذي يطيقه والزم القمت تلمه وقد من نفسك
 نعمه وتعلم الخير فسلمه وكن لله ذا شكر اعلى كل حال
 وانزحه من اهلك الصغير وعرف منقذ الكبير ولا

بالكم طمناحا تصدق قبل اكمله وعليك بالصوم
 فانه من كون الدين وجنة لاهله وجاهد نفسك واجتهد
 حليتك واجتهد عذبتك وعليك بجبال الذنوب والكر
 من الذنوب فاني لعل لك يابني نصحا وهذا امر ان يبين
 فومينك شمع كلام بلاغت نظام وضمن افان وانجام **امام** فتمن برؤوس
بش قول خلاص كلام امام علي عليه السلام انك جود بدر مراد وان وفات
 زودك رسيد روي من آوره ورفام وميت فديس كيت اثبت
 آنچه وميت ميكنه بان علي ابن ابي طالب برادر رسول خداي صلوات
 عليه وآله وبر عسم ومعا حبان سرور اول وصيت من انك بدر
 كمن كواهي ميدهم بانك فديس خداي سراي بر شش ومعبود بحق سواي ميدهم
 بي اعتنا ويا نكه محمد رسول و فرستاده اوست بر علياني كبر كز من است
 اورا بواسطه علم او وپسندين است اورا الزيان مردم بيبه انش
 واکاهي او ويا نكه خداي تعالي بر انك زانل جعي است كدر قبره اسوده اند
 وسوال كنن مردم است الزاعمال انان و داناست بايچ ورسنهام كوزا
 ودر خا طر متوش پس بدرستي كه وصيت ميكنم ترا اي حسن وكفايت
 مرا مثل نه وصيتي بايچ و وصيت كرده است مرا ياني رسول خداي صلوات
 عليه وآله پس چون آنچه واقع شده است واقع شود وقضاي من در

منع

ای فرزند من ملازم خانه خود باش و هر گاهی که از تو در وجود آن بکری
و باید که بزرگترین نعمای تو دنیا باشد و وصیت میکنم ترا ای فرزندم بر پای
داشتن ملازم در رسیدن اوقات آن و به او اگر در رکوعی که مستحق آنست
چون وقت آن در رسد و با احتیاط و محنت و خاموشی جایی که نشسته بود و یا
یعنی رست به روضه و حق بیاطل نشسته بوده باشد و رعایت کردن حد
و انصاف و رعایت نماز و حال غلبه حسن سلوک ببا یکان و گراخی
مهمان و رحم آوردن بر برابر تعب و مشقت و جمعی که بیلا و محنتی گرفتار باشد
و رعایت ملازم و یکی با خویشان و دوست داشتن فقر و مساکین و همچنین
ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم
بهترین عبادت است و گویند که در اول دایم و بیاد آوردن مرک و ترک
دادن دنیا که به رستی کفایت میماید و مرک و دنیا نیز عبادت است
و خوار شدن امر از امر دیگر و چنانچه وصیت میکنم ترا بر سر آنی در بر
و عبادت و پنهان و آشکارا و انانی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل
و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بان مبارزت
نمایی و بوقت دیگر نیندازی و چون بکاری از کارهای دنیا مبارزت
باید نمود زود بر سر آن نروی و هر گاهی نماند خود را در آن بیای و دانی
که اقدام بان متعین گردد دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواظبت

وقت و مجالسی که بی دران مفلون تو باشد اقرار نمایی که شایسته
همیت و مقام فریب دادن و از راه بردن جلیس خجسته و عین باش
ای فرزند من که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از لغت و سخنان بیحیثیت
و محترز باش و مردم را بمعرفت و کردار نیک امر کنن باش و از مکر و امور
بازدارن و ولایت و نرمی کنن یا برادران خدای و دوست و مردم صالح را
و عاقل کنن با کسی که از دین تو بگذارد باشد و در دین او دشمن باش و در اعمال
و کردار با او مباهلت و مثل او نباشی و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور مردم
دشمنی و آوازه از مجاهد و ستیزه کردن را و مکارا بسیار نمایی با کسی
که از حیل علم و عقل ماری باشد و میانه کزین باطن و معیشت یعنی چنان کن
که از مساک و تنگ گیری بگذرد و بجز این اشراف و بزرگواران را اندازد
کنن بر انداختن خویش که باشد میانه اندک نه پیش نه بذلی که طوفانی برآورد
نه مال نه حرفه که خفتی در آرد بحال و میانه کزین باش در عبادت خود و محنتی
در تعلیل آن آفتد که کوشش که در آن غامضی گاهل در آن است و بسیاری آن
آفتد را به کام ندانسته باش که طبع تو از آن کمال گیرد و رغبت تو از آن
زوال نبرد و بر تو باد در عبادت با مری که همیشه طاقت آن داشته باشی
و لازم سازد بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت مانی و از پیشرفت
چیز را از برای نفس خود نگذاری و تعلیم که خیر را تا عالم باشی و مری را

نمایه و سبختان نیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن و شایسته و هراه
مردن با و تکلم رفق تا در واده خانه و رعایت آنحال این امور که مبتدی بر
تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که ازین باب شمرده اند حاضر ساختن چوب
نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه بطبیعت معتد است و از مزه و تر چنانکه
گفته اند حضرت عیسی علیه السلام باین معنی در کلام مجید فاکه در طعام
مقدم آورده است که **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَوَدَّ أَنْ يَكُونَ**
بَيْنَ يَدَيْهِ و ترجمه آن مجید و رحمت معنی هر بانی کردن و باین سخن دل
و جمیع و ضمیم معنی توبت شقت قال فی العالموس الحمد و نعم الله
یعنی هر بانی کردن و رحم آوردن بر کسی که توبت و شقت گرفتار باشد
وَعَبَّ السَّائِكِينَ وَجَعَلَ لِيَهْمَ رِعَايَتِهِمْ شنیدن نام الله و العلل امام
مسلم علیه السلام که روزی در مدینه طبرستان به جمعی از مردم که جمعی از
مساکین نشسته اند و خشک پاره پیش نهاده بخوردن آن مشغولند پس
برایشان سلام کرد ایشان گفته خوش باشد ای فرزند رسول خدای فرد
ای اگر با غذائی تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و باینان بر
روی زمین نشست و در خوردن آن خشک پاره باینان رفاقت
نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست و سوار شد و همچنان مردی است
که آنحضرت علیه السلام مردی را که در روزی بر جماعتی که بر عرض جدام گرفته

و بایم نشسته اعلی میان داشتند و امام علیه السلام آنروز در روز شنبه
ایشان را گفتند غذائی حاضر است اگر شمار از وقت باین می افته حضرت فرمودند
من روزه دارم باز بخاطر مبارک آورده که مبادا حرف مذکور باعث شکست
خاطر ایشان باشد و برین محل کنند که حضرت ایشان مجتنب است و فرمودند
که اعلی همان منید بیایند تا با شما افطار نمایم پس ایشان وقت شام بخیرت
امام علیه السلام استعاضا یافتند و حضرت باینان بر یک سفره طعام تناول
کردند بنا بر خبر خاط ایشان و بعضی ازین معنی را از امام بن العابدین علیه السلام
روایت کرده اند و الله اعلم و قوله الامم در حدیث وارد است که إذا
أَكْبَحْتَ كَلَامَكَ فَتَكُنْ بِالنَّاسِ وَأَإِذَا أَسْكَبْتَ كَلَامَكَ
فَكُنْ بِالْغُيَابِ وَخُذْ مِنْ حَبْلِكَ لَوْ تَكُنْ وَمِنْ حَبْلِكَ
لَسَقَمَكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي بِأَيِّ أَسْمَاكَ عَلَا يَعْنِي جَوْنِ مَبَادٍ
بأنه بگذرد و باغیست خود حکایت شام کن و چون شام کنی و در فکر مباح و حرام
و در حال حیات بواسطه سورت خود و غیره بر دار و در وقت فکر و اندیشه
مرض کن که تو نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی و رسلک زندگانی
خواهی داشت یا دشمنان مردم را و خواهی آمد ترا اندر دست خواهند گرفت
و بچار خواهند نامید و می تواند بود که مراد بزرگ و افروای قیامت باشد یعنی
نمی دانی که فردای قیامت کردار نیک یا امری قبول داده و ترا سزا خواهد بود

چند

بوده و اصلا استعدادی از برای آن نکرده که سهولت تن بآن تواند
 داد و چیزی که باومی ماند صحت و عادت بسیار است و آخرت کبر
 بران و در سلوک داشته و ذلك هو الحشر ان المبليين هم قذبا
ميتة فانك لم تهين موتهم فكيف يهين موتهم فانك لم تهين موتهم
 کنیز از آنکه چنانچه بموتن حال این است که چند روزی بمقرب مرگ
 داده است چون حول اجل شد و بذت رایت بسر رسید باز بمقرب
 او روی آید انسان بذلک کرت که چند روزی او را موتن حیات مستعار
 ساخته است و مقرب اجل و عود و بذت که بران مقرر شد مستغنی خواهد
 و فکرات مذکور شرح باز بمقرب او در خواهد آمد عزمن بلای عزمن
 یعنی و غافل و غافل در معنی هفت و شانزده است که فرض بلای معنی
 هفت و شانزده است بلای معنی بلای معنی بلای معنی بلای معنی
 که معنی مطروح باشد کنیز از آنکه چنانچه مطروح و افتاده شل کسی
 ذلیل و خوار اومی باشد چنانچه بنایت قدرت و تکیه خود را بر او
 نماید انسان نیز خوار و ذلیل سبب و جاری است که هر نوع نوع
 کمی خواهد در ملک بدن او میگذرد زیرا که بدن انسان ترکیب یافته
 از اجزای که چند یکدیگر کرده و تلاطم جدا شدن از هم دارند و مستعد
 و رور و استقام و امراض است و سبب و غافل و غافل و غافل

و سکون قاف بر دو آتش است مانند عزمن و عزمن و عزمن و عزمن
الله خواجه نیر طوسی قدس سره الغیر و بعضی از موتن خود کلام
 ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش است خوف و غایت اگر به دقت
 هر دو یک معنی اند اما صوفیه و باب قلوب میان ایشان فرقی کرده
 و ایشان را بفرقی می دانند و گفته اند خوف جبارت از تلاطم شدن فصل
 از غلبه که این کس گمان آن داشته باشد بسی کافی که میدانه کند و
 در وجود آتش است و تقصیری که در قیام لطافات و عبادات از او
 واقع شد و آن اکثر علایق را حاصل است اگر چه نسبت به هر کس را تبی
 آن متفاوت است و نهایت اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میت
 که صحت قلیل را خوشیت جبارت از حالتی است که نزد در ما فصل مطقت
 و کبرای الهی و قرار گرفتن بمیت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع
 امری که مانع نهای او باشد نفس را بهم می رسد و این حالت حاصل است
 مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال عظمت و لذت و قرب نهای
 او را همیشه باشد و ازین جهت است که حضرت عزت در کلام مجید
 میفرماید انا نخشى الله بنی عباد الله بسی خشت خوف عالمی
 باشد نه مطلق خوف و گاه است که اطلاقی خوف نیز بران میکنند
 اشقی ترجمه کلام و مرا و غیبت بر علایق که درین حدیث وارد است

ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال صفات خود مثل بسیاری که
بویزش که از پیشینست و در اوست طاعات و عبادات و قلم و قلم
شعوات و لذات و صفات و غیره که جمیع آنها مکرر و طبیعت کرد و جمیع
علم مسلک بر آن کسی که اندک زری بر آن مژدیت مکرر می شود و هرگاه جمیع
شعوات و لذات باشد حرف آنی سخت شد با ضرورت دل را تنگ
و مشغول و انگاری که مطلوب است بهم میرسد و صفات مذکور مثل حقیقت
و مکرر و اشغال آن از زایل می شود و یکی سخت از مفروضه مکرر
عاقبت و قال می شود پس به غیبه در بخاطر خود غیر حق را و نقل کار او مختصر
می شود و بر اقبه احق و محاسب با نفس و عباد کردن با او چنانچه از پیش
رفت و از هر دو اجتناب تمام از منابع گذشتن انقاس عمر و اوقات
زندگانی و اما حق می که یکبار گذرد کون بر آن حشر نباشد و این علامت
انسان بطور نرسد ملائحت آن ندارد که اسم حرف بر آن اطلاق کنند
بلکه آن نیست که حدیث نفس و حکایت دل و این جهت که بعضی از باب
عزیزان گفت اند اذ اقبل لك هل تحاف الله فانه حكت عين الجواب
فانك ان قلت لا كسرت وان قلت نعم كذبت يعني جود
از قدر رسیده که زخای تعالی میرسی بکانت شوهر که اگر کوئی به کافری نوب
و اگر کوئی آری کاذب خواهد بود و آنهاك عن الشرايع في القول

فقايمه های م

والقول مراد بوشع در قول فعل شتاب کردن و بر سر آن رفتن است
بی آنکه تا نایق خبری در آن واقع شود فقايمه های مکتب که در وقت انقطاع کلام
در آخر کلام می آورند و می توانند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام درین
قدر باشد که فانی فیکه فی حرف هر اعراف کرده باشند و متصل باشند
لما بفعل مواظب التفتت تحت تحریر است نه بکون قال فی العالموس
انهم کافعل اذ فعل علی التبعه کفزه ما یقیم علیه در اصل چه بوده که در اول
یافته است بتایید علیه میفرشت حق از غرض یعنی خود و فریب و این
بیان است قال فی العالموس بوجه غرور و غرور و غرور و غرور و غرور و غرور
و حاصل معنی در ضمن پیشین است که کور شده و کون الله یا بنو علی الله یم
ظرف درین فقره بواسطه افاده صحت است یعنی می باید عمل تو باشد
مکرر برای خدای و تحصیل رضای او بی شایه غرض دیگر معنی آنکه غرض
نیواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت امیر
المؤمنین فرموده اند و الله ما یحکمک خوفنا من ثابک ولا للمعنا
فی جنتک و لکن و بعدک اهل العبادۃ فیکمک یعنی
بعد اقسام که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ
تو داشتم و ترا بواسطه طاعتی که در پیش تو دارم و لیکن ترا اهل
آن یافته که عبادت تو کنند پس عبادت تو قیام نمودم و این فقره

که امید آن داشته که بعد از آنکه بر تریب پی برسد خواهد مرد یعنی شتاب
 و غلوی زیاد در بسیاری آن مکن چنانچه کسی که آن امید در دنیا
 و آسگی بآن قیام می نماید و باید که ترس و از خدای خود مثل ترس
 کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی باید آنکه بعد
 ازین توبه و تدارک خواهی کرد و مکتب منای خود و تعویق و تسویم در باب
 موظف منهای که بر عهده ای نیست وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ
 بر خود لازم ساز تا سلامت بانی از آفات زبان و گمانی که از زبان
 ناشی می شود و آن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی
 و خالق و مخلوق و معلومی و موهومی که زبان او را زیاده و تسویم
 نشود یعنی یا اثبات عین خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را
 حاصل نیست بواسطه آنکه چشم غیر مدکر با الوان و اصوات و گوش
 در نمی یابد غیر آوازها و اصوات را و دست نمیرسد مگر با اجسام و زبان را
 میدان فراخ است و او را در هر ضرورتی چنانچه روایت
 شده است از معاذ جبل که گفت که من ای رسول آیا با آنچه میگویم روز قیامت
 مواخذه خواهم بود و ما را بر سخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد
 حضرت فرمود نه كُلُّكُمْ اُمَّةٌ وَكُلٌّ يَجْعَلُ النَّاسَ
فِي النَّارِ عَلَى مَثَاجِرِهِمْ الا حصایك السنه یعنی مادرایی

توبین

ادراک

لا

کرد که دایم مردم را بروی درمی اندازد و بانش دوزخ جزای سواهی آنچه
 از زبان ایشان در وجودی آید و نیز روایت شده است از حضرت
 صلوات الله علیه و آله که می فرماید كُلُّكُمْ رَجُلٌ و الْيَوْمَ الْآخِرُ
فَلْيَقُلْ خَيْرًا او لَيْسَ بِكَ یعنی هر کس گمان آورده است بخدا تعالی
 در روز قیامت باید که بگوید آنچه متعین بخیر است یا سگ شود گنایه
 از آنکه بگوید آنچه متعین بد است و دیگران باشند بگویم که در تکلم خطر است
 و دیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویر
فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ الود اصل یعنی تقصیر است لیکن
 بسیار است که تفهیم معنی منع در وی شود و باین اعتبار متعدی می شود
 به و معقول چنانچه درین مقام شده زیرا که لَمْ يَكُنْ اینجا باین معنی است
 که که اعتنا نکرد و ما درین مقام بر بعضی طلبی است که در شرحی که بر عایشه
 عظامی نوشته ایم ایراد آن شده کسی که اراده آن داشته باشد بکلی
 نه گوید رجوع نماید و هلا از فراق بکونی و کینت می تواند بود که بطرف
 احافوت مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسل آن است
 می تواند بود که فراق بتوسل خوانده شود که ظرف صفت او باشد و در
 دو وجه خوانده شده است قول تعالی قَالَ هَذَا اِفْرَاقٌ بَيْنَ
وَبَيْنَ ایام میاید و آنست که بگوید درین حدیث متعین آنست

بج

یعنی قول حضرت که وَأَبَاكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ بحسب ظاهر موافقت ندارد بحدیث
مذهب اهل بیت که قایل بعصمت انبیاء و ائمه و صلوات الله علیهم و منالین علیهم
و کما به شریان مخالف است و بعضی اویه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
نقل آن بعصمت سیم بسیار وقت چنانچه روایت شده است از امام
موسی کاظم علیه السلام که در سخن میگوید نموده اند وَعَصِيَّتُكَ بِبَعْضِهَا
وَلَوْ نَشِئْتُ وَغَيْرَتُكَ لَأَكْرَمْتُكَ وَعَصِيَّتُكَ بِبَعْضِهَا و گوشت
وَعَصِيَّتُكَ لَأَكْرَمْتُكَ وَعَصِيَّتُكَ بِبَعْضِهَا و گوشت و غیرت
لَأَكْرَمْتُكَ یعنی با خدا یا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی
بعزت و بزرگی تو که هر آینه مرا الکی میکردی و عصیان تو نمودم بحسب
خود و اگر نیت تو بآن تعلق میکرد بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا اگر میکردی و عصیان تو نمودم بکوسل خود یعنی اموری که نیابت
نشد می شنیدم و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا اگر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که مشهورست با اهل بیت
امام زین العابدین علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار واقع است
که اشعار بر عهد و عصیان از ایشان صلوات الله علیهم وارد است بلکه از حضرت
مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب
ظاهر اشعار بر عهد عصمت آنحضرت وارد است از جمله روایت کرده است شیخ

نقل

بزرگوار محمد بن یعقوب کهینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلام که آن سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ
يَتَوَقَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ مِائَتِينَ مَرَّةً یعنی هر روز
که رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع می نمودند از معاصی و کردار ناشایست
ببوی خدای که عز و است و بزرگی هر روز مائة مرتبه و اهل بیت نیز
در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت جعفر صلوات الله علیه و آله
فرموده اند که إِنِّي لَا أَتَعَفَّرُ إِلَّا بِمَا أَتَوَيْتُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَوْ لَيْلَةٍ
مِنْ مَعْصِيَةٍ یعنی هر روزی که من استغفار می نمایم و طلب آمرزش
میکنم از خدای تعالی و رجوع میکنم ببوی او از معاصی و روزی چند از
اهل بیت و مرتبه و لغت این روایات و عبارات و طرق سنتی و شیعه
بسیار وارد است و بهتر جوابی که در این زمینه تواند کرد آنست
که بهما الدین علی بن موسی از بی جامع کتاب گفت ای ابو عبد الله که گوی
افاده آن کرده و آن آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی ملوک
نداشته اند که جمیع اوقات طریقت مستغرق با و خدا بوده است
چنانچه لمحمد و لمای خود را از آن فارغ نداشتند و خاطرهای ایشان متعلق
بلا اعلی و عو بوطعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را و نظر بعیر حق
داشتند و مراقبت و مواظبت او بر می بوده اند چنانچه امیر المومنین

علیه السلام فرموده اند **أَعْبُدُوا اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ**
تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَرَاهُ یعنی عبادت خدای قیام نماید چنانچه گویا او را می بینی
 چه اگر تو او را نمی بینی برستی که او تو را می بیند پس چون ازین مرتبه فرمود
 فرمودی آنرا بخوان بگو و بگو می خدای اندر از امور می که لازم از نگاهانی است
 مثل خدای را مشاهده کن آنی با مباشرت محالانی یا مثل آن امری
 از امور مجاهد اگر اینست خدای که بزرگتر می نموده اند و خطای غلطی می باشد
 و در حال و مقام استغفار از آن در می آید آنرا از خدای خود
 میفرستد اندر می بینی که بعضی خدمت و بندگی آن را بپای و پناه می گوی
 نظر صاحب این کتاب ایشان باشد و اندک صاحب ایشان این را می بیند
 همه با کمال و خیر و جلال مشغول شوند و در نظر مردم کنند کار و مستحق ملک
 می نمایند پس هر گاه در این گاهی که این امر نسبت به صاحب هر صاحبان
 و مالک جمیع ملک و قوت یابد و باین اشارت کلام حضرت علیه السلام
 که **إِنَّهُ لَيُنَاقُ عَلَى قَلْبِهِ فَإِنْ لَمْ يَشْفَعْ لَكَ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ**
يَوْمَ قَوْلٍ أَوْ عِلَالَةٍ أَوْ كَسْبَاتٍ أَوْ كَسْبَاتٍ أَوْ كَسْبَاتٍ أَوْ كَسْبَاتٍ
 این بود و خلاصه کلام صاحب کشف القدر رحمه الله و قاضی بهنادی است
 تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصباح که هر از صفات اوست علی
 که شرح حدیث بی غیر صلوات الله علیه و آله که **إِنَّهُ لَيُنَاقُ عَلَى قَلْبِهِ**

و اینی که **لَا يَشْفَعُ لَكَ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ** معنی آنست که در این روز که من
 در وقت معنی غم و ابراست معنی آنست که غم و غم علی غم علی
 و این معنی که از این وقت است برین و جو این حدیث را معنی گفته است برین
 که در حدیثی که از این وقت است برین و جو این حدیث را معنی گفته است برین
 که در معنی این حدیث از سوال گرفته جواب آن بیای گفت در باب
 در این حدیث معنی است این حدیث گفت در باب این حدیث صلوات الله
 علیه و آله معنی آنست که اگر خود را در غیر صلوات الله علیه و آله می بود در مقام تفسیر
 آن از برای تو در می اندم قاضی که در طایفه طایفه و اوصی را که درین
 مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن حق
 شن است که حضرت عزت جل و آفرینا موقع و حق و منزل تنزیل
 خود را خسته و بر رستی که در یافت این معنی را بر تفسیر است که را و
 رسیدن بان برابر باب بیان و اصحاب قال مدود است و طریق
 اصول آن بر اهل حقیقت و از باب حال مفتوح و قوت دادن و عبارت
 و آوردن آن نیست که حق خلق موقوفه که از اندر این انجمن و قوت
 امر و مقتدر و باین نموده که از شکوه هدایت ایشان معتبر است بر او
 و این معنی که چون در مبارک آن سرور که مستغرق در بای و وفای
 بوده در صفات و صفات بر جبه و هدایت وانی داشته است و آن حضرت با آن

حال تبیین شد بود که قرآن شریعت و حکمت و بنای دین و سنت را تجدید
دهر بر روی که متعین مسکون است و آسانی باشد در عزت و لشکران بهار
بود او را که از خبر نزد قرب و اتصال به جناب بعضی رخصتهای آبی بقال
نموده بعضی جملون و انفس الخی الثقات نماید آنچه از جناب علماء در عرض
امتحان بآن در آس بود و مکلف بآن شرح از احکامی که لازم نیست
بسم هرگاه هر کس چیزی بفرمان می شد نه فشاری از آن بر آید و دل
می نشست و بواسطه غایت مضاعف و غرضی که داشت از آن متاثر می
نمود که هر چند وقت و مضایق اشیا پیشتر است تا آنکه در آن زمان بود
ظاهر می شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احسان چیزی از آن
میگردد آنرا بر نفس خود و کمالی بزرگ می نمود و در مقام استقامت
آوردنش از آن در می آید تا آنجا بود خلاصه کلام قاضی بیضاوی در
مصابیح و ذریع العارفین **سنت** جمال الدین عبد الرزاق کاسی زودین
مقام کلامی است بغایت لطیف که بواسطه خوف بطل انجامیدن کلام
درین مقام ذکر آن نشد و الله الهادی **سنت** **مجموع** روایت
شماره سیصدی که متعلق است به شیخ صدوق محمد بن بابویه جعفر بن
علی بن الحسن الکوفی از احمد بن محمد بن علی بن عبد الله **سنت** احمد و جعفر بن
المغيرة است متعلق بن مسلم **سنت** امام محمد بن طاهر امام جعفر صادق را بآبی

از کوفه

بزرگوار آنحضرت بر حسب معلوم علیه السلام الله الملك القدوس
الله الغالب صلی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده الله قال
رسول الله صلی الله علیه و آله غلبت لمن یحکمت من الطعام
مخافة الذنوب کيف لا یحکمت من الذنوب مخافة النار
یعنی عجب آدم اگر کسی که بدین می کند از طعام از ترس آنکه مبادا در حق یاد
باو عاید شود چه گونه بر میزنی نماید از آن از ترس آتش و نزع و عینی
نماید که اطلاق حیت که معنی بر میز کردن است بر اجتناب از کثرت آن مجاز
از باب تشابه بقره سابق که حیت در آن معنی خود استعمال یافته است
قد ذکر **سنت** **مجموع** روایت شده است جندی که اتصال
یافته است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی **سنت** بعضی از اصحاب **سنت**
بن محمد بن خالد البرقی که در حدیث حدیث مردم احوال ایشان مذکور شد
ان عثمان بن عیسی طبری کلامی که کفنی بآبی عروست و از کلام محمد
عبد الله بن موسی کاظم علیه السلام و اگر چه در حدیث و اثنی بوده که کسی
که از علمای رجال است این احتمال راه داده که از جود جعفری باشد که علمای
اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت آن از ایشان است بعضی رسیده است
و نقلی است که در کوفه منزل و اثنی ششی در خواب دیده که در حدیث
امام حسین علیه السلام می میرد احرام حاکم بر بسته انجام مقام داشت

مجموع

تأویث شد و چند جلد کتاب در علم خود و حدیث باو نسبت یافتند از
محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بهره بوده و ثواب
القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام
موسى کاظم علیه السلام استعاذ یافته و از ایشان حدیث رحمت
کرده از زبان بنی ابی عیسی تا می که بخدمت امام زین العابدین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام رسید و علمای رجال
ضعیفش میدانند از سلیم بن قیس که کتب بای صادقت و کتابی در
حدیث تصنیف دارد و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بود و
امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیه السلام
استعاذ یافته از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت نکات رسول
الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة علی کل فحاش
بذی قلیل الحیاة لا یجالی بما قال ولا ما قبل له فانک
ان قست له الجنة الا لئلا یؤثرک شیطان قیل لا یؤثر
الله فی الناس نثرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله
انا نقر ما قول الله عز وجل و نأمرکم فی الامور
والا کولوا و شربکم معز نظام و منمن آقا و انجام **و** مشتمل
بر حدیثش **و شش اول** کتبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

محمد بن

که حضرت عزت عظام ساخته است و مثل بهشت را بر رخسار کوبی
کم جایشی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس درستی
که اگر در مقام تقیض و تحمل احوال او در آیی خواهی یافت او را که از آن
شعری یعنی متولد از نایا شریک شیطان کتشد ای رسول خدا ای در میان
بنی آدم شیطان شریکی می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند
نخوانید این در قرآن قول خدا تعالی ما که **و نأمرکم فی الامور**
والا کولوا و لا تشربکم یعنی شریک شوی شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد
که ترا باندگان خالص با دست نخواهد بود **و شش دوم** ان الله حرم
الجنة کویا مراد حضرت بکر ام ساقین خدا تعالی بهشت را بر
امام ساقین است مدتی طویل و زمان بسیار در حرام ساقین و این
تر که اگر او را در حرام دانی باشد یعنی عامیان است اجابت که برزور
اینان محلی اندر مشکل می شود چه با اتفاق رجوع ایشان بهشت خواهد بود
و اگر به کت ایشان در در و رخ بطلان بکنند چیزی بیا بکفایت معنوی
و ذال منوطه مکتوبه و بای شده و فعل است بمعنی فاعل از بهادر
رجع باو و الف که بمعنی فحش است قال فی القاموس البی کتبی
الرجل الفاحش یعنی البی و هو الکلام البیج قلیل الحیاة و ابان یا معنی
فکبری است که کم حیا باشد چنانچه در حدیثش نقل مذکور شد یا مراد از حیا

که باین عبارت او اندر چنانکه میگویند فلان که خبر است و از آن خبر
اراده میکنند که بخشد **الایة** می تواند بود که بضم لام و سکون عین
نقطه وار و فتح یای به و نقطه تحماتی باشد بمعنی نفوذ یعنی انداختن شعله
از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانکه گذشت و می تواند بود که بضم
و فتح عین بی نقطه مقصور یا ساکن و نون مقصوره بوده باشد از عین
باین معنی که عادت او آن باشد که عین مردم میگوید یا اگر مردم لعین
او میگوید باشند از عادت خفت ذات که داشته باشد و در کتاب باب
الکتاب آورده است که فعله بضم فاء و سکون عین از صفات مفعول است
و فتح عین از صفات فاعل مثل **عنه** و **عنه** که میگویند میم من نیز نویسد
و فتح میم من نیز باین رس و همچنین **لغیه** و **لغیه** فتح عین و سکون عین
اسمی ترجمه کلام **موجب** که اگر چه درین مقام احتمال دیگر نیز باقی است
که مصنف دام فله ذکر آن نموده اند و آن که لام و فتح یا که عین نقطه وار
و فتح یای است که کلام جار مجروری باشد متعلق بحاصل مقدره
و لغت بمعنی زینت است **قال** فی القاموس و لغت و یکم از آن
و از بعضی او گپاشین شده که **شیر الفضلای** و **المحدثین** مولانا میرزا
محمد استرآبادی حجا و خطیر البلاء و خلد ظلال که اجتهاد و تفسیر است و در
حدیث و رجال در معرض اذعان فضلالی عصر است یعنی حدیث

بمعنی

در یکی

و یکی برین وجه تفسیر کرده است و هیچ تنگ نیست که برین تفسیر غلط
او نیز تنگ شیطان بران معنی طاهری خواهد بود و بنا و بدای که
خواهد شد احتیاج نخواهد داشت آنکه درین حدیث توفیق و اعتماد بر تفسیر
سلف و نقل ایشان است معاصرت کلام صاحب معاد و قاهر سر فر
ایشان از این لغت و از مصنف دام فله باین تفسیر ششین شده که نفوذ
مفهوم این نقطه درین حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از شایع
سند یا نرسیده است و این حق اگر چه بنا بر آنچه از کلام ادب لغت ظاهر
می شود صحت آن در معرض احتمال است **الکبر** بقول نبوده که گورنده
او نیز تنگ شیطان مقدره بمعنی اسم فاعلت یا بمعنی اسم مفعول بمعنی
شریک باشد به برادر او یا شیطان یا شیطان شریک باشد یا پدر او و او
انعام مقیدین نیز در تفسیر آن کریم **و شایع** **مفهوم** **فی الامور**
الاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن شیطان ایشان را
در اموال است که ایشان را تحصیل جمیع آن از وجوه حرام به ارب و بر طرف
آن در جای که جایز نیست ترغیب نماید و و در و در ایشان را از رعایت
مقتضای در اتفاق آن برین وجه که بر سر حد اسراف و تبذیر رساند که زیاده
را آنچه باید خرج کند یا بهنجلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکند و
اشغال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را برسد کردن

اولاد با سبب عوام مثل نسا و امثال آن تحریر نماید یا برین دارد که اولاد
 خود را نامهای بهر گذارند مثل عبد العزیز و عبد اللہ و امثال آن یا کراه
 کند اولاد ایشان را بهر انداختن ایشان بذاهی طله و ارتکاب افعال
 قبیح و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت
 کرده است که از آن معنی دیگر از برای شاکر است اولاد او فهم می شود
 و آن آنست که در کتاب تندیب صحت در باب استخاره کردن از برای
 نکاح روایت کرده است از ابی بکر کلام من ناطق امام جعفر صادق
 علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که اذ انزوج احکمکم
 کیف یصنع یعنی چون کسی از شما که خدا شود چه باید بشود که گفتیم بنام
 جلالین خدای تو باد فرمودند یا ادم بیک فلیصل ما تعین
 و یحمد الله و یقول اللهم انی ابرید ان اتزوج فاعلم
 فی من النساء اعظمهن نفعا و اعظمهن فی فی نفعها
 و فی مالی و اوسعهن من فقا و اعظمهن مکره و اعظم
 فی منهن و کذا الخ فاجعله خلفا صالحا فی حیو و بعد
 موی فاذا دخلت علیه فلیصغ بک علی ناصیهها و یقول
 اللهم علی کتابک تزوجتها فی امانتک اخذتها
 و بکملاتک استحللت فرجها فان قضیت فی زوجها

بن

شیئا فاجعله مثلک اسویا و لا تجعله یتربک شیطان یعنی چون
 قصد که خدای نماید باید که در کوفت نموده بکزاره و وظایف شکر الهی نماید
 آورد و این دعا را بخواند اللهم انی ابرید ان اتزوج تا آخر
 دعائی که گذشت و علامه معینی آنست که بار خدا یا بد رستی که اراده
 دارم که که خدا شوم پس روزی یکی از زنان کسی را که در امر ناموس
 از حد بر میزد ترسانند و در محافظت نفس خود بواسطه امن و نگاه
 بانی مال من اندر دینش باشد و از حد فراتر روزی تر و بزرگ برکت
 باشد و روزی کن از برای من از وفردی بیکو و بکردان او را
 صلح در حیات من و بعد از موت من پس چون زن بجلوت آورد
 دست خود را بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک
 تزوجتها نا آخر دعائی که در حدیث گذشت یعنی یا بار خدا یا بر
 موافقت کتاب تو خواستم او را و یا فانت تو که قسم او را و بر کلام
 تو حلال ساخته میباشی او را پس اگر قصد بر کرده باشی که در دم
 او نطق از من بهم رسد بکردان از مسلمان مستوی نخلت و بکردان
 او را شریک شیطان را وی گوید چه گویدی باشد شریک شیطان صفت
 فرمودند ان الزجل اذ اذنی من المراء و وجلس محلیه
 صفت الشیطان فان حوذا کرام الله یخفی الشیطان عنه

کسمه

وَأَنْ تَعْلَمَ وَكَمْ يُكْرَهُ أَنْ يَدْخُلَ الشَّيْطَانُ دُكُنَ فَكَانَ الْفَعْلُ
مِنْهَا جَبِينًا وَالتَّطَنَّةُ وَاحِدٌ يَعْنِي بَدَنِي كَهَيْئَةِ مَرَدٍ
نَزْوِي كُنْدَ بَرْنِ خُودِ وَبَارِدَةٌ مُبَاشَرَتِ لَوْ نَشِينْدَه حَاضِرِي شُودِ اَوْرَا
شَيْطَانِ جَسَدِ اَكْرَامِ خُدَا بَرَزَانِ اَوْرُو شَيْطَانِ اَز دُورِ شُودِ
وَاسَبِي اَز دُورِ اَوْرُو سِدَه اَكْرَامِ خُدَايِ تَوَسُّلِ بَحْوِيهِ شَيْطَانِ
بَا اَوْرَانِ اَعْلَانِ شَرِكَتِ مِي تَايِدِ دُجَانِ مِي شُودِ كِه اَعْلَانِ دُورِ وَاَقْعِ شَنْ
بَاشَدِ وَنُظَرِ كِي بَاشَدِ كَقَمِ كَقَمِ بَحْوِيهِ اَيْنِ مَعْنِي بِرَا اَعْلَانِ شُودِ اِي فَرْزَنْدِ رَحَلِ
خُدَايِ حَضَرَتِ فَرْمُودَنْدِ بَحْوِيهِ اَوْرُو شُودِ اَيْنِ مَعْنِي بِرَا اَعْلَانِ شُودِ اِي فَرْزَنْدِ رَحَلِ
كَلَامِ اَنَكُو تَا شَيْطَانِ دَرِ مَجَامَعَتِ بِدَرَاوِ بَا اَوْرُو شَرِكَتِ نَمُودَه
بَاشَدِ وَشَمْنِي مَارَا اَحْتِيَارِ نَمِي كُنَدِ وَ اَيْنِ حَدِيثِ مَعَانِدِ قَوْلِ جَمْعِي اَسْت
كِه شَيْطَانِ رَا اَسْبَمِ شَفَا فَوْ لَطِيفِ مِي دَانَدِ كِه قَادِرِ اَنَكُو دَرِ اَكْمَدِ دَرِ كَمِ
حَيَوَانَاتِ دَاخِلِ شُوندِ وَ مَلَكَاتِ اِيْشَا اَزَا كِه بِرِ شَكْلِ خِرَاهَنْدِ بَرَايَنْدِ وَ تَوَسُّلِ
مَنْفَعَتِ دُورِ جَمْعِي اَسْت اَزْ هَكَاهِ فَلَاسَفَه كِه مِي كُونَدِ اَيْنِ اَنْفُوسِ شَرْعِي
كِه تَدْبِيرِ عَالَمِ مَعْنِي كُنَدِ وَاَمُورَا اَزَا اَصْلَاحِ وَ سِدَه اَدَمِي اَوْرُو شُودِ اَيْنِ
تَا اَعْلَانِ اِنْفِ اِي اَنَكُو بُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي
جِدَا شَنْ اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي
بِه بَعْضِ اَبَدِ اَنَكُو بَرِ سِيْلِ كِه مَعْنِي مَعَاوِنِ اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي اَنَكُو اَسْطَرَا اِنْفِ اِي

لَمْ يَرَوْا وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمُخَوِّفَتِهِمْ فَخَلَقَ قَابَهُ **حَدِيثِ مَعْنِي بِرَا**
شَنْ اَسْت بِسَنَدِي كِه مُتَمَلِّ اَسْت بِسَنَدِي بِرَا كُو اَرْمُودِنْ اَعْلَانِ كِلْفِي
اَعْلَانِ بِنِ اَبْرَاهِيْمِ بِدَرَاوِ اَبْرَاهِيْمِ كِه دَرِ حَدِيثِ خَمِ اَحْوَالِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
دُورِ اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
وَتَوَسُّلِ اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
بَا اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
وَاَزْ دُورِ اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
قُرْآنِ تَفْسِيْفِ كَرْدَه اَمَامِ بَحْوِيهِ اَمَامِ جَعْفَرِ صَدِيقِ عِلْمِ حَسَدَامِ
قَالَ اِنْ بَرْنِ كَا شَرِكَتِ مَرُوحِ لَهَا وَ هِيَ تَمْلُوكُ كَلَامِ
شَرِّهَا عَائِنَةٌ فَاعْتَمَدْنَا اَخِيْرَهَا مَرْسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَ اَلِهْ قَالَ اِنْ شَرِكَتِ اَنْ تَعْرِفُنَا وَ نَحْنُ اَعْلَانِ اَيْنِ اِنْفِ اِي
قَامَتْ مَوْكَانِ مَوَالِيْهَا اَلَّذِيْنَ يَأْعُوْهَا اَشْرَكُوا عَلَيْنَا
اَنْ لَعْنُوْا لَهَا مَا تَقَالُ مَرْسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ
اَلْوَلَاءُ لِمَنْ اَعْتَصَمَ وَ تَصَدَّقَ عَلَيَّ بِرُوحِ بَلْعَمِ قَامَتْ اِلَى
مَرْسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ فَطَلَقَتْ عَائِنَةٌ وَ قَالَتْ
اِنْ مَرْسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهْ لَا يَأْكُلُ لَحْمَ الْفَدَقَةِ

و فتح قاف در سبیل و قوت اقرین را و کس قاف بر عکس آن آن گفته
و لا اذها و لا یفعلها و است و در اصل یعنی و نوز و دیکت و در
اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث
آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد و بر علاقه نسب و علاقه زنا
شومری و مراد از این علاقه است که برآزادی مترتب لا با اکل
لحم القدره صدقه آن چیزی است که برخیزند آنرا بقصد قربت
که هر چه نباشد پس بنا برین تعریف داخل است در آن زکات و
وند و کفار و اشغال آن و بعضی فقها برین وجه توفیر کرده اند
که صدقه عطیه است که از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض بکسی دهند
بقصد قربت بی آنکه نصابی داشته باشد و برین توفیر شامل نیست
فما فیها ثلث من الثمن این کلام امام علیه السلام است نه کلام
پیغمبر صلوات الله علیه و آله و احکام ثلثه اول میخیز بودن کینه است
که آزاد شود و تحت شوهری که آزاد باشد یا بنعل علی خلاف میان فتح
نکاح خود و باقی گذاشتن آن دوم ثبوت ولایت میراث مراد از
سهم آن مرد و شش را که شرط آن کرده باشد سوم آنکه صدقه
که برین مابین حرام است هر گاه مستحق که بنا بقصد گرفته باشد محبت
نامشی بدو آورد و رفتن آن بر نامشی حرام نیست لا یشر اقل بیاید

در وقت

که در میخیز بودن کینه شوهر داری که آزاد شود میان فتح و برقرار گذاشتن
آن که برین حدیث متفق است کسی خلاف نموده است گاهی که شوهر او
بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد آنکه علما حکم ثبوت بخیاره کو کرده اند
و بر ضیف نیز با ایشان موافق است بواسطه آنکه در بعضی روایات
وارد است که شوهر بر بره که حضرت حکم ثبوت بخیاره کو کرده اند آزاد
برده است و بواسطه حدیث صحیح که بی الضحاک کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام نقل کرده است و آن اینست اَمَّا امْرُؤُا اُتِیَتْ فَاَمْرُهَا
بِیَدِهَا اِنْ شَاءَتْ اَوْ اَمْلَتْ وَ اِنْ شَاءَتْ فَاَمْرُهَا بِیَدِهَا یعنی کسی
که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد و اگر خواهد که
چون حدیث بنظر خود که عموم است شامل دو قسم است و بعضی از علما
بر عدم ثبوت بخیاره کو در رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقند
بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که آن نوع برین کلام
عَبْدٌ اَسْوَدٌ وَ کَانِی اَنْظَرَ اِلَیْهِ یُعْطُوْهُ سَلَفُا فِی سَکَنِ الدَّیْنِ
یعنی و دهنده بخیر علی حیثه یعنی بدستی که شوهر بر بره غلامی
بود سیاه و گویا من میدادم او را وقتی که بر بره از وجه اش بود
که از غنیمت او و کوههای مدینه میکرد و کرد میکرد و اشک او بر اطراف
محاسن او سیلان می نمود و بیاید دانست که آنچه این حدیث متفق

نکاح م

آنت که عایشه بر ریه ادا کرد ظاهرش آنتست که تمام او را از او کرده
 باشد نه بعضی را و همچنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت
 کرد پس آنت بمعنی را یعنی کینزی را که پاره از او را دوشن باشد و پاره
 بنوع باشد خیاره کور باشد و اگر چه آنچه از او شل باشد چنانچه باشد از
 بنوع باشد چه هرگاه نص بر خلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر از آن محمول
 می شود و اصل اینجا بجای نکاح است و عدم ثبوت خیار پس بعضی که
 آن وارد است بر فرد ظاهر عمل باید کرد و نیز بیا به دانست که از بعضی آمده
 و اخبار مستقادی شود که از ادوی بر ریه بعد از دخول بوده است چه
 روایت شن است که نفیست موهوب بواسطه او عجز بسیار بحضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم میکرد حضرت بواسطه خاطر او بر ریه گفته
 کوثر اجنبه فان الله یؤدی لک یعنی چه شود اگر موهوب خود باز کردی
 و او را بشوهری جز و اختیار نمانی چرا که او پدر فرزند آن است بر ریه
 ای رسول خدای مرا امر میکنی بدان حضرت فرمود لا ایما کما شافع
 یعنی امر میکنم و خیار تو باقی است و لیکن شفاعت میکنم بحجت او بر ریه
 کون مرا با و حاجت نیت و او را یعنی هم نهایشش طهای مادر خواند الله
 تعالی علیه خیاره کور را نیت دانسته اند خواه از ادوی موهوب قبل از
 دخول باشد و خواه بعد از دخول بنا بر عمومی که از صبح ابی الصباح هم می شود

و گفته اند

و گفته اند که اگر قبل از دخول بوده باشد و وضع کند مهر او ساقط می شود و اگر
 بعد از دخول باشد ساقط نمی شود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید **و از**
است که کرده اند فقها از صورت تخمیر اند معتقد یک صورت را و آن صورتی
 که مهر کینزی مال صاحبش باشد و مایه نیت دیگر مثل آنکه مهره
 دینار باشد و بهای او دینار و مال صاحب منحصر در دینار که مجموع دینار
 باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او ازاد
 و از ادوی موهوبش اند دخول موهوب را و واقع شدن باشد نه را که درین
 صورت اگر خیار داشته باشد و وضع نکاح کند چون وضع اینست که پیش از
 دخول است مهر او ساقط می شود و هرگاه مهر ساقط نشد از ادوی در تمام او
 ساقط نخواهد کرد چه اگر وصیت در نیت مال معتبر است و برین گفته
 بهای او نیت مال نخواهد بود بلکه آنچه از او بازای نیت مال است که برین
 موهوبت دینار است اگر او خواهد شد و باقی بر ریه باقی خواهد
 ماند و از بهش رفت که هرگاه تمام او را نیت شود او را در وضع و ابقا خیار
 نیت پس خیار او مستلزم رخص خیار او باشد پس درین صورت خیار
 محقق نباشد **مهر جسم کور** اگر چه ظاهر عبارت معتصم دام طله درین
 که و انشی الفقهاء من صور تخمیر الامه المعقده ضوئ
 و احل لا موهوم آنت که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد

و بهر حال

که تصور بر این است و صورت دیگر نه داشته باشد اما بعد از آن ظاهر
می شود که دیگر صورت نیز مقصور است که چون درین مضمون شریک منظر
اینست که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت
کینه نصف حد باشد و باقی مال صاحب لو مساوی مجموع قیمت و مهر باشد
وینار باشد و قیمت بخت دینار و باقی مال سسی دینار چنانچه مجموع قیمت
وینار باشد چو درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد آنچه از کینه باز ای
ثلث باقی مال است که برین فرض چنانچه خواهد بود از آن خواهد شد و باقی
بر قیمت باقی خواهد ماند پس خیار که موقوف بر آن ادوی کل متحقق خواهد
بود و برین قیاس **فایده دوم** بیاید دانست که تفرید حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و قول عایشه رضی الله تعالی عنها که انت
تأکل الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد
بر آن بحسب ظاهر اشعار بر آن دارد که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بود
خواه صدقه واجب و خواه صدقه نیکو تر از آنکه الف و لام در الصدقة
یا الف و لام نیست یا الف و لام استغراق چه بحسب ظاهر حدیث در میان
نبوده که الف و لام عید تواند بود و بر هر تفرید عموم مذکور فهم می شود همچنین
دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن
علیه السلام در او ان منصرفه ای که از صدقه بود در دستند که تناول نمایند

پس بر مکی صد علیه و آله با و خطاب کرده گفته که کتب تا بیندازد و فرمودند ما
شرفک اما لا تأکل الصدقة **فایده** یعنی شعور پیدا کرد با آنکه مایه
نمیخوریم و تناول آن بر ما حرام است و باطل خلاف نشنیده است یعنی
اهل اسلام در آنکه صدقه واجب بر آنحضرت حرام بوده است
خلاف در صدقه سنتی است که یار ایشان حرام بوده یا نه علاوه بر کتاب
تذکره الفقه حکم بحرمیت آن بر آنحضرت کرده است بواسطه نقل
در وقت مرتبه آنحضرت و عدم لیاقت آن بمرتبه نبوت و منزهات است
اوجیه مذکور است که قبول آن متضمن ذلت و طواری است نسبت با خدا
و تسلط و تفوق صدقه و بمنع بر و و منزه نبوت و مرتبه رسالت
بلند تر است از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعی است درین مسئله
و اما ایماه علیهم السلام که در جمیع پاری جکر او بنده علیه و علیهم السلام
که درین مقام حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قول صدقه سنتی
حرام باشد چنانچه واجب حرام است و علاوه بر کتاب مذکور در حجاب
این قول داده است و حکم بر حرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل
سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از منافقان
که در میان مذکورند واقع اند آبی می کشیدند روزی با آنحضرت گفته
از روی تعجب و الحاکم که آب صدقه می آید حضرت در جواب فرمودند

انما نحن منكم انما نحن منكم الصدقة الفقة وصدقة یعنی هرستی که بر ما حرام
 نشد است مگر صدقات واجب از امور است که اهل سنت در وقت
 آن متصرفند و در طریق آن منفعت تمام است اما باقی بنی ما ششم و سادات
 جمیع علمای ما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سننی بر ایشان حرام نیست
 و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر و ثانی
 در جواب آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز دانسته و در
 بعضی حکم بجهت کرده و در حرمت صدقه واجب بر ایشان نیز خلاف
 کرده اند در آنکه حرمت مذکور مخصوص زکات یا شامل دیگر صدقات
 واجب نیز هست مثل صدق و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای ما عموم
 و در بعضی روایات و احادیث اشعاری بر تخصیص آن زکات است
 که مستند علامه رحمه الله که قابل بتخصیص مذکور شدن و جایز دانسته
 که منزه و رو کفاره را با ایشان دهند آنست و در مستند مذکور نظر است
 و به چنانکه خلاف کرده است درین که بنی ما ششم را اخذ زکات و دیگر صدقات
 واجب از نامش مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است
 بماده ای پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که
 درین حکم ملحقند یا و یا شامل ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز
 که از بنی ما ششم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین باب نظر

و الله اعلم

حسین نمائش نشاء بنو عثمان و رفت مرتبه ایشان آنست که مطلق
 صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه واجب و خواه صدقه سننی و خواه
 از نامش و خواه از غیر نامش **انجام** یعنی از اصحاب حال و در باب کمال اعتبار
 از مولانا جلال الدین محمد دوانی است در حاشیه شرح بیباکل در تحقیق آنکه
 آل بقره که صدقات بر ایشان روا نیست کیانکه کلامی ایراد کرده است
 که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت بآن واقعی شود و حاصل
 آن آنست که آل بقره آن کسی است که بآن حضرت ایل شود و رجوع او بآن
 حضرت باشد و آن بر دو قسم است اول جمعی که رجوع ایشان بآن هر دو
 رجوع موردی جسمانی است مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبه اولاد
 از اقارب مشار که در حرمت ظاهر نکون بر ایشان حرام شدن و دوم
 برخی که رجوع ایشان با آنحضرت رجوع معنوی روحانی است و این
 اولاد روحانی اند از علمای اعلام که در علم رجوع تمام دارند و اولیای کرام
 که در مرتبه کمال حسین اند و حکمای عالی مقام که در حکمت الهی خوض تمام
 نموده اند و از مشکلات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه
 در زمان آنحضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آنحضرت و علیه السلام
 ملحق شدن باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم
 بیشتر و نامتر است از نسبت طبقه اولی و اگر هر دو نسبت در یک کس

کلمه لفظ هرگاه اضافه شود بغیر جمع چنانچه درین فقره واقع است چون
لفظ او مفرد است و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود
و ضمیری که راجع باشد باو یا صفتی که محمول شود بر او مفرد آورده شود و جایز
که جانب معنی رعایت شود و ضمیر یا صفت مذکور بصیغه جمع ادا شود
میکونون لهم قائم و کلهم فاعلون و اینجا جانب لفظ رعایت
شده است چنانچه در کرمه و کلهم آیت و کرمه الفاعل و قوله انما
بعل این است و خلاصه مغیرش و الله اعلم انت که جمیع افراد انسان
روز محشر فرد و تنها بودند کاه قیامت در خواهند آمد و هدایت معنی
دالات بلطف است یعنی دلالتی که متلب بلطف باشد یعنی نزدیک
کردنش باشد بطاعت و دور کردنش باشد از معصیت خواه در ضمن
دالات موصل بمطلوب محقق باشد مثل قوله تعالی و الذین یصلحون
فیما انفقوا هم ربکم که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت
و قوله تعالی و الذین یصلحون فیما انفقوا هم ربکم یعنی آنانی که گشته شرح اند در راه خدا
و ضایع نگذاشته اند اعمال خود را و زیاده باشند که هدایت کند خدای تعالی ایشان را
و بصلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب
و اراة طریق مثل قوله تعالی و اما انتم و فکربناکم فالتحیی

المعصی علی الهدی و قوله تعالی انما انهدینا الی التبیان انما انهدینا
و اما انتم که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت
و قوله تعالی و انهدینا الی التبیان که چنانچه گذشت عبارت از راه
خبر و راه شر است و مراد نمودن انت از رسانیدن بیان از راه که آیت
و معوض امتنان نازل است و ظاهر است که در ضمن رسانیدن بر او
امتنانی نیست و ازین تحقیق ظاهر شد که تفسیری که متاخرین علماء اله
و گوشت اند که ایه است بمفعول فی بنفس متعدي شود مراد از ان دلالت
موصول بمطلوب است و اگر بلی بالام متعدي شود دلالت علی ما یوصل
الی المطلوب ضعیف است **مجموع** بیان این اجمال انت
که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالات موصول بمطلوب
که عبارت از رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیگر بدالات علی ما یوصل الی
که بمعنی اراة طریق نمودن راه است و بر تفسیر قول اعتراض کرده اند که
منتقص است باینکه کریمه و اما انتم و فکربناکم فالتحیی
علی الهدی زیرا که معنی آید و الله اعلم انت که اما انتم و فکربناکم
چون بر هدایت کریم این احوال ایشان را خبر یار کرد مذکور شد و خدا
بر هدایت یافتن و هدایت نیافتن و اگر معنی هدایت آن باشد معنی بین
خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب که دین حقت رسانیدیم پس ایشان را اختیار

ضلال است این کرده و ظاهر است که بعد از رسیدن به مطلوب و در آمدن بدین
حق دیگر خست یا بر می خیزد ضلال است بران تصور نیست پس معنی هایت آن نباشد
و بر تفریق ثانی و لایق آید که مستحق است که **آلله لا یفعل فی من یحب**
و آلله یفعل فی من یشاء یعنی برستی که نوازی خود به ایت
نمیکنی هر کس را دوست میداری و میخواهی که به ایت یابند و لیکن حضرت عز
چرا پس که شیت او باین قرار کبر به ایت میکند زیرا که اگر معنی به ایت ایت
طریق و نمود راه باشد نفی آن از جمله مملو است الله علیه و آله انما یشاء
زیرا که او طاعت تمام بواسطه آن مبعوث بود که راه حق را بگوید کسی نمی
و هیچکس از آن محروم نمیکند از دو متاخرین جمله بواسطه تعقیب آنرا
مذکوره قابل تفصیل شرح اند و گفته اند به ایت دو مفعولیت و تعدی
آن مفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بآلی مثل قوله تعالی **اعبدوا الله**
المتفیم و قوله تعالی **والله یفعل فی من یشاء** **الی جمله** است تفهیم
پس جایبی که مفعول ثانی به بنفس متعدی شدن باشد مراد از آن دلالت
موصول است بهایی که بآلی یا لام متعدی شدن باشد مراد از آن دلالت
علی یا موصول و اگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باید دید که مقام تعاضی
کدام معنی دارد و کدام معنی ضابط مقام است و موافق آن تغییر باید
کرد مثلا در ایت نمود چون بر تفسیر اول معنی فاسدی شود یا لام بآلی تغییر

باید کرد و باید گفت تغییر بر آیه ایت که **انما افعل فی من یشاء** **للمحب**
او **الی المحب** و در ایت من **احببت** باید گفت تغییر بر آیت که **انما لا**
تستبدی المحب من احببت تا معنی کلام باستقامت آیه و اعتراض
مذبح شود و چون این تفصیل تر مستحق است بکریه و هدیه **یا الله العزیز**
که با آنکه در ایت مذکوره هایت مفعول ثانی که بخیرین است بنفس متعدی
شده نمی تواند که از آن دلالت موصول مراد باشد زیرا که ایت مذکوره و معنی
امتنان نازل است مراد بخیرین چنانچه از پیش رفت راه و خبر و راه و خبر
و اگر مراد از ایت دلالت موصول باشد معنی این چنین خواهد بود که ما رسانیدیم
ایشان را بر او خبر و راه و خبر و ظاهر است که در ضمن رسانیدن بر او خبر و نشان
مستحق نیست پس نمونند بود که به ایت بران معنی محمول شود و همچنین
مستحق است بآیت **انما یفعل فی من یشاء** **او انما لا یفعل فی من یشاء**
که با آنکه متعدی بنفس است اگر معنی ایصال مطلوب محمول شود معنی
فاسدی شود چه کوزان دران صورت متحق نخواهد بود و کند معنی
وام طه از آن عدول کرده هایت را به دلالت بملطف تغییر کرده است
که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بهما و
و تفسیر طریحیت قال **مذکوره تعالی** **اعبدوا الله** **القرطبی**
والله و **اللا اله الا الله** بملطف و مراد بملطف هر امری است که نزدیک گردانده

بطاعت باشد و در سازش از معصیت و این معنی چنانکه گذشت اتم است
از افعال مطلوب و از امارت طریق و نمودن راه حق پس در مقام
گذر بران محمول بر ساختن خواه متعدی نباشد و خواه بجز و فتح و کلمه
عائیل السلام اغنی عائل یعنی جماعت قال فی القاموس عال
یعیل عیلا و عیلة و عیولا لا افتقر و اهد کلمه یعیل مشتق کلمه مراد
به هدایت ایجاد دلات موصلاست زیرا که دلات علی باب وصل و امارت
طریق بی گد سوال کند حاصل است پس از سوال اینان مترتب یافتن
چنانچه میگوید فکونی اکفکم و اهد کلمه یعنی سوال کنده این
تا شما را هدایت کنم و وحی نداشتن باشد و باید دانست که هدایت خدا تعالی
مرتب گزینان بر افعال بعضی اعلام فهم می شود و بیخ نوعت اول عطا کردن
قوتی چند که این را بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم رسد مشاقت
عقلی که عبارت از قوت و اگر است و عروس چنانکه ظاهری که عبارت
باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدارک پنجگانه باطنی که
عبارت است از حش و شکر و خیال و واهمه و محفله و حافظه دوم نصب
دلائل عقیدیه بر این که در نظر بعیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را
از فساد چنانچه تورات تعالی و هکذا بناه الخدیز اشارت بآنست
سیم ارسال بفرمان و انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید ان

هکذا القرآن یهدی للناس الحق **اولی** و **سوم** چهارم آنکه متکلف سازد بر
دلای ایشان آنچه معنی مستور است و بنماید ایشان استلزامی را که باشد
هدایت ایشان شود و بتسلیم ایمانی راست و العلام و وحی و امثال آن چنانچه
میفرماید و الذین عملوا الصالحات لنفکونهم بسکینم آنکه و در گذران
ظلمت به نهای ایشان از اوضاف ایشان از اگر کفاری بتدبیر و تعرف آن فایز
سازد و برده تعلق باز از پیش نظر ایشان بر دارد که بحکایات الهی باطلها
مشامین تواند نمود و بسبب آن کوههای انانیت و خود پرستی که سبب
ایشان شدن از هم پاشیدن شود و خود را بنیاده مشهور و من جملة او شوند
و آنچه غیر اوست هم را در معرض جلاک و فنا آورند و برده تعلق با سوار
که در پیش نظر دارند از هم درین بگویند ملک الیوم لله الواحد
الفقار فقرا کان خلاصک فی عجب و من شاء عن نفسه
چون شکست که کسی که مبادرت با اعمال صالحه و کردار نیک می نماید خضر و زو
و نماز و برپای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس را از اشتهای
و مفرق دست میدهد پس اگر آن از ان حیثیت باشد که توفیق بآن
عطیه است که از جانب حضرت عزت با و کرامت شرع و نفی است که از جانب
حق یا قوت است و بآن خائف و هراسان باشد که مبادا عمل او گناه و ناقص
و ناکام بعمل آید باشد و در معرض قبول الهی در نیاید و ترس تمام از اعمال آن

و است بانه که مباد او بگو تو فوق آن نیاید و همیشه از خدای تعالی توفیق
 زیاده کردن آنرا در خواست میکرد و بانه از این جهت و مسرت مذکور عجب
 نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر العباد باین
 از این جهت که کاری از او بخواهند است و منتصف بعفتی شدن که در
 در ضمن آن نجات حاصل شود و مرتبه بزرگتر یافته و خود را بسبب آن از
 ناصحت تعجب برکنار و اندوختن پندار که بسبب آن منتی بر خدای
 دارد و که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را
 از آن بزرگتر کنایه خواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله که فرموده اند لو که تکرر یثوب الخشب علیکم ما هو الا
 من ذلک العجب العجیب یعنی اگر از شما کنایه در وجود دنیا می رسم
 بر شما از امری که بمراتب از کنایه بزرگتر است و آن غیب است عجب
 و از امر المؤمنین علیه السلام منقول است که یثوب الخشب علیکم
 حسنه تعجبك یعنی کنایه که ترا بعد از آورد بتر است از حسنه
 که ترا بخواهد آورد الا فلا یستطیع العالمون علی اعمالهم
 که این حسنه یعنی باید که افعال کنند ارباب عالم و در قول
 بعضی اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجهی که بخواهند
 باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال

مفهومات جهان بسیار است که این از بران اطلاع نیست و کم علی است
 که از آن خالی باشد چنانچه مؤلف حدیثی که روایت کرده است عجب عارف
 جمال الدین احمد بن محمد علی در کتاب عمدة الدواعی از معاذ بن جبل از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم که ان الله تعالی خلق سبعة املاك
 قبل ان یخلق السموات فجعل فی كل سماء ملكا قد
 جعلها عظمة وجعل علی كل باب من ابواب السماء ملكا
 یزاولون الخصلة عمل العبد من جبر یضرب الی جبر یضرب
 ثم یترفع الخصلة بعمله و له مؤنة کون من التشریح اذا بلغ
 السماء الذی یأمر بحیث و یقول یقول یقول و اضربوا هذا
 العمل و جبه صاحبها انا ملک العیبه فمن اغتاب لادع عمله
 یجاوین الی غیره یعنی امری بدلت که مرئی قال ثم یضرب
 الخصلة من العبد و معهما عمل صالح فتمر به ترکیبه و یملن
 ثم یسلع السماء الثانیة فیقول الملك الذی فی السماء
 الثانیة یقولوا اضربوا هذا العمل و جبه صاحبها انا
 انا الذی یأمر فی السماء انا صاحب الدنيا لا ادع عمله یجاوین
 و مرئی الی غیره قال ثم یضرب الخصلة بعمل العبد
 ثم یضرب الخصلة و یضرب به الخصلة و یجاوین

الى السماء الثالث فيقول الملك فقروا امرؤوا بهذا العمل وجه
 صاحبه وظفره انا صاحب الكبر انه عجل وتكبر على الناس
 في عجايبه امر في ربي ان لا ادع عمله بجوارحه الى
 غيره قال وتصدق الحظفة بعمل العبد يتركها للوكيل الذي
 في السماء له دوى بالتبج والعزم والنج فتمريه الى السماء
 الرابع فيقول لهم الملك فقروا امرؤوا بهذا العمل
 وجه صاحبه ويطنه انا ملك العيان كان فيجب بنيه و
 انه عجل وادخل نفسه العجب امر في ربي ان لا ادع
 عمله بجوارحه الى غيره قال وتصدق الحظفة بعمل العبد
 كالقروم الزرقفة الى بعلها فتمريه الى ملك السماء الخامسة
 باليهاد والقدرة ملاين الصلوات ولذلك العمل مشهور كقول
 الله فيقول الملك فقروا انا ملك الحسد امرؤوا بهذا العمل
 وجه صاحبه واخبر على عاقبه انه كان محب من
 يتعلم ويعمل لله بطلعه واذا رأى لاحد فضلا في
 العمل والعبادة حسن ووقع فيه فحمله على عاقبه
 عمله قال وتصدق الحظفة بعمل العبد فتمريه الى السماء
 السادسة فيقول الملك فقروا انا صاحب الرخاء امرؤوا بهذا

العمل وجه صاحبه واطمأن اعينيه ان صاحبه لا يخرج شيئا
 اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخر او مرقا في
 شئت به امر في ربي ان لا ادع عمله بجوارحه قال
 وتصدق الحظفة بعمل العبد يتركها وورع وله
 صوف كالزبد وهو كفور البر ومعة ثلثة الاف
 ملكت فتمريه الى ملك السماء السابعة فيقول الملك فقروا
 امرؤوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب
 كل عمل ليس لي انه اراة رقة عند القواد وذكرا في
 الجالس وميت في الملك امر في ربي ان لا ادع عمله
 بجوارحه الى غيره ملاين يمكن في حاله قال وتصدق
 الحظفة بعمل العبد يتركها به من صلواته وركب وحيار
 ويح وعشر وخلو حسن وميت وذكرا كثير تبعة ملاكة
 السموات والاملاك التبعة بجلاعتهم فيقولون الحجب
 كلها حق فتمريه في ربي تبعا انه تشهد والله يعمل و
 دعاه فيقول انتم حفظت عمل عبيد في النار فيت على
 ملاين فتمريه انه لم يترك هذا العمل عليه عليه لمنق
 فيقول الملك انك عليه فتمريه فتمريه فتمريه

که حضرت عزت جل بر تابدست قدرت و عظمت خود و بخت فرشته آفرین
قبل از آنکه آسمان را بیا فرزند و گذارسته است در آسمانی فرشته را
از ملائکه سبعة که احاطه کرده است و فرا گرفت است آن آسمان را بزرگ
خود و بر در آسمان فرشته را در بان ساخت است پس حفظ که کاتبان
اعمال می نویسنند علی بن موسی را از وقتی که صبح می شود تا وقتی
که شام دست میدهد از آن بالای بر نه آن عمل را که بوقت عرض ساخته
و حال که مران عمل را از غایت نیکویی نوری باشد و خشنود باشد و نور
آفتاب تا آنکه آسمان دنیا را آسمان اولت می رسند و عمل که کور را بیا
و بسیاری وی ستایند پس کعبه بایشان فرشته که مومنان آسمان
بایستید و بزرگترین عمل را بر روی صاحبش که من فرشته غیبم و کسی
که مرکب غیب است خلق نمیکند که عمل او از من در گذرد و در کار من
مرا به این کار واداشته است حضرت فرمودند که بعد از آن روز دیگر
فرشته مکان مذکور بیایند و بایشان عمل مالمی باشد که از صاحب آن
در آن روز غیب واقع شد باشد پس آن عمل آسمان اول
تا آنکه برسند به آسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است کعبه
بایشان که بایستید و بزرگترین عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل
غرض نیاراده کرده است و من صاحب دنیا نمیکند که عمل او از من بگذرد

و بهر گوی بر سه حضرت فرمودند بعد از آن فرشته مکان مذکور عمل بنده
به دست آوردند که از غرض دنیا پاک باشد و بآن عمل حرج نمایند تا آسمان
سیوم برسند پس کعبه بایشان فرشته که در مقام دارد بایستید و بزرگ
این عمل را بر روی صاحبش که بر پشت او کتب فرشته که کرم بدرستی که
او باین عمل را بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکرار نموده
برورد که از من مرا فرموده است که نکند از من عمل او از من در گذرد و بهر گوی
بر سه حضرت فرمودند بعد از آن فرشته مکان بعل بنی بالا روند که
میدرخشید باشد مانند ستاره در خشنود و آسمان و مرا از آواز
باشد به تسبیح و سوره و ج یعنی می سرایش باشد که من این اعمال
و حال آنکه صاحب او در عالم کور غرض دنیا داشته باشد و مرکب غیب
و کعبه در مجالس نشین باشد پس صعود کتب تا آسمان چهارم برسند
پس کعبه بایشان فرشته که بجای او آنجا است بایستید و بزرگ
این عمل را بر روی صاحبش که من ملک غیبم بدرستی که او را
بسیار این عمل در نفس خج غیبی بهم رسیدن است امر کرده است
مرا برورد که از من که نکند از من عمل او از من در گذرد حضرت فرمودند
بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعل بنی از بندگان که مانند عروس
آرایش کرده باشند که بسوی و اما دشمنی برده باشند پس بیست و یک

صاحب آن عمل از دمایم مذکور عروج نمایند تا با آسمان پیوسته و آن عمل
 متفصل جدا و صدق باین الصلواتین بوده باشد و بوده باشد مرا از روشنی
 مانند روشنی آفتاب پس بگوید بایشان فرشته آسمان چه می گویید که
 من ملک مدبر و برتر از این عمل بایر روی صاحبش و بگوید از این گفتار اویدی
 که او صد برده است کسی که علم آموخت است و بر کسی که عبادت خدای خود
 می کرده است هرگاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت می بیند بر او صد می
 برده است و با او افتاده و مقدم بر او می شنود است پس فرشته گان
 مذکور عمل مذکور را بر او نوازان کرده و برکت او را بکنند و آن عمل بر او نیکو
 باشد حضرت فرمود که باز صد و نود و یک کاتبان اعمال عمل بنده که ازین فرموده
 نیز بری باشد پس بگذرند تا با آسمان ششم برسد پس فرشته آسمان ششم
 بایشان بگوید بایستد که من فرشته رحمت و برتر از این عمل بایر روی صاحبش
 و برتر از این بآن بصیرت چه می نمایم او را بر رستی که صاحب این عمل اصلاح
 بر کسی نمکند و چون بنده از بنده گان خدا اراده کنای نماید که مرا حضرت
 بافت عتاب او باشد مرا ضرری در دنیا با و عاید شود شهادت می نماید او را بآن
 و از آن فرحناک می شود امر کرده است مرا برورد کار من که نکرده ام عمل
 او از من و گذر حضرت فرمود که بعد از آن حفظ بالا روند عمل بنده
 که از روی و نمانی و اجتناب بر هر چه کاری بفعل آید باشد و بعد از

اولی

آوردی بوده باشد و شدت و صلابت مانند آواز هر دو روشنی بوده باشد
 مثل روشنی برق و بآن سه هزار فرشته همراه باشند تا با آسمان پیوسته برسد
 پس بگوید بایشان فرشته که موکل آسمان محترم است بایستد و برتر از این عمل را
 بر روی صاحبش من فرشته چه می گویید که صاحب می آیم هر عملی را که محض از برای
 خدای تعالی نباشد به رستی که او اراده کرده است باین عمل بنده می مرتبه
 خود را نزد باب حکم و نه کور شدن خود را در مجالس محافل و صیقه و آوازه
 خود را و شهرت را و لاف را نکرده است مرا برورد کار من که نکرده ام عمل ازین
 و گذر و بگوید برسد ما دم که حاضر تو علیه الله نباشد حضرت فرمود که بعد
 از آن معود کنند کاتبان اعمال عمل بنده از بنده گان و عال بعد از آن عمل بنده
 بر نواز و زکات و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و خا
 آن نموده باشند ملاک جمیع پادشاهان و فرشتگان و ملاک باشد که او را با جمیع پس
 عملی کنند جمیع مرتبه ها و جایها را تا بوقت قرب الی برسد و در برابر پروردگار
 ایستاده مشاهده دهنده از برای او بیکونی عملی که او کرده و عا کنند که از این
 او مرتبه قبول نماید پس خطاب الی در رسید بایشان که شما نگاه بانان عمل بنده
 من بید و من مطلق آنچه در باطن اوست به رستی که او باین عمل مرا
 اراده نکرده است که تحت من بر و با و پس ایشان در مقابل گویند لغت
 خود را و بعد از لغت ما هم که ما بر سر این اطلاع نداشتیم و این حدیثی است

خالص

روز قیامت و جاوید مانند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار
 باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و مرکب شود عمل صالح
 و کردار شایسته و پس آن گروه بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را
 به حسنات یعنی سوابق ایشان از اعمالی محو کند و لواحق طاعت بجای آن
 ثبت نماید و دست خدای تعالی آمرزش گناه کاران بنویسد و بعد از اینان
 بنویسند توبه حضرت آید را بر خوشی خواند و جلی گفت درین آیه شرط
 کرده است که آمرزش گناهان هر کسی را حاصل می شود که او بعد از توبه عمل
 صالح کند شاید عمل صالح ازین رو جو نیاید و در جو را تمام کلام حق بشنوم
 و بهتر ازین امر امید بدارد آنگاه این آیه نازل شد **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن**
يُشْرِكْ بِهِ وَلَٰكِن يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ یعنی هر کسی که شریک
 گرفت نمی آمرزد و از آن شرک آورده با و یعنی کفر آدمی آمرزد آنچه کفر از
 شرک و کفر باشد مگر کسی را که شریک آید یا آمرزش او تعلق گیرد حضرت اوست
 طلبد و در وفات گفت شاید من رجوع داشته ام که شریک خداوند بخیران من
 تعلق نگردد و در جو را تمام آیتی بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن
 این آیه نازل شد **قُلْ بِالْحَقِّ أَنزَلْنَا الْقُرْآنَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ** که با ترجمه اش
 مذکور شد و کسی گفت این زمان هیچ قیدی و شرطی نمی بینم و مسلمان شده اند
 حدیث وارد است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یغفر الله تعالی

آتی

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً مَّا خَطَرْتُ قَطُّ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ حَقِّي أَنْ
 أَيْلِسَ لِي ظُلْمًا وَلَٰكِنَّا جَاءَنَا أَنْ نَقِيبَ يَعْنِي هَرَأَيْتُمُ امْرُؤًا
 خدای تعالی گناهان را روز قیامت آمرزد و هر که هرگز بی طاعتی خطور نکرده
 باشد تا الله شیطا را امید واری تمام دست دهد که با و زبیده از آن فواید
 رسید **وَأَمَّا** اگر در دیگر صلواتی کرم غزا از یک گوید نفسی بر من و روایت
 شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند **لَا**
أَنْفَكُمْ تَذَرُونِ وَ تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَخَلْقِ اللَّهِ خَلْقًا حَسَنًا
 يَذَرُونَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ يَعْنِي الرَّبُّ يُوَدِّعُ تِلْكَ تِلْكَ مَا كُنْتُمْ
 و طلب آمرزش می نمایند از خدای تعالی هر آنکه خدای تعالی می آفرید جمعی را
 که مرکب گناه شوند و طلب آمرزش از او نمایند یا آمرزد ایشان را و اما اثر
 مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غفر الله در کتاب بحای
 علوم از امام محمد باقر علیه السلام که فرموده است یا صاحب خود انتم اهل
 الزاخر تقولون انما نحن امة في كتاب الله عز وجل قوله
 تعالی **قُلْ بِالْحَقِّ أَنزَلْنَا الْقُرْآنَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ** لا تقبلوا
 منكم منكم و نحن اهل البيت نقول انما نحن امة في كتاب الله
 قوله سبحانه **وَلَسَوْفَ يَجْعَلُونَ لَكَ مَرْءًا مِّنْ رَبِّكَ** یعنی شما ای اهل عراق
 عرب میگویند امید مند تر آیی که در کتاب الهی است این آیه است که

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُعْبَدُونَ إِلَّا لِيُغْنُوا عَنْكُمْ قُلُوبُهُمْ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ سُلُوكًا
 مِنْكُمْ اللَّهُ وَمَا كَرِهَ لَكُمْ سُلُوكَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ آمِينَ
 آیت این آیه است که وَلَوْ كُنْتَ فَاعْلَمْتَ بِمَا كُنْتَ تَفْعَلُ
 از زانی خواهد داشت تو پروردگار تو ای محمد آتد که تو را فی ثبوتی زیر که
 بپوشد سُلُوكَاتِ اللَّهِ علیه السلام تا یک کس از امت او در آنش باشد راضی نخواهد
 بود و مثنای او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزین شوند و آن
 احادیثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مرسله کان را و فرمود
 رحمت او بر ایشان وارد است بسیارست و لیکن با جرات کسی
 که امید بر رحمت او دارد و او را چشم آن است که گمان او آمرزین شود
 از اقدام بجغنی اعمال صالحه که موثر است بعد او حصول آنست و فرمود
 مَنْ عَمِلَ عَمَلًا مِثْلَ ذَاكَ لَمْ يَسْتَعِدْهُ كُورٌ يَسْتَعِدُّهُ
 چنانچه جمیع امت او معروف آن باشد و کلی اوقات آن حرف آن
 جبهه و آن نفعی بر امید و رجاء مترتب نیست و بخیر است و ناامیدی
 ثمرة ازان حاصل نمیشد مثلاً کسی که نمی بیند بر زمین و در وقت خواب
 و هرگز او از یک و خاشاک پاک سازد و کلاههای پیکانه را که باعث
 زرع است ازان دور کند و بعد ازان بنشیند و انتظار برود که از آبی
 و لطف او را دوباره خود و امید داشته باشد که وقت درو صد تقیر

منه

مثلاً او را حاصل خواهد شد این امید را باب عمل محدود میداند و خوب
 می نهند انگلی که خواست را شایع خود سازد و مطلقاً متعل شفت زراعت
 و تعب آن نشود و تمام سال تحت بر آسایش و راحت خود بگذارد و کلی اوقات
 خود را صرف او و او حسن لهو و لعب می نموده باشد بنشیند و انتظار
 می برده باشد که خدای تعالی از برای او زری خواهد رویانید و بواسطه او
 غله حاصل خواهد ساخت و بی انگلی و کندی دوران نموده باشد طبع آن
 داشته باشد که مثل آنچه از برای آن یکی که شب و روز درسی و تعب و کد
 تمام گذرانین است حاصل شده باشد از برای او نیز بی آنما حاصل شود و هیچ
 شک نیست که این معنی بر حقاقت و قرب دادن خود محمول خواهد شد نه بر
 و امیدی که بعد رحمت پس نیاز زراعت و آخرت که الدنیا من عمره
 انما خرفه و دل مومن زمین است و نمی که در آن کاشته می شود ایمان
 و طاعات و عبادات بمنزله آبی است که بآن داده می شود و پاک شدن
 نفس از اطلاق بدو مغایرت و بعد و باز و دشمنی آن از معاصی و امور ناپائیدار
 بمنزله دور کردن مسکن بریزد و خاشاک ازان زمین و کندن کلاهها
 پیکانه که باعث فساد زراعت و درو و قیامت و وقت درو آنست پس
 بر حذر باشد از آنکه شیطان ترافیب ندهد و بعضی رجاء و امیدی که
 توصیف آنرا شنیدن تسلی نموده از عبادت با اعمال صالحه و کردار پند

باز نیارد و نظر کن بر حال انبیا و اولیا و مشتقی که در اقدام بطاعات و عبادات متحمل شدند و در شب روز خود را از ان فارغ نمیداشتند انبیا ایشان را بجا و امیدی که ما را بر حمت و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل بوده و فی توانسته اند که بآن انعام نموده و متحمل این قدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه بمراتب بشمول حمت او مرتبه کان عامی را و عموم آنرا در انوار انوار و انوار عالم تربوده اند و نشان می دهد انکه که امید حمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور و سفاقت است با وجود نهایت امید و رجاء جمیع خود را در عبادت و طاعات و عبادات میگردانند و شب روز خود را از ان فارغ نمیداشتند انکه **سَلَّ اللَّهُ التَّوَكُّفَ وَالْهَدَايَةَ وَتَوَدَّاهُ مِنَ الذَّلِيلِ الْعَوَاكِبِ** **حدیث حسن و صحیح** روایت شده است بسندی که مقبول است شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی شیخ مفید علی الرضا بنی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب حدیث و استادی شیخ مفید علی الرضا است و در فنی حدیث و حدیث مرتبه بزرگ داشته و ثقات بسیار و در سال سبعم و شصت هجری بجزایر حرات ایزدی پیوسته حجت الله علیه و آله شیخ بزرگوار فقه الاسلام محمد بن یعقوب کلبی بن علی بن ابراهیم بن هاشم پدر ابراهیم بن هاشم زاین ابی عمیر که احوال ایشان مشکوفاست و استوفی بن حارث که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است

و تفحص و مستفاد بود از امام اربعین علیه السلام

علیهما السلام که گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يمين لولا الميع والدم ولا لعلولك مع كولاة ولا للمعزاة مع زوجا ولا لك في معصية ولا يمين في قطع مع شخ كرم و حرم نظام و در ضمن آغاز و دو غایتش در انجام **اعمال** مشتمل بر دو جنبه **شش اقل** خلاصه کلام امام علیه السلام انکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که کثرت سوگندی هرگز ندهد را با وجود پدر و مادر و خویشاوند و فرزندان را با وجود خود و فرزندی سوگند فرزند بی اذنی پدر گاهی که پدر در خواب باشد و سوگند زن شوهر را در اذن شوهر و سوگند بنی اذن خدای او منع نیست با منع و عمل بآن لازم نیست و با وفای ایشان معوق نیست علی اختلاف المذهبین و روایت نکرده کردن بر امری که مستثنی عصبان خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صلح رحم یعنی در اموری که مستثنی عصبان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صلح رحم و رفع رابطه خویشاوندان سوگند یا نذر نباید کرد و اگر کنند عمل بآن لازم نیست **شش دوم** لا یمین بین انما یعنی سوگند و در ماضی اتفاق آن سه قول است **اقل** انکه از زمین بمعنی قوت مأخوذ است زیرا که سوگند قوت می یابد بر فعل آنچه سوگند میخورند که از او فعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یا دمی کنند **دوم** انکه متق

ازین معنی نیست و برکت بواسطه حصول برکت نیست بزرگ
نام خدا که در ضمن آن تحقق است **سوم** آنکه ازین معنی دست راست
ماخوذ است بواسطه آنکه در زمان پیش که سوگند میخورد هاند دست راست
خود را بر سر راستی که بر دعوی او سوگند میخورد هاند میدادند و این
سوال است که بواسطه بی دقتی و غرض که موسوم به جمع البیان است ذکر کرده است
قوله مع والذین و لکن این اتم از آن است که بر باشد یا دختر و والدین
از آنکه آزاد باشد یا بنده اما کافر باشد یا حاکم او درین ماده حکم مسلم است
یاز تقریجی از علای المیر رضوان الله علیهم درین باب مقرر فرسین و غیر
حدیث اگر چه شامل کافرتیست ولیکن ممکن است که کافری است و رفع
سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیه است **فان تجعل الله**
على المؤمنين سبيلا یعنی مگردانین است هدای تعالی مگر کافران
برودن سبیل **ولا يملكون مع مولانا** مگر اهل ملک و بنده است
خواه غلام باشد خواه کنیز و مملوک و لافند او و خوا و یکی باشد و خواه
متعد باشد و ظاهر آنست که مملوک نیز اتم باشد از آنکه کل او بین باشد
یا بعضی و الله اعلم **ولا للذين كفروا سبيلا** یا متعذیر درین حکم
بازن فرست و او را نیز روانیست که بی اذن متمتع سوگند یا و کند
یا این حکم مخصوص زن و ای است و یا شرط است که شوهر بالغ باشد

اگر

یاز از اصحاب کلامی درین باب وین نشن نهادن نشن ظاهر حدیث متفر
بر تعلیم است در مسئله دوم و تعلیم نه کور محل بحث است و باید دانست
که مطلقا جمیع درایام حدیث که شوهر او را رجوع با و میرسد نیز در حکم شکم
در و و لکن در بعضی معصیه مذکور در لغت بمعنی و عین است و در
عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است یا ترک فعلی جزو و بکفایت میدهد
الله على متفرجا و فعلی آن متفرج العین است و در معارف
ضم عین و کسر عین هر دو عارض است **ولا يملكون في قطع**
قطع صلا حرم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع
صلا حرم صحیح نیست و منعقدی شود مثل آنکه کسی سوگند خورد که باید جزو
سخن نگذرد یا با او در خود معاشرت نماید و می تواند بود که راده کرده باشد
حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعه رحمه الله شامی را در آن در وین
نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد و الله اعلم **باب**
باید دانست که نفی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین
حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خدا و
زن را با وجود شوهر می تواند بود که بر نفی تحت محمول شود و اراده کرده
باشد حضرت بآن این معنی را که سوگند نه کور از ایشان صحیح نیست
و در اصل منعقدی شود یا بیشتر از آن اذن پدر و موی و شوهر ایشان را

و منعقد

ایشان را حاصل شود و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود و از موضع
 اعتبار یا قضا است نمی تواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل
 سوگند منعقد باشد و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کند یعنی
 اگر تفویض آن کند علم مقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکند در وقت
 استعمال اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو الفاضل مصطفی
 الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علی الرضوی نیز
 در کتاب قواعد الاحکام باین شرح و این قول را بجهان داده و استدلال
 کرده اند بر مطلب که در مجموع آیاتی که دلالت بر وجوب و غای سوگند
 دارد مثل قوله تعالی **وَلَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرْبِ** یعنی هرگاه در امری سوگند
 یاد کنید نفی آن کنید و بر مقتضای آن عمل نمایند چه ظاهر است عموم
 و وجوب علم مقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل اطلاق آن نماید
 و دلیلی نیست که در ماده که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن کند پس
 در غیر آن منعقد باشد و نمی گزیند حدیث فیم می شود چنانچه مذکور
 شد چنانچه احتمال نفی صحت دارد و احتمال نفی لزوم نیز در بعضی از
 استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال نظر
 و وجه نظر بنا بر آنکه مصنف از ام طاهر در حاشیه ذکر آن کرده اند
 آنکه یعنی که آیت مذکور دلالت بر وجوب علم مقتضای آن دارد

و نفی

بعین صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بهیچ
 وجهی که اذن زوج و مولی را شرط میداند بعین زوجی اذن زوج و
 بنی بی اذن مولی صحیح نیست پس عموم ظاهر است بر اینانی صحت
 نتواند بود و بعضی متأخرین مذکور را که عدم انعقاد سوگند است
 اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث نیز که معنی حقیقی نفی
 یعنی که منطوق این حدیث نفی حقیقت بعین است و در اصول مورد است
 که هرگاه بر معنی حقیقی تحول نتواند شد بر معنی مجازی حل باید کرد که اقرب باشد
 بحقیقت و اقرب بنی حقیقت بعین نفی صحت است پس نفی بعین را که اطلاق
 حدیث دال است بر آن بر نفی صحت عمل نماید که در نفی لزوم که از آن
 ابعده است و اگرچه قول ثانی مشهورتر است اما این قول از دلیل ظاهر است
 و الله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجبیت
 یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام چنانکه در لزوم آن
 بعینی نیست و در آن چه یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن
 که رفع آن کند شک نیست و مخفی نماند که نفی که در باب ولایت اولیای
 نموده در تفویض و عدم تفویض مذکور دارد است در ماده بعین است
 و پس در ماده مذکور نفی دارد نیست و بعضی از متأخرین علمای امامیه
 مذکور را بر بیان محل کرده اند و گفته اند که نذر آن جماعت نیز نفی اذن

نظر

رضوان الله علیهم

ایشان منتفی نیست یا منعقد است و لازم از علی اختلاف القولین و دلیل
 اینان درین حکم چندین موضع ندارد و بی روایت کرده است شیخ ابو جعفر
 طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن بن و شاکر گفت گفتیم یا امام
 کلام علی است که آن بی جایاریه حلف منها چیزی نیست
لله علی ان لا یستأمن احدکم فی الله بکذا یعنی برستی
 که هر کس برستی است که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدای راست من
 که او را هرگز نفوذ شوم امام علیه السلام فرمودند و فاکن مر خدای را ابو
 که با کرده و بنده خود علی بن و شیخ شهب علیه الرحمه در کتاب دروس
 بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث و قیود است
 و داده کرده است باین این دقیق را که ولایت دارد بر آنکه نذر سائیر
 عین می نامند پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و جن
 وزن نیز موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهر است باین معنی
 که در باب توقف عین ایشان بر اذن آن جماعت مردود است و ازین
 تسمیه که چه در کلام راوی فهمیده اند اما تعذر بر امام علیه السلام از ادعوت
 تکلف امام علیه السلام است باین و توفیقانی که توفیر امام علیه السلام
 بر تسمیه مذکوره بر تعذر بر تسلیم آن ولایت ندارد بر آنکه تسمیه مذکوره
 حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد

توفیر

و توفیر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام
 حضرت که **فی الله بکذا** و تغییر از آنچه راوی عین نامیده است
 در کلام خود و بنده آنست که تنبیه بر آن باشد نه توفیر آن و باطله اشغال
 این دلیل فی حدیث را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن
 توان نمود پس لای آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد
 اقتضای خود و الله اعلم بحقایق الامور **باب ششم** در بیانیه دانست که نذر که
 توفیرش سبق ذکر یافت بر دو قسم است مطلق و معلق نذر مطلق
 آنست که بشرطی موقوف باشد مثل نذر روزی و دار اندر کند و بگوید
لله علی ان اصوم علی ما یقینی خدای راست بر من که فردا روزه
 دارم بی آنکه بقای چاری یا نذر مسافری مشروط سازد و بگوید **ان**
شقی یقینی یا ان قد مر فلان من منعه فلیله علی کذا
و نذر معلق آنکه بامری ازین امور موقوف باشد مثل **ان شقی یقینی**
یا ان قد مر فلان فلیله علی ان اصوم کو ما یقینی اگر
 بچار من نغایاید یا فلان مسافر من بیاید پس چنان راست من که یکروز روزه
 دارم و کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درین حدیث که **لا تذر فی**
مکعبه شامل در دو قسم است چه نذر موصیبت چنانچه در ضمن نذر مطلق
 می تواند بود و تصدیق شود باشد مثل **لله علی ان امسج خا**

یعنی خدای راست بر من که آنکه چهار روز در من و دیگر که پنج ایشان
 باشد بخوانم در ضمن نزد معلق بجزی تواند متحقق شود خواه معصیت مذکور
 شرط بود نیز جزا مثل این شریعت حکما فیکلفه علی ان اصلی که گفتن
 یعنی اگر میسر شود مرا که شراب خورم پس خدای راست بر من کرد و گفت
 نماز گزارم گاهی که فرض نیست از آن نباشد چه اگر فرض آن باشد نزد معلق
 مستند است به اختلاف معلق آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا
 باشد و نیز شرط مثل این شریعتی فیکلفه علی ان اصول
 یوم القیام یعنی اگر چار من شفا یابد پس خدای راست بر من که بجز
 عید را که روزه است هم ام است روزه دارم و سید مرتضی خرد مطلق
 مطلقا صحیح نمیداند و حکم به بطلان آن کرده است خواه معصیت باشد
 و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمیفهمد مگر چیزی را که معلق
 بشرطی باشد چنانچه تعجب که از این گفت است نفع بآن کرده است
 و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نهدی که در قرآن
 و حدیث حکم بقوت آن شد می باید برین معنی محمول باشد و آنکه از معنی
 لغوی معنی دیگر تعلقش باشد خلاف اصل است پس بی گناه دلیلی
 دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم
 درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند بآنکه نذر مطلق نیز

نعمان

صحیح است بخند دلیل اول اجماع علماء بر حجت آن چنانچه پنج اوجوب شرعی
 علیه الرحمه تعالی آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق و اروضه و تعبیه
 بشرطی نیافتم مثل قوله تعالی **انی انکرت الذنوب لی** که بعد از آنکه
 عیسی السلام از مریم در وجود آنکه و او را نشسته در هر بر چیده اند و
 کنایه او گذاشته با و این نذر رسید یعنی اگر به منی ای مریم را و این
 یکی را و از تو پرسد که این نذر نذر کیست مگوی بدستی که من نذر
 کرده ام از برای تعالی روزه را یعنی خاموشی را به روزه و در شریعت
 اینان ترک کلام بوده است قوله تعالی **انی انکرت الذنوب لی**
نعمان و قوله تعالی **لیقربن یا الله ربنا** و اگر چه آن
 بشرطی لازم می بود در قرآن مطلق واقع نمی شد **سوم** آنکه مطلق واقع شد
 در کلام حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من
 نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا
 یعصیه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای تعالی نماید و اگر
 بگوید که دغای بند بر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد
 که عصیان خدای تعالی کند نباید که عصیان از او واقع شود اگر نذر مخصوص
 می بود بشرط و چنانچه مذکور شد سید مرتضی است امر طاعت مذکور بخبر
 نذر مناسب نمی نمود بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل

نشدند که و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطه کاری که ایشان
باو گمان برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد اینست که اخبار مذکور
از و باجاء و اشارت واقع شده بوده است و اطلاق قول بران که
در قرآن واقع شده از روی مجاز است **خبر** ابوعلی طوسی در تفسیر
جمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام بعد از زنده کردن
بافت از جانب حضرت تعالی شانه با قدر کلام بواسطه رفع گمان قوم
در حق او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و اس مرتبت در آن کلام
مذکور و بعد از زنده شدن و دیگر اخبار از زنده سابق بود و چنانچه گذشت و اما آیت
دوم اگر چه احتمال دارد که آن کلام که از زنی عمران صادر شده صیغه نذر باشد
نمایند کلام مفسرین مرتبت در آن کلام مذکور از و بعد از زنده شده
چنانچه صاحب کتاب میگوید روایت شده است که زنی عمران یقین بود یعنی
او را فرزندی نمی شد تا آنکه پر شد و آنان گذشت که دیگر احتمال حمل بر زنده و زنده
وقتی در سایه در حق نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه می خورد و او را
آنحال خوش آمد نفس بآل بر زنده شد و در مقام دعا و رآه و گفت **اللهم ان**
لك على نك ما شكر ان من تقف ولك ان انك و لك
على انك المفد من فمكون من مدته و ولد مني با و ليا
بدرستی که تراست بر من نذر از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی

که تصدق

که تصدق کنم بان بریت المقدس که بجای گویند ایشان بود تا از جمله مجاوران
و خدمت کاران آن مکان شریف باشد بطبیعی او در معرض اجابت و گداه
بریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کتاب اگر گویند شیخ
ابوعلی طوسی علیه الرحمة نیز روایت کرده است در کتاب مجمع البیان جایی
که تفسیر این آیت می کند از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده **ان الله عز وجل اوحى الى عمران اني**
وامرأتك ذكرا فبشره الا صغیرا و الا یمرؤ و یحیی
الذی یأذن الله و جاعله مزیلا الی بنی اسرائیل
عذات امرأته بئلك و هو امرؤ مریم علیها السلام
فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لك شیئی
یکلف فمحملا یعنی بدرستی که حضرت عورت جان ذره و می نهد
بحران پدر مریم که بدرستی که من بخشیشم ام مرا زنده که چه میگوید باشد
بلو نبوت نامی مادی را و از علت کوری و پاک می ساخته یا نه در
مهر و من را از وای پیسی و زنی می کرده باشد مرد که از بومانی خدای
تعالی و کرد این ام او را رسول از جانب خود بر بنی اسرائیل یعنی فرزندان
یعقوب چه که اسرائیل نام یعقوب بعد از است علیه السلام پس عمران این سخن را
بزن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حل گرفت او را

پروردگار بدستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم من است آزاد کرده
شود از قید تعلقات دنیا و خاصا برای تو بوده باشد و خدمت مسجد
تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس بسیار بزرگ
میداشتند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان خود را را
آن کار نذر میکردند و در نوع انبیا بر فرزندان انبیاء و الدین در امثال
این نذرناو واجب بود و این حدیث مشهور است بآنکه این قول مادر مریم علیها السلام
صیغه تکرار بوده و تکرار آنست نذر شده است و نبوده است چنانچه
موجب کثاف میگوید چه بعد از اخبار الهی بپنجشنبه فرزندان استیغای
او آفرینند که خداوند عالمی است که باو نسبت داده معنی ندارد و جانش
که درین آیت اشعاری باین معنی نیست چه حدیث زیاده برین دلالت
نکرده که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل ابریم علیها السلام
واقع بوده و ازین فهم نمی شود که قبل از حمل از و این نذر واقع نشد بوده
و اخبار خدای تعالی عمر از این پنجشنبه بر فرزندان باو منافاتی بنذر مذکور
که از زن او واقع شدن باشد ندارد چه اخبار مذکور بآن نبوده که فرزندان مذکور
ازین زن حاصل خواهند بود و بر تقدیر علم ازین او بآنکه فرزندان او در وجود خواهد
آمد می تواند بود که نذر مذکور از و پیش از اخبار مذکور واقع شدن باشد
و بآنکه درین آیت هیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد

مشر

بند سید مرتضی علم الهدی و اما آیت بیوم ذکر آن در مقام استدلال
بر مطلب مذکور بغایت عجیب می نماید زیرا که آیت دلالت ندارد مگر بر مدح
و خای نذر و حال آنکه نذری که سبب قبول این آیت بوده است ضرر و زیان
بوده است با اتفاق جمیع امت و چون مشهور است از آنکه این پنجشنبه
داشتند باشد ولیکن با واسطه تبرک جستن با نامی جمعی که آیت مذکور
بلکه مورد که این آیت در آن مودع است و دشمنان اینان نازل است ذکر
آن میکنند قاضی هندی و توفی خود از این عیال نقل کرده است که امام حسن
و امام حسین علیهما السلام چهارشنبه در رسول خدای صلوات الله علیه و آله و ابواب
اینان آمدند و میان جمعی بس ایشان روی بامیر المومنین علیه السلام آورده
گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطه پندیدن فرزندان خود بکنی پس
حضرت ایروفاط علیها السلام و فقه کبیر ایشان مذکور کردند که اگر ایشان ازین
جاری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که فوت
اینان تواند شد پس امیر المومنین علیه السلام از شمعون خبری شنید
چو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آورد که
و پنج قرص نان بخت پس چون وقت افطار شد نانهای مذکور را پیش
خود گذاشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی برایشان وارد شد و از ایشان
دریوزه توفی کرد پس اطعام او را بخود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را

بسایم اذنه و آن شب را بی آنکه در آن سوای دمی آب چیزی تناول کرده
 باشند بروز آوردند و روزش تا بروزه فرستند چون شام شد و
 طعامی که برستور روز گذشته ترتیب داده بودند بهشت خود گذارشتند
 که بآن افطار نمایند یعنی آمد و طعام از ایشان خواست هر بابا و داده خود
 همچنان بهم آبی گفتا که در خانه ناز و زور کرده و ایشان بر همان سنت بروزه
 آن قیام نموده و وقت افطار را داده هر حرف بهتیه قوی که داشتند نمودند
 که باز امیری بر در ایستاد و چیزی طلب کرد و ایشان بر همان منوال رفتند
 که نشسته ملوک داشتند پس هر صل علیه السلام نازل شد و این سوره
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و تا اینجا ترجمه کلام قاضی میفادوی بود و در
 خود و اما استندال بحديث من كان من ان يطعم الله فليطعمه
 اگر بیانی که بر انطباق آن بر طعامی مذکور شده تمام شود هر آینه دلالت نماید
 کرد بر آنکه نذر من و طاعت و من نذر من بعد از تمام شدن صادق ظاهر می شود
 و شما آن قابل شنید پس آنچه جواب شما شود از آن جوابی بفرمایید
 با آنکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی جبر احادیث
 حجت نمیدانند و بدلول آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر وجه
 نتواند و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده است مرتضی نیز یکی
 که از آن مستفادی نمود قابلیت چه زیاده برین از آن فهم نکرده نام

این حدیث در کتابی است که در آن
 آمده که هر کس که در روزی
 یکصد مرتبه بخواند
 این دعا را
 خداوند او را
 از آتش دوزخ
 نجات دهد

بزود عبادتی که متعلق نذر است از جمله معصیات نذر است چنانچه حتی
 که از برای انتهای غایت است اخبار بآن دارد و از آن معلوم نکرده و دیگر
 معصیت پس می تواند بود که نام بزود عبادت معصی آن باشد و دیگر
 معصیات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن و با باشد که استدلال
 کنند بر مطلب مذکور که تحت نذر مطلق است بخلافی که روایت کرده است
 آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام
 که اذ قال النبی علی النبی الی بیت الله وهو من حججه
 او علی هدی کذا و کذا فلیس فی حق یقول الله علی
 النبی الی بیت الله او یقول الله علی هدی کذا و کذا
 ان لم افعل کذا و کذا یعنی اگر بگویم شخصی که بر نذر
 رفق بخانه خدای تعالی بجای آوردن حج یا بر من است که این و این
 یا خود بر من بر داز قول مذکور چیزی لازم نمی شود یا آنکه بگوید خدای را بر من
 این هدی و این هدی اگر بفعل نادرم این را و این را بواسطه آنکه
 حضرت درین حدیث بیان کرده است نذر مطلق را یا آنکه بگوید الله
 علی النبی الی بیت الله و نذر معنی را یا آنکه بگوید الله علی هدی
 کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا پس هر دو صحیح
 و معنی نخواهد بود که چنانچه این حدیث افعال این معنی دارد که مذکور شد

این حدیث در کتابی است که در آن
 آمده که هر کس که در روزی
 یکصد مرتبه بخواند
 این دعا را
 خداوند او را
 از آتش دوزخ
 نجات دهد

قال بل برهان دارد پس تو فرمود که بر بنده ایشان وارد باشد این
 باشد که برهان مذکور من حیث مخصوصه در حقیقت به خصوصیت را
 در برهان مذکور برتر است پس هیچ دخلی نیست و بی لاف و خط آن نیز ثابت
 و در یاد مذکور من حیث مخصوصه متعلق نزد واقع شد است پس نفی
 وارد باشد والله اعلم بحقایق الامور **حکایت بیستم** روایت شد
 بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن
 محمد بن محمد و علی بن ابراهیم **بیستم** در او ابراهیم **بیستم** که
 احوال ایشان در صدر و حدیث میزدیم مذکور شد در عبد الرحمن بن الحجاج
 که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با صاحب خود حکایت میکرد و گفت
 قضا امیر المؤمنین علی علیه السلام مر بین من مجلین اصطفا
 فی سفر فلما اُمراد الفداء اخرج احدهما من نراد و
 خمسة اربعة و اخرج الاخر ثلثة اربعة و خمسة و
 ما یسیر فله عواذ الی کلناهما فاکل کل الرجل منهما
 حتی لم یبق شیء فلما فرغنا اعطاهما العاشر منها
 ثمانية دراهم ثواب ما اکل من طعامیها فقال لهما
 ثلثة اربعة لصاحب خمسة اربعة اربعة اربعة اربعة
 یعنی و بینک و قال صاحب خمسة لابل فاعطى کل

و احد

واحد مناسر القدر اعم علی حد و ما اخرج من الشاد قال
 فأتیا امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلك فکما سمع مقابلهما
 لهما قال لهما اصطفا فان قضیتكما دریتة فکلا لافق
 بیننا بالحق قال فاعطى صاحب خمسة اربعة و خمسة و
 و اعطى صاحب ثلثة اربعة و درهما و قال لهما الیس
 اخرج احدکم ما من مراد خمسة اربعة و اخرج
 الاخر ثلثة ما لافعة قال الیس اکل کل واحد
 منكما ثلثة اربعة غیر ثلث قال لافعة قال الیس اکت
 انت یا صاحب الثلثة ثلثة اربعة غیر ثلث و اکت انت
 یا صاحب خمسة ثلثة اربعة غیر ثلث و اکت الفی
 ثلث اربعة غیر ثلث الیس فی لک یا صاحب الثلثة
 ثلث رقیف من ثلث و یقی لک یا صاحب خمسة
 ربعین و ثلث و اکت ثلث غیر ثلث فاعطى
 کما یبکل ثلث رقیف و درهما و اعطى صاحب اربعة
 و ثلث بیعة دراهم و اعطى صاحب ثلثة اربعة
 و درهما یعنی حکم نمود و زی امیر المؤمنین علی علیه السلام میان دو
 مرد که در سفری با هم رفیق بودند چون اراده خوردن غذای با هم نمود

اگر چه فیما بین ما کلتا
 کفتم و الیس

یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود بر آورد و دیگری سه قرص نان پس
بریشان راه گذری وارد شد و ایشان او را بر سر سفره خود دعوت کردند
او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا بهر
از نان مذکور باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد راه
گذری باز داد و آنچه از نان ایشان خورده بود پشت دریم بر آورد و با ایشان
داد پس رفیعی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفی که پنج قرص نان
بر آورده بود که این و چهار دوشم برابر کن میان ما و خود و صاحب
پنج قرص نان گفت مگر هر کدام بعد از آنی که از توشه خود بر آورده ایم
ند میگیریم یعنی من پنج دهم بری دارم و تو سه دهم بر دارا و منی که
چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مافوق خود را
پشت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آوردند که میان ایشان
براستی حکم نماید پس حضرت امیر المومنین علیه السلام چون سخن
هر دو را شنید و بر حقیقت قصد ایشان اطلاع یافت با ایشان گفت
با هم صلح کنید که قضا شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول
نکردند و گفتند حکم کن میان ما براستی که با یغیر آن ماضی نمی شویم راوی
گوید حضرت امیر چون دیدند که میان ایشان سازگاری نمی شود مقام
تقسیم آن بریشان در آن وقت دهم از آنچه صاحب پنج قرص نان

دادند

دادند و یک دهم بصاحب سه قرص نان و چون این را از این تقسیم
یافتند فرمودند با ایشان که یکی از شما پنج قرص نان بر آورده بود و دیگر
سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه همان شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است
با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی
گفتند بلی گفت نه توای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی
و نه توای صاحب پنج قرص سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه همان شما سه
نان خورده است الا ثلثی و نه باقی مانده از برای توای صاحب سه قرص نان
از آنچه از توشه خود بر آورده بودی ثلث قرص و از برای توای صاحب
پنج قرص نان دو قرص نان و ثلثی پس او را بشمار و عوض آنچه از نان شما
خورده بود باز برای هر ثلث قرصی یک دهم پس بصاحب پنج قرص که دو
قرص و ثلثی از نان خورده است که عبارت از ثلث باشد هفت دهم
داد و باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی را از خود خورده بود یک دهم
جامع این احادیث که که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که
از امیر المومنین علیه السلام واقع شد بسیار است و کتاب تهذیب
الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه درباره از آن اشتمال
دارد و بعضی علما بزرگ را درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد
و من آن کتاب را در دواخان دین ام و تاریخ نهضت و قتاد و دیگر

یعنی آیا راهی بجوئی هست که بدست تو اقم آورد اگر آینه یا دانه خوش
آیند تراست نزد من از خراب بنگوی خوش کنی که او می تواند بود که همان
در معنی خود مستعمل باشد بنفین معنی تو بود و عکس یعنی عکس متوجه مالی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **قَالَ الْوُجُوهُ دُرٌّ نَفْعٌ دَالٌ وَكَرٌّ**
بی نقطه صفت مشبه است از دُرّ نفع دال و کرّ که معنی و سح و هر که است
فَقَبْلُ الْوُجُوهِ شَيْءٌ لَا مِنْ تَحْتِ الْخَنْدَقِ که غیر خندیه می تواند بود که
راجع به سر باشد یعنی موسر جمع که درخت خود را و در زیر را نهایی خود آورد
تا برخت غیر طامق شود و می تواند بود که راجع به سر باشد یعنی موسر رخت
خود را که وقت نشستن غیر زیر را نهایی او در آید بود از زیر را نهایی
بر آورد و جمع نمود تا بر کن نشود و برین تحت خندیه بر تقدیر اقل معنی
فی است یا من زاین است چه معنی خود چنانچه ظاهر است موافقت بآن
حل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است و در معنی خود مستعمل
ولیکن ظاهر آنست که غیر مذکور راجع باشد به سر چنانچه مرشد بآنست قول
حضرت که **خَفَّتْ أَنْ يُوَسَّخَ شَيْءٌ بِكَ** چه که عرض ازین کلام طامق شد
در مخاطب را و جنبه او بر آن که خوف مذکور کنایه از غلظت و اظهار است که اگر
بخت موسر در زیر را نهایی موسر در آید بوده است کنایه از سرسنگ بود
بود است پس طامق و تنبیه مذکور مناسب نباشد **أَنْ يُوَسَّخَ شَيْءٌ بِكَ**

بِئْسَ كُلُّ فَتْحٍ مراد بقرین شیطان است یعنی بد رستی که مرا شیطان است
که اغوا من می کند و بد را در نظر من خوب و احمی نماید تا بعل آورد و مستوجب
علاقت شوم و خوب را در کسوت بد درمی آورد تا از آن اجتناب نمایم و از هر
آن محروم مانم و این فصل ششمی که ازین در خدمت تو سر زد از جمله احوال
و راه پیدایی او بود **مَرَأَتُكَ جَعَلَتْ لَكَ نَفَقَ مَالِي** یعنی در مقابل آنچه
از من نیست یا و صادر شد نصف مال خود را با و ادا م تا مدارک خاطر او شود
و نفس از جری بوده باشد که دیگر این قسم عملی از سر سر زند قال **أَخَافُ**
أَنْ يَكُنْ خَلْفَ مَنَاقِبِكَ خَلْقٌ یعنی می ترسم که آنچه از کبر و غرور و بزرگ
جستن بر مردم و حقیر داشتن فقر و سبک اخلاق و سبک که از لوازم
تمول و مال داری است و در تو بسبب آن جمع است و نفس من در آید
و من نیز با آنها مشغول شوم **وَ اللَّهُ الْهَادِي وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ** **حَدِيثٌ**
سَيِّئٌ ام روایت شده است بسندی که متصل است شیخ صدوق
نقد الاسلام محمد بن بابویه القمی از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
که گفت روایت کرده است بمن ابو عبد الله محمد بن زکریای همدانی
بعری که گفت بمن شعیب بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین
بن زید از امام محمد بن باقر امام جعفر صادق علیه السلام از ابای زید که

صلوات الله عليهم أجمعين أما عن الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
عليه السلام قال تعالى رسول الله صلى الله عليه وآله عن
أهل البيت عليهم السلام قالوا فأنه يورث الفقر ونقص الثمن
ظاهرياً لا بشان وقال لا تجعلوا المساجد طرقاتاً
فيها ركبتين ونحو أن يقول أحدنا نحن فقراء أو على قاعة
الطريق ونحو أن يقول الرجل وترثه باؤ للتمسك أو للغير قال
إذا دخلتم الغائط فقبضوا القبلة ونحو أن يدخل الرجل
في سعة الجنة أو من قال أن يكسر الكلام عند الجاهل
وأنه لا يكون حرماً إلا في أن تكلم المرأة عند غير
زوجها وغير ذلك من هذا كثير من فضائله
ومما لا بد له من الشرب في البنية الذهبية الفضة
ونحو عن لبس الحرير والديباغ والقز للرجال وأما النساء
فلا بأس وقال صلى الله عليه وآله لعن الله الفخر وعامرهما
وعامرهما وشاهراً وشاهراً وباعها وشاهراً وأكل
منها وحاملها والنحول إليه وقال صلى الله عليه وآله
من شربها لم يقبل له صلاة أربعين يوماً وإن مات
وفي بعض شئونها كان حقا على الله أن يقيه

من طينة خيال وهو صديد أهل النار وما يخرج من
فروج الزناة فيصنع ذلك في قلوبهم فترثه أهل
النار فمهر من يلقى بطونهم والجلود ونحو من ضرب وجره
البهايم ونحو أن يقول الرجل للرجل لا تحيونك ونحو
فلان ونحو عن الكلام يوم الجمعة والإمام يخطب
أن يتعلل أميراً حق يعلم ما أجره ونحو أن يخال الرجل
في خيشته وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاك
أو شقوة فاجتنبها من مخالفة الله عز وجل حرم الله عليه
النساء وأمنه من الفرع الأكبر والخمسة ما وعد في
كتابي قوله تعالى ولين خاف مقام ربه جنان ومن
ملا عينه من حرام ملائكة عينه يوم القيامة من النار
إلا أن يؤتى وترجع ونحو عن الغيبة وقال صلى الله عليه
وآله من اغتاب امرأته قبل ما بطل صومته ونقص وضوؤه
وجاء يوم القيمة فتوح من فيه سائحة أنت من الجنة
تأذي به أهل الموقف وقال صلى الله عليه وآله من
ذرفت عينا من خيشة الله كان له بكل قطرة قطرت
من دموعه قطرة في الجنة مكمل بالذرة والجرار

بسیب آن جمیع آنچه در تکلیف ایستاد و پوستهای بدن ایشان
 و تنی کرده است از بدن روی چهار بایان و تنی کرده است از آنکه بگوید
 شخصی شخصی که لا یخونک و یخونک فلان یعنی قسم خورده بر تنی
 چیزی برین وجه که بگوید نه چنین است بزرگ تو یا بزرگ فلان و تنی
 کرده است از سخن کردن در روز آیدینه وقتی که خطیب بخواند خطبه
 قیام داشته باشد و تنی کرده است از آنکه مردور را کار فرمایند تا آنکه
 که مردوری او چندانست یعنی اول قرار مردوری او باید داد و بعد از آن
 باید کار فرموده و تنی کرده است از آنکه بگوید در رفتار خود و بطریق
 از باب بگوید راه رو خود فرموده اند بفرموده صلوات الله علیه و آله که کسی که کار
 بدی او را پشیمان کند که از جانب شرع بخیر از آن نشانی باشد یا شهود است
 و بعد از او بواسطه ترس خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام میگردد
 خدای تعالی بر او انش و نوح را و این می سازد او را از فرج اکبر که
 عبارت از روزی عرض اعمال با وقت اعطای آهالت و نماید کند باو
 آنچه باو و عین کرده است در تکلیف خود جانی که فرموده است **و لکن**
حالی مقام سیه جتان یعنی از برای کسی که بترسد از موقف
 پروردگار خود که بنکار از آنها در برابر او امیدوارند یا از ایستادن نزد
 پروردگار خود تا که در خود را عرض رسانند علی اختلاف التفسیر و تنی

کتابت الیه خصوصی
 علامه حسین - مرده

آماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسیب ایمان و عقاید درست
 مستحق می شود و دیگری را بسیب قیام با اعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسیب
 اعمال صالحه و دیگری را بسیب اجتناب نهای و ترک معصیت یا یکی را در مقابل عمل
 باو میدهند و دیگری را بجهنم و محض تفضل و مهربانی را بجهنم البته از فرج او
 مؤثر میدارند و دیگری را بسیب آسایش جسم که عبارت از اجتناب روحانی
 و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفسیر و کسی را که بکند چشمهای
 خود را از حرام و بر چیزی که دیدن آن او را روایت نظر کار و بر میگرداند
 خدای تعالی روز قیامت چشم او را از آتش که آتش که توبه کند و از آن رنج
 نماید و تنی کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه
 و آله که کسی که غیبت کند مسلمانی را بر این باطل می شود روزه او و وضو او
 می شکند و درمی آید بعرصه گاه قیامت باو بی دمانی زشت تر از تن مرده
 بیوی آن که اهل عصا از آن نهایت اید او داشته باشند و فرموده است
 صلوات الله علیه و آله که کسی که از آن چشمهای او از ترس خدای تعالی
 بر این بوده باشد او را هر قطره که از اشک او حاصل شود و قریه است
 مرقع بزرگ و جوهر که چشم بیستین مثل آن نرین باشد و کوشش
 ششون مانند آن نشین و ادراک بیستین بی بان نبوده و فرموده است
 صلوات الله علیه و آله که حق مدارد شر را و اگر چه چشم شما خورده و کم نماید

بر
و معها

قال في الفصاح ذرف الدمع يدرش ذرفا و ذرفانا اي سال يقال ذرف
حينئذ اذا سال و معها **باب** تنكيد و تنكيد بعضي وقت ميون دارا
که این حدیث متضمن نمی از بول کردن در نزد است بهر وقتی که از نشان
او باشد که میون بار آورد و اگر چه در زمان آیین باشد و بنا نهاده اند کلام
خود را بر فاعل که در علم اصول مقرر شد که بقای معنی مشتق مندرج
مشتق از روی حقیقت شرط نیست این بنا نیست بعلت عیب بلکه
آنچه در اصول مقرر شد بر تقدیمی که تمام باشد کفائاتی زیاده ازین نیکند
که بنا بر بول کردن در نزد وقتی که بالفعل میون داشته باشد مکرره
در نزد وقتی که یک وقتی میون دارد بوده نیز مکرره باشد و اگر چه بالفعل
میوه مناسبت باشد به وقتی که از نشان او باشد که در زمان آیین با آن
و اگر چه هرگز میون بار نیاروده باشد چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین
متصف بمعنی مشتق مندر خواهد شد با اتفاق مجاز است خلاف آنست
که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق مندر اقصاف داشته است
و بعد از آن اقصاف که در زایل شدن حقیقت است **باب** مجاز **باب**
ظاهر آنست که مراد بالا بینه در نهی زن از تکلم زیاده بر چه که حدیث
متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد مثل
اقرار کردن بر چیزی که در دنیا اوست که اگر کند و در دنیا او از حق مذکور

لی

برمی نشود و ادای شهادت گاهی که از جانب عالم شرع بآن ممکن
شد باشد و امثال آن پس برین تقدیر تحدید آن چه کلمه درجه میون خواهد
داشت زیرا که حدیث کلام بر تقدیر مذکور قدر ضروری است باجماع
علاجه آنچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت می شد باشد زیاده جایز نخواهد
بود و اگر پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند
ضرورت را بر ضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد
لی نگردد ضرورت شرعی کفائاتی آن نماید مثل رسیدن احوال غایب
از اجنبی که از سفر آس باشد که اگر نرسد او را اهل باحوال آن بهم نتواند
رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده
باشد و امثال آن و برین حمل اگر چه رفع اشکال مذکور می شود ولیکن در
جوهر تکلم پنج کلمه و کمتر در مثل این موضع جای بحث است و در نهایت
که توان گفت که بعضی علما قایل شد اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی
گاهی حرام است که شاید شهوری و بجم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد
و بدو آن حرام نیست بخلاف آنچه بحال الدین مذهب علییه در کتاب
تذکره الفقهاء این مذمت اختیار کرده پس خابراین حدیث محمول است بر آنکه
چیزی که زن قایل باشد که شاید شهوری و بجم در افتادن بفعل حرامی
بوده باشد تکلم زیاده بر پنج کلمه کرده است و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی

که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکن است که در هیچ کنایه یافت
و کنایه باشد چنانچه در معانی و تائید که **ان شقیر لقمه یسیر** و تائید
آنچه در شرح حدیث نیم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاری است
و مخصوص پنج را در آن است و عدم آن دخل نباشد نهایتش حتی که مذکور
چنانچه معنی نیست برین تقدیر نیز وارد است **ما یسیر** کویا
بعد از قبول غارت کسی شرخیده باشد یا چهل روز است که بر نمازهای
او در مدت مذکور ثوابی مترقی نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی
نست و او را بعد از آن قضای آنهایی باید کرد زیرا که باقیات عظاما را و
مجزی است و قضای آنها لازم نیست و این معنی مؤید است که در کلام
سید مرتضی علم الهدی مستقادمی شود که قبول عبادت امری است
مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که او ای آن متعین
بر است و در مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون از ایجابی آورد
ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر
خلاصی یابد و عبادت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ای
آن چنانچه رفع عقاب مذکور نماید و مترتب ثواب نیز باشد و میان این دو
تفاوت نیست و هر دو چنانچه بعضی گمان برده اند یک معنی نیست بر هیچ دلیل
اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید چنانچه که میفرماید **انما یعقل الله**

مرکب التین یعنی خدای تعالی قبول میکند مکر عبادت بر تیر کار را
با آنکه غیر عبادت بر تیر کار را نیز مجزی است با جماع کلام او
چون عبادت جانی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام
که گفتند **ربنا انقلنا** یعنی بار خدا یا در موضع قبول خود اگر عبادت را
با آنکه ظاهر است که از ایشان عبادت غیر مجزی قبول نمی آید **سوم** هم گویا
او تعالی شان را جانی که میفرماید **من انقلب علی عظاما** و **من انقلب**
من انقلب یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که تا بیل و قایل
فرزند آن آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول کرد با آنکه هر دو با آنچه
ماورد بودند عمل کرده بودند و از هر دو تکلیف بآن بر آید **مرجم** که
فعل است که چون آدم علی نبینا و علیهما السلام ماورد شد با آنکه و غیر بر لطف
از فرزندان خود را بر سر لطف دیگر دهد تا بیل را که یوسف نام داشت
و چند آن شکلی نداشت تا بیل داد و توانم قایل را که ایلها نام داشت
و در نیت حسن بود و باییل نامزد کرد و قایل ازین حکم ایمنه و گفت خود را
شکلی تر است و با من از محسم بوده او بمن اولیت آدم علیه السلام
گفت حکم خدای تعالی برین وجه صد و ریافت و مراد برین اختیاری نیست
قایل مسلم نداشت و گفت تو تا بیل را پیش از من دوست میداری لا اله الا
آنچه خبر روی تراست یا میدی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا

باور میکنی هر یک از شما قربانی کنید یا بچه قربانی هر کدام قبول کرد
اقلها از آن او باشد یا بیل گفتند در او و گوشتد فریبی که بقایات دوست
میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و گفت کرد که اگر قربانی من قبول کرد
ترک اقلها کنم و قایل صاحب نزع بود دستم بکنم ضعیف کم دانه بیاورد
و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول از شود و اگر نشود
من از خواهر خود دست باز ندارم **فَقَبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَقْبَلْ**
مِنْ الْآخَرِ پس قربانی یکی از ایشان که قایل باشد در موضع قبول را
برین وجه که آتش سفیدی دودی از آسمان فرود آمد و گوشتد او را
بمخورد و از دیگری که قایل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او درید
و بخوردن آن ملتفت نشد قایل آتش خشم با شغال در آن وجود
وین بعیرت او را گوشت یافت تا کرد با و آنچه و برای آن یافت آنچه
یافت چنانچه در محل خود بتفصیل مذکور است **جاء** حدیث دیگر
صلی الله علیه و آله که **إِنْ مِنَ الْقُلُوبِ لَمَّا يَقْبَلُ بَعْضُهَا وَ يَكْفُرُ**
بِأُخْرَاهَا وَ إِنْ مِنْهَا لَمَّا تَلَفَ كَمَا تَلَفَ وَ كَيْفَ تَلَفَ
فَيُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَ يَجْعَلُ مَا بَيْنَهُمَا بَعْدَ رِسْتِي که از جمله آثار نماز
که هر آینه قبول می شود نصف آن و ثلث آن و ربع آن و باقی بواسطه
قصوری که دارد مرتبه قبول نمی یابد و از جمله آثار نمازی است که در این

کردم

بیش

نفس

بسم

نور دین می شود چنانچه جائه کنند درم نور دین می شود و زده می شود
بآن روی صاحبش یعنی جزویش قبول نمی افتد بلکه تمام آن را بر روی
صاحبش میزنند که بر وجهی بآن قیام نموده بظاهر است که مراد بنابر
در حدیث مذکور نماز بخیر است زیرا که نماز بخیر جزوی در حقیقت نماز نیست پس
حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نماز را که جزوی است اما مرتبه قبولش
نمیدهند و قوای بر آن مرتبه نمی شود بلکه نوری که بر آن مرتبه می شود
استقامت عقاید است که بر ترک آن مرتبه است و بعضی نماز نصف یا ثلث
یا بعش قبول می شود یعنی گوشتد آن نصف یا ثلث یا ربع قوای که
بر فعل آن مقرر است می یابد و از باقی محروم می شود و الله اعلم **بهم**
الگو دوم حدیث در هر عصری و هر شهری که علی بجای می آورند بعد از
فراغ از آن قبول آنرا از خدا می خود و خواست میکنند و اگر قبول
و اگر نیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمی بود مگر پس از قیام بآن
علی زیرا که آنچه بر وجهی بخیر یعنی بعل آید به چنانچه معنی نیست جزوی
نمی شود و بعضی که قایل بعدم فرق شدن الله و قبول و اگر را بیک معنی
میدانند از دلیل اول همین وجه جواب گفته اند که تقوی و برین کار
سرمه نیست اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه استعمال
یافته است قوله تعالی **وَ إِنْ مِنْكُمْ كَلِمَةٌ شَعْوَى** چه مفسرین گفته اند

که مراد بکفر بتو درین آیه کفر بتبیه لا اله الا الله است که گفتن
آن از ظلمات کفر نجات می یابد دوم اجتناب از معاصی و منیبات
سیوم بر شدن از آنچه این کسر از یاد حق باز دارد پس با باشد
که مراد بتقین و نه کفر صاحب بنده اول باشند یعنی جی که خود را
از شرک و کفر بری ساختند و هیچ شک نیست که عبادت غیر ایشان مجزی
چه اسلام با اتفاق در مجزی بودن عبادت شرط است و عبادت
از باب شرک و فساد مجزی نیست و اینکه بعد از اسلام قضای عبادت
بر ایشان واجب نیست بواسطه آنست که اسلام باعث استغفار افعال
ما قبل می شود و از دلیل دوم برین وجه که گاه هست از انسان طلب
امری که حاصل است او را واقع می شود و مقصود ببط کلام و برین
ساختن سخن است با محبوب و خود را در معرض استیلا و افتقار
او را آوردن چنانچه در تعبیر **بَيْنَا لَا فَتَا خِذَانِ**
بَيْنَا اَوْ اَسْطَانَا یعنی ای برورد کار یا بریا یک اگر مجزی را فراموش
کنیم یا خطائی از ما بعل آید باشد از رویی که بواسطه درخواست
کردن امر واقع که عدم مواظف بر نیاست ذکر کرده اند یکی این
وجه است و از دلیل سیوم برین وجه که تعبیر شدن است و کثرت
ذکر کرده از عدم اجزا بعد قبول یعنی مراد بعد قبول در قول تعالی

و **لَمْ يَقْبَلْ مِنْ الْاٰخِرِ** عدم اجزا است که معنی آیت چنین باشد
که علی یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد بود
بواسطه خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن بود و از دلیل
چهارم آنکه مراد بعد قبول نماز در حدیث مذکور **ترتیب ثواب مطلق**
نیت بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم
آنکه با باشد که دعائی که بعد از فراغ بعل بواسطه قبول از مردم واقع
می شود بواسطه طلب ثوابی ثواب و عدم تنقیص آن باشد و درین
جوابها بجای چند بخاطر میرسد که اگر آن موجب اطیاب و دمازی سخن است
و آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شراب
خمر تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتیب معظم ثواب
باشد **تالیس چهارم** بیاید دانست که نبی پیغمبر صلوات الله علیه و آله
از غیبت یقین محمول بحریم است و معاوان با جماع علما حرام بودن
غیبت است در غیر مواضعی که بخیر شدن و حکم حضرت صلوات الله
علیه آید یا طل شدن روز و روز و منکر حدیث متضمن آنست معنی
بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه کوبا باطل شده
و ازین قبیل است حدیثی که روایت کرده است از شیخ ابو جعفر
طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام

كَسْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَثَابَ جَلِيلَةٍ
 لَهَا وَهِيَ صَائِمَةٌ فَلَمَّا عَاثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَقَالَ لَهَا كَلِمَةً فَقَالَتْ لِي صَائِمَةٌ فَقَالَ كَيْفَ تَكُونِينَ
 صَائِمَةً وَقَدْ سَبَّكَ جِلْدُكَ إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ
 وَالتَّشْرَابِ يَعْنِي سَبَّكَ رِجْلَيْ خِدَائِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَرَفَى دُشْنَامِ
 مِينَادِ بَلِيغِي كَدْرِي بَعْدَ بَعْدٍ مَا أَوْ بُوَدَّ أَنْ زَنَ رَوْزَهُ دَارِ بُوَدَّ بَسِ
 بِنَبِي صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَعَامِي جَافَرِ سَائِدِ وَجَوْنِ جَافَرِ خُشْدِ
 خُطَابِ بَانَ زَنَدِ كَرْدِ فَرَمُودِ نَدِ كَزِينِ طَعَامِ جَوْرِ آن زَن كُنْتُ مِنْ
 رَوْزِهِ دَامِ حَفَرْتُ فَرَمُودِ نَهْ جَوْنِ مِي نَوَانْدِ بُوَدِ كَرَوْزِهِ دَا شَتِ بِي
 وَحَالِ أَكْزَدِ شَتَامِ دَا دِي كَزِينِ خُورِ بَدِ رَسْتِي كَرَوْزِهِ هَبِنِ بَارِ دَا شَتِ
 نَفْسِ نَهْ خُورِ نِ طَعَامِ وَتَشْرَابِ نَبِتِ كَنِيهِ اَزْ أَكْزَدِ كَسِي كَرَوْزِهِ مِيدِ رُو
 مِي بَا يَدِ اَزْ جَمِيعِ مَنَائِي مَجْتَنِبِ بَاشَدِ وَبَا يَدِ دَا شَتِ كَزِينِ رَا بَرِي
 تَعْرِيفِ كَرْدِ اَنْدِ كَرْدِ أَكَاهِ سَاخْتَنِ غَيْرِ اسْتِ دَرِ حَالِ غَيْبِ اِنْسَانِ
 مَعِينِ يَكْسِي كُو حَكْمِ اِنْسَانِ مَعِينِ بَاشَدِ بَرِ اِمْرِي كُو دَرِ حَالِ بَاشَدِ
 وَنَسَبِ اَنِ بَا وُكُورِ طَبِيعِ اَوْ بَاشَدِ وَدَرِ عَرَفِ وَعَادَتِ نَسَبِ
 اَمْرِي كُو رَا بَا وَنَقْصِ عَيْبِ اَنْدِ خَوَاهِ اَكَا نَا يَنْدِ نِ مَكُورِ بَطْرِيقِ
 كَتَنِ بَاشَدِ وَخَوَاهِ بَطْرِيقِ اَشَارَتِ وَبَا يَدِ خَوَاهِ بَكَا يَتِ اَوَا شُودِ

وخواه بهر چه و قید انسان معین بر اوسط است که غیبت انسان غیر معین
 بیرون رود چه آن جایز است بانفاق مثل آنکه گویند یکی از مردم فلان
 شهر یا از مردم فلان قبیله که عددش محصور باشد فلان عیب دارد و
 از کسی که در حکم انسان معین است انسان غیر معین است نه جماعتی
 که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه گویند یکی از قاضیان شهر قاضی است
 وقتی که معلوم باشد که چند قاضی در آن شهر است چه ظاهر است که آن نیز
 غیبت است و اگر چه چنانکه از علمای متوفی آن شهر اند و قیود با مری که
 در و حاصل می باشد بواسطه آنست که بتان و اقرا از تعریف غیبت بیرون
 رود زیرا که آن نیز اگر چه مرام است اما غیبت است و غایب می شود و دیگر که
 نسبت آن با و مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت از نا و
 نقص و عیب دانند ظاهر است و بیاورد آنست که غیبت را در ده موقع
 جایز دانسته اند **اول** گاهی که نزد حاکم شرع کوای باید داد که از و علانی عمل
 واقع شد است مثل آنکه شخصی را بخورده باشد و حاکم خواهد که برو
 اقامت دهد نماید و از کسی کوای طلبید یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارش
 مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بران مطلع باشد کوای طلبید تا قصاص
 خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل نه کور با و جایز است بلکه
 واجب **دوم** جایی که خواهد نهی مکرر کند و بایر جمعی را با خود معاونت

جایز است غیبت

که از حد آن برآید یا قصد او این باشد که فیت او آن شخص برسد و فعل
خود باز ایستد **سیوم** گاهی که خواهر از کسی که بر وظیفی کرده باشد شکایت
نماید تارض ظلم مذکور از او نباشد **جہاد** گاهی که کسی با او شورت کند که
با فلان می خواهم هم مشورتوم یا معالجه نماید و آنچه مانند این باشد درین حال
آگاه ساختن مستشیر بر صفات ذمیر که از او دین باشد بخود نشن **نجم**
جرح کوه و نسبت دادن منق با او و تصور جای مجروح چه نام مذکور بر مدعی
علیه و وکیل او یا اتفاق جابر است همچنین جرح و تحقیق رلوی حدیث
که علامت خود کرده اند **ششم** تفصیل بعضی علما و مفسران بر بعضی مثل آنکه
بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر می نویسد
و امثال آن گاهی که متضمن انانیت و تحقیر او نباشد **هفتم** فیت کسی
که متظاهر بر منق باشد یعنی بر علایق منق میکرد باشد و از نسبت آن
با او استنکاف نداشته باشد یا بر یک قول **ششم** یا در کردن کسی که
بصفت پیری یا تقیبا خوشی مشهور باشد باشد چنانچه او را بآن شناسند
مثل فلان امور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد اعتقار و خست او
نداشته باشد **نهم** یا در کردن عیب کسی پیش بعضی که بران مطلع باشند
بشرطی که کسی بران مطلع نباشد غمی شنیدن باشد بنا بر قولی **دهم**
تنبيه بر خطای کسی در سند از سایل علی که حکم بران کرده باشد و یا بر یک

در خبری که در و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری در آن مسئله تابع او
نشود و فضیلت نبیعت و کسی آن خبر را راست نداند **عاشتم**
از کلام حضرت صلوات الله علیه که در آخر این حدیث که **لا صبیغ**
مع الاخر را بر فهم می شود که گناه میفره گاهی که بران مضر باشند
گیره می شود مثل آنکه اگر مردی جامه ابریشمی پوشیده باشد و بران امر را
نماید بر اینست بر شسته اند کوبه با آنکه در اصل آنرا از مغز شتره نموده گیره خواهد
بود و مشهور میان علما آنست که نفس امر را بر صغره گیره است نه بگوه
باهر گیره می شود پس کویا ایضاً این حدیث را که عجب ظاهرات
بر خلاف مقصود ایشان در در بعضی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند
گفت معنی حدیث آنست که بر اصل صغره یا باهر از عقابی مرتب نیست
بلکه بر نفس امر مرتب نیست کنایه از آنکه عقابی که بر صغره مرتب نیست در جنب
عقابی که بر امر آن مرتب می باید قدر محسوس ندارد و بمنزله هیچ است
و امر او در اصل مأخوذ از امر است که بعضی صند و بستی است و از این جهت
که بسیار امر میگویند چه موضوع است است از برای آنکه در آن زیر بندند یا آنرا
و بکنند بعد از آن اطلاق مشق است بر نباتات و زمین بر گناه
می آنکه بعد از قصد و آن در مقام مستفاد از آن در آید چنانچه کویا او را
بر گناه یا بر نباتات بران بسته اند و این وجه تسمیه مأخوذ است از کلام

بعضی مفسرین نیز تفسیر کرده اند که **لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا** و **لَمْ يَكُنْ لَهُ**
 و بعضی علما تقسیم کرده اند امر را برکنه را بر فعلی و حکمی و گفته اند امر را
 فعلی است که بر فعل واحد از معاصی دوام و در زندگی بلکه توبه در میان
 در آید یا اگر مملکت در مقام اکتار و بسیاری جنس مغایر آید بی توبه و اگر
 صغیره و احدی که توبه را نبرد و امر را یکی اگر عزم بر اعاده صغیره داشته
 بخشد بعد از فراغ ازان اما اگر یک مرتبه صغیره بعلی آمد و بعد از آن بخاطر نرسد
 که توبه ازان می باید کرد و عزم بر اعاده آن نیز نباشد ظاهر است که او را
 مقرر بر آن گویند انبی ترجمه کلام و محققانند که تفسیر امر را یکی عزم بر
 اعاده آن بر صغیره بعد از فراغ ازان که در کلام او واقع شدن مشعر است
 که اگر عزم باشد بعد از فراغ ازان بر صغیره دیگر غیر آن صغیره امر را صغیره
 از و بعلی ناسخ باشد و ظاهر از اقوال علما است که آن نیز امر را صغیره
 و تفسیر بعد از فراغ ازان نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر تعلیاتی
 آن میکند که کسی که طول سال عازم پیشین جامه ابروی باشد مثلاً
 و بواسطه عدم قدرت بر آن بعلی تیار و رده باشد او را مقرر گویند و این
 حکم نیز محل نظر است **ثانی** در تحقیق عدد یک یا بر و معنی کبیره
 میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع است جمعی ازان را گفته اند کبیره
 هر گناهی است که خدا می تعالی در قرآن مجید بر آن را وعده کرده است

عقاب

بعضی

و بعضی گفته اند که هر گناهی است که خدا می تعالی در قرآن شایع از برای
 آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر
 معصیتی است که اقدام بآن یا دارنم بآبی و بی پروائی فاعل و مفعول
 دینی و کروی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهی است که مرتش
 بدلیل قطعی معلوم شدن باشد و بر غنی این قول را که هر گناهی که در قرآن
 یا حدیث و عید بعقاب شدید بر آن شده باشد و گران مسعود نقل
 که گفته است اساقول سورة نسا این آیه بخوانید که **لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا**
مَا أَتَاهُ مِنْهُ نَكْرًا **عَنْكُمْ مِنْكُمْ** آنچه از این سوره
 منضم نمی ازان باشد کبیره است و باقی صغیره و حاجتی گفته اند جمیع
 گناهان کبیره اند زیرا که همه درین معنی شمرند که در ضمن آن مخالفت امر
 الهی بعلی می آید و اگر اطلاق کبیره و صغیره بر آن می کنند بطریق اضافه
 جافوق و یا تحت یعنی گناهی که عقابی که بر آن مرتبه است **ثانی** از عقاب
 گناه دیگر است نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر
 ازان صغیره مثلاً بوسه نسبت بر نام صغیره است و نسبت بنظر و کبیره
 و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است
 گاهی ابراز کرده است که ترجمه اش اینست این قول مذکور علی بن
 رضوان الله علیه زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نه باینکه

بعضی از بعضی اکبرند و صغیره و در میان کائنات نیست و اینکه بعضی را
صغیره میگویند قیاس کنایه است که از آن بزرگتر است و استحقاق
عقاب با فعل آن چنانست که برسد انتی ترجمه کلامه و بعضی گفته اند کائنات
اکبیره هفتاد و شش بجهت او قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است اگر
و قذف محصنه و غوره و مال یتیم و زنا و کفرین از یک کفار و حقوق
والدین **ترجمه** بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بر آن رفته اند که
کائنات کبیره که آید که کوهیست آنست مخدند و وقت کناه اول شرک
باشد یعنی شرک کفرین از برای خدای تعالی و پرستش و عبادت و عبادت
کنایه بی همتا است **ترجمه** قال تعالی **ان الله لا یغفر ان یشترک به**
یعنی پرستی که حضرت عزت نمی آید و کناهی را که متضمن شرک باشد
و قال تعالی **و من یشکک الله فقله کفره علیه الجحیم و ما**
و اما الشاکر یعنی هر کس که آرد بخدای تعالی و مراد پرستش
و عبادت شرک قرار دهد و او را یکناهی بی همتا اندازد به تحقیق که حرام می
بر و پشت و عباد و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود **ترجمه** و من یشکک الله
یعنی هر کس که کسی شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس خفت آن
حاصل باشد که **ترجمه** **یقل الله علیه الجحیم** و **ترجمه**
حال الشاکر یعنی هر کس که از روی قصد و عمد مؤمنی را که عالم

بنا بر آن

بنا بر آن

و دانند که کشتن او حرام است یا و شعل او دوزخ است که جاوید و آن
مقام کند **ترجمه** **سوم** قذف محصنات یعنی زنان است و آن زنانی که
که **الذین یزنیون المحصنات العاقلات المؤمنات**
لعقوا فی الدنیا و الاخری و لهن عذاب عظیم
یعنی آنانی که نسبت زنانیده زنمان شوهر دار که بر روی ایمان را گشته
باشند لعنت کرده اند و در معرض عذاب و عقاب الهی در آید و در دنیا و آخرت
آفرت و مرایشان را خواهد بود و عذاب شرک و عقاب شرک و در حدیث
وارد است که **من زنی محصنا او محصنة احبط الله عمله**
و یلک علیک يوم القيمة الف ملک یعنی یک روز و من
خلف به پیشون محمد **ترجمه** **لقد یومر به الحاکم** یعنی هر کس
و شتم زن را و بر مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهر دارد
مردی قبول کند به خدای تعالی عمل او را هرگز و مسلط سازد و هر روز باز
هزار مرتبه لعنت که از پس و پیش او آید و کشتن بدن او را میریزد
باشند بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ بزنند **ترجمه**
تعارف در مال یتیم بر خلاف حق که **الذین یأکلون**
اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطنهم
نارا و یصلون سعیرا یعنی پرستی که آنان که می خورند مال

یتیم را و انتفاع می برده از آن از روی ستم و بیداد اینست و چون
 کسی خورند در شکمهای خود آنش را زود باشند که در گرفت شوند با تش
 و نوح و بیاید دانست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیت مجزئ خوردن
 که عبارت از منفعت و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن
 از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بخورد و دیگر تغییر از آن بخورد
 بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردن است و تفسیر بظلم
 بواسطه آنست که اگر نفع بدون از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در
 عوض اجره علی که بجهت ایشان کرده باشد گرفت باشد یا آنکه بعد
 از رعایت غبط یتیم بعنوان فرض باز یافت آن کرده باشد مراد نخواهد
 بود و عقاب کور بران ترتیب نخواهد داشت اگر گویند هرگاه گرفتاری
 آن بعنوان اجره علی بر سبیل فرض باشد هر چند انتفاع از آن
 انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم
 بجهت اطراح آن استیجاب بقید ظلم نباشد چرا اینست که حکم
 نمیداریم که انتفاع نه کور را در عرف انتفاع مال یتیم نموند بلکه
 انتفاع مال یتیم است نهایتش بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق
 معنی مشتق چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق متلزم
 نیست و بر تقدیر تسلیم آن می تواند بود که تفسیر بظلم بواسطه

زیرا وقتی ناکند و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف در مال یتیم نیست مگر نفیس ظلم
 و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که در مقام خورندگان مال یتیم
 بهر مگره قیامت در آیند در عالمی که آتش که درون ایشان از آن بر باشد
 زبانه میکشند باشد و بر دمان و پهنی و گوش و چشم ایشان ظاهر می شود
 باشد و اهل عصا است ایشان را این علامات می شناخته باشند که ایشانند
 که در دایره قیامت بخوردن مال یتیم کرده اند حکم را توفیق در کشیدن
 زان روزی باد **بهم** زنا کردن و برخلاف قانون شریعت قرا برداشتن
 مباشرت زنا شدن که **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ**
لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهْلًا یعنی کسی که بفعل آورد
 شکم بخورد و خون ناحق و زنا را یا به جرایم دیگر واری خود را در دوزخ
 شود مراد از عذاب روز باز پسین و جاوید ماندن در آن عذاب و ناحق
 که خور جوی اعتبار باشد از عید مسعود روایت شده است که گفت از
 رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از
 دیگر گناهان بیشتر فرمودند آنکه خدای خود دیگری را در عبادت شریک
 سازی و او را یکتای بی همتا ندانی که بعد از آن کدام گناه فرمودند
 آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا تقبلی از طعام تو یا تو بخورد
 که بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی یا زنی همدیگر خود بعد از آن

بواسطه تقدیم کلام آنحضرت این آیه نازل شد و اول آن آیه
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقُولُونَ لَشَيْءٍ
الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ و در حدیث از امام جعفر
 صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود
 امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که للذین است جنابا ثلث فی
 الدنيا و ثلث فی الآخرة انما الله و فی الدنيا فانه لا یحب
 یؤمن بالوجه و یؤمن بالفق و یعمل الفاء و اما اللواتی
 فی الآخرة فخط الرب عز وجل و یؤمن بالجناب و یؤمن
 فی الناس یعنی هر زمان که در پیشش خلعت حاصل است در دنیا
 و در آخرت اما اگر در دنیا نیست آنست که نور روی رای بر روی پیشانی
 حیات می آید و فضا و زوال از یک میگرداند و اما آن رسیده آخرت است
 سخاو و غضب بر و در کار عز و جل است که در قیامت او را فرا خواهد
 و تا خوشی و صعبت حساب که در او این آن گزیری نخواهد داشت
 و جاوید بودن در آتش و دوزخ که جزای شرکان و کافران است
 که حق از جناب کفران گاهی که در کای معصوم یا نایب او باشد قال تعالی
بِأَنبَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ الْقُرْآنُ كَفَرُوا أَفَرِحْتُمْ أَنْ
تَقُولُوا لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ

و
 و

لَقَالُوا أَتُحِبُّونَ الْإِسْلَامَ وَتَقُولُونَ لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ
 یعنی ای آنان که ایمان آورده اید بر پیغمبر خدای چون بر چنین نازل
 که که فرشته انبوه پیش و در هم چو سته برای جنگ گردانید بر ایشان
 پشتمان را یعنی هر بیت میکند و مکرزید و هر کس مکرزید بر ایشان در نزد
 پشت خود را و بگویند مکر آنکه مکر دیدن او بقیعه آن باشد که دشمن را
 بر جنگ دیر سازد پس بجای آنکه باز کرد و پایشان جوید مکر وی از مسلمانان
 نادمه او شوند بقیقه که باز کرد و بخشیم بر سر از خدای تعالی و باز گشت
 دوزخ باشد و بدجای باز گشتی است دوزخ عاقبت شدن بر پدر
 و مادر و عیال ایشان و در زیدن نه را که حضرت عزت عاقبت پدر
 و پدر را بجای رفتی خوانم است آنجا که فرموده است **وَلَا تَقُولُوا لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ**
 یعنی بر روی پدر و مادر و عیال خوشت آمیز مگوی و از ایشان جنگ میا
 و محبت ایشان را گران مشر و بانک بر ایشان مزن که خشنودی خدای
 تعالی از تو بخش نودی و رضای ایشان باز بسته است و در حدیث
 وارد است که فلینکمل الفاء و منشا و فلن یکمل الحجة
 یعنی هر کس عاقبت پدر و مادر شود کوی کنای که خواهد بعل آورد که هرگز
 روی پشت نخواهد دید و درین باب که کنایان کبیره مختصر اند درین

هفت کن که اتمات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذمه ایشان مطلق است
 حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت شده است و آن اینست
الْكِبَارُ مَعَ اعْظَمِهِمْ اَلْاِثْمُ اَلَّذِي مَاتَ بِهِ وَ قَتَلَ النَّفْسَ
وَالزَّانَا وَاكْلَ مَالِ الْيَتِيمِ وَ قَدْ فَتِ الْمَحْصَنَةِ وَ عَوْرَتِ الْوَالِدَيْنِ
وَالْفِرَاقِ مِنَ الرَّحْمَةِ یعنی کبیره هفت است بجهت آنکه کسی که در اینها مرتکب شود
 معصیاتی بجهت آنکه بجهت معصای بزرگتر از این است که کبیره هفت است یعنی کبیره
 کبیره هفت است بجهت آنکه کسی که در اینها مرتکب شود در مصروفات الهی در آن
 و این هفت گناه پاک باشد هر چند بهر مقام قرار داشت در وسط معصیاتی
 که در رتبه های آن از طایفه ای بمرتبه ای دیگر باشد و بعضی سیزده گناه دیگر را نیز از کبیره
 شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال گویند که در این هفت گناه یا هر
اول لواط که عبارت از نزدیکی کردن بهر آن و مردان است و آن
 گناهی است بزرگ و خطائی است عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات
 الله علیه و آله روایت شده است که **لَمَّا عَمِلَ قَوْمٌ لُوطًا عَمِلُوا**
بَكَّتِ الْمَاءُ مَرَّةً إِلَى مَرَّةٍ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى السَّمَاءِ
بَكَّتِ السَّمَاءُ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا الْعَرْشَ فَانْحَالَ اللَّهُ
عَنْ وَجْهِ إِلَى السَّمَاءِ امْطَرَهُ عَلَيْهِمُ الْحِجَابَ وَ اَوَكَلَ
حُجْرَتِهَا لِمَنْ فِيهَا أَنْ أَحْبَبُوا بَعْضُهُمْ بَعْضًا یعنی چون قوم لوط پیغمبر

علی نبینا وعلیه السلام عمل آورده آنچه بعمل آورده اند بکر است زمین از عفت
 آن کنه به سوی پروردگار خود چند آنکه اشکهای او با آسمان رسیده و بکر است
 آسمان چند آنکه اشکهای او بهر شش رسیده پس می فرستاد حضرت زین
 با آسمان که برایشان سنگ ببارد و می فرستاد بر زمین که ایشان را بخورد و در
 و فرود بر ایشان فرموده عمل نموده تا رسید بایشان آنچه رسیده و گفت
 که قبل از قوم لوط علیه السلام زنی اقدام باین عمل واقع نشد بود که
مَا سَعَتْكُمْ بَعْلًا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ و در صورت وارد است
 از ائمه المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلى الله عليه
 و آله ان الله تعالى حين امر ان يهبط آدم و حوا و جنة
 و هبط الهمير و لا نوجه له و هبطت الحية و لا نزع لها
 فكان اول من يلعن الله الميس فكانت ذميرته من
 نفسه و كذلك لعنة يعني بهر کسی که عداوتی با خداوند تعالی و قتی که
 فرمود آدم علی نبینا وعلیه السلام فرود آید بر زمین باین خود و
 المیس فرود آمد و زنی با خود داشت و مار فرود آمد و جنت او با او
 نبود پس اول کسی که اقدام بلواط نمود بانفس خود المیس بود پس
 آیه او از در وجود آمده و همچنین بار و از امام محمد باقر علیه السلام
 روایت است که گان قوم لوط افضل قوم حاققه الله

فَطَالَهُمُ الْيَسْرُ الْعَلْبُ الشَّدِيدُ وَكَانَ مِنْ فَضْلِهِمْ أَنْفُسُهُمْ
 إِذَا نَزَحُوا إِلَى الْعَمَلِ خَرَجُوا بِأَجْمَعِهِمْ وَتَمَتَّ النَّاسُ خَلْفَهُمْ
 فَأَبَى الْيَسْرُ عِبَادَتَهُمْ وَكَانُوا إِذَا ارْجَعُوا عَرَبَ الْيَسْرِ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا لَوْ أَنَّ صَهْبًا لَدَى
 يَحْيَى مِثْلَ عَنَاقُورٍ مَعَهُ وَأَقَادَ هُوَ الْيَسْرُ كَأَحْسَنَ مَا يَكُونُ
 مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقَالُوا إِنَّتِ الْيَسْرُ تَحْبِبُ سَاعَةً فَقَالَ
 لَعَنَ مَنْ نَبَذَ مِنْهُ فَأَخَذُوهُ وَاجْتَمَعَ أَرَأَيْتُمْ عَلَى أَنْ يَسْأَلُوهُ
 فَيَقُولَ عِنْدَ جُلٍّ فَلَمَّا كَانَ الْقَلِيلُ صَبَّاحٍ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا لَكَ
 فَقَالَ كَانَ ابْنِي يَتَوَقَّعُ عَلَى بَطْنِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَهْ عَلَى
 يَطْفِئُ قَالَ فَلَمْ يَزَلْ يَدُلُّكَ الرَّجُلُ حَتَّى عَلِمْنَا أَنْ يَعْمَلَ
 بِنَفْسِهِ فَأَلَا وَلَئِنْ عَلِمَ الْيَسْرُ أَنَّ ابْنَهُ هُوَ تَمَّ أَمَلٌ فَقَرَّبَهُمْ
 فَأَصْبَحُوا لِيَعْمَلَ الرَّجُلُ يَحْبِرُ فَمَهْ مَا يَعْمَلُ الْغُلَامُ وَيُجِيبُهُمْ مِنْهُ
 شَيْئًا لَا يَرِ قُوَّةَ قُوَّةٍ فَوَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِيهِ حَتَّى لَقِيَ الْوَا
 بَعْضُهُمْ بَعْضًا ثُمَّ عَمِلُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا الطَّرِيقُ فَيَعْمَلُونَ
 بِهِمْ حَتَّى تَرَكَ مَدِينَتَهُمُ النَّاسُ ثُمَّ تَرَكَُوا نِسَاءَهُمْ فَأَقْبَلُوا
 عَلَى الْعُلَمَاءِ كُلِّهِمْ أَيُّ الْيَسْرِ لَعَنَهُ اللَّهُ قَدْ أَحْكَمَ
 فِي الرِّجَالِ دَامَ إِلَى النِّسَاءِ فَقَرَّبَهُمْ نَفْسُهُمْ قَالُوا إِنَّ

أَمَلٌ فَرَّ

مِنْ جُلٍّ لَكِنْ يَعْمَلُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَعَلَى أَنْتُمْ فِيهَا يَتَكَلَّمُونَ
 فَعَلَى وَعَلَى لَكَ لَعَنُوكُمْ لَوْ عَلِمَ السَّلَامُ وَيُوصِيهِمْ فَلَمْ يَقْبَلُوا
 مِنْهُ وَلَمْ يُطِيعُوا حَتَّى اسْتَعْتَبَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ
 فَلَمَّا مَلَكَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَبْرِيْلَ وَمِيكَائِيلَ
 وَإِسْرَافِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي رُوحِهِمْ لَنْ عَلَيْهِمْ مَا قَبِلَ
 فَمَرَّ بِالْوَطَاءِ وَهُوَ حَبْرِيْلُ فَقَالَ ابْنُ تَرْيَدُونَ قَدْ رَأَيْتُ أَجَلَ
 مِنْكُمْ قَدْ كَانُوا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ فِيهِ الْمَلَكُ قَالَ أَوْ لَمْ
 يَلْعَنُ مِنْكُمْ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ هَذِهِ الدِّينَةِ أَنْفُسُهُمْ بِأَحَدٍ
 الرِّجَالُ يَقْعَلُونَ بِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ الدَّمُ فَقَالُوا أَمْرٌ نَدَانُ
 ثُمَّ سَطَفَا مَا لَمْ يَكُنْ يَكُونُ قَالُوا وَمَا هِيَ قَالَ صَبْرٌ وَهَاشِيَا
 حَتَّى بَاقِي إِخْلَاطِ الظَّلَامِ قَالَ لَجُلُّوا قَبِلَتْ ابْنَتُهُ قَالَ حَبْرِيْلُ
 لَعَنَ حَبْرِيْلُ وَجَبْرِيْلُ لَعَنَ مِيكَائِيلُ وَجَبْرِيْلُ لَعَنَ عِبَادًا وَيَعْقِلُونَ
 بِهَا عَنِ الْبَرِّ فَلَمَّا أَنْ ذَهَبَ إِلَى الْبَيْتِ فَأَقْبَلَ الْمَطْرَفِي
 الْوَادِي فَقَالَ لَوْ طَا السَّاعِدُ يَدْعِي بِالْعَبِيدِ الْوَادِي قَالَ
 قَوْمُوا حَتَّى تَعْمَلَ لَوْ طَا مِثْلِي فِي أَهْلِ الْخَائِطِ وَجَعَلَ حَبْرِيْلُ
 وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ مَشُورَى وَسَطَ الْقَرْيَةِ فَقَالَ يَا بَنِي هَهْنَا
 قَالُوا أَمْرًا أَنْ تَمُرُّ وَسَطَهَا وَكَانَ لَوْ طَا يَسْتَعْمِلُ الظَّلَامَ وَتَمُرُّ

كَلَّتْ

سَيِّدَانَا

الْبَلَدَيْنِ اللَّهُ وَأَخَذَ مِنْ جُحُشٍ مِثْلَ مَرْجٍ فِي الْبَرَقِ فَأَمَّا
أَهْلُ الْبَلَدَيْنِ كَأَنَّهُمْ عَلَى بَابِ لُوطٍ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْعِلْمَانِ
فِي مَنَزِلِ لُوطٍ قَتَلُوا أَيْلَا لُوطٌ قَدْ دَخَلْتَ فِي عَمَلِنَا قَالَ هُوَ لَكُمْ
ضَيْقٌ فَلَا تُقْتَضُونَ قَالُوا لَمَلَكٌ خَدَّائِكَ وَاحِدًا وَاعْطِنَا إِنَّا نَنْتَهِزُ
قَالَ فَادْخُلُوا الْحُجُورَ قَالَ لُوطُ لَوَ أَن بَيْتَكُمْ قَرَى أَهْلُ بَيْتٍ مُتَّقُونَ
مَنْكُمْ قَالَ قَدْ أَفْعَوْا عَنْكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَابْتَغُوا لُوطَ وَطَرْتُمْ لُوطًا فَقَالَ لَهُ
جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا مِثْلُ بَيْتِكَ كَمِثْلِ بَيْتِكَ وَأَخَذَ لَقَائِمِينَ
بَطْنًا وَمَنْزِلًا بِهَا وَجُوهَهُمْ وَقَالَ شَهِدُوا جُوهَهُمْ فَصَحَّى أَهْلُ
الْمَدِينَةِ كُلُّهُمْ فَقَالَ لَقَائِمُ لُوطُ يَا مِثْلُ رَجُلٍ بِنَا أَمِيرٌ ثُمَّ فَرَّقُوا
قَالُوا أَمْرًا أَن نَأْخُذَ بِهِمْ بِالشَّجَرِ قَالُوا أَلَيْسَ كَمَا خَلَقْتُمْ قَالُوا
مَا خَلَقْنَاكَ قَالُوا نَأْخُذُ بِهِمْ السَّاعَةَ قَالُوا أَيْلَا لُوطُ إِنَّ مَوْعِدَهُمْ
الْعُجُومُ أَلَيْسَ الْعُجُومُ بِمِثْلِ بَيْتِكَ أَن يَوْعَدُوا وَانْخَلَّتْ
بَنَاتُكَ وَأَمْرٌ وَدَعَا أَمْرًا لَكَ يَعْنِي قَوْمَ لُوطٍ يَغِيرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَامْتَلَأَتْ قَوْمًا بُوْدَةً كَحَفَرَتِ خَرْتِ أَفْرِينَ بُوْدَ إِثَارَ إِثَارِ بَيْتِكَ
وَبُوْدِ خُوْدَ شَيْطَانِ إِثَارَ إِثَارِ بُوْدِ إِثَارِ بُوْدِ إِثَارِ بُوْدِ إِثَارِ بُوْدِ
تَامَ وَابْتَغَى فَضْلَ إِثَارِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ
بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ بُوْدِ

بُوْدِ

پس شيطان نه پسنديه از ايرانيان و خود را بر عبادت ایشان زد و
آنها چنان بودند که چون بر می گشتند آنچه از رفتن ساخته و بر دانه بودند
بر اضراب ابروی یافتند و نمیدانستند که آن عمل از کس صادر می شود پس
بهم گفتند بایند تا کین کنیم و به پیغمبر که گشت آنکه متاع ما را خراب میکند پس
چون کین کردند دیدند شیطان را بصورت امروی در کمال حسن و علا
باو گشتند و توئی که متاع ما را هبست خراب میکنی گفت ای منم که چند مرد ایرانی
کار کرده ام و میکنم پس همه اتفاق کردند و رایسای خود را بان قرار دادند
که او را بکشند و او را یکی از مردان خود پیردند که شب پیش او برود چون
صبح شود بنمای خود شش ساعت چون شب دست داد آن بهر شروع در
فریاد کرد آن مرد را بیدار پیر رسید گفت شب که باید خود می خوابیدم
پیر می بر روی سینه خود می خوابیدم آن مرد را بیدار کرد که داشت گفت
بیا بروی سینه من بخواب چون آنچنان کرد و خود را بر روی مالید و
او را راه نموط کار بدید میکرد تا آنکه او را بیدار داشت و تعلیم او کرد که باو
آن کار کند پس او را کسی که تعلیم آن عمل کرد ابله پسر دوم آن مرد بود
که از ابله پسر آموخته بود و بعد از آن راه نموطانی عمل از ایشان بدیدگان
واقع شد پس چون آن شب ابله پسر آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه شب
واقع شد ببرد و او خوش افتاد و این از آن عمل که تا آن وقت ندیده

بودند پس دست دران عمل نهاده مردان ایشان با مردان ایشان بآن
 کار و آنکه بعد از آن در سر راه کاین میگردید و هر کس میخواست او را میگریختند
 و با او این عمل میکردند تا مردی آمدن بشهر ایشان نمودند و ایشان دست
 از زمان باز داشتند و بمیان شهرت میران مشغول شدند چون شیطان دید که
 کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فواید عمل او شدند و متوجه
 زمان شد و خود را بصورت زنی برآورد و در برابر ایشان آمد و گفت
 مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان
 خود را بکاری مشغول سازید تا تلفاتی آن بکنید و ایشان را بر سر حق و بطریق زدن
 ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار افتادند پس لوط علیه السلام چون
 آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود در تمام غفلت و بیخبری ایشان در آمد
 و ایشان را بر ترک کین امر منع نمود و ایشان قبول نکردند و سر با طاعت او
 و غی او کردند تا آنکه جهان شد که مردان ایشان بمراد از زمان مستغنی
 شدند و زمان بزمان از مردان غنی حاصل کردند پس هر سال میکشیدند
 و اسرافیل را بر ایشان فرستاد و در صورت پیران صاحب جان ایشان
 میکشید و ایشان بر لوط علیه السلام که نشسته در وقتی که او بزم است
 اشتغال داشت لوط چون ایشان را دید گفت اراده کی دارید که
 من بزیبایی شما هرگز کسی ندیدم ام گفته بار خواجها فرستاده است

خداوند

نزد من هرگز این شهر لوط گفت که میخواهید مرا ببینید است که مردم
 این شهر در چه کار اند هر کسی که ایشان مردی را که بر ایشان وارد می نمود
 میکشیدند و ایشان مباشرت میکنند تا آنکه خون از ایشان روان می شود
 ایشان گفتند خواجها ما فرموده است که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت
 پس برایشان حاجتی است که برآید آنرا بگویند حاجت تو چه چیز است گفت
 حاجت من آنست که اینجا بگریزم تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد
 پس ایشان نزد او نشستند و او در آخر خود را فرستاد و گفت از برای
 ایشان پاره نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عیال خود
 که خود را بآن چوشتند و از سر ما این کردند چون دختر بخانه رفت و نان
 در رو و خانه سر کرد لوط با خود گفت همین ساعت رو بخانه طغیان
 خواهد کرد و این پسر را خواهد برد و با ایشان گفت بر غیره که با شما بشهر
 بروم و چون بشهر آمدند لوط در پناه دیوار راه میرفت و ایشان در میان
 شهر میخیزیدند لوط گفت ای پسر این من اینجا برآه رویه که من می برم
 ایشان گفت که خواجها ما را فرموده است که از میان شهر میکشیدند شما
 و ما تحت حکم او نمی توانیم کرد و لوط تاریکی شب را غیبت میداد
 و بران اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانه
 خود در آورد پس شیطان جلد بر کفایت و طغیان را از کنار زنی بر گرفت

و در چاهی انداختند و در مردم شهر افتاد و هجوم بردند و لوط
 آوردند و فریاد آغاز نهادند چون چاه لوط درآمدند آن پسر از آنجا
 دیدند زبان شنیع بر او گشودند که ای لوط تو نیز بعل را در آیدی و آنچه
 ما را از آن منع میکردی خود بان قیام نمودی لوط گفت ای قوم این
 پسران همانان من اند و نه من که مرا فحشیت کنید و پسران من ایشان نگردید
 ایشان گفتند ما را بر اینها نمیکند و میزدیم و نفر از ایشان را نکند و خود یکی را
 نفر نمای راوی گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت
 چیزی شد اگر مرا اهل بیتمی بود که قوت آن میداشتند که ایشان را از من
 منع کنند راوی گوید ایشان در در خانه لوط ماندند و گفت میکردند و لجابت
 می نمودند تا آنکه در خانه شکستند و لوط را بر کناری انداختند پس میل
 علیه السلام در مقام اطمینان خود در آن گفت ای لوط و خدایت بخاطر راه
 حال
 من که در سولان پروردگار تو ایستادم که بواسطه موقع ایشان آیم ایم
 و ایشان را بر دوستی نیت و در حال کف خلکی بر گرفت و بر رویهای
 ایشان ریخت و گفت شاکست الوبره در حال جمع آن شهر گردیدند
 و چشمهای ایشان از زمین افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان
 بکاری آید اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدا ای پسر
 کار ما مورش این گفته ما مورشیم بآنکه ایشان را اسیر نموده خود بر ساینیم

لوط گفت پس ایشان را چاه بست گفتند و چیزی است حاجت تو گفت حاجت
 من آنست که در ساعت غروب من عمل کنی و این را از یک ساعت دیگر صلت
 ندیدم گفتند ای لوط موعده کور صبح است و نه صبح نزدیکست
 از برای املاک جمعی که میخواهی بملاک ایشان را پس کجاست دست و خزان خود را
 بکناری کش و زنی خود را بگذارد که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذاب است
 تا بجا بود در حجره است مذکور و در کلام مجید وارد است که وَمَا لَهُمْ مِنْ
الظَّالِمِينَ یعنی از ظالمان است و ای محمد عید نیست که مرکب
 عمل قوم لوط شوند کن یا از آنکه کسی که مرکب آن می شود از اهل ظلم و عدوان
 خواهد بود و پس صلوات الله علیه و آله فرموده است که مَنْ كَانَ مِنْهُمْ
رَوْحًا لرجال که میت حق یک عوالی لقب یعنی کسی که مرگش باشد
 در مباشرت مردان غیر دمار و از اینجانبست و نخواهد که با او همان عمل بجای
 آورند و نیز از پیوسته صلوات الله علیه و آله روایت شده است که مَنْ تَكَلَّمَ
أَمْرًا فِي قَرْبِهَا او رجلا او غلاما حسن تَوَعَّلَ الْفَقْرَةَ
أَمْرًا مِنْ الْجَنَّةِ بنا دی به ان مَنْ حَقَّ يَكْفُلُ جَهَنَّمَ
وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ مَرْفَأً وَلَا عَدْلًا او احبط الله عمله
وَلَا يَكْفُلُ تَابُوتَ مَكُونُهُ و بما این مَنْ يَكْفُلُ يَدُ وَ يَضْرِبُ
عَلَيْهِ ان تَابُوتُ يَصْنَعُ حَقَّ شَطَطٍ فِي تَلَا لِمَا هِيَ قُلُو

بمع

وَمَنْ عَرَفَ مِنْ عَرَفٍ عَلَى أَرْبَعِ مِائَةِ أَلْفٍ لَمْ يَأْخُذْ
وَهُوَ أَشَدُّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا بِعَيْنِي بَرَكْسٍ مَا شَرُّتُ نَافِعًا بَارِئًا
از راه دیگر باز و یکی کند با بری یا مردی شتر کند خدای تعالی او را روز قیامت
بجای که بدوی تر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آنرا باشند اهل
از آن بوی تا داخل در رخ شود و قبول نکند خدای تعالی از معرف کردن
مالی را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام بکار برد و عمل او را از
قبول یافتن باز دارد و در آورده او را در باوقی که از این بسیاری این
در هم آورده باشند و بر روی او زده می شود باشد صغیر آن بگوید
تا از هم بپاشد و بریزد بر شود و در آن مسایر پس اگر کسی از گمائی
او را بر بدن چهار صد هزار کس بکند از جهنم پاک شوند و عذاب او سخت
ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از ائمه المؤمنین علی علیه السلام
روایت شده است که اَللّٰهُ اَخَذَ مَا دُونَ الذِّبْرِ وَاَنَا
الذِّبْرُ فَهُوَ الْكَفَرُ یعنی لواط که این عادت در باب عقاب آن
وارد است ملاعبه باز بر موضع مخصوص است اما و علی موضع مخصوص
که مخصوص است اجسامنا الله و اياكم معاشر المسلمين
من ذلك دوم بر یا یعنی سود ز خوردن **الذِّبْرِ** **الذِّبْرُ**
اِذَا لَا يَقْضُونَ اِلَّا كَمَا يَقْضُوهُمُ الَّذِي يَحْبُطُهُ

الذِّبْرُ

الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَرْءِ یعنی آنکه سود ز خوردن بر میخیزد از قریب
خود که چنانچه بر میخیزد و کسی در یافته باشد او را جن از نفس زعم و عیب
این بوده که چون جن مست بر آن آدمی نماید و بدن خود را بر بدن او
رساند عقل او ضایع می شود و خبیطه دماغ بهم میرساند و کلام الهی طریقی
زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که زردن گاهی سود ز خوردن
بشکل دیوانه و مجانین محسوس خواهد شد و اصل و صفت ایشان را باین
علامت خواهند شناخت جمع البیان روایت کرده است از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که لَمَّا أُسْرِيَ بَنِي الْحَارِثِ أَمْرًا مَرَّ بِمَرْجَالِهِمْ
فَنَظَرُوا إِلَيْهِمْ كَالْبُيُوتِ فِيهَا الْخَنَازِيرُ نَزَلَتْ مِنْ خَارِجِ بُيُوتِهِمْ
فَقُلْتُ يَا جِبْرِيلُ مَنَظَرُكَ فَقَالَ هُوَ لَا يَرَاكَ إِلَّا
اِذَا بَايَعْتَنِي بِشَيْءٍ كَمَا بَايَعْتَنِي بِرُوحِهِ كَرِهِي رَأَيْتُمْ كَيْفَ
اِشْتَرَاكَ دَرَزَكَ مَانَعَهُ خَانَهُ بُوَدَّ دَرَانِ جَاكَ دَهْ بُوَدَّ مَارَانِ
که از بیرون آن خانه ها و بیرون می شدند گفتیم ای جبرئیل اینها کیانند
و چه کن که مستوجب آن عقوبت شد اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که
دروغ سود ز رخنه ه اند و مراد بخوردن سود ز در کفایت آن و دفع
بیرون از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بخوردن و تغییر
از آن بخوردن که در آیت و حدیث از کتاب شریف بنابر آنست

که سبق ذکر یافت فتنه گری بپایه دانست که بربا در دو قسم است
 ربا در بیع و شری و ربا در قرض ربا در بیع و شری آنست که جنسی را
 بفروشنند بهمان جنس که بعد از مدتی بگیرند بجزئی زیاده بر مقدار آن
 و ربا در قرض آنکه نفعی یا جنسی را بقرض دهند به مدت معین و باز ای آن
 مدت بجزئی زیاده بر نفع یا جنس که بکیرند و ربا در بیع و شری با اتفاق
 حرام است که در جنسی که مقدار و بیع و شری آن وزن و کیل باشد
 یعنی تیراز و کشید غمی شمع باشد و یکیل در غمی آهن باشد مثل تخم
 مرغ و کر و کان و امثال آن که در اینها نیز بعضی جایز است مثل آنکه
 ده تخم مرغ را بفروشنند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض
 مطلقا حرام است **سیوم** سحر و جادویی که **لَقَدْ عَلِمْتُمُ**
اَشْرَکَ بِاللّٰهِ فِی الْاِیْمَانِ مِنْ خِلَافٍ یعنی هر آنکه به تحقیق
 که دانسته اند بود که کسی سحر را یعنی یا موز و دیگر بر دینیت
 او را در آخرت بهره از نیکویی **بهارم** غیبت بمعنی که سبق ذکر یافت
 قال الله تعالی **وَلَا تَبْتَغُوا فَعْلًا بَعْضًا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا**
اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخِیْهِمْ یا **فَلَمْ یَعْمُرُوْهُ** یعنی باید
 که غیبت نکنند بعضی از شما ای امت محمد بعضی را یا دوست میدارد
 دیگری ز شما گشتی خورده باشد گوشت برادر مومن خود را که مردارش باشد
 و جانی

یعنی چنانچه بخورده میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را نگذارد و در
 غیبت نیز از آنست که در حدیث وارد است که من صلوات الله علیه
 و آله فرموده است که **اِیُّاکُمْ وَالْغِیْبَةُ فَاِنَّ الْغِیْبَةَ اَنْتُمْ**
مِنَ الزَّیْنٰ اِنَّ الرَّجُلَ قَدْ یَنْفِی وَیَتَقَبُّ اِلَیْهِ لَهٗ وَ اِیَّاکُمْ
وَالْغِیْبَةُ فَاِنَّ صَاحِبَ الْغِیْبَةِ لَا یَغْفِرُ اللّٰهُ لَهٗ لَعْنَتُ
یَغْفِرُ لَهٗ صَاحِبُ غِیْبَةٍ یعنی بر شما باد که از غیبت اعتراف نمایند که
 غیبت از زبان تراست و غیبی آن از غیبت زنا سحر بدستی
 که مردگاه است که مرکب ز نای شود و چون از آن توبه کرد عذای تعالی
 توبه او را قبول میکند و او را ای امر زود و بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت
 کنش با وجود توبه آمرزید غمی شود تا شخصی که غیبت او کرده است
 از او در ننگد رانده و منقول است که عذای تعالی وحی کرد بموسی عمران
 علی نبینا وعلیه السلام که غیبت که اگر توبه کند و توبه از او قبول شود
 آخر کسی که به پشت داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی
 که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلام
 مروی است که هر که روایت کند بر مومنی سخنی و مراد او غیبت
 و قبح در مراتب آن مومن باشد عطرش او را از ولایت خود خارج
 نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول

غیبت م

نکند و خال هر چه روح الله روح و بعضی از صفات خود آورده است
که حکمت و سببی که موجب این مقادیر الهی و تشدید و باب غیبت شده است
و اثر از اکثر معاصی بزرگ تر داشته اند که غیبت اتمال دارد
برضای عظیم که منافات دارد بحدت با لفظ بخلاف دیگر معنای بواسطه
شایع را اتمام تمام در جسد نفوس و محالیت و معاشرت مردمان با یکدیگر
واقع است بلکه برای اقامه و نواهی شریعت خداوند تعالی و توافق و توافق
میان بنی نوع میریزد و اتفاق موقوف است بر حصول الفت و محبت و دفع
عداوت و لغایق و این حالت صورت پذیر نیست مگر بر رفع غیبت و تیار
وداد و شفقت و الله اعلم سبحانه و اعلم چه سوخته خورون بد روح و
که اندک در وقت که **اِنَّ الدِّينَ كُلَّهُ رُفُوفٌ بِكَرَامَةِ اللَّهِ وَ اَكْبَارِهِمْ**
ثُمَّ بَلَّغْهُمُ الْاَوَّلَ لَوْلَا اَخْلَافُ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَلَا
يَكْفُرُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْفَعُ الْيَعْلَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَكْفُرُهُمُ
وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ چه این آیت در شان جمعی نازل است
از علمای یهودی که بواسطه ماندن نفعی که شاید بایشان حایه شود تنی
کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در تورات و دیح بودند
و بعد از آن آنچه موافق نه خای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند
بد روح که از نبوت خدای تعالی بران وجه نازل شدن تابناک که بفر

صلوات الله علیه و آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان یهودی
نازل است که سوگند در روح یاد کرده بود که صاعی که خورین است و نفر
نموده که بر آن است و علامه معنی آن و الله اعلم آنست که برستی که نماند
میفرود شدند و بدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگند
تین در روح خورده که در باب صفات مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر آن
بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که آن صاعی چندین
دگر چند کرباس بود که در کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین عمل
آن کرده و هیچ نصیبی نیست مایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نکرده اند
بایشان سخن که بران فرض دل کردند با مطلق سخن بکنند بایشان و محاسبه بر سرش
ایشان را بعضی کردن بلکه بایشان موقوف سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر
در این شک و تردید و نیازست و پاک سازد این را از الایست کنه و در ایشان
عدلی که آلم آن را ایشان قطع نیاید و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده است که من سئلت عن حبس الله و هو يعلم الله کادیت
فقال يا الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و او داند که آن سخن
در روح است نه حق که بگویند خدای بر حق آنست یعنی مثل آنست که بگویند خدای
بر آن باشد و ظاهر آنست که مراد بگویند آنچه سوگندی باند که اهل شرع اعتبار آن
کرده اند و آن سوگند بعد است مثل آنکه گوید و الله اعلم یعنی سوگند می گویم

و در کتاب الاموال که از مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام
 پرسید که خوردن شراب چه قدر متضمن گناه است تا اگر از امام علیه السلام فرمود که اگر کسی بخواهد
 خوردن شراب بعد از آن فرموده بیهوشی برساند چنانچه که در آن شخص نه ای فزیده بر او می آید
 فرموده اند که **فی حال لا یعرف مرأته یعنی** او را بهیچ وجه از آن حالتی
 دست میدهد که از شناخت پروردگار خود بازمی ماند و هم در کتاب نه گزیده روایات
 از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند و غفلتی که در خطبه آخرین خود
 میفرمودند فرمودند من شراب الخمر فی الدنیا سقاء الله عز وجل من لا شرب
 الخمر فیه و من سقاها الله عز وجل الخمر و جف فی الاثم قبل ان
 یشریک الله فیه فحکمه و جعله کالجیفه یتأدی به اهل الجمع حق
 یومر به الى النار و شاربها و عامر بها و متعمرها فی النار
 و یاینها و متاعها و خلیلها و المحو له الله و اکل عظمها و فی
 مرقعها و اثمها الا و من سقاها کانه یؤثر فیها و یفرقها او طایفا
 و من کان یشریکها من اناس علیک کونهم شرابها الا و من باعها او کرا
 لغیره لم یقبل الله عز وجل منه صلوة و لا صیاما و لا حججا و لا
 اعتقارا حتی یتوب و ان مات قبل ان یتوب کان حقا علی الله
 تعالی ان یقه یکل جرحه فی الدنیا و اخره من مکه ید جهنم یعنی کسی
 شراب خورد و در دنیا می خورد و از خداوند تعالی و آخرت از پیرانی قادر شدن و در

عقابها شربتی که بریزد از غفلت و حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل
 از آنکه بر یکدیگر بپاشد تمام گوشت و پوست او مانند درازی و از او شسته باشند از آن
 اهل بیت نبوت که در قرآن آمده که او را پنج برهه و خورن شراب و قیام آن
 در آنش روز خواهند بود و فرمودند آن و فرمودن آن و در روز آن کسی که بجهت آن
 بری درند و خورن بهای آن مایه اند و در صحت مرضی بر برنده در کائنات آن که هر کس
 بر دم خود اندازد امودی باشد یا فطری یا از دین برگشته و هر کسی بخورد از این بر دم نبویست
 که کسی که بخورد است آن و کسی بخورد از این نبویست که بخورد قبول میکند خدای تعالی
 از روزی را و نه روزه را و نه هیچ را و نه عذر را تا آنکه بگوید که از آن و اگر بخورد پس از آنکه
 بگوید که خدای تعالی لازم خواهد بود که بخورد و او را بر هر چه که خورد یا از آن خورد
 شربتی و آخرت از صمدیه هم که عبارت ازیم بدن و در حق آن است که در کلمات
 و در هیچ میکند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود بان نماید چشم
 استعمال که یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بان حرام است مثل
 کتن حید و مید کردن کبوتران و امثال آن که در محل خود متعین میگردند
 قال الله تعالی **من شرب منه بالحادی بطلت ذمته من عقاب الله یعنی**
 و هر کس را که در آن کرد بدین از راه راست را از ظلم و ستم کاری بچنانیم او را
 عذاب در دکان و احادیث در حرم قبول بعضی مفسرین بر خود حلال یافتن حرام است
 در آن و گفته اند که ای و در حرم ارتکاب هر چیزی است که گناه باشد حتی دشنام

و ادنی نماید و خوردن و آشامیدن طعام و امثال آن و اکثر علما بر آنند که راه کلاه در حرم
موجب مستحق عذاب است و اگر چه اقدام بان واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم
که چون کسی اندر آن کند نماید تا فعل یا در آنرا مستوجب عذاب نباشد و در موردی که در آن
آن عقاب و توبه نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این
مسعودی فی القدر نقل کرده است که اگر کسی در صحن اندر آن نماید که کسی را در حرم کند
بقتل آورد عذاب الیم خواهد شد چنانچه گفته اند که چنانچه حرم کند مخصوص است بتفاسخ
حسنات و زیاده شدن ثواب عبادات چنانچه نماز خواندن مثلا با چندی نماز خواندن
برابر است و احادیث بسیار درین باب وارد شده جزای مساوی و عقابی
که بر بنای تریب است نیز در آن بیشتر است از سایر مواضع **نعم** و زوی که **کافران**
و الذین یزعمون انهم مسلمون یعنی مردی که زدی گفته
و زنی که زنی گفته و در دستهای ایشان از اجزای عملی که یکیش از آن دو قال
رسول الله صلی الله علیه و آله **اربعة لا یدخلن الجنة** و از آن چهار نفر که
بالبی که الحیانة و الشربة و شرب الخمر و الزنا یعنی چهار چیزند که
داخل خانه نشوند مگر آنکه اگر بندگان خانه را چنانچه هر چهار مرتبه نیاید امانت ایشانند
و زوی نمودن و مباشرت غیر شرع شده و زنا کاری **نعم** نقص شده و چنانکه
با ضای تعالی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بستی
که **اولئک هم اللعنة و لعنوا و لعنوا** یعنی آنکه لعنت است و لعن شده است و لعن شده است

با ضای

با ضای خود بسته اند بعد از حکم ساختن آن قبول و اعتراف و بریده اند از ضای تعالی
فموده که بر سر سوسن آن باشند که ایمان با پیغمبران و کتابهای اوست و در آنکه در سبب
در زمین ایمان را از است خط و عصبه ای و دوری از حقیقت و ایمان را از است بدی حقیقت
در دنیا و آخرت **نعم** و توبه بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دنیا که توبه
اسلام و بشری اسلام قایل شدن باز به بار کفر نقل کردن و قرار اقامت نمودن
و لفظ توبه برین مقام بعین و غیره در روایت شریف است یعنی در آمدن ایمان
اعراب یا در نشین یا مأخوذ از توبه که بمعنی دور افتادن از وطن است و در بیان
این اقرب بعین بی نقطه مذکور است و روایت عین نقطه دارد که نقل و در کلام
مذکور است که توبه بعد از هجرت برین زمان بعد از است تعالی تحصیل علم و بهره دار
یا فن ترک آن داون است و خود را در آن غریب ساختن و الله اعلم **نعم**
یا سر ضای تعالی و نامیده شدن از رحمت او که **لا یمسک الله روح المؤمن**
لا یمسک الله روح المؤمن یعنی تا امید مشورت
خدا ای تمام برستی که نشان نیست که نماید توبه در محبت و مکر و کافران **نعم** ایمان بود
از کفر ضای که **لا یمسک الله روح المؤمن** یعنی تا امید مشورت
مکر و زنا کاران که بیک و ضای زبان زده و در جهان باشند و کفر ضای که باز
نما که گرفتن و بی فکر انگیزی آن بهم سه مواضع نمودن است و بعضی چهار نفر را
نیز که بفرموده اند ضای گفته اند که در دنیا و آخرت را پس روجه اجمالی مذکور است

تبرکات

١٠

یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان از کشتار میکنند و قتل
کنند و مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان تحت پرانه علم می
کردند پس اندیشان از او بعلی آوردند و تحت اصل یعنی حرام است قاتل القات لغت
الکتاب الحرام و قاتل انچه بنا بر آنچه بعضی مفسرین گفته اند و الله اعلم بشئ و اینکه
رشوه راست گفته اند اقبیل اطلاق عام است بر خاص یا بر زیادتی یا بر ذریعت آن
چنانچه گویند احرام مخد است ران و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنست
که تحت بمعنی استیصال آنست که عبارت از پنج گن شدن و از پایی و آیدت قال
فی القامح حتمه و اسعه استاصل و شود و مودی با استیصال از پنج گن شدن حق است
یا با استیصال مال کسی که شوق را داخل نماید و میکند یا بیکم رشوه دادن و رشوه
خطا نیست بزرگ که گفته الله علی الرافعی و الله یفتی نهایش رشوه دادن
گاهی حرام است که از او سید آن سازند که بجهت شخصی برخلاف حق حکم کند اما اگر جانب
او حق باشد و حاکم چیزی نخواهد حاکم کند رشوه دادن ناحق او ضایع نشود و جایز است
اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند خواه باطل و آنچه
که بیکم در روایت است که بعضا شش پس به او رسید باید پیش او تلف شود ضایع است
که عوض آن یا بهای آن را ببرد و بعضی گفته اند که مراد بیکم درین آیه یا
و سود ذرات و الله اعلم ششم قار با عین که انما الخمر و البیسر و الک
نصابه الا ان الامر من عندنا علی الشیطان چه مراد بیکم قمار است

و مراد بقاری که از جمله کبار شیعه اند هر یکی است که در آن شرط بر چیزی شده باشد
 که هر که نام بر نه از این که نه و لوب بدو فی شرط مثل نزد و شرطی و انشال آن کنی
 شرط یافته شود اگر چه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منقده است اما قاریت
 و تا امر بر آن نشود صغیره است قاری جمع اقوام منسجم است اما است
 در تفسیری و اسبق وانی و آنچه محقق بانی بجا نپذیرد شرح حدیث اول سبق و کلام
معم محسوس در کیل و وزن که عبارت از کم کشیدن و کم کیل کردن است گاهی که
 چیزی که فرو شدند و چنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن گاهی که فرزند
قال تعالی و نزل للمطففین الذین اذا انزلنا علی النبی من کلام
و اذا کالوا لهم ذروهم و انکم تحسرون یعنی وای مرا که مکه کاند
 در کیل و وزن را تا آنکه چون می ستانند به چنانکه از مردمان برای خود تمام می
 و چون می چایند برای ایشان یا می سخند بر از و حق ایشان را می کاهند و وزن
 بایشان می برانند در فضل معین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فرمای
 روز قیامت از او بفرود و زنج در آورند و می آید و کوه را نشن بشن و گویند
 کلهمنا و نرغمنا یعنی به جای و بیج این دو کوه آتش را و او این را می چو
 باشد و می سوخته باشد **س** تو کم دهی و بهشت ستانی بگاه و وزن و روزی
 که از کم و نیست خبر کنند **است** اعانت و یاری دادن و یار کمک و کافی است
 درین باب آنچه در شرح حدیث پانزدهم بتفصیل بیان سبق ذکر یافت **س**

پانزدهم

تا خبر وادی حق مردم با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که حدیث و روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام در حدیثی است **المؤمن اقامه الله یوم القيمة فحسب**
مأیة عام علی حلیه حتی یسئل عن عرقه او دیده و نادی و نادی و نادی
عرقه و **جاء هذا الظالم الذی حسب علی المؤمن حقه فینزع انهم یقین و ما**
تقرؤ منیه الی النار یعنی هر که حسب کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را **است**
 دارد و از ادای تعالی روز قیامت در روز قیامت مؤمنی یا نیکو یا نیابای او
 تا آنکه از گدای او روز قیامت عرق بسپارد آن و مادی ندانند از جانب خدا
 که این ظالمی است که حسب می است بر مؤمن حق او را با وجود قدرت بر ادای آن
 تمام ادای آن نش پس چهل و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 در سید که هر دو بخش از نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 که **ایما المؤمن حسب مؤمنه عن مالهم و هو محتاج الیه لکم یلقی و الله**
من طعام الجنة و لا یسوف من الذین حق الحسب یعنی هر آن مؤمنی
 که در تمام بسختی در مال خود او باقی مال احتیاج داشته باشد بعد از آن که هرگز
 بخت طعام نیست با او نشا خدا هرگز از حق محترم که عبارت از نهم و نهم و نهم
و هر **س** **ایما المؤمن حسب مؤمنه عن مالهم و هو محتاج الیه لکم یلقی و الله**
من طعام الجنة و لا یسوف من الذین حق الحسب یعنی هر آن مؤمنی
 که در تمام بسختی در مال خود او باقی مال احتیاج داشته باشد بعد از آن که هرگز
 بخت طعام نیست با او نشا خدا هرگز از حق محترم که عبارت از نهم و نهم و نهم
و هر **س** **ایما المؤمن حسب مؤمنه عن مالهم و هو محتاج الیه لکم یلقی و الله**
من طعام الجنة و لا یسوف من الذین حق الحسب یعنی هر آن مؤمنی
 که در تمام بسختی در مال خود او باقی مال احتیاج داشته باشد بعد از آن که هرگز
 بخت طعام نیست با او نشا خدا هرگز از حق محترم که عبارت از نهم و نهم و نهم

حضرت عزت در کلام مجید عقاب بران را وعده کرده است متذکره باشد و الله اعلم بالصواب
 کما را این باب در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که اگر
 از یک پسر شمرده اند و این ده مذکر که گور شده در عدو گمان گیرد بر سر مذمت معنی اعلا
 رفته اند نماندیش و طبعی بر وجه که ام از مذاهب مشرک و کفر است که باعث اطمینان خطری
 در آن باب تواند شد و ممکن که در اخلا و ظاهر بودی آن بر مردم مصلحتی باشد که عنوان
 بی بمان تواند بود چنانچه در اخلا و عدم ظهور سب قدر و مصلحت و مصلحتی که در آن
عَلَا وَطَلَا عَلَى الْقُلُوبِ وَالْقُلُوبُ عَلَى الْقُلُوبِ واقع است و اسم اعظم
 بران وجه است و از آن جاس نقل کرده اند که از سوال کردند که آیا گمان گیرد
 هفتصد یا بیشتر گفت عدد آن بیست و یک است که بعد از آن از آنجا که
 که آنچه علای اعلیٰ بر منوان اند علیه بران رفته اند که گمان گیرد اند چنانچه یو طبعی
 طبعی و در اند تصریح بمان کرده منافات دارد با آنچه تر شده است که جناب صوفیه
 آنرا در گمان گیرد است کما قال تعالى **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ترجمه این سخن و کذا است که اگر که
 تناسل آن میکند که یکبار گمانی چند باشد و مشخص و ممتاز از گمان صوفیه تا چون
 اعتبار نیاید و اند که مصلحت بران آن عزیز است و حاصل آنکه آنرا از صفای با جناب
 از یکبار چنانچه مدلول آنکه است بر تقدیری که یکبار از صفای بر
 باشند و هر کدام گمانی چند باشند طبعی صورت معقول دارد اما

سرکنان گناه گیرد باشند و وصف بیغیر و کبره اخلا و شیخ چنانچه
 از شیخ وقت امر مذکور متذکره نیست و مفاد آیه را محصل سیدان پس
 چون حکم مذکور صحیح تواند بود و جوایش آنست که مراد از آنرا در شیخ
 بسبب جناب که یکبار که مدلول آیه است بران تقدیر آنست که اگر کسی
 امر مثلا واقع شود از امور که از آنکه بآن گناه میشود نفس او بر غنچه
 نماید چنانچه تواند خود را از هر دو باز آورد و چون از گناه بزرگتر باز آید
 و خود ترا بر اعلیٰ آورد و قوای که بزرگ گناه بزرگ است او را حاصل میشود
 باعث رفع عقاب از آنکه بگناه خود درست و بسبب آن ترک آن
 فعل آنرا بر می شود و مصلحت آنکه اگر کسی را نسبت بزرگ که برود حرام باشد
 بوسه از او میشود و نظر بر آن میرسد و نفس او برود و غنچه خود
 اگر نظرا اختیار کند و بر اموان بوسه نکند و نظر کردن مذکور معذور
 خواهد بود و برین وجه ذکر کرده اند و درین مختص نظر است و وجه نظر
 چنانچه مختص نیست **فَلَا يَجْعَلُ** از آنجا که در معرض سبانی آمد ظاهر میشود
 که اینکه گفته اند عادل آنست که از گناه آن کبره و مجتنب باشد و بر صوفیه
 نماید **عَلَا** مراد از آن این باشد که هرگاه دو امر بود و وار شود که گناه
 یکمرتبه از گناه دیگر بیشتر خود را از آنکه بگناه بزرگتر باز آورد
 کند خود ترا امر نماید و اینجا که میان علما مشهور نیست و از یک

از معتقات ایشان مذکور که مشهور میان ایشان خلاف آنست که بعضی
بر مذکور مذکور صاحب تقاضا غیری از غیر می نماید پس آنکه بعضی
گفته اند که هرگاه کنان همه که پیشوند وصف بعضی و دیگر باضافه باشد
لازم مرا که مرکن که بعضی بر رفع عدالت پیش و در پیش و حقیقت نماید که
کلام شیخ ابوعلی طبرسی چنانچه که شد مشتمل بر آنکه ایکن کنان همه
کبره اند مقبول علیارامیه است رضوان الله علیه و مرتبه او میان علما
بان مشابهت که کلام او در حدیث این که در پیش چنانچه گفته اند **نظم**
هر کلام که مذکور کردید از است که او میگوید اما بعضی از فضل
متاخرین نقل کرده اند باینکه علما را میده رضوان الله علیه درین مسئله
مختلفند و بعضی از ایشان بعضی اقوال سابقه قایل شده اند و اول
مذکور را شیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ
ابوعلی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچنین است درین باب استیجاب
بر سطر در حقه دارد که مقام را کجایش آن نیست و الله اعلم **حدیث**
سی و یکم روایت شده است پس پسند که مقصود است شیخ
بزرگوار محمد یعقوب الکلبی از عطاء بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن
اسم از محمد بن ابراهیم که او را از شیخ رفت از امام ششم پس آنکه از او
ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث

دعوی

شام

لا بد

روایت کرده از امام محمد بن یحیی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنکه
فرموده اند من سمع شیخا من الثواب علی شیء
فصنعه کان له اجره و ان لم یکن علی ما بلغه **شرح** کلام
بلاغت نظام آن موردیده آنوقتیش در ضمن آغاز دو و نالیس **آغاز**
مشتمل بر دو پیش **منش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس
ترتیب جبر از ثواب بر علی وجود یا عدم یا غیر یا بر هر یک اقدام بقدان
عمل یا ترک عمل فغان عمل ثواب دارد و بفعل آورد و انرا یا ترک نماید
این را بوده پیش مر او را ثواب آن و اگر چه منوط به پیش آن بر وجهی که باو
رسیده **منش دوم** من سمع شیخا من الثواب حر و ان بود که مراد
بشنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن یا و نیز خواه بعنوان شنیدن از راهی
یا مقصود خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتاب اذکب حدیث یافته بود
که بر او نوشته اند و موی این تویم است آنکه در بعضی احادیث که در باب
بطریق دیگر منقول است باینکه شیخ یا من الثواب من یبلغ شیء من
الثواب واقع است و مراد آنکه بود که مراد شنیدن از زبان را و در بعضی
میشود از بلوغ که در حدیث دیگر و معتبر نیز بلوغ بطریق شماع
اراده شده پیش نیز آنکه در این زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر شد
برین وجه پیش آمده بوده و نوشته است حدیث و در این کتاب احکام بعد از آن

برسد و اما آنکه محمول شود بر جمیع مذکور بر جمیع مذکور از وجوه
ششگانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش گفت اگر چه ممکن
است اما بقدر دور است و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که
ظن بر است کما نقل در ترتیب ثواب مذکور شرط نیست بلکه اگر احتمال هدر
و کذب او هر دو در نظر جامع بمرتبه داشته باشد بر عمل بقول او که ثواب
مذکور را در مرتبه علی شرط است که ظن در وقوع باور داشته باشد بوجهی
قیام بعضی خواهد و قرآن بر آن و ظاهر آنست که تصریح را و بخصوص ثواب
نیز شرط نیست بلکه در ثواب نیز در کار نیست و مورد شنیدن آنکه فلان عمل
ست یا فلان عمل کرده است در ترتیب ثواب بر فعل آن و ترک آن
کافیست گمان که آنچه از حدیث آمده یا عاید است بلی یا غیره خواهد بود و او
ثواب آن شرک بعمل آورده یا ترک کرده یا راجع است بجهت موصول یا غیره
بود و او ثواب یا و غیره ثواب که بطریق آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده
و این لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا يَلْعَنُ اسْمُكَ درین فقره نمیشود آنست که در کتب
مستتر است و مراد از آنست که راجع به پیشی یا غیره و اگر چه نبوده باشد شرک
که استجاب یا اگر است از شنیدن کاتب بر وجهی که شنیده است یا ثواب
یونوا که نبوده باشد ثواب که ترتیب آنرا بر فعل یا ترک مذکور شنیده باشد و غیره
که باور سیده یا بسبب و غیره و اگر چه نبوده باشد یا آنچه شنیده است بر وجهی که
شنیده است

شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر نشده باشد
و تمهید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر و این آیه حدیث کما بلغه
و اردست نارسی ل باید داشت که طریق این حدیث حسن است
و علامه در معرض قبولش در آورده اند و بعضی احادیث دیگر نیز نمایند
یا نه مثل حدیثی که روایت کرده است از کشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافیه از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن سنان از عمران
بن عوف از محمد بن مروان که شنیدم از امام الباقی و الظاهر امام محمد باقر
علیه السلام که فرمودند مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنْ رَبِّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَلِ
وَلَا الْعَمَلُ الثَّابِتُ لِلثَّوَابِ أَوْ يَتَعَدَّى وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ
أَحَدٌ يَشْهَدُ كَمَا بَلَغَهُ لَوْ كُنْتُ بِرَأْسِ الْوُجُوهِ لَأَبْرَأْتُ خَلْقًا مِنْ عَمَلِهِمْ
بِحُجَّتِهِمْ وَ إِنْ عَمِلَ رَابِعُ أَنْ ثَوَابٌ حُرِّمَ لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ بَشَرٌ أَنْ
حَدِيثُ جُنَادٍ بَاوَرَسِيْدَهُ هُوَ وَ حَدِيثُ كُرَّيْمٍ رَوَيْتَ كَرْدَهُ هُوَ أَنْ تَرَاهُمْ
بَاوَرَسِيْدَهُ وَ كِتَابُ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ مِنْ خُذُوهُ وَ عَدِيْنِ بَاوَرَسِيْدَهُ مِنْ عَمَلِهِمْ
أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ أَنَّ سَلَمَ بْنَ الْأَعْمَلِ جَعَلَ صَادِقَ
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ أَيْنِيسَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا شَرَّجَتْ ثَوَابَ عَمَلِهِمْ شَرَّجَتْ عَمَلَهُمْ
كَانَ كَ الْأَجْرِ وَ كُنْتُ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَلْعَنُ لَوْ
هَرَّكَسَ سَيِّدَهُ بِشَرِّ بَأْتَرْتَبِ خَيْرَ ثَوَابٍ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ طَرِيقُ بِنِ بَعْل

آورده بشیر از ابو بصیر مراد را جوآن عمل چنانچه باور رسیده و اگر چه رسول
خداست و الله علیه و الله گفته باشد آنرا و این سبب است که فقها را مؤثر
الله علیه در بحث از دلایل سنت بودن بعضی اعمال است بلکه بسیار بوده اند
و با حادیت ضعیف بعضی اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتیب
ثواب بر آن پس ایشان وارد نمایند که با آنکه متفق علیه هیچ عملا
که بحديث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان احتیاط را که حکم شرعی
از احکام حقه بحديث ضعیف اثبات کرده اند زیرا که حکم با احتیاط آن
اعمال بآن احادیث ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسن است که آنکه
مشهور است معتقد بعضی احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد علی
بنده است جمیع کتب اثبات حکم شرعی نزد ایشان هیچ نیست مگر با حادیت
صحیح و بحديث وثوق و حسن حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه مشهور
و معتقد با حادیت دیگر بشیر این بحث وارد است نهائیش این حدیث
نا درست است و جمیع که اختیار آن کرده اند نهایت قلیل اند و سبب آنکه در
حکم بوجوب بعضی اعمال که احادیث ضعیف دلالت بر آن دارند مستند
باین حدیث نشده اند و این بعضی را مخصوص اعمالی شتر دانسته اند و گفته
زیرا که این حدیث دلالت ندارد بر ترتیب ثواب بر قیام بعضی اعمال
حدیث ضعیف در باب احتیاط بر آن وارد بشیر و این جمع تقاضای قیام بر آن
ع

عمل نمیکند و مستند و جوب امر بقیام عمل است **نکته** دوم ظاهر شد که
در آنکه اصحاب رضوان الله علیهم در اعمالی شتر عمل با حادیت ضعیف را
تجوز کرده اند چه چرت و در حقیقت دلیل ایشان در احتیاط عمل مذکور
این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف نهائیش چون بطریق مخالف
این حدیث نقل نشده است بعضی اعلام از علماء ائمه فی بعد از نقل این
اشکال که هم تجوز کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحديث
ضعیف را در اعمالی شتر چنانچه خود را از مشایخ علماء ائمه نقل است در
کتاب او کار تقریر بآن کرده است با آنکه در اتفاق دارند بر آنکه احکام
شرعی با حادیت ضعیف ثابت نمیشود بر نیوجوآن پرورش کرده است که
تجوز مذکور که از قوم واقع شده است و در هرگاه حدیث ضعیف
یافت شود که دلالت بر احتیاط بر اعمال داشته بشیر و آن عمل از آن
قبیل بشیر که احتمالی حجت بر آنست و در آن نزد جایز نیست بلکه مستحب
عمل بدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بوسیله رعایت جانب احتیاط
چند در اقدام بآن گاهی منوط به نفع و ادراک نفع است و احتمال خطر
و در افتادن بکراهت نیست زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر و ایراد خواهد بود
اباست احتیاط پس احتیاط تقاضای جواز بلکه احتیاط بر آن خواهد کرد
اما اگر در پیش میان حجت است احتیاطی که حدیث ضعیف در باب احتیاط

علی و در پیش که احتمال مرگ در آن رود حکم با احتیاط آن و هر قدر دارد
 و احتیاط معتدل آن نیست و اگر دایره میان کرده و مستحب است که حدیث
 احتیاط در باب عمل و در پیش که احتمال مرگ در آن کنه باید دید اگر مرتبه
 احتیاطش بر مرتبه که است بر همان داشته باشد مثل آنکه ثواب که بر تقدیر
 احتیاط بر فعلش مرتبه بیشتر یا در پیش ثواب که بر تقدیر که است بزرگتر
 مرتبه است احتیاط مستحب علی و در آن خواهد بود و اگر مرتبه که است
 راجع باشد ثواب که بر تقدیر که است بزرگتر مرتبه در زیاده داشته
 باشد بر ثواب که بر تقدیر احتیاط بر فعلش مرتبه است احتیاط ثوابا
 ترکش خواهد کرد و اقدام بآن نیست خواه بود و اگر هر دو در یک مرتبه
 باشند و مبلغ هر دو ثواب و مستحب یا مرتبه هر یک معلوم باشد جایز نیست
 و گمان آنست که در وقت عمل اولی باشد زیرا که مباحات بحضرت
 قربت عبادت مرشد و ثواب بر آن مرتبه است چه جایز مباحی که
 احتمال احتیاط بواسطه ورود حدیث ضعیف در آن رود پس چون از
 عمل حدیث ضعیف در اعمال کمتر مشروط باشد با احتمال مرگ در آن
 نرود و احتیاط عمل مشروط با احتمال مرگ نیست و جانب احتمال که است
 رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است در عقاب حکم مانند و آن
 که بر کاه احتمال مرگ در فعل نرود و جواز آن بواسطه حدیث ضعیف خواهد بود

و القدر

چه بر تقدیر که حدیث ضعیف بیشتر از اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که
 مفروض اشغال احتمال مرگ است کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث اشغال
 حجت است احتمال زیر که اشغال مرگ است لغزش باعث است و باعث
 حکم است از احکام شرع و دانسته شد که حکم شرعی بر حدیث ضعیف ثابت
 نشود پس حدیث ضعیف سبب اشغال مرگ نیست و نمیتواند ثواب باشد که
 فرض نمودن آن در جواز ثواب است احتیاطی که حاصل جواب او آن باشد که
 در ماده مذکور جواز عمل از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض اشغال
 حجت است و احتیاط احتیاط در اعمال دینی است پس چگونه از جواز و
 احتیاط مذکور که بر حدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف متفق علی
 اینست که لازم آید که حدیث ضعیف باعث تحقق ماده احتیاط است
 و سبب آنکه عمل احتیاط که احتیاطش بر دلیل دیگر ثابت شده باید کرد
 مانند دخول وقت از برای وجوب نماز آنجا بود خلاصه کلام بعضی اعلام
 و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در ماده حکم حدیث ضعیف
 دلالت بر احتیاط آن دارد حاصل است هر وقت بعمل آورد و مکلف آنرا
 باید که ثواب آن با و عاید شود چه حصول ثواب میرسد نیست مادام که
 قصد قربت در آن نکنند و فعل آنرا بر ترک راجع ندانند زیرا که در صحت
 اعمال برینست که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر تقدیر

آن ظاهر است
 میشود که مستحب احتیاط

این حدیث ضعیف باعث است

و این خواهد بود میان آنکه چنانچه معاد حدیث ضعیف است مستند به روایت
 بران مرتبه شود و میان آنکه بدعت و تشیع در امور دینی بشود اگر کتاب
 آن مستوجب عقاب باشد حکم نیست که کس سنت او را است از در افتادن
 بدعت و تشیع پس فعل مذکور در سچوقت تواند بود و اگر دایره میان
 و سنت و نه میان کرده و سنت بلکه حدیث دایره است میان حرام و سنت و
 تا که آن بقیه معاقبت نیست و فاعلی آنرا استعمال از عقاب مستقیمند
 بلکه آنکه گفتیم عمل مذکور دایره است میان حرام و سنت از دور عاقلان و غیر
 با حضم است و الا میتوان دعوی کرد که احتمال غیر صحت در آن نمیکند و بر
 تقدیر که دست یابان حدیث حسن بن نم و گوئیم که استحباب آن باین حدیث
 ثابت است البتة فعل مذکور حرام عملی است و چه عاقلانست بر آنکه اقدام بفعل آن
 بقدر قدرت که دلیل که مثبت احکام شرع تواند بود دلالت بر استحباب
 آن نموده است و اقدام بفعل گذار با اتفاق بدعت و تشیع است و الله اعلم
 و بعضی فضلا برین وجه پرسند از آنکه کمال مذکور کرده اند که مراد قوم از آنکه
 گفته اند در اعمال مستعمل حدیث ضعیف میتوان کرد و در اعمال و عیادت
 افعال حرام نمیتوان کرد و آنست که هرگاه در باب استحباب عمل حدیث صحیح
 وارد بشود استحباب آن بان حدیث ثابت شود و حدیث ضعیف نیز بخوبی
 دلالت بر آن کند که ثواب آن مستحب فعلان چیست جایز است عمل کردن بان

مستثنی

حدیث

حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور بران مرتبه است و باین
 نیست که حکم مذکور از احکام حتمی شرعی نیست که بحدیث ضعیف ثابت نمیشود
 بشود و بعضی برین وجه که حکم ایشان بآنکه هیچ یک از احکام حتمی بحدیث
 ضعیف ثابت نمیشود اینگونه دارند که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقر
 نیست و با تفادیر نمیتوان اثبات آن نموده اند که مؤید و مؤکد حدیث
 دیگر نیز نمیتواند بود و بخوبی ایشان عمل حدیث ضعیف را در اعمال مستر
 اینگونه که هرگاه دو حدیث در باب استحباب عمل وارد شود یکی صحیح و یکی
 ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام بان عمل ملاحظه دلالت حدیث
 ضعیف نیز بران نموده مؤید و مؤکد حدیث صحیح داند و چنانکه درین
 هر دو وجه است عقیده نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر لغت
 دارد و با منطوق عبارت قوم زیرا که حکم ایشان صریح است در جواز
 ایسان بعمل که هر که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و اصلا
 قایل این تاویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود
 ناخوشی و دور آن تفاضل آن میکند که تخصیص حکم مذکور را با اعمال
 و عیادت چه بعمل حدیث ضعیف یا بمعنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح باشد
 مطلقا جایز است خواه در اعمال شرعی و خواه در اعمال و عیادت حرام و
 اقدام بحقایق الامور **حکایت** **دوم** روایت شده است

جمیع احکام حتمی
 مستثنی

لَا يَنْفَعُ عِبَادِي مَا كُنُوا فَعَلُوا خَالِكٌ فَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَا أَنْتَ إِنْ دَانِي بِهَا تَوَدُّ الْقِيَمَةَ
لَمْ يَدْخُلْهَا مَعْدًا فَحَسْبُكَ لَهُ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ أَحَبَّتْهُ
يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ **شرح** کلام بلاغت رسول در ضمن دو پیش
پیشانی حلل کلام امام علیه السلام آنکه آمد مخبر از پیغمبر خدا
علیه و آله که او را شایسته ندیده میفرستد و گفت ای رسول خدا من چه شدم
و حسن من با او رفته است و اقامه آن نامه که بهیچک نفر خود را با آن
فرموده بودم از نماز و روزه و حج و جهاد با کفار بسبب
قیام تو انتم غنم و تعلیم ده مرا از رسول خدای که مرا شافع سازد و مرا خدا
بانی و سبک سازد عمل را بر عمل رسول خدای حضرت صلوات الله علیه و آله
فرموده اند و گفته این کلمات را و او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند نیست در کرد و پیش تو در خرد و نه کلوفه که آنکه
بکریه افتاده است از غزوات و وقت قیام که یکبار بر در مسجد چون نماز صبح را
کزار و ده مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ الْعَلِيمِ پس کسی که خدا عزوجل را
مردارد و ترا بسبب گفتن آن از گور و در دنیا و جهنم و نادار و مشقت
چون کسی گفت ای رسول خدا این از بار دنیا نیست از بار آخرت چه باید
کرد

کرد فرمودند بگوید در عتب هر نماز که کرد در اللّهم اهدنی من
عندک و اوفقنی علی من فضلك و انشر علی من تحتک
و انزل علی من یرک کانت امام علیه السلام گفت تو ایم آورده ای
شبه بدان کلمات را بدست خود بفرستی و بسطه نمودن آن انگشت خود
را بهیچ نهاد و در وقت پیش گفت شخصی که اینجا حاضر بود باین عباس که چرا از
رو شدت تو ایم آورده این کلمات را بدست خود و حال تو پس پیغمبر صلوات
علیه و آله فرمودند هر آینه بدست که اگر دعا کند با نجوا و کفریم بفرستد از هر نماز
یکصد این کلمات قیام نماید و آنرا دانسته و انگیزد و گوشه شود و از برای
او دشت در بهشت که از هر کدام خواهد و چهل بهشت شود **پیشانی دوم**
فَقَالَ لَهُ شَيْبَةُ الصَّدِيقُ شَيْبَةُ جَبْرِوفَ نَقَطَ دَارِست و نه بهیچک با و نفع
ذال نقطه دار منسوبست بهذیل بغیر که نام طایفه است از عرب و قیاس
تغافل آن میکند که منسوب بهذیل یا بهیچک یا بهیچک یا بعد از ذال نه
بهیچک حذف یا نه که در کتب مذکور از قیام با آنکه مضاعف بهیچک باشند
چون که بهیچک منسوبست و اینجا که با وجود عدم تحقیق شریک مذکور حذف
شده است نه دست غیر مخالف قیاس است چنانکه بهیچک موافق است حال
و قیاس آن در قرآن و حدیث منافق نیست بحذف ذال که مخالف
قیاس و احتمال هر دو بهیچک آن در قرآن و حدیث واقع نشود و فقال أعداها

تا نیست خبر و بسط است که راجع است بکلماتی که در آن کتب کفریه
و دیگر کتب باطلات ضعف و ناتوانی او و تحکیمات مذکور را باز از سر گیرد
بمسئله او و بگوید که در اعاده ماضیها اذها ثالثا و ثلثا
درین فقره صفت تغلب بکار رفته زیرا که در کتب اول معرفتیه اعاده که
الواقع ثانویست مستحق نیست و اگر با اعاده حقیقه حمل شود در باب چهار
مرتبه گفته شده و بشیر و الله اعلم بخبره و لا مدبره در مرتبه فخر مانده بخبره
پارچه کل خشک شده و با یکدیگر در شجران الله العظیم بخبره بیان مکن
در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم حمل بغير قدرت بغير قدرت و توانا بغير
مکرار خدا بلند مرتبه بزرگ فقره الفقه و الفقه و الفقه و غیره و غیره
نحوه که الفقه سواد الوجه و الدارین کنی از اینست و هم بفتح کورا
نهایت مرتبه بر است و در او اینها ضعف و سستی است که لازم رسیدن
بان مرتبه است از قبیل تسبیح لازم با هم مرسوم فی کل صلو
و بر نعمه و ان با سکون با هر دو آمد و معنی تسبیح تسبیح الله تسبیح
من عجلد که معنی است خداوند و بیان آنکه درایت او بر عجل
در مرتبه حدیث نهم سبق ذکر یافت و در او اینها با هر نوع اعلی
و نوع سیوم و افیض علی من فضلک فیض در لغت معنی کثرت و بسط

الک

آیت قال و الله موسی فی النار یفقی فیها و یقو منة اگر چه خبر است
بجواب رکن و بسط است و در آن بر فضل و کرم خود را و کلام از قبیل است
با کلمات است یا تحسین و چه شده است فضل الهی در زیاده شدن و بسط
کردن مایه و گفته شده است بزرگتر شده و ذکر آن فاضله که از مایات مشبه
به است تحسین است و انزل علی من یشاء منک یفرغزل سازد و نور
بر من از کلمات و نعمتها خود تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدا
تعالی بر کلمات خود را با بزرگ عبارات از افعال خیریت از بابا شب
بر سبب استعاره چه تشبیه شده است بلند و شایسته که دستاره شده
لفظ که از برای آن موضوع است که در غیر استعمال یابد در اغفر فقیض
علیه و تسبیح طاهر است که ضمیمه علی راجع بکلمات چهارگان آفر
میشود و ظاهر او بقیض بیان چه شمردن آنها به تسبیح گشتن و هم
نهادن گشتن بر سبب شمردن آن لما شد لما قبض علیها
حالک مراد بجال اینها صاحب سبب و سبب هر که او را زیاده نسبت
احتماس با سبب رسید مگوید انا خال هذا الفرس و من یزید و یزید
مراد بجال مغرور و شمشیر و در واقع عبد الله عباس قرابت تشبیه پذیر
بوده و تشبیه از جانب دارد و الله اعلم بالتواب **حدیث سی و سیم**
روایت شده است پسند که منقل است شیخ بزرگوار محمد بن یوسف کبیر

بجای رکن و بسط است

آیه بریدن خوار علی بادیدن آزاد صحایف اعمال و ضمیر را بعل راجع باشد
 حمل کرده است کلام را بر غیر ظاهر و بسیار دور زفته است و در شرح
 حدیث هم درین باب بعضی سخنانی است که یافت و در بعضی احادیث آمده
 نیز باریه مذکور خواهد شد ان شاء الله و حدیث **عزیز حدیث**
سوم چهارم روایت شده است که سید مرتضی استبشیر صدوق
 محمد بن یحیی از حمزه بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابرار از محمد بن زکریا
 ابوهر از شعب بن واقد از حسین بن زید بن علی بن حسن بن علی بن السلام
 که از اصحاب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام از ابی
 بزرگوار که حضرت از امیر المومنین علیه السلام که قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله من سمع فاحشاً فاحشاً فهو كالذئب
 آتاه و من نطق علی اخیه فی غیبه سمعها فیه فی
 مجلس و قال الله عن الف با یص السوء فی الدنیا و الآخرة
 و من کظم غیظاً و هو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر
 شهید و من سعى لیم یضرب فاحشاً قضاها اولم یضربها
 طعنه من ذنوبه یوم و لذته امة و من فرح عن
 مؤمن کربة فرح الله عنه اثین و سبعین کربة من
 کرب الآخرة و اثین و سبعین کربة من کرب الدنیا

و فی

و من صلی علی میت صلی علی سبعون ملک الف غفر الله
 له ما تقدم من ذنبه فان اقام حق یدفن و یحیی
 علیه التراب کان له بكل قدم تعکف اقدار من الاجر
 و القیاط مثل جبل احد و قال صلی الله علیه و آله من
 مطلق علی افعی حق حقه و هو یقبله علی اداء حقه
 تعلیه کل یوم خطیئة اعشار **سوم** کلام آن خدای عز و جل
 در ضمن ونبش **بنفش اول** خلاصه قول امیر المومنین علیه السلام آنکه
 فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس عالم شود بر کینه کسی
 بشود که از وفاتش ما در شده و در مقام انتشار آن در آمده بر مردم
 سازد مثل آنست که خود بآن اقدام نموده است و کسی که بیگانه کند و مشت نه
 بر برادر و موافق خود بسبب باز گردانیدن غیبت او کار هر غیبت او را
 مجلس شود بر گرداند از وضو و نماز و سایر اینها بر برادر دنیا و آخرت
 کسی در مقام کظم غیظ شود و چشم خود را از روشند در حالتی که قدرتی
 داشته باشد که متغیر آنرا بعل آورد و بیاید از جانب خداست ثواب شهید
 و هر کس که بر برادر و بیگانه حاجت چهار خواص حاجت مذکور بر آورد شود
 و خواه نه هر دو آید از آن که آن خود مانند روزی که از مادر متولد شده
 و هر کس که اندر از خاطر برادر و موافق خود رخص کند خداست ثواب شهید و او

بفرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که دو ستر را بر سر خدا
 در کشیدن دو جور است جور خشم که بر گردان آنرا بجم و جور معصیت که باز
 گردان آنرا بصبر در وایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود خط
 و هو یقدر علی امضاء جنتی الله قلبه امنا و ایمانا یخرج من ذلک
 خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر جمیع کردن مقتضای آن بر
 گرداند خدا را دل و از آن بمنزور و درین بحق و بطریق ابراست و در
 روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو می نمود
 و کثیر ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان می ریخت که ناگاه برقی از
 دست او افتاد و بر سر حضرت آمد و روی مبارک ایشان را بوجوه خست
 پس امام علیه السلام سر مبارک خود بالا کردند و بجانب کعبه از رو خشم
 نکوستند در ساعت آن کثیر خواند که **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ** حضرت
 فرمودند غرض از این خشم خود را بعد از آن خواند که **وَالْغَائِبِينَ**
فَرَأَى النَّاسَ فرمودند عفو کردم و از آن که آن تو در گذشتیم بر حق
 آیت را خواند که **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** حضرت فرمودند
أَنْتُمْ حُرَّةٌ لَوْ جِئْتُمْ بِنُورٍ تو را در راه دل من در راه خدا بر حق
 و نقل است از امام زین العابدین علیه السلام که شخصی در مقام ذکر با او نشسته و نام
 بسیار با او می شنید و بر زبان می شنید که گفته بود که اگر برادر را ندانم

در کتب

بدتر که مرا در پیش عقیقه صبر است اگر از آن نجات نیام آنچه تو بگفته ای
 من نخواهد کرد و اگر نجات نیام و بنویسند که قاتل منم پس من بدتر نیام
 از آنچه تو گفتی خراج من در تو نبوده و تو بفرم دال نقطه در جیب
 و نبسته است دال و سکون نون بگویند و نقل آن از زین العابدین علیه السلام
 الصحاح الذنب الجرم و قد اذنب الرجل و برون از گناه از قبل استغفار
 چنانچه در شرح حدیث امام از پیش رفت و من مطلق علی ذی حجت
 حقه مطلق تعویق و نقل در ادعای است و تأخیر آن از وقت بود و فرمود
 انجاست علی است حق مایه را و حق غیر مایه را از حقوق الناس و حقوق الله
 چنانچه داخل در آن تأخیر در افواج زکات و ادای آن بعد از وجوب تأخیر
 نماز از وقت خود و آنچه مانند آن بشی خطیئة عشایر یعنی
 نقطه و شین شده نقطه در بعضی قضا است مأخوذ است از بعضی که
 بمنزک فتن عیشت از مال مردی حکم عالم **حکایت ششم**
بجمله روایت شده است پسند که اتصال دارد و شیخ بزرگوار
 بن یعقوب کلینی از جبر از اصحاب که از آن جمله علی بن ابراهیم است که چنانچه
 سبق از اوقات از ثقات معتدست از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن
 مهزبان محمد بن ابی نصر السکونی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
 و اکثر علما رجال الله و معتدست می دانند از ابو سعید القطار که از اصحاب امام

تو در آن

عشاد

کام علیه السلام

در کتب رجال مخرج شیعہ بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی
 ابان بن تغلبه که بعد از خدمت حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر
 و امام جعفر صادق علیهم السلام استعمال فرموده است و از هر سه این حدیث
 روایت کرده است و در هر فرض خصوصاً قون عتبت و قرائت و فقه و کلام
 تمام داشته چنانچه قرائت علیحدہ میان قرآنم او شصت هزار بار و حدیث جلد کتاب
 تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و مجید القدر شیخ و از امام محمد باقر علیہ السلام
 روایت شده است که باو گفت اجلس فی مسجد المدینہ و ائت
 الناس فانی احب ان یرکب فی شیعہ مثلک یغیرن شیعین
 در مسجد مدینه و فتورده مردم که شیعہ دست میدارم که بدو شود در میان
 شیعہ مثل تو مردم و چون خبر رفت او با امام جعفر صادق علیہ السلام رسید
 گفت اما والله لقد اوجع قلبی فوفت ابان بن تغلبه و قسم که
 مراد بر او آورد و مردن ابان روح الله روحا از امام محمد باقر علیہ السلام
 علیه السلام که لما اُسرى بالنصارى صعد الله علیه قال قال یارب عالمی
 حال المؤمن عندک قال لا محمد من اهان لولی و لیتا فقد
 بالمدین بالمطاریبه و انا اُسرع شیء یرقی فی القبره اولیایم
 و طارقه دشت شیء یرقی فی القبره لک و دخی و فانی المؤمن
 بکلمه الموت فاکره مسائله و ان من عباد من لا یصلحه
 الا

بِالْمَحَادِثِ

الا انی لو صرفته الی غیر ذلک لَهَلَکَ و ان من عباد
 من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لَهَلَکَ
 و ما یقرب الی عبدی شیء احب من انما افترقت علیه
 و انه یستقریب الی بالنوافل حتی اُحِبَّه فاذا اُحِبِبْتَهُ
 کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یر به و لسانه
 الذی ینطق به و یدیه الذی ینطش بها ان دعا فی اُحِبَّه
 و ان سألنی اعطیته شیء کلام من نظام در منزلت آغاز و در و نایش
 و انجام آغاز مثل رود و نیش **عیش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام
 انکه شکر که پیغمبر صلوات الله علیه الله بجانب آسانی عروج فرمود چون توفیق
 مکالمه پروردگار حق بر ما رسانید گفت ای پروردگار در چیست حال من
 نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت
 خطاب در رسید که ای محمد که می خوازی رساند بدو از من بدتر که مثل او است
 که بیرون آمد و پیغمبر من بقدر حجت است تا بجز در بار دادن دوستان خود
 از همه کسی شایسته تر و در ذکرده ام هرگز در جبر که من فاعل آن باشم مثل تو
 که در وقت وفات من بر او دست میداد و بر او را ناخوش می آید و در آن
 و در ناخوش می آید ناخوش آمدن او بدتر که از نیکوکان من نبوده است که
 صلاح حال او نیست کرد و تو انکار که کردی و انکار حال و در و نیش

اسم ان کبریم واسم موصول را خبر می شود که از جمله خبرگان
 بنده است که نیست صلاح حال او که در تو اکثر و غرض خبر دادن از حال که
 صلاح او در دست خبر دادن از حال کسی صلاح او در تو اکثر است یا آنکه
 از بنده کن نیست و آن خبر که موصول خبر خبر طرف اسم اگر چه مخالفت دارد با خبر
 متعارف را با خبر است اما مثل آن در موضع خبر بعضی مفسرین در آیه چه بنده
 شریف در حاشیه کشاف حاکم تفسیر کرده و **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا**
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ میگوید چون بنا بر آنچه متعارف علم است که در مثل این
 ترکیب خبر خبر موصول اسم خبر خبر غرض خبر حال گویند کلام
 مذکور شبیه با آنکه از جمله خبر است که گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال
 گویند کلام مذکور با آنکه از جمله خبر است پس این کلام چون صحیح تواند بود و جواب
 آنست که فایده ما را خبر مذکور تفسیر بر آنست که صفات مذکور منافات نیست
 چنانچه کسی که متصف با آن خبر مذکور است که از آنست او خبر دهند و خبر نمایند
 که با وجود آنست متصف با آنست بعد از آن جوابی که در مذکور است با آنکه
 مثل این ترکیب بعضی جاها و محلی که کمال این توجیه نیست و قدر شده
 در آن خبر دادن از آنکه از این جنس طایفه هستند که این صفت و این صفت
 اتفاق دارند مثل قوله **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** **بِهِمْ جَاهِلٌ كَذِبًا** **وَالْمَا عَاهَدُوا**
اللهَ عَلَيْهِمْ فَيَنْتَهُمُ **مِنَ قَوْلِهِمْ** **وَمِنْهُمْ مَن يَتَّبِعُ**

بنده

در باب

در باب جمع نازل است از صاحب کرام که مذکور که بود و مذکور که چون در کجای
 لازم که کلام حضرت مسالمت بنده صلوات الله علیه و آله باشند ثابت قدم
 و زنده که معارف بر بنده مذکور بنده شهادت فایده نشود از بنده بنده بنده
 آن و الله اعلم آنست که از جوینان مردان هستند که راست کردند آنچه نیکو
 عهد بنده با خدا بر آن که ثابت بقیال است و کوشش نمودن در تحصیل غنا
 از دست خدای پس این است که فایده بنده خود که از آنکه در دنیا هستند
 مثل حزنه و مصیبت و اینست که از این است که هر چه است که انتظار بر آنست
 همان و طایفه و بعضی دیگر از اینست که طایفه است که صفات مذکور در این آیه منافات
 با بیان ندارد و تا بر آن معجزه توان کرد پس و از آنست که معنون جابر بود
 را مبتدا سازیم و بگویم مع کلام آنست که بعضی از بنده بنده بنده بنده
 متصف با این صفاتند و منافات فایده و کلمات مذکور خبر از بنده بنده
 و استبعاد نیست در آنکه طرف بعد از آن و بعد از آنست واقع شود و اینست
 کلام و چون این خبر در معنی انکار و ترو بود و مناسب مذکور که با آنکه باید اگر
 گویند نمی طلب پس کلام حضرت مقتدر بنده بنده بنده صلوات الله علیه و آله و حج
 نیست که اینست که در روایت آمده که در آنکه افعال الحسن بنی و حکمت و
 مصیبت حال عباد است پس چه اعیان با آنکه بود جواب اینست که در
 امثال این خطبها که در قرآن و ائمت که در معنی طایفه حضرت رسول است

صلوات الله علیه و آله

جاءه

اما عرض اخبار است بان ارسيل اسمع با جارية که کاهن که میخواهند معزرا
بکسی بشنوند و خطاب با او کند تا آن مثل مرزند و بگویند ارسيل که
چه ميگویم و عرض شنیدن اين خانه است اگر خطی به کار از جانب حضرت
بجانب انبا علوات اسد عليهم واقع شده ازین قبيل است هر چند که
اگر مردم را در مثل اين خبر تردد خاطر حاصل است بلکه بعضی از ايشان اظهار
نموده اند و قائلان آن نبوده اند گفته اند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**
جدا کرده اند حضرت ابی حمزه شریطه را از جمله مسلمانی بر آنست و بواو
عطف میان ايشان جمع نموده اند بوجه آنکه از جمله کاشف و مبين است
زیرا که هلاک دين در درویش بودن مبتدیان است که صلاح دين در توان
پس میان ايشان نهایت اتصال بوجه شریطه و آنکه در حدیث مرتبه ششم
گفته است که عطف شده بود میان ابی حمزه شریطه و جمله مسلمانی و عبارت
برینجه بود که ان من عباد الله لا یصلون الا الفقه و کوا غنیة لا فقه
و کوا لک آتوه بنا بر ملاحظه این معنی بود که حصول افاضات و تربیت معارف عدم
اصلاح و کثرت جنس آن مندرج نیست و علی شریطه و میان تفریح کرده اند
با نکه و جمله که میان ايشان از جهت نهایت اتصال به یکدیگر موجب وحدانیت
ايشان از یکدیگر است که است که میان ايشان از جهت دیگر انقطاع و
مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند یکدیگر را بر دیگر و عطف در میان
در آنکه

در مراد و نه تا میان باشد نسبت ایش میان کمال اتصال و کمال انقطاع
فرموده که **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و **يُخْرِجْهُ مِنْ جَانِبٍ**
يَكُنْ مِنْ جَنَّةٍ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا كَمَا كُنْتَ تَخْرُجُ مِنْ دَارِكَ
و در سوره ابراهيم برینجه که **يَكُنْ مِنْ جَنَّةٍ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا كَمَا كُنْتَ تَخْرُجُ مِنْ دَارِكَ**
يَكُنْ مِنْ جَنَّةٍ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا كَمَا كُنْتَ تَخْرُجُ مِنْ دَارِكَ
فرزندان سابق عذاب که در ايشان است و تغییر عذاب میکند و در سوره
ابراهيم ملاحظه آن شده است که **يَكُنْ مِنْ جَنَّةٍ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا كَمَا كُنْتَ تَخْرُجُ مِنْ دَارِكَ**
و شدت آن زیاد است باین که کوی جنس او مغایرت با جنس عذاب در
تحت جنس او مندرج نیست و ما بتقریب **إِلَى عَبْدِي يَسْتَوِي** و **أَحَبُّ**
إِلَى مَعْنَى أَفْضَلُ عَلَيْهِ این کلام مرشح است در آنکه افعال و جبهه یا
تواریخ یا ده است بر افعال است چنانچه عطف بر تنفید میان خواهد بود و معلوم
موصول شایسته است احب بالاصح را و وجه دیگر که عطف و بند را باین
و اتصال بر خود واجب کرده باشد اگر گویند موصول این کلام نیست که غیر واجب
نزد خداست و ستر نیست از واجب نه آنکه واجب دوستی است نسبت
از غیر و حبیب مرشح در آنست که موقوف بر حبیب باشد هر دو در یکدیگر
باشند و ایشان است که آنجا از باب آن این کلام منضم در باب است
و اجابت بر غیر و حبیب چنانچه اگر گفته شود که بهتر از در نسبت کسی
شود

فرموده

شود

لَوْ جَازَ عَلَى التَّوَدُّ مَا تَوَدَّدَتْ فِي شَيْءٍ لَوْ أَنَّكَ تَرَدَّدُ
 و آمد شد خاطر و او بود تردد و آمد شد خاطر نمیدانم هرگز در غیر
 تردد و آمد شد خاطر که در وفات مؤمن میباشم دوم آنکه چون عادت
 برین جا شین است که در ساره کسر که احترام و عزت او لازم دانند
 خاطر را تعلق با و بیش مثل دوست نزدیکی یا موافق تر و بهم روح ساره
 کسر که او را نزد انیس قدر و منزلت بیش مثل دشمنی و مار و عقرب
 امثال آن تر و خاطر بهم تر بلکه چون بخاطر کند که بدو با و رسیده
 خاطر جابر میاید بلکه تر و آمد شد خاطر دست هر چه تواند بود که
 تعبیر کند از توفیق و احترام او بحصول تر و در حال ساره او و از خوا
 و نعلت او بعد حصول تر و در آن حال سبب بر اینست که بود که هر چه
 عزت تقاضا از این کلام و الله اعلم آن بیش که بچگونگی از غلظت مراد
 قدر و منزلت و حرمت بیش مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او و
 از قبیل استعاره تشبیه بود که معنی آن در ضمن شرح بعضی احادیث سابق
 سبق ذکر یافته است سیوم در حدیث و ارادت از خاصه و عامه که خدا
 در وقت استحضار بنده مؤمن ظاهر میسازد و بر او لطف و نورانیست
 بدو عمل بهشت و امثال آن آنقدر که که هر چه محک از طبیعت او را میسر شود
 و او را رغبت تمام باشد حال ازین عالم فانی بجام باقی هم میرسد پس کلمه میشود

طریق

ببر

بسبب آن ایذا و تشویش او از امیر و معاصیان و جنات میشود که
 او را نهایت محبت و درون هم میرسد و رغبت تمام بان حاصل میشود پس تشبیه
 کرده است خدا این محبت را بمعاصی که کسی که اراده کرده باشد که اگر میسر
 بدوست خود بقصد آنکه در غایت آن نفع عظیم با و عاید شود پس تر و دشته
 بیش در آنکه بخواهد این الم را با و رساند که با و از اسباب غرض و همیشه و غایت
 و محسنات محبت بیش و نفع که آن الم در غایت دارد و ذکر میکند بیش تا آنکه
 او را بان رغبت تمام بهم روح و الم مذکور را بر خود رحمت الهی دارد و در صورت
 نیز کلام از قبیل استعاره تشبیه خواهد بود **دوم** بسبب این که توفیق صفات
 و مخالفت شود میان این حدیث و امثال این معلوم شد که ولایت دارد بر آنکه مؤمن
 خالص را و در آن ناخوشی میاید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از غیر
 حدیث است و حدیث روایت شده است که **مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ**
اللَّهِ لِقَاءَهُ و معنی که لِقَاءَ اللَّهِ که لِقَاءَ اللَّهِ و لِقَاءَهُ که دوست دارد
 لقاء خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن خواهد بود دوست میدارد
 خدا این نیز لقاء را و در وی که ناخوشی آید او را لقاء خدا است و بر رغبت
 نماید خوش ندارد و خدا این را و او را پیر می شود از وجه حدیث مذکور
 ولایت دارد بر آنکه مؤمن خالص که اهل است از فزون نمیدارد بلکه همیشه نهایت
 رغبت و میل بان دارد و بر او سطر رغبت و دوستی که بقدر الهی دارد و میداند که

میسر

آن بدون مردی حاصل نشود چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
شده است که میفرموده اند ان ابن ابی طالب آتینک بالموت
من الطلبل یبذلک الله یعنی بدین سرکه پیر ابوطالب اموات
والفتی که بر سرش است از مووات و الفت طفل پستانها در خود نیز
فرموده اند در وقت که فرست این عجم ملعون را متحل شدند که فرشت
و ربنا الکعبه یفرز یافتم و نبعیم ابد رسیدیم بر و کار کعبه شیم
و شیخ مهد علی احمد در کتاب کفرانین اشکال برین وجه جواب میدهد
که وقتی لقار الترمقید بوقت دون و فرست پس می تواند بود که در
مذکور در حال احتضار و هنگام شهادت آنچه مطلوب است بهر چه
روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده اند انک من در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و الله که حدیث
فرموده اند که من احب لقاء الله احب لقاءه و من کره
لقاء الله کره لقاءه و قیل یا رسول الله انا لنکره الموت
فقال لیس فکله و لکن المؤمن اذا حضره الموت یفرح به و یقول
الله و کرامته فلیس شیء احب الیه مما امانه فاحب
لقاء الله و احب لقاءه و ان الکافر اذا حضره
الموت یبشیر بعد الله فلیس شیء اکره الیه مما

آئله

آمانه کرمه لقاء الله فکرمه لقاءه لقاءه یعنی کسی که دوست دارد
لقاء الله احب لقاءه عزت نیز دوست دارد لقاء او را و کسی که ناخوش
آید از لقاء خدا یا خدا را ناخوش میدارد لقاء او را نکند
رسول خدا را بدین سرکه ماهی ناخوش می داریم مرگ را و بان عزت نمی داریم
پس حال ایچون خواهد بود بجهنم فرمودند و آدم مرگ نیست و فکرمه میوه پس
را چون وقت احتضار و حال نزاع روح در پیش است میدهند او را بر فرا
الکران و دوازده خدای خدا را و بدخول است و او را نشکند که آن پس او را
در آن حال هیچ خبر و دست را بجز در پیش او مستحق خواهد بود پس دست
خواهد داشت لقاء خدا را و دوست خواهد داشت خدا را لقاء
او را و کار چون وقت احتضار در سرخ می دهند او را بعد از آن
که از بر او دنیا و آمانده است پس هیچ خبر نزد او دشمن تر نخواهد
بود از آنچه در پیش او است پس مکره خواهد بود بر او لقاء خدا را و مکره
خواهد داشت خدا را لقاء او را و جعفر گفته اند که نفس لقاء الهی نیست
پس مکره بود بر آن بوی مطهره از آنچه که لازم است مسلم که مرگ است
لقاء خدا را نیست و این ظاهر است و نیز در حدیثی که در کتب معتبره
میشود مرگ او را مثل قیام با حال ماله و مهارت بگردانیدن که قنوجان
یرتجو لقاء ربیه فلیعمل عملا صالحا و ایضا لازم دارد که است

مرکب است انتطاع عمل صالح میشود **انجام** این پنج چیز از هر چه پیش
 ظاهر میشود حکایت در آنکه واجب افضل است از سنت و در اتمام بآن
 ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعض دیگر از علما چند موضع را از
 استثنای کرده اند که در آن مواضع سنت افضل است از واجب **اول** برای
 زنت مفلس از وضع که بر ذمه او بیشتر چه آن سنت است با اتفاق و همت
 و اذن او که اگر افلاس او ثابت بشود واجب در حال آنکه ابراء افضل است از
 احوال و ثوابش بیشتر **ثوم** پیش گرفتن در سلام چه آن افضل است از جواب
 و اذن سلام و حال آنکه جواب سلام واجب است و سلام **ثوم** اعاده
 کردن نماز که تنها کرده شود و اگر هر که جماعت منعقد شود چه ثوابی بآن
 حدیث بانی ناطق است بجهت و همت در جواب از ثواب نمازها در پیش و حال
 آنکه اعاده سنت است و آن واجب **چهارم** نماز کردن در اماکنی غیر معتبر
 مسجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب
 آن با آنکه نماز کردن در آن اماکن سنت است بیشتر است از نماز کردن در غیر
 آن که از آن **پنجم** خشوع و خاضعیت در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که
 بجهت آن ترک کند سرعت و عجلت بنماز چه اگر واجب است اگر چه
 شود که بعضی از نماز جمعه از وقت شود و نتواند از اتمام اجزای دریافت
 و در پیش از این مواضع از حکم مذکور خارج شده است و وجهی نداشته
 اند

در حاشیه برین وجه بیان شده که در موضع اول میتوان گفت واجب ترک
 مطالبه معرفت خواهد در پیش از این بر امتحان شود و خواهد در ضمن احوال پس
 ابراء خود و جیبی مثل احوال نیست و همچنین در موضع چهارم از آن
 نماز واجب است خواه در مواضع مذکور واقع شود و خواه در غیر آنها پس
 که از این در این موضع خود و جیبی بیشتر که بر ذمه دیگر بجهان دارد سنت
 نه بیشتر تخصیص آن بجهان نماز سنت بیشتر و آن لایس که از وجوب افضل
 بیشتر و در **پنجم** کشته اند جاریست که نماز اعاده را نیت کند پس می
 تواند بود که زیاده ثوابی که در پیش که بجهت واجب که از آن شود
 و **ششم** نیت که بعد از نیت واجب و واجب خواهد بود در سنت
 نه بیشتر مقدردن و واجب امری که استحباب آن معلوم باشد از آن
 نیست و الله اعلم **حلدیه ششم** **ششم** روایت
 شده است بسند معتبر اتصال یافته است شیخ صدوق حجه بن علی با یوم
 از پدر او علی بن ابی حمزه از محمد بن الحسن با یوم از محمد بن علی بن القیصر از
 نصر بن عاصم فرمود که از محمد بن جلال است از عمر بن سعد از فضیل بن عیاض
 از رکیل بن زیاد از النضر بن کنانیه گفت گفت مع امیر المؤمنین علیه
 السلام فی مسجد الکوفه قد صلینا عشاء الاخره فاخذ
 بید و صلی آخر جنا من المسجد فشیئنا حرج الی اظهر الکوفه

و جوب

لَا يَكْفِي بَعْلَهُ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَفَتَّرَ الصَّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا كَيْلُ
 إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَرَّهَا أَوْعَاهَا احْفَظْ عَقْرَ مَا
 أَوَّلَ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ زَاهِقٌ وَمُتَعَلِّقٌ عَلَى سَبِيلِ
 حَيَاةٍ وَفَحْشَاءُ إِبْتِغَاءِ كُلِّ نَاعٍ عَمَلُونَ مَعَ كُلِّ لَمَسٍ تَتَوَلَّوْا
 بِتَوَلِّي الْعِلْمِ وَلَمْ يَكْجُو إِلَى رُكْنٍ وَتَقِي بِالْمَيْلِ الْعِلْمِ وَخَيْرٌ مِنْ
 الْمَالِ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنْكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ تَقْصُصُهُ
 التَّفَقُّةَ وَالْعِلْمُ يَكُونُ عَلَى الْإِنْفَاقِ بِالْمَيْلِ الْعِلْمُ دِينَ يَكُونُ
 اللَّهُ بِهِ يَكْمُلُ لِلْإِنْسَانِ الطَّاعَةِ فِي حَيَاتِهِ وَجَمِيلُ الْأَعْدَاءِ
 بَعْدَ وَفَاتِهِ بِالْمَيْلِ مَا تَحْرُسُ الْأَمْوَالَ وَالْعُلَمَاءُ بِأَوْفَى
 مَا يَحْرُسُ الدَّهْرَ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ
 مَوْجُودَةٌ آه آه إِنَّ هُمْ وَأَشَاءَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ إِلَى
 صَدْرِهِ لَعَلَّهَا جَاءَ لَوْ أَصْبَتْ لَهُ حَلَّةٌ بَلَى أَصِيبُ لَهُ لِقَائُهُ
 مَا مَوْفِقٍ يَجْعَلُ أَلَمَ الدِّينِ فِي الدُّنْيَا وَيَتَغَلَّبُ بِهِ عَلَى اللَّهِ عَلَى
 خَلْقِهِ وَيَنْصَرُّ عَلَيْهِ عِبَادُهُ أَوْ مُنْقَادًا لِقَوْلِهِ لَا تُصْبِرُ لَهُ فِي
 اخْتَارِهِ يَتَقَدَّحُ الشُّكَّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ غَايَةِ شَيْخَةِ الْأَلَدَا
 وَلَا ذَاكَ أَوْ تَهْوَى بِاللَّذَاتِ يَلْسُ الْغِيَا فِي الشَّهَوَاتِ وَتُغْفَرُ
 بِاجْتِمَاعِ وَالْإِقْدَارِ لِيَا مَنِ رُغَامَاتِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ أَقْرَبَ بِهَا

شرح

العلم

بِهِمَا الْأَنْفَامُ الثَّانِيَةُ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمُوتِ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ
 بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَمْزَجَ مِنْ قَائِمِ اللَّهِ بِحُجَّةٍ إِنَّمَا ظَاهِرٌ مُشْهُورٌ أَوْ
 مُسْتَرْمَعٌ لِيَسْلَا بِمُطْلَقِ الْحُجَّةِ وَاللَّهُ وَبَيِّنَاتُهُ وَأَيُّنَ أُولَئِكَ
 أُولَئِكَ وَاللَّهُ الْأَفْكَوْنَ عَدُوًّا الْأَعْفُونَ خَطَرًا بِهِمْ
 يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَقٌّ يُؤَدِّعُهَا نَظَرًا مَهْمًا
 دِينَ عَمَلًا فِي قُلُوبِ أَشْيَاهُمْ هَيْمٌ هَيْمٌ الْعِلْمُ عَلَى حَقِّ
 الْأُمُورِ وَبَاشَرٌ دَارُوحِ الْغَيْبِ وَاسْتَلَا فَوَاسِطُ شَوْعَرَةٍ
 الْمُرْمُوتِ وَأَسْوَأُ مَا اسْتَوْحِشْتُ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصُحْبُ
 الدُّنْيَا بِأَيِّدَانِ أَمْوَاجُهُمَا مُعَلَّقَةٌ بِالْحَبْلِ الْأَعْلَى أُولَئِكَ
 خُلُقَاءُ اللَّهِ فِي الرِّضَى وَالرَّحْمَةِ لَا دِينَ لَهُ آه شَوْقًا إِلَى
 مَرُوءِيَّتِهِمْ ثُمَّ نَزَعَ يَدَهُ مِنْ يَدِي وَقَالَ انْصَرَفَ إِذَا شِئْتَ
شرح كلام بلاغت نظام در ضمن آغا زود و نال و انجام **آغاز** مشتمل بر
 و توبیخ منبش **اول** خلاصه كلام کیم من زبان و ضرر الله عنه انه در خدمت
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در جائی که کر زود بودیم ما
 نماز حقن را پس حضرت امیر علیه السلام دست مرا گرفتند و در آن نشستم با کلمه
 ایم از مسجد و حضرت امیر علیه السلام گفتن میرفتند که الله به پشت کوفه برآمد
 و در بندت یک کلمه از من نکرده پس چون بجا آوردمند نفس از درون

الحج

بر آورده را در معرض خطاب در آورند و موقوفه را کسب و بیعتی که این
و لها طوفان نیست و معلوم و معارف را پس برین آهاده است که فراموش
تر و نگاه دارند و تریش را که از من آنچه میگویم بتو بدستی که مردم بر سر
داشتند خدا را و آموزند علم بقدر حصول نجات و در کار در اوست
و کسر حیز عوام که بر دند از ضعف عقیده خود آواز بر شبنام که بواسطه
را ندان که منفعت آن میکنند گنایا را که هر کس را بشناختن برادر و برادر و تابع او
شوند و حالت این ندارند که حق را از مطلق فرقی نهند که مایل شوند از
سمت استقامت بر باد که بر این نمرود و روشنی نمیکند و منور علم
و دانش و دنیا بر نمرود بر کس استوار که علم و دانش است این کسب علم بهتر از
مال است زیرا که علم که جهان را تو می کند و ترانکه بنام مال بر باد که در مال
بنفق کردن کم میشود و علم بنفق کردن زیاد و هر که در کسب علم ظاهر
که اطاعت کرده میشود و بان خدا تر است و حاصل میکند مراد از اطاعت
در ایام حیات او یعنی با عیش این میشود که او طاعت خدا را نیت کند
یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنام و مدح و ستایش را بعد از وفات او
از کسب و خیر کنندگان مال مردند و علما با تر فضل خود و همچنین با تر
و با تو خواهند بود و ما دام که دنیا باقی است بر نهان ایشان و دنیا باقی
بود اما مثلاً ایشان در دنیا جا خواهد داشت آه بدتر که انجا

منه

و البته

و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک سپینه خود هر آن علم
سپار نمودند که اگر ما نفهمیم که حالت بر داشت آن داشته باشند و غیر
اگر ما نفهمیم هر آنکه بداند که این و آن که میگوید یا این و آن که بواسطه
آن رخسارم بیایف میشود و بواسطه آن فهمیم که محل افعال و نیست که
میرد در دنیا آنچه در این که مرید برسد و توفیق و برتر مرید رسید و لایق
در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب آنکه از جانب خدا را بر سریده و بر کمال
او یابی که مطیع و متفاد حق است و وفایه دنیا نیست که بصیرت این نداند
که با طراف جوانب سخن تو نرسید و خود و توفیق بسیار در دقایق علوم
مورد با قول شده که او را عارفی شود که بخاطر او راه بر باد بر این
و نه آن یابی که در عین لذت و تفریح نیست و بلا ملاحظه است در امور شواله
یابی که در تفریح جمع کردن و ذخیره که استن نیست و مال ایشان بعضی
بذرات و تفریح جمع و اوقات از تکلف در امر دین و سرچ هر نوع ایشان را
باعت و قابلیت و الی بودن امر از امور دین نیست و تفریح که ایشان است
ایشان حیوانات چرند و اند و حیوانی می میرد علم بر بدن بردارند کان آن بر
همچنان معدوم شود و جمع که تفریح داشتند رسید و اند و کسب علوم و عمار
آنکه نمود و علم نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره است از آن که دیگر بر این نیست
آرد و یکس خال از غایب روز زمین از آن که اقامت و لایق و هیچ آنکه تواند

بهر بره که در اصلاح آیه تغییر یافته کسی است که نظام باید مورد تدبیر
آزاد صلاح پذیرد حال این با صلاح او و مشغول علی سبیل تحلیله
بهر آموزنده علم بقدر حصول نجات بعین مقصد او از آموختن علم نجات
یا فن در آفت بخارها که و امانت آن نشاء نه تحصیل خط و خطا و لغات
آن همچنانکه شیوه اکثر انباران زمانست و هیچ نظامی جمیع جمیع
و هیچ کسی که چنانکه میگوید که بر در حین حیوانات نشیند استعاره
کرده اند حضرت آرا بر سطرجهای علوم از در حین است و در این
و در ادب طایع یعنی را در سطرجهای انکس و مردم اراده و زبون است
اتباع کل نایب یعنی که او از چو پاست که در وقت راندن کوسند
بکار برسد و او از کلاغ را نیز میگوید و در ادب است که ایشان بود
عدم ثبات خود بر عقیده از عقاید و نزاع که در این خود دارند
تایید میشوند هر کسی را بر این میخوانند و اعتقاد میدهند که هر کسی
حق است و بدو او را بر این و کول هر کسی را میخوانند و عقیده اند که حق است
و باطل کدام و حق چیست و باطل کدام را ای قسم از مردم را بعین جمیع امور
و در قسم اول را بعین مقصد او را میخوانند که این صنف از مردم بسیارند و آن
صنف که اندام و العیا که گوئی الاتفاق بر کلماتی بعین گویند
و زیاد شدن است و میگویند که هر صنف استمال یافته بهر چه در گویند
و از این

و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم گفته اند که هر
مع ظلم است و میگویند که از برای سببیت و تعلیل بهر چه
گفته و ان الله على ما هداکم گفته اند که بان معنی
استعمال یافته است و معنی آنست که و توفیر و الله سبب برایت
را ای که بعین جز که او از در خدا را بسبب این که شما کرده است العلم
دین بدان که الله بدو حق اینها بعین صفت و توفیر از برای توفیر
بعین طاعت بر کس است که طاعت خداست و در ضمن آن حاصل است توفیر
الانسان الطاعة کبریه یعنی است از برای انفعال و در آنست که در
بخش اول مکرر شد و حیل الالحاد و شد بعین سخنان میگوید و
سناش و احد و معذرات است بهر چه از حروف و را حقیقت انما
فی القلوب و جوده اشغال جمیع مثل است یعنی مع و ما و مثل در اصل
بعین نظیر و سبب است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلام و
زبانها و این شده و بهر چه است بهر چه مشهور که مورد خاص داشته باشد
بعد از آن استعمال کرده اند در کلام که شد و در آخر و شسته بهر چه اینجا
مستعمل است بعین حکم و مواظبت این در درها مردم با حق و محفوظ خواهد بود
که آن عمل مکرر و باشند و بر آن میرفته باشند تا نور قیامت که صفت
له حمله حقه سبب جمیع حاکم است بهر چه که استحقاق آن داشته باشد

و جواب بود در کلام محمد و گفت کلام درین تقدیر است که اَوَاصِبْتُ بگوید
تَبَدَّلْتُه لَمْ يَغْرُكْ اَوْ مَرَّ بِمَنْ كُنْ اَوْ اَمَّا اَيْنَ بَدَلْ بِيْكَ دَمِ اَيْنَ مَعْلُومٍ
را باینسان بگوید اصیب که لقینا یعنی لغو کلام و کفر فاف معزیرک
و فهمیم ششست است از لغات که بعضی بگوید نصرت کتب عمل الة الدین
و الذین یحییون بگوید و اندک هم را که از آنست و سبب فوز بعد از ابریه و نبیه
و سید حصول لذات بدیه و مخطوطات و نبیه مثل زیاده کردن و حصول
جاء و جلال و اقبال خدیق و میل خاطر با بدو و لا بصیرة که فی احضار
احضار نبیه و حاضری و بعد از آن نون جمع حضرت یحیی و یحیی
الصالح الخ و احد الاخوان و احد الخ و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
و جوانب محضه و اواخر سید و غور و تحقق در آن تواند کرد و بعضی
احضار و واقع شده کسب هر دو سکون و مخطوط و بعد از آن با مخطوط و مخطوط
یعنی او را بصیرت آن نیست که از آنرا و اید و در مقام تقویت و اید آن
در آید الا لا ذوا و لا ذاک یعنی متفاد به بصیرت را ایدیت آن است که
علم خود را با موزم و نذر برکت و فهم را که عمل اعتدالیت و این کلام
مقرضه است میان معطوف و معطوف علیه او مخطوطا یا لذات
یا یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
بکذا فیه و موزم ای موزم و موزم در اصل لغت بمعنی است که از طعام

مال

موزم

نیشود و بواسطه بنی الخبیه ظاهر است سلسل القیاد و الشهوات
بمعنی سلسله الایة و سلسله توقف و تأمل در عاقبت امور مباهر شهادت
نفس میشود و لذات بدیه مکرر اید او مغرور یا بجمع و الاذخار
اعمر بن حریص سخن و بر این سخن است چنانچه میگوید انوار الکلب
یا القید یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
کردن مالی است و این که خیره گذشتن آن چنانچه گویند مخطوط و بر این سخن و یحیی
بان ساخته لیکن این سرعاه الدین فی مخطوط رعاة بفراموشی است بفر
والی و حکم بفراموشی کلام از مضمون لذات و مغرور بجمع و اذخار از و الیایان
دین نیستند بفراموشی را قابلیت و ایدیت آن نیست که متوجه امور دین باشد
و درین کلام اشارت بر آن است که در ششند حقیق و الی دین است بفراموشی
منوط بر این و بر این است که آنچه گوید بان عمل باید کرد و آنچه نکرده انان
احضار از بید حسیست بفراموشی که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم است
جمع را که احتمال تعلیم و موصوفین بفراموشی آن میرود و بر این قسم اول جمع از
ارباب فیه و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
که از او مخطوطان باین رضا خدای تعالی را و بعد از آن متوجه حقیق معلوم
شوند بلکه عمل ایشان بر این است که مخطوط میان خلق است و علم خود را در
ساخته اند که باین حدیث موصوفین و موصوفین و موصوفین و موصوفین و موصوفین و موصوفین و موصوفین و موصوفین

از اهل صلاح و سادند و پرامون منق و فخر کردند تا به تشریف آن بزرگوار
 بصیرت آن منیت که بینه بر سخن و توانند رسید و بر رموز و اسرار کلام
 اطلاع تواند یافت بلکه بمنزله آن می رسند و باوکل شسته که بایشان
 شود شک و ترس از بجا بایشان راه می یابد و در حال از راه می گذرند **و**
 که هر که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت
 خود می سازند و آنچه آن نیست که بصیرت فهم می شنوند آفته باشند و باطل را
 و جواب کلام تواند رسید و گفته که قمار شوات نفسانی و در دست خود
 بهر وسیله و دلیل و در میل بدات موهوم و اهیست و رفته اند
 چنانچه هیچ اوقات ایشان صرف آن میشود و دیگر نمی توانند بر او
چهارم جمیع که از صفات ذمیه مذکور خلاص یافته اند و سلوک بر راه راست
 و طریق حق را شعار خود دارند و کسب بصیرت با خوش دیگر می کنند که آن
 حسب حال و میل و نیازست و ذوق ذخیره گذشتن و بسیار کردن مال را
 و جهت تهی ساخته علم را وسیله آن می سازند پس با چارست کسی را که
 طالب علم حقیقست که اول نفس خود را از لوث اخلاقی ذمیه و اوصاف
 ناپسندیده شست و شود و هرگز که دانش و علم عبادت دل است و بجای
 نماز اوست و چنانچه نماز که وظیفه جوارح است درست نیست مگر با پاک
 ساختن اعضا و جوارح از آلودگی خبیث و نکات حدت جاد و دل
 و نماز

وارد

و نماز از غیر درست نیست مگر با پاک ساختن آن از آلودگی اخلاقی و غیره و چنانچه
 اوصاف ناپسندیده گدازد که یقوت العلم بموت خاملین و غیره
 جمیع که اهل بیت محترم و فاضلین معارف اند و مدد می شوند
 و زوال مریدین علوم و معارف که کور نیز در محض قمار و اکتساب و مردن
 و ارباب عرفان علم و معرفت بر طرف می شود و هر که نمی سازد آنچه آن کسی را که در
 وقت رفتن تواند علم خود را بایشان سپرد و چنان کرد که بعد از این که
 دانش ایشان باقی ماند و چون نمایند که سلسله علم و معارف با کماله قطع
 یابد و مادام که نوع انسان باقیست مریدان و تالان در میان خلق بشمارند و چنانچه
 زما از امامان که نگاه دارند و این و حافظ علوم و معارف آن بدست می آید
 مقتضی قواعدا و بایست عدل و توحید است و رضوان تعالی بر اوقات که در دست
 این کلام را اینکه اللهم بلعوا الارض من قلوبهم و لا یحییها
 اما ظاهر مشهور است و خایه گفت معصومین علی خاندان و
 زمین از امامان که بسیار دارد و دلیل دین حق و معارف علوم حقیقه و آثار ائمه
 را با بعضی از اهل ظاهر و پیدایش امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام در ایام
 خود و بقیه اهل بیت که جمیع اهل اسلام از مخالف و موافق بران اتفاق دارند
 یا بعضی از ائمه و بر وجهی که در آن متفق بر وجود امامت و رعایت مرام
 آن پیش از امامت آنحضرت در زمان خلفا و دیگر که پیش از ایام مذکور بودند

و مثل حالت امامان که از ذریعت آنحضرت بر وجه تحفه با مراد است قیام داشته
 و غیر تو ایستاده اند و خود را بچند درین زمان است از حال صاحب الامر علیه السلام
 و اخبار آنحضرت از نظر خلافت و وفاداری و آنکه تعلق بفرموده او بکبر و جلال
 بیهشم العوالم علی حقانیت الامور و با شرف و اسرار حق الیقین و بعد از
 شروع کرد حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمود که ایشان
 جمع اند که اطلاع یافته اند بعلی که محتاج تعلیم و تعلیم نیست بر خدای
 آنچنانچه است از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان
 آنچه در برده اند و آنحضرت و محراب بود پس جسم آنرا دانسته اند و چنانچه
 هست در نفس الامر و بر این قیاس است که کرده و ایشان را شکر و توفیق و در آن
 باقی مانده و در این را اطمینان تمام میسر شده و ارواح ایشان از
 هر که در آن است راحت یافته و عبارت ازین حال است حکمت حق که در قرآن
 و ادوات که میزنند و خوف الحکمة فقد اوجرت خبر اکبر و ایضا
 هر که حکمت دادند بر سر کرده داده شده است با و خبر بسیار از روح و نفی را
 چنانچه که شست بر راحت است و استلزام الاما استکون مرة المقبولون
 و فرقی و او و سکون نیز در اصل نفی معن زمین و حقیقت و ماه و است و غیر
 سهل و انجا اند که معجزات کل اشغال میکنند قال فی الصحاح تعالی جبر
 و غیر و محسوس و معروف و معنی است مانده اند از ترافه بفرموده است
 سوره

و غیر آسانی ساختند بر خود آنچه از باب تنویر بر خودش کل ساخته اند از مشرک
 ترک شریکها بر سر و قطع تعلقات و غیر و ادوات عالم و مبداء و محمل
 که مسکن و شکی و آخر از آنکه سائر عمر بر ایشان صرف شود در چیز که
 موجب نیاید قرب الهی و افزون مرتب ایشان در آن نیست و مسائل از آنچه
شعاره و آثار از باب یافت و اصحاب ایشان است و صحبوا الدنیا با بدایین
آرواحها معلومة بالمحل الاعلی یعنی نگانده اند از دامن دلهای
 خود بخیال و تعلق باین خرابه و حشت اینرا و در و آرد و است ارواح ایشان
 بجا نه جمال الهی پس بدین ایشان اگر چه در محبت از باب با بنایان است ارواح
 ایشان معلوم است در عالم بالا با آنکه ملائکه و تنبیه و ارواح قدس اند و حق
اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضیه معروفست سخن میسند
 الیه و درین فقره با هم شاره بود پس آنست که دلالت کند بر آنکه ایشان را و از
 بگویند این صفات ایشان است و باید بود پس اوصاف بصفا که نیستند شریک
 و رفیق که اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المقبولون
 تعریف مذکور را مندرجین بود بگویند گفته اند آه شوق الی ربهم
 این شریک نیست و در آن شوق آنحضرت و بدایر ایشان در این مرتبه بوده است زیرا که
 جنسیت علت فتم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلوات الله
 علیه الله است و در این همان و متذکر اصحاب هایت و الایمان بوده است

دنیام

چنانچه همه ائمه شاکر بنا بر انوار معرفت او و قدرت و انوار ارشاد و هدایت
 او مستندند و بعد از آنکه بفرموده نفس بفرستد و همیشه شوقش در حال
 این است و خود بوده و خاطر مبارکش از این متعلق در یافتن اهل اصحاب طریقت
 خود سلام الله علیه جمعیت **غایت** این است که استقامت اینچنین حدیث است
 بان دارد که روزی زمین هرگز خالی نمیشد از امام که موصوفه صفات مذکور است
 و همچنین آنچه حدیث مشهور است مالت و کفر بفرستد امام زمان را بدین
 مینه جا علیه است که متفق علیه استی و شیعه است و یوکی که میرد
 امام زمان خود را مریه و مردن آریاب جهالت و جهل که از این بیک نه اند
 بنابر نه علیه که فایده بگوید امام زمان است امام محمد حدیث علیه السلام
 ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت دین امر تشیع بسیار
 ایشان میکنند و میگویند امام که موصوفه با کسی را نمیکنند و اگر حق بسیار
 و احکام دین از او بکسی را نیستند و میگویند شناختن او و فایده مترجم
 بود که کسی که میرد و شناخت او را حاصل نکرده باشد از دین بیک نه میرد و امام
 رضوان الله علیه در جواب ایشان میگوید که فایده شناختن امام زمان خود نیز
 دیدن او و از آن حق بسیار و احکام نیست بلکه نفس تقدیر بوجود او و اعتقاد
 آنکه و خلیفه خداست و در دنیا او است که فزاید مصلوب است و اگر کسی است از
 ارکان اسلام آنچه که جمیع که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بود و تقدیر
 بود

و از این جهت که امام زمان است

وجود اخفقت و اعتقاد نبوت او ضرورت این است که نبوت قطع نظر از
 دیدن او و از آن حق بسیار و احکام دین از او و روایت شده است از اخبار
 بن عبد الله الانصاری که پیغمبر خدا علیه السلام حال امام محمد در حدیث السلام کردند و فرمودند
 که ذلك الذي يفتح الله عز وجل على يده مشارق الأرض و
 مغاربها يغيب عن أوليائه عتبة لا يثبت فيها إلا من
 استحق الله قلبه للإيمان بعد موتك فمخوفاً که خدا عز و جل فرمود
 او تمام روز زمین را از مشرق تا مغرب غایب شود و از دوستان خود غایب شود
 که بر تقدیر بان ثابت نمیشد مگر کسی که خدا تعالی انتخاب کرده باشد و از این جهت
 ایمان جابر انصاری که گویند که ای رسول خدا را میگوید و دوستانی او را شنیدند و خواهر
 بود از او در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای و الله
 بعثت بالحق نبيا انتم كنتم تفتنون بنفوسهم و يتفتنون
 فملايتهم في غيبته و انتفاع الناس بالشر و ان علامها
 الشهاب يعني آری بان خداست که مرا از داده است و بحق در هر کس که ایشان
 شیعه و او را و او را میگویند بنور او و متفق میشوند بر او و در ایام غیبت او
 همچنانکه مشفق میشوند مردم از آفتاب و اگر چه در زیر بار برف و برف و آینه مریه
 ایشان نشیند که شود دین بایب بر ما که نیستیم و در وقت که شما را از آن
 که مرا با امام زمان در حدیث مکتوب صاحبان شو کنند از پادشاهان و سلاطین دنیا که

والله اعلم

بشرخواه عام بشرخواه جاهل خواه عادل بشرخواه فاسق بشرخواه سیکویم چنانچه
مترتب تواند بود بر شش صفت جاهل فاسق سیکویم که هر دو او را شش صفت باشد
و یکسانه از این هر دو بشرخواه از مخالفان بر وجهی مشتغل شده اند و بر
زنده اند که در ادبایمان دین حدیث که با هر است که قرآن مجید بشرخواه است
میگویند بنا بر تخصیص امام برمان شخصی که از حدیث مذکور فهم میشود و هر شش
خواهد بود چه تخصیص مذکور شارحان دارد که امام هر عصر بر غیر امام عصر درگذشته
و قرآن در هر عصر یک است و تغییر و تبدل در آن راه نمیدانند تا انقضای عالم و نیز
معارف شده است از معرفت قرآن که کسی که آنرا حاصل نکند و بشیر کافر
هر میرود و اگر ادبایان معرفت الفاظ و عبارات و آیتین معانی آنست چنانچه
مخفیست بر بسیار از مردم که کل شود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود
آنست آن نشنیع که بر یا میگردید بر شما وارد کرد و چه خواهی گفت
هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم غیر آن نداشته باشد
و نتواند که استنباط سیاق و احکام از آن شود چه فایده مترتب خواهد بود
بر تصدیق بوجود که کسی که حاصل کرده بشرخواه از این میرود کافر مرده باشد
چون ششیع شمار برادرین باب چه ندرت بشیر و الله اعلم و علی السلام
نایب حق دوم حکایت کرده است سید زکریا در فی الدین فی تفسیر کمال
در بعضی از کتب خود که در روز اجتماع دست داد و در ابتدا و با بعضی از فضلای
آنجا

آنجا و کشتند امم سخن را با ایشان با امام محمد رسول الله که امامیه است
او میگویند که او تا غایت در حیات و بواسطه مصلحت از نظر مردم غیبت
اختیار کرده است تا قدر که امر او ظهور و ادعای کبر و فاضل ایشان که در ظرف
بحث بود در مقام تشیع و اعتراف شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده و در اعتقاد
دارد که او در غیبت مدبر زنده است تا آنکه بخواهد و او را از میان بگویند میدانند که
اگر او در خود حاضر شود و دعوی کند که من بر و آیت بر او میروم جمیع مردم
این شریعت را قیام نموده بدین او بر آید پس چون بطبیعی دعوی خود بعمل
آورد و رفتن او را بر و آیت میباشند که کردند و تجمعات نمودند بعد از آن
اگر باز روز دیگر حاضر آید و همان دعوی کند و جمیع تجمعات او را آیند و رفتن او را
بر و آیت باشد بدین تجمعات ایشان از روزی اقل کمتر خواهد بود و بعد از آن
اگر مرتبه سیوم می آید و همین دعوی را بر آید که جمیع تجمعات او را آیند و در
مقام دینی آن نشوند که جمیع تجمعات از مردم پس چون بعمل نکند و قیام نماید و شش
دیگر رفتن او را بر و آیت بنشیند با کفایت دفع تعجب جمیع تجمعات بعد از آن اگر باز
کمی آید این دعوی نماید و جمیع تجمعات از رفتن او بر و آیت تجمعات بسیار
مینمودند بنشیند از تعجب که مرتبه اول و دوم و سیوم نموده اند جمیع تجمعات
شهر از تعجب ایشان متوجه خواهند شد بر این نشانی خواهند کرد و همچنان تخفیف
بر و آیت آن خواهند گفت پس بنشیند حال مهد علی السلام و جمیع تجمعات از رفتن

عرو و باق ماندن او تا مرور ازین سبیل است چنان روایت کرده اند که
 علیه السلام موجود است در آسمان و در زنده است از زمان خود تا حال و در آیه
 کرده اند که حضرت علیه السلام نیز موجود است در زمین و زنده است تا حال و روایت
 کرده اند که حضرت علیه السلام زنده است موجود است در آسمان چهارم و چون
 مهر علیه السلام ظاهر شود و بر سر خواجه برآید و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس
 این سه نفرند از ائمه که عرالشان در این زنده اند از عمر که ما از برادر
 مهر ثابت میکنیم و شما بانی از زمان که در آید و از آن قیامت میکنند چرا که
 و کشیدند از آنکه حضرت از دریت سینه بر سر از زمان صلوات الله علیه و السلام
 از ایشان بشیر و انکار و آید این را که این بخیر است از جمله معجزات
 پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یک از دریت و عترت و زیاده بر این معجزات
 عمر از زمان است عمر باید **تفهم** بدین که خوش آمد است و این مقام
 کلام که شیخ الفری شیخ محمد الدین باو با در کتاب فتوحات که در باب
 سید و شمس شمس از آن آید که در **است** و آن است این
 الله خلیفه خلیج من عشره رسول الله علیه و آله من اولاد
 قاطبه علیها السلام یواطی اسماء اسم رسول الله صلی
 الله علیه و آله حیدر الحسین ابن علی بن ابی طالب علیه السلام
 یطایع بنی الزکری و المقام شبیه رسول الله علیه و آله و سلم

صلی الله

صلی الله

و انما

فی الخلق یفزع الخاء و یقر عنه فی الخلق یفزع الخاء و یقر عنه
 التایید به أهل اللوقه یبشر خبا أو سبعا أو سبعا
 یفزع الخاء و یقر عنه فی الخلق یفزع الخاء و یقر عنه
 عن الأثر فلا یفزع إلا الذين أخلص أعداءه مقلد
 العلماء أهل الاجتهاد و لما یروونه بحکم یجذب ما ذهب
 إلیه أمتهم فیدخلون حکمها تحت حکم خوف
 من سیغیه یفزع به عامة المسلمین اکثر من خواصهم
 یبایعه العالم مؤمن من أهل الحقایق عن شهود و کشف
 بتعرف الحق له رجال الیهیون یقیون دعوتهم و یقیمونه
 و کولاً أن السیف یدله لا تفتی الفقهاء یقبلون لکن الله
 یظهره بالسیف و اکثر و یعلمون و یحافظون و یقبلون
 حکم من غیر ایمان و یقیمون خلافه و یقبلون
 فیما إذا حکم فیهم بغير **تفهم** الله علی صلا
 و ذلك لانهم یعتقدون أن أهل الاجتهاد و زمانه
 قد انقطع و ما یجوز مجتهد فی العالم و ان الله لا یجید
 بعدائهم أحد له درجه الاجتهاد و اما من یدعی
 الشریف الا لیس بالاحکام الشرعیة فهو عندهم محبون

ما ذهب الیه

قاید انجیل **عزیز** که خدا را خلیفه است که پروردگار آمد
 از عزت رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام
 او موافق سبب نام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و بعد از حسین علیتر
 علیه السلام است و چون خداوند کرد و با مردم در مردم خدا را میان کنی یانه و
 مقام ابراهیم شباهت دارد و خلق بفتح خایه و نیکو و خلقت و صورت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند است از حسن الله علیه و آله و خلق از نعم
 بعز و خلق و نیکو سر که سعادتی یافته ترین مردم بصیبت او
 اهل کوفه خواهند بود و در میان مردم پنجاه سال باقی ماند
 و جزیره خواهند دید که آنجا از یهود و نصاری و امثال ایشان
 خواهد بود و مردم را بدین خدا ایضا بشنید و بر طرف خواهر سخت
 مذاهب مختلف را از روز زمین و با تو نخواهد شد مگر دین حق را
 دشمنانی او که مقلد علماء و ارباب اجتهاد باشند چون بنید که در جمل
 انچه امان ایشان بران رفته اند حکم میکنند در تحت حکم او خواهند آمد
 از روز و اگر او و اهانت خواهند کرد او را و وفای او را بجهت
 که از شمشیر او دشته باشند و شادان و خوشگفتار باشند و وجود او
 عامه مسلمانان بشنید از خاصان ایشان و بجهت کند باو عارفان و
 دانایان از اهل حق باقی و ارباب غایبان از او شهود و کشف بتعرفی که

خواهر

و

بعز ایشان که از جانب خدا است و این بان برانته باشند و او را
 باشند از جانب خدا که برابر و او فد عوت او را و یار میداده باشند
 او را در دعوت مردم بدین حق که اگر نباشد که شمشیر در دست او و بشنید
 فتور دهند فقها بقتل او و کینه علیهم السلام از خدا را از شمشیر و کرم
 که نفع یابند و فایده گیرند فقها و مجتهدین مردم و اطعام و حرر تبیده
 باشند از شمشیر او و قبول کنند احکام او را با آنکه ایمان باو آورده
 باشند و در باطن برخلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند درباره او
 که هر که میباید ایشان حکم کند و میگوید که امامان ایشان کرده باشند که او
 برضایت است و حکم او بر حق نیست و کمال اندک ایشان را اعتقاد دارند که
 مجتهدین و زمان اجتهاد و انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست
 و خدا را بعد از امامان ایشان کی را موجود و نخواهد بود که بدیده
 اجتهاد در بر و اما که دعوت تعریف اکثر و شناسخت خلیفه نماید با حکام
 شرع از ایشان بدین نوع و وقت و خیال و را منسوب است تا انجا
 بود و در حکام ندکور پس باقی کنه دران و بدیده بصیرت درنگ و درنگ
 که با بنشیند رسیدن خسار فهم آن بچیدن میوه مقصود او از انان
 نه خصوصیت در قول او که این **خليفة** و **اللا** یعنی مراد از است خلیفه
 در روز زمین و قول او که **اسعد الناس** بر آید **الکوفه** سعادتمندترین

مردم صحبت او خواهند بود و قول او که اعتدال مقلد العلماء
 اهل الاجتهاد و دشمنان او که مقلد علماء و ارباب اجتهادند و قول
 او که لا تفقستم تعقید و ان اهل الاجتهاد و زمانه
 قدا انقطع ابن نرا اعتقاد است که اهل اجتهاد دوزمان
 مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود و سبب
 که نباید که مقصود او درین عبارت صحبت و این کلام چه اراده
 دارد و لغوی می باشد که با اعتقاد او صاحب الامر علیه السلام الان ربونی
 زمزمه میجویم و سعادت یافتن با و شیوه او نیز دوزمان اجتهاد
 انقطاع نیافته است و چنانچه در حدیثی مردم بعد از جعفر
 بعد از اجتهاد دو دستبند احکام و سبیل دین از قرآن و حدیث
 نایز می شد و اندک حال نیز با نواز از ان نیست و در بعضی نه بسته است
 که الذین یجاهدوا فینا لنهتدینکم سبیلنا و هر کسی
 نماید ممکن است که بآن مرتبه برسد و این حدیث که نفس شقیع و الله
 و لا التوفیق **حدیث شریف و هفتم** روایت شده است
 بسند که منقول است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از عقیب
 ابراهیم از پدر او ابراهیم بن محمد ششم از فاطمه زهرا **شیخ از**
 سفیان بن عیینة از امام جعفر صادق علیه السلام قول الله عز وجل

یسلوکم

یسلوکم ائیکم احسن عملا قال لیس یعنی انکم
 عملا و لکن ائوئیکم عملا و اما الاطابة بحقیقه الله
 و النیة الصادقة ثم قال العمل الحالی الذي لا
 تريد ان یندفع علیه احد الا الله عز وجل
 و النیة افضل من العمل **شرح** کلام امام علیه السلام
 در ضمن آغاز و پنج نایس و پنج **ما غار** مشتمل بر دوازده **مطلب اول**
حکایت کلام امام علیه السلام در تفسیر آیه که الله الذی خلق الموت
 و الحیوة یسلوکم ائیکم احسن عملا **قد است** آن حدیث که
 آورده است را و نه کافرا بجهت آنکه امتحان کند شمار را برین آدم
 و بر مکه که کدام یک از شما بگوید عملت بر بزرگوار و بگوید عملت بر بزرگوار
 بسیار عملت بر بزرگوار ائیکم احسن عملا اینجاست نه شده است که
 کدام یک از شما در بسیار عملت بر بزرگوار گویند و بزرگوار را میگوید
 عمل کدام یک از شما صوابتر است و مراد از جواب بودن عمل آنست که
 متوقف بر شمس خدایت صواب بعد از آن فرموده که عمل خدایت
 آنست که در عمل آوردن آن اراده کرده باشی و سبب اینست که
 بران غیر از خدا که عزیز است و بزرگوار نیست بهتر است از عمل **مطلب دوم**
 یسلوکم ائیکم احسن عملا آنچه بجهت بیان علت خلق موت

و حیات که در حیات بق برانی مذکور است و معنای آنست که
حضرت عزت تعالی شانه تقدیر که در دنیا را که خوانده مردم است بحسن عمل
و نیکو میگردارد و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا
و زندگانی آن نداشته باشند و بدلت و نعمتها آن که در معرض فساد و
زنیته نشوند و عطا که حیات را که سبب آن قدرت مرابند بر قیام
با اعمال صالحه و کار نیکو تا بعمل آرد و باین در دار دنیا معاطله که
در مقام امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از نیکو عمل کند و مقدم
و است درین آیه موت را بر حیات میسقط کند موت بیشتر و است
حسن عمل مردم را بیشتر نیکو میگردارد و در دار دنیا و است که نیکو
مذکور است که عمل شود موت که در آیه مذکور است بر موت که بعد از
حیات است اما اگر عمل کنیم موت را بر عدم اهلی که پیش از اتمام حیات و قبل
از دخول بدنیاست بباران که از این موت نیکو نیکو حیات حضرت عزت
کلام مجید میفرماید و گشتیم آمناء فاحیا که بعد از حیات مردگان
بودید پیشتر که در اندیشه خدا موت آیه و الله اعلم این خواهد بود که
تقدیر که خدا تعالی عدم اهلی شمار پس تقدیر که شمار از احوال خلقت
حیات در پوئیند بجهت آنکه امتحان کند شمار را بعد از آنکه در تقدیر خود
برین تقدیر بوسط آنست که عدم اهلی مقدم است بر حیات پس تقدیر

پس

پس از افعالی ناقصه است که اسم و غیر میخواهد و اسم او اینجا خبر نیست
در و راجع بخدا تعالی یا خبر نیست آنست که رحمت کند ایضا خبر آید
یا نه رحمت خدا اختلاف اندک نیست و وجه خبر آنست خشیه الله
والله العاقبه و در محبت و پانی فرق میان آن و خوف کلام
که از خواجیه فیروزی در حدیث منقول است در شرح حدیث میبت و دوم
ازین کتاب است که بایست با بخارج جمع باید کرد و مراد به نیت صادق
بیک ساختن دل است بجان طاعت خدا را که عطا شود در آن خبر
سوار و حصول رضا و نه مثل کسی که آزاد کند بنده خود را مثلا و کلام
که در آن با قصد قربت خلاص خود را از شقت نفقه و کوه او یا کار
زشت حقوق زبده اعمال او یا آنکه تصدق کند در حضور مردم مال را
بوسطه غنی ثواب الهی و ستایش مردم او را در آن بر وجهی که اگر
ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور از او بعمل نیاید و اگر چه
داند که اگر رغبت ثواب الهی غنید است مجرد رغبت استایش مردم او را
بر آن مرد نیست که تصدق مذکور از او بعمل آید و نه مثل آنکه او را
در دروغ بازگشت مثلا و عاقل در بعضی تصدقات خود باشد
که همیشه بانی قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقت بانی قیام داشته
بیشتر حاضر شود و او در آنوقت عمل مذکور را بر خود سبکتر باید از آنوقت

و دیگر بسبب حضور انجم است در آنوقت در خود زیاده قدرت و نشاط
احساس نماید بسبب آنکه ایشان بر عبادت و اطلاع یافته و اگر چه
دانند که اگر ایشان حاضر نشوند در غیر عمل که از و ترک شد و قبول
در آن هم غیر سید زیرا که امثال این امور را امور است که حاصل دارد در
نیت و اخلاص کامل و با یکدیگر بر عملی که قصد کردند در آن وقت و حصول ظاهر
الکرا و هم که با آن حفظ از حفظ دنیا را بچیز که ترک باید باشد رقیما
بأن عمل از غرض دیگر و غرض دیگر نیست تو در آن صادق نخواهی بود خواه
غرض دیگر قوی تر باشد از غرض دیگر و خواه غرض دیگر در دوسو باشد
العمل الخالص الذي لا تريد أن يمدحك عليه أحد
إلا الله عز وجل الخ فيكونت برحمتك كما عرفت و بعضی باشد
و بجز دیگر غرض خود و مروج نشده بشیر خواه آن غیر از و در و بر و
بشیر خواه در پس کی که تصدی کند بعضی ریاضه آنکه نیست او مروج
و بر بشیر مدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و چنان مدقه که بحسب
ثواب بشیر و بر یا مخلوط باشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالصی
یعنی که قصد قربت در آن مجرد بشیر از جمیع آینه شما و این غیر از اخلاص می
نامند و اصحاب قلوب ارباب حقیقت عمل خالص را بعضی تعقیبات دیگر
نیز کرده اند بعضی گفته اند مؤثر به العمل عزانی بكون غیر الله فی نصیب
من

بغير سبب است عمل است از آنکه غیر خدا را در نصیب بود و بعضی گفته اند
بر اخلاص الخ الخ مع ما لا يحق به من كونه خالصا له كما لا يحق
كنهه و بعضی گفته اند مؤثر به العمل الخ الخ و نصيبه غير الخ الخ
بوشیده و آتش عمل است از خلاق نظر و معانی و با یک ساقی آن از جمیع
تعقیقات و کرده گفته اند آن لا یزید عاقله علیه عواطف الدار و غیر
عمل خالص است که اراده کرده بشیر و غیره بشیر عمل آمده آن بازای
آن عمل مؤثر را از خداوند در دنیا و ندر آنوقت و این درجه است بلند
و باید است که که کمتر بآن می توان رسید و اسارت نداشت کلام این مؤثر
و سید الموحیدین صلوات الله علیه و الله و حال شما جاست با پروردگار خود که
ما عبدك لك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك ولا لكي
و عبدك أهلا للعبادة فعبدك تعبدك تعبدك تعبدك تعبدك
رستند باری و نه بوسطه طمع که در پشت تو دایم و لیکن باقیم ترا
لا تقبل عبادت تو کم بر عبادت تو قیام نمودم **نایش اول**
باید است که بر راز علی خاصه و عامه یعنی شیعه و سنی و غیره
که هرگاه در عبادت حصول ثواب خود را بخلد از ثواب عباد الله
قصد نمودن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد
با خلد مکر عبادت از اراده نفس حصول رضا الهی و اطاعت امر او است

فرق میان اطاعت محبوب و پروردگار و نواها و نواها بر محض دوست
 و محبت و حصول رضا و میان اطاعت و بی درو و بی سطر غرضهای
 دیگر از افاضه هر مرتبه و پیش یک نیست که شش دوم نزد ارباب بهر
 و غرض از معنی اعتبار ساقط است و از درجه اعتقاد نازل و آقا در سلال
 بدو آیه آنکه اول مذکور است که پس از منبرین ذکر کرده اند که معنی غیباً
 و غیباً آنچه مذکور است نیست بلکه معنی غیب در اجابت و قبول طاعت و ترک
 از رد و عدم قبول آن و آقا در آیه سوم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب
 مجمع البیان ذکر کرده که معنی تعلیم تعلیم آنست که بشیر که سعادت مند شود و
 فرزند باید و پیش یک نیست که حصول رضا و تعالی و حده الغیر از اعظم
 سعادت است و نور سعادت قبول طاعت بهتر از نور و نواها و تعبیه کرده است
 شیخ مذکور فلاح را در قول خدا تعالی **وَالَّذِينَ هُمْ الْمُغْلَبُونَ**
 بنجاح و فوز که عبارت از فیروز یافتن و سعادت مند شدن است و شیخ
 ابو جعفر طبرسی رحمه الله نیز در تفسیر خود که موسوم به بیان است گفته است که
 مراد مغلوبان از باب بنجاح و فیروز یافتن آنکه ادراک کرده اند و یافته
 آنچه خواسته اند از خدا تعالی بسبب اعمال خیر که از ایشان در وجود است
 و باز آیه آنکه بنوعی جلوات اند و بدین آیه آورده اند و آن نیست که
 فرزند و سعادت مند و در تعبیه فاضل و در واقع است **وَالَّذِينَ هُمْ الْمُغْلَبُونَ**
 باطل است

باطل است و همین معنی در کشف فائز و واقع است آن تفسیر کرده است شیخ
 ابو علی طبرسی فلاح را در کتب قد افلح المؤمنون بغیر بنوا
 نهایش از آن فلاح در آیه مذکور باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع
 شود بران معنی محمول باید کرد و بر تقدیر که بران معنی محمول شود استلال بآن
 بر مطلب مذکور کاملاً تمام است که جمله تعلیم تعلیم جمله جایزه و اما اگر تعلیم
 محمول شود بچنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیه مذکور
 را مطلقاً و لایست بر تمام نواها و بر وجه بران تقدیر معنی غیب خواهد بود که
 بران وجه محمول کنند آیه را محمول آوردن مذکور بسیار آن بود که شایسته آن
 شود و از عذاب بر حید و از تبعی لازم غرا که اگر باین قصد کنند عمل
 بشیر نمیشود که وضو سبب بر شدن و نظافت اعضا میشود و اگر در
 وضو آنرا قصد کنند با اتفاق وضو باطل است و اگر ضم کنند تقدیر را بقصد
 قربت در محنت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد پس چه عمل
 آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اول آنست که استلال کنند
 مطلب مذکور بر کتب که روایت کرده است آنرا شیخ مذکور که در کتب معتبره
 مکتوب در کتاب کلام بطریق حسن است و هر دو در کتب معتبره
 می باشد که کتب آنجا در کتب معتبره و قوام است
خَوَافًا فَتَذَكَّرَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ

وَالَّذِينَ هُمْ الْمُغْلَبُونَ

وَقَوْمٌ

قصد امور مذکوره فوت میشود و این مذکور است و شیخ نهید در قوا
خود احتمال تفصیل نیز راه داده است بر اینکه اگر مقصود بالذات قصد قربت
بشر و قصد بر دیگر بر تعین آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر بر غیر
یا هر دو مقصود بالذات باشد مباح و بیاید که است که آنچه قصد آن با نیت
قربت هم میشود اگر در نفس بر همان شرع است و نیز بر وجهی باشد یا نیست و قصد
آن از روی وجوب یا نیست که نزد مشرک اسما که از طعم در روز و در پیشگاه
بوسه خط این اسما که کور و حسیست و بیاید و اعلام مامون بر خجل و در نماز
بقصد را هم در بنابر اینست که ضرر در محبت عبادت بخند چه قصد آن
مناف قصد قربت نیست بلکه موکد است بحث در امور است که در حق آن با
نیت قربت ملاحظه بر همان آن توان نمود پس روزی که با نیت قربت
و قصد اسما که از طعم کرده و شیخ بوسه خط این محبت خواهد بود و خواه روزی
مذکور و چه بیشتر خواهد شد و خواه در حین که در معین پیش روز رمضان
و نور معین و خواه غیر معین پیش روز قضا و نیز غیر معین پیش نماز شب در خط
از صحت روزی غیر معین است و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم
فصل ششم تعریف کرده اند بعضی فقها بر اینست که با باره ایجا الفعل
على الوجه المأمور به شرعا یعنی اراده موجد سلفی فعل بر وجهی که از اجاب
شروع اثر آن شده و مراد او باره اراده فاعلی است و بفعل آنکه انجام

از غیر

از فعل و از دستش نفس بر ترک فعلی تا بر وی رود از تعریف مذکور اراده
خدا تعالی در افعال بندگان را زیرا که آن اراده فاعلی نیست و دخل نموده
روزی و نیت او را هیچ و امثال آن با آنکه محبت خطی بر اراده فعلی نیست بلکه
اراده ترک فعلی است و عمل العبد المأمور به شرعا مستقلاً است یا باره یا با
و مراد از اینست که اراده بر آنچه بیشتر تا غرض از تعریف بر وی رود چه در
غرض لازم نیست که اراده بر آنچه بیشتر بلکه غرض بر فعلی اراده ایجا دانست بر سبیل
نیت خواهد بود و چه مأمور به بشر خواهد بود و این تعریف با علامه در کتاب
قواعد الاحکام مذکور و شیخ علی بن ابراهیم کرده است که از مأمور به
واجب اراده کرده تا بر آنکه امر در حقیقت از برابر و بر وجهی است و غیر وجوب
بطریق مجاز استعمال میشود و لازم مراد که است نیت نیست و بیشتر
تعریف جامع خواهد بود و اگر اراده کرده است یا مطلق آنچه فعل آن مطلوب
بیشتر و از جانب شارع رخصت آن حاصل و اگر چه بر وجهی است بوده یا
مشترک آنچه مطلوب است و قول خدا تعالی و اذا احل لكم فاصطادوا
تعریف که محلی شدید و اولی خود را با تمام رسانید رخصت است که اگر
میدانید با آنکه محلی کدام است بر وجهی که صادق خواهد بود بر اراده وجود
آورده و این مباح و حکم بر نیت بودن آن نزد فقها بقدر و رخصت تمام
شد بر وجهی که شیخ معارضه کرده و در شرح قواعد و در کلام او نظرت نیز که

تعریف شیخ

ماورعادت از امریست که بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته
بیشتر ترک آن پس نیست داخل بشود و مباح خارج نزد غیر کعبه که قابلیت باشد
آنچه حضرت آن نیز از جانب شارع واقع شده بدین معنیست که رجحان دارد
و اینکه ملاحظه نموده که داخل نیست در مأموریه منافات دارد با آنچه مختار
محققین است که استعمال امر در وجوب یک حکم حقیقت است و در غیر وجوب
حکم مجاز و هر لفظ که در تعریف استعمال گردیده ظاهر آنست که بر حقیقت
مستعمل باشد این ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان بامر که گفته اند حقیقت
از بار و وجوب است اصلاً است و آنچه در معنی آن بیشتر لفظ امر که مرکب از
الف و میم و رست چهار حرف است که در نزد ایشان از امر موصوف است که مرسته است
میان وجوب و نیست مطلق ترجیح و بهتر است بر آن حکم کرده اند و باطل نیست
نیز حقیقت مأموریه است چنانچه تا عقیده در شرع محقق اصول نقل آن کرده است
و حکم مذکور چنانچه محققینست تفاوتها را که میگویند و نهایت آنکه توان گفت
درین باب آنست که اعراف شرع در امر مبر را غایب نیست از آنکه مأمور
شده است نیز است و این آن حکم بر مأمور مذکور کرده اند و فی الواقع
سختی تعریف در اصل نیست بلکه بحث در علامه مذکور است که بحث از امر باشد
زیرا که علامه را چه در آن بنیاد بود که در آنست و در آنکه نیست مأموریه است که
حقیقت یافته اما در تدبیر اصل بزم کردیم بلکه نیست مأموریه است و بحث مذکور
باشد

۳۲۷
باشد و با برنده بهیچ نیست نه از جهت این فقره بحث مذکور نیست
شود و بدو و باطل ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر اصل تعریف
بیشتر و اثبات آنکه تعریف بر موصوف نیست نه بحث از امر و اطلاق **مأمور**
چهارم است و اینست میان محققان و عنوان الله تعالی که از جمله دلایل آنکه
در عبادت باجاست از نیست قیامت کند عبادت صحیح نیست قول قدر
تعالی است در کلام مجید که **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ**
لَهُ الدِّينَ و در ولایت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که درین آیه
آیه بحسب یک مفعول مخلص و افعالت و غیره امر و امر است با امر و
و آنچه مراد این است الله اعلم که مأمور نشده اند و در ظاهر مکرر آنکه
بند که گفته خدا را در حالتی که مخلصین باشند در بند که خود کسی را مصلی خود
و عیسی که در آن زند در بند که او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود
که موسوم بکوامل جامع است چنانکه تفسیر این آیه میکند گفته است که معنی آیه
آنست که مأمور شده اند این در تفسیر است آنچه که بدین برگزیده
و همچنین تحقیق کرده اند کتاب خود را و مبتدل کرده اند احکام آنرا با آنچه
خواستند و عبادت حق نیز در کتاب خود و معنی این آیه را بر موصوف ذکر کرده
و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین **لِلدِّينِ** درین
آیه گنایه از آنست که هر یک از مخلوقات زند عبادت و در عبادت غیر او

و قاضی می نماید و در تفسیر خود گوید که هر چه است که مخلصین را از آتش نجات دهد
 بنده که او کی را شریک است از نزد و ملا نظام الدین نیست بویژه تفسیر خود
 میگوید باین آیه بر آنکه ایمانی عبارت از مجموع اعتقاد و یقین و عمل با برکاتی است
 زیرا که خدا را تعالی پاک کرده است عبادت خود را بر وجهی که با خلاصی باشد و خلاصی
 عبارت از توحید و یگانگی نیست و شریک است حق کس را و در عبادت
 او بعد از آن عطف کرده است بر آن قیام نماز و ایستادن با و از رکعت را باقی
 کرده است مجموع و گفته است **وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ** و در کرده اند باین
 استلال را باینکه لایتم که در کمال شریعت مجموع توحید و قیام نماز و ادوات
 بشری را بتواند بود که اساس است توحید و شهادت و اعمال که در هر دو عین قیام باشد
 و با یکدیگر از صفاتی این جماعت ظهور رسیده که آیت مذکور بر غیر این دلالت دارد
 که اگر کسی را نمودند باینکه عبادت ایشان را خدا بر او احسان از ایشان و آنچه بود
 که قابل باشند بعبادت و یگانگی بر او و کی با در عبادت خود شریک را نکند
 و اتصال دلالت ندارد بر آنکه عبادت در عبادت از غایت هیچ یک از دلالت
 مشهوره بلکه نهایت آنکه از آیه استنباط آن توان کرد و آنست که عبادت
 مشرکین صحیح نیست و بجا نیست باین مطلب باینکه عبادت ایشان نیست قدر
مترجم گوید وجه تسمیه بر اینست که مذکور است که هر چه بود در این
 حق حق کسی در عبادت این باینکه عابد قصد کند در عبادت خود بعضی از مرتب
 بخیر او

بخیر او نیست عبارت از آنست که ممکن است که سخنانی مفید که مذکور
 شد نیز بر غیر محمول شود و بخاطر این که این احتمال رفع بحث مذکور
 از دلیل گذر زیرا که با وجود این احتمال هیچ کس نیست که احتمال اول
 نیز قیام است و از آنکه ام الاحتمال باطل است لکن احتمال خصوصاً که اصل عدم
 و جوب نیست است فتنه بر وی باید دانست که آیه مذکور اگر چه در باب یهود
 و نصاریز نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکنند باین و از تکلیف
 ایشان برابر از تکلیف ما باین لازم نمی آید اما قول خدا تعالی در آخر
 آن که **وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ** و آن عبارت معنوی با خلاصی طریقت
 مستقیم است اشعار باین دارد که هر چند کور در شریعت ما نیز ثابت باشد
 و از بیخست است که عبادت را بر مطلب مذکور باین آیه استلال کرده اند
 و اقدام علم **نمایش** باید دانست که عبادت در عبادت از قصد
 بوجود آوردن فعلی که پس تصور فعلی کند یا آنکه قصد کند بوجود آوردن
 آن را در حقیقت نیست مگر در خواهر بود و که هست که اطلاق میکنند
 نیست بر نفس تصور مذکور هر چند معنوی بقصد باینکه در غیر محال که در
 عبادت آنها واقع است که اگر متوقف نیست کند رفع حدیث را و در واقع
 آن حدیث از واقع شده باشد باینکه عبادت مذکور از روی غلط باشد و او را
 در آن اشتباه شده باشد و محض است و فکر از روی عمد و دانستن است
 بدین مایل

زیرا که در صورت غلطی که قصد رفع حدث و نجاست
 اما در صورت عمد قصد نکردن و نیت بود که او واقع شده باشد بلکه آنچه
 از او واقع شده مجرد تصور و حکایت نفس است و آنچه نیت است که حکم
 ببطالان عبادت او کرده اند چه عبادت او در انصورت در حقیقت
 بر نیت نیت و آنچه او صورت نیت داده از افسیل ملاعبه و باز کردن
 بعبادت قال العلماء فبحر نیت الوضوء من نیت الاحکام لا یجب
 التعرض لنقص حدث معین فان نواه و کان هو الثابت صح اجماعا و لو کان
 غیره کان غلطاً فالقرب الصحة لعدم اثر الطعن لها فلا یضر الغلط
 فیها و ان کان عاصداً فاقرب البطلان لکن ملاعبه بطهارته یغیر وجه نیت
 در وضوء قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا و او در واقع
 محدث بآن حدث بشود وضوء او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب
 وضوء او شد و بشک او قصد او از وضوء غلط و اشتباه بشک او بقیه نیت
 که وضوء او صحیح است و اگر از وضوء عمد و اشتباه بشک او بطلان آن است
 بواسطه ملاعبه یا نیز کردن او بطهارت پس قول او که کلامه بطلان
 و فعل او را باین ملاعبه بطهارت حمل کردن اشتباه است بلکه در انصورت
 نیت در واقع حاصل نیت و الا از افسیل ملاعبه و باز غیب و واقع که از
 عمل او است پس در کتاب و نیز که از مضغ است او است که بگوید او را

رفع حدث النوم و انما بال نظر فان کان غلطاً صح وضوءه و ان
 کان عادلاً لم یصح لانه ملاعبه بطهارته یغیر وجه نیت که متوقف بر رفع
 خواب و در واقع نکردن و اشتباه موجب وضوء او بطلان نیت بخاطر او اگر
 نیت نکرد بر پیش غلط از او واقع شده باشد وضوء او صحیح است و اگر از
 رو عمد و اشتباه بشک او نیت کند که از او خواب واقع شده است وضوء او صحیح
 نیست زیرا که او در انصورت ملاعبه یا نیز کردن نیت کرده خواهد بود بطهارت
 پس دانسته شد که قصد غلط کننده را نیت کند و عاصداً را لا یغیر
 کننده بواسطه آنکه در صورت قصد رفع حدث و اشتباه از او واقع است و در صورت
 عمد نه و نیت معین آن که در عبارات مذکوره از نیت واقع شده از او
 مجاز است بطلان نیت و اشتباه پس است که قصد او را باین بصورت چنانچه
 اسم آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتن یک مسلمان و
 کشتن آن که بریم مخلوط شود چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد و اگر
 که بر همه نماز کنند و قصد کنند نیت نماز بر مسلمان را با آنکه بعد از آنکه
 نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقت یک نماز نماز خواهد بود که امتیاز
 الأعمال بالنیات و همچنین گفته اند و اینست عن جعفر بن
 زید که شوهرا و مسلمان بشک او که از جعفر بن ابی شیبہ روایت کرده که گفته
 باشد نماز او و متوقف بر نیت است پس اگر اشتباه از وضوء غسل

خواب

غلط

واقع شود و در واقع محض است بواسطه آنکه شرط نیست و نیست
 چون قصد قربت جزو است از کافره تواند واقع شد زیرا که قصد قربت که
 مراد از آن اینجا امثال او است ریح است از کافره تصور نیست چه او خود را هیچ
 از او شرعاً و موعیداً از اطلاق محض بر آن کرده اند باز آنکه صورتی است
 و با محکم الی این بر آنکه بصورت نیست است اطلاق نیست کرده اند و در محافه
 و اراده نکرده اند باین آنکه در صورت عمد در واقع ناو غیر واقع است
 تا وارد آید بر این آنکه ملا جلال و الله در کتاب الموفق بر این وارد
 و اینست که گفته است که نیست عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه از قصد
 حصول آن نه شده باشد محال است که از حیوان واقع شود چه عبارت از این قصد
 رفع حدیث که میدانند که از او واقع نشود به تصور نیست بلکه از روی
 غلط و اشتباه و بی خبری است و این لغط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد
مستحب گوید اگر چه دفع ایراد فاضل و آنکه در اینجا هم از مصنف و اهل وقوع
 یافته است در نهایت دقت و لطف است و تحقیق نه که کتب او مذهب فاضل
 مستند که عنوان محبت مستحق است از محاطه مری که عبارت از آنکه از او
 نقل کرده اند و ظاهر آنست که بر سبیل تشبیه و بی خبری بر سبیل تشبیه
 آن تواند شد با آنکه و عمد که در اطلاق فقهاست نیست بر این تصور
 فعلی که موقوف بقصد ایفاء باشد چنانچه محض نیست محتاج با تشبیه است
 لیکن

در این باب
 از این کتاب

منع

پس اگر عبارت از فقها نقل شد که متضمن آن اطلاق موقوفه تا ذکر
 آن به تکلف بر سبیل تشبیه و وقوع عرافت است و بر این وارد
 نموده که چون عرق چنانچه ظاهر است دفع بحث فاضل و آنست از عبارت
 فقها غیر عبارت را که بحث او باین بر این عبارت است بر وجهی است
 بقدر از طور مضطره و درست فقه بر **انجام** از این حدیث ظاهر است که نیست از
 اصل عمل بهرست و فضل آن از فضل عمل بیشتر و نیز در طریق خاصه عامه
 روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نیست المؤمن غیر من عمل به
 ترجیح این غیر خیر و جدید کرده اند اهل آنکه مراد نیست اعتقاد حق است که
 عبارت از ایمان او بهرست و بهرست نیست که ایمان او بهرست اعمال او است
 زیرا که اثر کرد بر این مرتب میشود و جاوید بودن در خست است و عدم آن با
 جاوید بودن در وقوع بخلاف سبب اعمال است که آنچنان نیست و باین وجه
 رفع اشکال دیگر از آنچه در تمهید این حدیث بود و تشبیه است نیز میشود
 تمهید این حدیث بر پیغمبر منقول است که نیست الکافر شر من عمل به غیر نیست
 کافر برتر است از عمل او و اینفو کذب هر منافات دارد با آنچه در حدیث
 وارد است که این ابن آدم اذا هم بالمعصیه کم ثقلت
 علیه حتی یعملها یعنی هرگز که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام
 بکنه بر این و غیر اینند از او عتاب بر این مرتب است از ناعلی نیاید

از امام

مضمون این چه هرگاه بمقتضا حدیث بریت معصیت فتنه عباد مرتبتی برتر و عباد
 مجرد عمل مرتبتی چون تواند بود که نیت کا و برار عمل او پیش پس چون
 بر توجیه مذکور نیت کا و عبارت را اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و مقرر
 در حدیث مذکور اینکه اعتقاد باطل و کفر کا و از عمل او بدتر است و ظاهر است که
 اینجمله منافات ندارد با آنچه معنا و حدیث مذکور است اشکال مذکور مذکور باشد
 قد بر **دوم** آنکه مراد از نیت که نیت به عمل بهتر است از عمل بد نیت این توجیه
 را در کرده اند که بهتر از شر تعاضا آن میکنند که در این نیز فحش و خبیثه
 بهتر و در عمل بد نیت مطلقا خیر بد نیت **سیوم** آنکه مؤمن نیت بسیار میکنند
 که زمانه یار او نموده که منور از عمل آید پس باید که او را از هر یک از
 نیت هم میریزد پس از ثواب که از عمل حاصل میشود و این توجیه را به
 این درید لغو نسبت میدهند **چهارم** آنکه طبیعت نیت بهتر است از
 طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عباد مرتبتی شود بلکه اگر نیت خیر است
 بران ثواب مرتبتی و اگر نیت شر است و جوئش مثل عدم است و عباد
 بران مرتبتیست بخلاف عمل که فتنه بعمل مشغال فتنه خیر و شر
 و من بعمل مشغال فتنه شر و شر آید پس این اعتبار نیت بهتر از عمل
 بهتر و این توجیه از سوانح طبع و الذی بر کواکب است قدس سره العزیز
 آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعتقاد و دل اشرف از اعتقاد است پس عمل او نیز
 از نیت

نحوه بیان آن است
 و ظاهر است که
 اعمال او بدتر است

اشرف از عمل اعتقاد یعنی که حدیثی در کلام مجید نازل که عمل اعتقاد
 وسیله یاد خود ساخته است که عمل دل است چنانکه میفرماید **أَقْبَلُ الصَّلَاةَ**
لِذَلِكَ كَيْفَ تَحْسِبُ برپا دارای محمد نازل بود وسط آنکه وسیله یاد و منبر و ظاهر
 که مقصود اشرف از وسیله و نیز اعمال دل از مقصود هم مستور است و احتمال
 ریا در آن نیز کجاست بخلاف عمل اعتقاد که اغلب معروفین ریاست پس ازین بگذرد
 عمل دل بهتر از عمل اعتقاد **ششم** آنکه مراد آنست که نیت بغیر اعمال
 مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال خبیثه مثل قمار و
 آتیر از قرآن و تصدیق بکلام و آنچه ازین قبیل **هفتم** آنکه لفظ خیر در
 حدیث اتم تفصیل نیت بلکه مدعا آنست که نیت مؤمن عمل خیر است از جمله
 اعمال او نه عمل شر و هر چه من بعضی است این و این توجیه اینست که مقرر
 الهی مستول است و این وضع میشود متانی که میان حدیث مذکور و میان
 حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ**
آخِرُهَا یعنی بهترین اعمال است که مشقت در آن بیشتر باشد چه بدلول
 حدیث مذکور تعاضا آن میکنند که عمل بهتر از نیت زیرا که مشقت در
 بیشتر است و اشکال مشهور که چنانچه سبق اگر یافت در او آن حدیث کرده
 که تشریف الکاظمین علیه السلام باین توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اتم تفصیل
 نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کا و شر است از جمله اعمال او

این توجیه چنانچه مختصر نیست بدین حدیث که مادر صد و سی و پنج ساله می باشد
 عند **ترجمه کلام** در دفع اشکال مذکور از آفران حدیث باین توجیه نیست
 چه اشکال مذکور باینکه گذشت تا مرتبه میان معاد آن فقره و میان حدیث
 ابن اذاهم بالمعصية الخ **ترجمه** نیست که چنانچه حدیث بخاطر
 تفاضل آن می کند که نیست کافر بر اثر عمل او نسبت تفاضل آن می کند که نیست
 شریک نیست زیرا که شریک در دنیا هم مساوی نیستند و در آخرت هم مساوی نیستند
 حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عباد به ترتیب مرتبت نیست پس
 مذکور بحال خود بهتر از کونیه معاد حدیث این است که آدم الخ زیادترین
 نیست که قبل از اقدام بعمل شریک نیست آن عباد به ترتیب نیست و این معنی است
 ندارد بلکه بعد از اقدام بعمل ترتیب برینجه که برینجه جدا جدا هستند
 و بر عمل جدا و شریک بودن نیست که هر قدر بود که از جهت شریک بودن اگر این
 تفریق تمام شود بدون این توجیه نیز تا میان حدیثین نخواهد بود زیرا که
 چنانچه هر قدر بود که بعد از اقدام بعمل برینجه که جدا جدا هستند
 و بر عمل جدا و شریک بودن نیست که بعد از اقدام بعمل ترتیب برینجه
 زیاد و بیشتر از عباد که بر عمل مرتب است پس نسبت دفع این اشکال بوجهی
 مذکور که بوجه اول نیز وجهی است که در دفع این تفریق و اشکال
 بوجه دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال
 (الحق)

آدم

مذکور

احسن آن بدست که بر عمل را که ممکن نیست که با آنها مختلف بکار آورند و بهترین
 آنها خوب است که عمل شقت و عتوب در آن بیشتر است مثل آنکه روزی که
 در ایام تابستانی و بلاد گرمی است شود تو را بش بیشتر است از روزی
 که در ایام زمستانی و در بلاد سرد و سرد باشد زیرا که در وقت کراخ
 غله یا در حال ناوار واده شود بهتر است از آنکه در وقت آزار باشد
 و در حال تو اگر سر می زند پس منافات نیست میان آن و میان حدیث
 نیت المؤمنین هر عملی که نیت بر آن باشد مختلف می شود و در واقع
 شود و در شکی نیست که نیت که مقرون با بعضی جزو نیت نیست
 خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعضی نیتها که با نیت نباشد
ترجمه آنکه مراد به نیت متاثر شدن دل است نه عمل و انقیاد و آنچه
 طاعت پروردگار و دور آوردن او با قوت و برکتش او از دنیا و لذت
 آن و هیچ شکی نیست که این معنی است پس باید که در زیاد و کم شود کار که
 جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات نباشند و از مباشرت معاصر
 منتهیات باز دارند زیرا که میان دل و اعضا علاقه است نام منشأ و آثار
 ایشان از یکدیگر جدا نیست و هر چه که اگر یکی از اعضا آفت راه یابد بر سایر
 می کند اثر آن بدل و دل نیز متاثر می شود و اگر بدل المرأه یاقت مثل برکت
 و در هشت و امثال آن اعضا در لزوم و شرف و برتر و از نماند و دل

بلوغ

در وقت که در آنجا نشسته
خود را در مقام غایت
و در آنجا نشسته

در حقیقت و متبوع است و جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او مقصود
اصلا از عمل جوارح تا شریک دل است پس گمان میرد که نهان پیشانی برزیز که در
نماز و حبس شده است غرض رسیدن پیشانی برزیز است بلکه غرض نیست
بلکه حالت باعث زیادتی تواضع و انقیاد یافت اگر استعانت از اعفا
بجوید و اعفا خود را در صورت تواضع در آورد تواضع قبل از شدت مجرب
اما که بجهت کینه و از غرض تواضع غافل بخیر و دل خود با شغال دین و لذت آن
مشغول دارد و پیشانی که از اثر از حیره او بدل نخواهد رسید بلکه جوارح
بجوید و با غرض مس و خواهد بود تا غرض که از آن مطلوب است پس غایت
حقیقت روح عمل است میوه و ماده حیات و پس از فصل از و نیز و این
و جزو یک است بوجهی که سببی ذکر یافت **نوع** انوین عبارت از
مجود این قول نیست که در وقت نماز و دروزه و در کس کفین مثلا بگویم نماز
یا روزه بیدارم باید کس کفین قیام کنم تا قرب بخدا و معانی این الفاظ را
بخدا که رانده جهات کجاست انبیا یا آنچه را باید تحقیق نیست میدانند که
این مجود و کت دادن زبان و حکایت نفس است و نیست و تحقیق را که نهان
نفس است و یا مل ساختن او با آنچه غرض و مطلوب است که عبارت از حصول
و قرب حق است و این را که تحقیق و میل برگاه او را حال نیز مجرب و کلمه باین
کلمات تصور معانی آن بهم فرمودند و کلمه و کلمه او باین کلمات در انحال
از غیر

دل

از قیاس کفین بر خوار بود که اشتها طعام بهم میرساند و یا بل باین مقوم
بقدر آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور هم سر و مش کفین که کمال او
از محبت شخص فارغ و نیز عاشق مقوم فلان را و قدم در باده دوست و
اطاعت او و منعم بکارها را برای بدست آوردن میلان خاطر بخیر و اقبال
دل بپوشان نیست مگر تحصیل کسب که باعث میلان و اقبال نمیکند و کسب
و اجتناب از امور که منافی آنست و نفس را بکلی غایت نمیشود و بجا
فعل و میل باین غرض که سبب محبت امور که منافی آنست و نهان
و مراد باین بهنج کسب صفاتی که غالب است بر این و است از محبت از امور
که ضد آنست پس هرگاه غالب شد بر دل مدتی مثلا دوست و میل شوی
نفسی و اطمینان و فیض و در آوردن طلب علم با و انقیاد و این سخن
او را هر چند او را کمالش نخواهد بود در کس کفین بقدر قرب و غرض
علم و کسب احاطه و هر چه است که امکان بکند در کس کفین او نخواهد بود مگر
بواسطه تحصیل معاهد باطله و اغراض فاسده و اگر زبان آورد که در کس
میگوید و بجا که در زمانه آنرا و او را که نقش صفات مذکور از لوج
خاطر تمنع از او اصلا اعتبار بر نیست از نخواهد بود و همچنین هرگاه
زود نیست نماز و روزه نیز بعد از آنست که نیاید و کمال است خود در هر دو
تحصیل آن داشته باشد و هرگاه خواهد بود که بکمال میل خود را متوجه اقبال

آوردن

تجربه بخدا

دل قوم

بخانه نماز و زیارت است و در میان خاطر خود را بپوشانید بلکه دخول تو در خانه
 از روی تکلف و خود را بر این دشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از پیش
 گفتن سیر خواهد بود که شما هم میسازم و گفتن فارغ دل که عاشق می شوم
 حاصل آنکه نیت کاذب که در عبادت لیکار تواند آمد و بر وجهی که مخلوط بمیل
 خاطر و اقبال بدینا بنشیند و قطع آنچه خدا فرستاده و تقریب بخاطر
 بیرون کرده و بنشیند غیبت تا دلی خود را با کفایت از امور دنیا و آخرت باز
 بگرداند و اما این خاطر خود را از آلائش بصفحات نموده دنیا پاک است از
 و قطع از نظر حظوظ عاجله و بنویس کنیز کنیست بر این استی و از آنکه
 این را بر اعمال و منافات بنشیند معانی حدیث تیر المؤمنین و غیره و آنچه این
 حدیث متضمن است و معانی حدیث افضل الاعمال از آنکه شکر کند و مقرر
 یکدیگر باشند و الله و التوفیق **حدیث سیم و هشتاد و نهم**
 روایت شده است که این حدیث را در اینج بزرگوار محمد بن یحیی بن یحیی
 از محمد بن اسماعیل از احمد بن محمد بن ابی نعیم از ابی نعیم از ابی نعیم از ابی نعیم
 امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته
 نعم قال ان الشئ الكثير من تاب قبل موته بسنة قبل
 الله توبته نعم ان الشئ الكثير من تاب قبل موته بسنة
 قال

بجمعته قبل الله توبته نعم قال ان جمعته الكثير من
 تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته نعم قال ان
 يوما الكثير من تاب قبل ان ياتين قبل الله توبته **شرح**
 کلام بلاغت نظام در فضیلت نماز و جهاد و عبادت و انجام آنکه مشتمل بر دو
 بخش **مبحث اول** خلاصه کلام امام علیه السلام که فرموده است
 رسول خدا صدوات است و عدیه و آنکه هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از
 رسیدن اجل موعود و یکسال بر این توبه قبول میکند حضرت عزت توبه
 بعد از آن فرمودند بدین که سال بر این توبه پس هر کس توبه کند پیش
 از مردن خود بیکبار قبول میکند خدا توبه او را بعد از آن فرمودند
 بدین که هر ماه بر این توبه پس هر کس توبه کند پیش از مردن خود بیکبار
 بیکبار قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدین که هر
 ماه بر این توبه پس هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیکبار قبول میکند
 خدا توبه او را بعد از آن فرمودند بدین که روزی بر این توبه پس هر کس
 در مقام و مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه چند قبول میکند خدا توبه او را
 توبه او را **مبحث دوم** من تاب قبل موته بسنة توبه او را در وقت
 رجوع بر گشتن است از امر گناه آنرا بنده نسبت میدهد و گناهکار
 چون بنده نسبت دهند معز آن بر گشتن از معصیت و گناه کار است

اورا

بعد طاعت و قنوت برادر چون بخوابد سنا و کند گشتن از غیبت
 و عذاب بجانب لطف آفرینگار و در اصطلاح پیشانی از گناه است
 بواسطه آنکه گناه است و قید آفریننده است که برون رود از تعریف
 تو پیشانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مغرورست بدین و جعفر
 زیاده کرده اند بر این غم بزرگ معاد است بگناه را ابر الالباب و دل
 نماند بر آنکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که غم مذکور لازم
 آن پیشانی است هرگز از آن منقطع نشود و کلام تمام در مقام آنست که
 توبه دست نبرد و حاصل سلامه اولی است آنکه گناه عجب است میان
 بنده و خداوند که مانع از سعادت لغز او و غیر است قاتل نسبت
 بکبر که مباشر آن میشود پس چون اینقدر را دست بگیرد و در این احوال
 حالت دیگر دست برد که آن امر دوم است از امور مذکوره و آن
 اند و بکبر است و نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لغز محبوب
 حقیق و تاسف دشمن او بر ارتقا بلعمر که باعث آن شده و این
 تمام و تاسف است که تغییر از آن جداست و شاید نمیکند و هرگاه این تمام
 و تاسف زیاد کرد و پس از حال دیگر دست میبرد که امر سوم است از
 امور مذکوره و آن قصد رنج است که یک تعقیب نماند حال کجای نماند
 یک نماند گذشته اما آنکه تعقیب نماند حال دارد و در آن است که مباشر

حقایق و حقایق

دارد

آن بوم

آن بوده و آنکه نماند آینه متعلق است دل نماند بر عدم ارتکاب
 آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود تا آنکه غم و آنچه نماند
 گذشته نسبت دارد و در آنکه ملاطعات عباد است که از غم
 شد و غم فکار و نماند که اگر از آن نکرده و برون آمدن از مقام و
 حقوق مردم که در دفعه او قرار گرفته و اعمال آن و این سه حالت
 دانش فکار و نماند از ارتقا بلعمر و قصد امور مذکوره که تعقیب
 باز نمیشد و از آن بر سر خنده بر یکدیگر متنب که حصول هر یک از این
 لازم دارد و حاصل بودن دور دیگر است که بر مجموع این سه حالت
 اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را با هم توبه میگویند و پس از آنست که توبه را
 بر حالت دوم که پیشانی مذکور است اطلاق میکنند و حالت اول را مقدمات
 آن مینامند و حالت سوم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع
 و غم مذکور را توبه مگویند و در خواص صاحب توبه بر او بر وجه دیگر
 نیز توفیق کرده اند بعضی گفته اند التوبه رجوع الایمان و التوبه
 التوبه یا گشتن غلام که گفته است از گناه که بیشتر و کتب آن
 شده و بعضی گفته اند ادا ائمه الاخش و یا سلف من الخش و
 که از این دل و اعجاز و در ذیبت آنست که اعتدال از پیشانی است
 از گناهانی و بعضی گفته اند خلط با سلفی کفایت و ضبط است و التوبه

و از این جهت

کندن لباس صفا و بدکردار است و گستر اندن لب و دانا و میگو کار
 قبل از توبه مرا و قبول خدا توبه بندگان را ساقط ساختن عقاب
 که مرتب است بر کبار و بزرگان توبه میکنند و این که توبه باعث سقوط
 عذاب است جمیع علیه السلام است و هیچکس از علما خاصه و عامه در غیر
 خلاف نکرد و است خلاف درین است که قبول توبه و اسقاط عقاب مذکور
 از تائب یا بر خدا ارتقا و جهت است که اگر کند ظلم او را در حق او و در حق
 یا بر سبب تفضل و موهبت است که اندر و کرم و احسان بر بندگان خود
 بعد از آوردن توبه بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدا ارتقا
 و جیب میدهند و اشاعه قول ثانیه را اختیار کرده اند و میگویند از روی
 محض تفضل و احسان است و بر وجهی نیست از علما شیخ ابو جعفر
 طوسی نیز ایشان درین مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد
 حکم بعدم و جواب آن بر خدا ارتقا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام نیز در
 بعضی کتب کلام خود این قول اختیار کرده و خواجہ نصیر علیه السلام در منقح
 بخود درین مسئله توقف نموده است و هیچیک از علمای زمانه
 و طایفه درین مسئله شیخ و علامه است و دلایل و وجوب مدعوی است مندرج
 قبل از بیان مراد و معانی آنجا دیدن ملک الموت است چنانچه از این
 عباس غفر الله عنه انجمن روایت است که مراد و معانی توبه

قدس سرور

کردن

کرد و توبه را میگردانند از حیث است بهر چه بگوید که یا هر که را بالمعنی غیر مستحب
 و مراد آنست که مراد دین و دین بهر دین صلوات الله علیه و آله بر او
 علیه السلام بر او کرم و ایت شده است در کتاب کفر از ابی بصیر که گفت
 قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا
 حیل بينه وبين الكلام انا هو رسول الله صلى الله عليه وآله
 و مرشاه الله فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عن يمينه
 و الآخر عن شماله فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله اتماما
 كنت ترجو فلهذا انا ملك و اتماما ما كنت تخاف فقلت
 انت منه ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقول هذا
 منزل لك من الجنة فان شئت رددناك الى الدنيا
 و لك فيها ذهب و ففقه فيقول لا حاجة لي في الدنيا
 الدنيا الحديث يعرفون و در تمام جبهه صدق علیه السلام که هرگاه
 جلال شود مرکب میان مومن و مومن که من مومنم شود که از جهنم کردن
 پیغمبر مراد از او رسول خدا صلوات الله علیه و آله و کسر که خدا را تعالی
 خواسته است بگوید این مومن علیه السلام و نشسته بر سر خدا صلوات الله علیه
 و آنرا از جانب راست او و آن دیگر از چپ است امر المؤمن علیه السلام
 از جانب چپ او پس که بگوید رسول خدا صلوات الله علیه و آله که کان

آنچه آرزو آن شکر است در پیش است و آنچه از آن مرستید رسیدگی کرد
اینست که در پیشگاهش نیندازد و در پیشگاهش میگوید باو که
جا و مقام تو از پیشگاه اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدینجا و ترا در آن طلب
و نفع بسیار بدهیم پس شخص چو پیشگاه آن حال و آسایش آن
بشارت نماید بگوید مرا بدینجا حاضر منست و باز بدینجا را میخواهم و در آن
منست و الله درین حدیث چنانچه در منتهی ترحم آن ظاهر است که هر که
عید است بنابر آنکه در سپار حال است که درین باره دست نهی بکام
مبارک آنحضرت شده و گویند هم آوردن امام آنحضرت درین حدیث
و الله اعلم از وقایع و خوف از مخالفیست **فالی** اول اینست که
منست که بگوید تو بر عاصیان امت را فرست و تاخیر و تعویق در آن
نیز اگر که گناه بفرست و هر قاتل است و درین بفرست و درین بفرست و هر که
بریدن و الله شود و در حال مبارک است و استغراق آن مریدان و تابان
که اشرف بر ملاک یافته باقرماند و باید که تعویق و تاخیر انجامان نشود که
از قبول دوای بازمانده و حبست بر صاحب که که در حال مبارک است و بگوید
و درین خود که در شرف شد که است بر ملاک و ازین پاشیدن الله و الله
و کسی که در تو بر ملاک جایز دارد و از تو فرست و دیگر اندازد و در تو
او را در پیش است که اگر از یک سال مانده گمان اینست که از دیگر خیر است

نمونه

نمونه بر کنار کشیدگی در رسیدن اجل مرید و که در خیر و در شرف
مرد و در وقت هیچ کار مانده است و در کار و تکلف و محنت و وقت آن
رسیده است که حضرت عزت در کلام محمد و در منتهی این است و در آن
که در حیل منتهی و منتهی است و منتهی است و منتهی است و منتهی است
آنچه مایل اند بآن و هر چند الحاح نماید که بگوید و یک است و از وقت
جوابش شود که وقت و وقت که شسته است و ترا مهلت آن نیست چنانچه
حضرت عزت در کلام محمد میفرماید که من قبل آن یا وقت احدی که
الموت فبقول رحمت لولا آخر تخی الى اجل قریب و بعفر
مغفر گفته اند معترض این آیه و الله اعلم آنست که در میان گفتن بعد از
برده از روزگار بر رفته شود و این است که در شرف و در شرف و در شرف
از ملک الموت چرخ و اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهد که در آن عذر گمان
خود را از پروردگار خود بخوانم و در مقام قیوم و انابت در آمده بود
خود توشه از عمل صالح بردارم و جوابش شود که قیضت الایام
ایام تو منقضی شده است و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف
تو این داد پس بگوید یک است مهلت ده مرا و جوابش شود که قیضت
الاعمال ساعتی تو نیز در عرض فنا و زوال در آمده است و مهلت آن
نیز منقضی است پس در قیوم و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف

نمونه

و غفلت بردن ایشان پوشانیده باز گشتن و انکار بردن ایشان
آنچه بودند ایشان بودند که کسب آن مرگند تا نام و معاصی غیر ایشان
ستیاقت و معاصی و لایق ایشان از ترک خورده و حاصل شده است پس بقی
امام علیه السلام درین حدیث که کم یخرج حاجیه الخ یعنی هرگز از دیگران نیست
صاحب آن دل را بوسه و دلالت دارد بر آنکه هر کس دل او آنچنان شود و دیگر
هرگز از گناه بگریختن نتواند کرد و در مقام توبه از آن نمی تواند شد و اگر بگوید
گوید ثبت الله بجمع کردم و باز گشت نمودم بوسه خدای تعالی و دل
از زبانه از حرکت دادن زبانه نخواهد بود و دل او از آن آگاه نخواهد
داشت پس هیچ اثر بر برائی توبه نخواهد بود و قول مذکور از و مثل قول
که از زبانه بود که گشتن و پاک شدن جامه را که اگر برادر یا این بهتر را
بر زبان آورد جامه از چوب نکیند شود و سفید نمیکرد و سپاس بخیر که این شود
حال صاحب این دل بسیار و عدم پروا در او و نوازش و جفا
نمود که ضروری است بین در نظر او حاصل نماید و توقع و اعتبار احکام الهی را
خاطر او زایل کرد و طبع او همچو ذبانه از قبول آن نفرت گیرد و ناله که منجر
شود حال او بحال بعضی عقیده است و دلی ایمان و بدایمانی از زبان او و دلی
حالت است که توبه از آن بیرون نمی کشند أجابنا الله و آياکم عن
ذکرکم کمالی دوم خلافت شده است میان علما در آنکه تا چارست در توبه از
غرم

غرم بر عدم خود گناه یعنی دل بنددن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروند اما ای
صمد و گناه از توبه است و توبه چنانچه گشتن باشد و توبه اگر بعد از آنکه گشتن
شود توبه کند بغیر آنکه اگر قدرت بر باز نیاید بر برون آن نبرد و توبه او صحیح
یا توبه نیست و توبه عین از توبه صحیح است که عطا قول دوم را اختیار کرده اند
و توبه را مطلق صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد خواه بعد از زوال
قدرت بلکه بعضی حکما اجماع علما سلف را برین قول دعوت کرده اند و ازین
اولی است بصحیح بودن توبه که در دفع واقع شود که غالب ظن دران مردن
بجز آنکه توبه که بعد از حضور مردن و توبه پیش از مردن فعل بعد که حال معاینه
عبادت از نیست همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست اجماع بر عدم محبت
آن معتقد است و کلام آن نیز بانی مطلق که و لیسست التوبه للذین
یعملون السیئات عتوا اذا حضر احدکم الموت قال انی
تبت الاین و لا الذین یؤمنون و هم کفار اولئک
اعتدنا لهم عذابا الیم یعنی توبه از آنکه بعد از آنکه بجهنم میروند
گناه را و از آن باز نماند پسندید تا آنکه چون حاضر شود یک از ایشان تراحم میکند
بر کسی که اکنون توبه میکند و توبه چنانچه قبول نیست اما اگر مرید توبه از
کافران اندر می کشد و از آنکه بعد از توبه شدن در مقام توبه از آنکه
مردند آن کرده که بر گناه کار نیست و رزق تا رسیدن وقت نیست و آن

کرده که برگردد و آنرا نمانده ساخته ایم با بجز این عذاب در دناک را
و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که **اِنَّ اللهَ يَقْبَلُ**
تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْشُرْ غُشْرًا بَعْدَ اٰوَّلِهِ یعنی هر گاه کسی که خدا را توبه کند توبه بزرگ
را نماند که توبه فرمایم و توبه عبارت از توبه و توبه است و اعمال است
از اجسام مایه در حق و مراد اینجا توبه روح است در وقت جان کنان و محشر
اما در ضوآن العظیم حدیث بسیار روایت کرده اند از ائمه اطهار علیهم السلام
در باب آنکه وقت سقوط موت و ظهور علامت مردن و مشاهدات احوال آن
توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر این بر نیویجه که ایمان بر آن نیست
و انسان مکلف است تا بیکدیگر دلیل و برهان بکشد آن نماید و مشاهدات
موت حقیقت امر را عیان نمیکند و عاقبت کار را بالمعاینه یا بتفحص نمیتوان
در آن حال که بعضی گفته اند آنچه در آفت که هیچ معارف و احصا و توبه
برای هر شیئی و هیچ تکالیف ماقبل است و بعضی مضمرین گفته اند که از جهل الظلم
آنرا آنست که اگر کرده است قایل فی ارواح را اگر روح را از جانب انگشتان پا
پرونی آورد و توبه در توبه بلا می رسد و توبه در توبه در توبه در توبه در توبه
اورا مهلت می دهد از بار آوردن بخدا و توبه عبارت از توبه و توبه و توبه و توبه
آن می باشد از آنکه مرتکب و معاینه شود و وقت توبه بگذرد و توبه در توبه
نگردد و در حق بر آن مردن بر و متعلق غرض شود و توبه بگذرد

نیز

اورام

نیز هر آنکه میرد و نماند و امید از زندگانی بر نگردد و آن چنان میشود که در قمر
که روح از بدن بیرون میرود و خدا را توبه بر زبان می بیند و او را امید بر طفت
و غفران خدا را توبه حاصل میکند و توبه را یافتن آنرا از زبان می بیند و توبه را **توبه**
سیوم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه بفرموده و توبه شده است و قال
تعالى فسرورة التوبم يا ايها الذين آمنوا اتوبوا الى الله توبة
نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا
توبه نصوحا توبه است که نصوح میگوید و توبه مردم را که توبه را توبه نصوحا
بیشتر است از توبه و توبه در توبه و توبه در توبه و توبه در توبه و توبه در توبه
غایت حسن آن را و توبه که در آنکه در صاحب آن ظاهر است یا توبه که در صاحب خود
را نصیحت میکند و توبه که در آنکه توبه را توبه نصوحا و توبه در توبه و توبه در توبه
شیخ بزرگوار محمد یعقوب بکلیز در کتاب توبه از ائمه اطهار علیهم السلام که توبه سوال
کرده از امام جعفر صادق علیه السلام از توبه توبه یا ایها الذين آمنوا
توبوا الى الله توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا
عن الذنوب ثم لا يعود ذنبا و توبه نصوحا و توبه نصوحا و توبه نصوحا و توبه نصوحا
هرگز بر سر آن غرض و توبه یا ایها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا
و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا
و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا و توبه من ذنوبكم توبة نصوحا

توبه

جیٹا مکہ

[illegible]

کنه آزار را که از تو بایشان رسیده است با حسانی و تواضع بسیار
 بایشان و کنه عیب مال ایشان را بعد از بسیار از مال خود بویاده
 ایشان و کنه غیبت ایشان را که از تو واقع شده بشیر بنام و مدح
 در مجالس و محافل و منتشر ساختن او صاف بیکو ایشان و برین فعل
 زعفران بر کنه از کنه این خود را از حقوق الله و حقوق الناس بکسب
 از حیرت او که در مقابل آن بشیر بنام طلب علاج هر مرض را بقتول
 مرض من عاید حضرت عزت ممکن است از توفیق بآن روز کنه و بقیه وجوده
نمایش چهارم مشهورست میان علماء و مشایخ که گشت
 بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر بشیر بنام که عبارت از اسلام آوردن
 کافر است و خواه از فسق و فساد است ایشان در توبه از کفر است
 که روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت
 تمامه حضرت و بنی عام را بعد از آنکه اسلام آوردند غسل و در توبه از
 که روایت کرده است از آنکه شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در کتاب
 الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از آنحضرت آمد و گفت
 بدرستی که مرا ایستاده و مرا در آنکه چند سینه خیار که از برای او
 گویند که میکنند و عود و نوارند که است که چون داخل طهارتخانه
 مشغول بود که شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم و زیادتی
 قدر

که روایت کرده است
 که روایت کرده است

قدر احتیاج در آن مرتبه ایست که علی السلام فرمودند لا تغفل اینچنین
 مکن از غفلت بخداست که این کار نیست که مزایای خود بر سر آن وقت
 باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و گوش من از امرشوند حضرت فرمودند
 تا الله انست اما سمعت الله يقول یغفر الذنوب لی و یغفر الذنوب لی
 خدا تعالی را در کلام مجید که ان السمع والبصر والفؤاد کل
 اولئک کان عنه مسئولا یعنی بشیر بنام که گوش و چشم و دل هر یک
 از ایشان روز قیامت در معرض سوالی در خواهند آمد و از کنه هر یک از
 ایشان بعمل آمده بپرسش خواهند نمود و آنرا گشت که بپرسش از این
 که کتاب خدا را نشنیدیم و نه از عباد و نه از عجم لا جرم گشت کردم
 این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنم بخداست ای امام علیه السلام
 فرمودند قسم قاعدت لوصول ما بدالك فلقد كنت متقنما
 علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک
 استغفر الله وسئلت التوبة من کل ما یکره فانه لا
 یکره الا القبیح و الفحیح و عذبه الاله فان لکل
 اهلا یغفر عن ذنوبه و یغفر الذنوب لی و یغفر الذنوب لی
 بود که در آنکه چه بود و حال تو را که این حال میبرد استغفار کن
 و طلبه از پیش نام از خداست و سوال کن از توفیق توبه را از آنچه بپزد او

که روایت کرده است

ناخوش نباشد که نزد او ناخوش نیست که آنچه نزد عقل و شریعت
 باطل آن گذار که هرگز در حدیث وارد و این حدیث را شیخ اگر چه
 کتاب مذکور حمل نقل کرده است و مستند آنرا در حدیث مذکور و در شیخ
 یکی از کتب حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است که آنرا مستند نقل کرده
 باشند یعنی حدیثی که آنرا معصوم ذکر کرده باشند و اگر کلینبی باشد
 رسول بودن آن ضرر و نقص و غیره را که بنا بر آنچه در حدیث سر و کلمه
 گذشت درین ابواب حدیث نیز که حدیثی است که هرگز مذکور که هرگز در حدیث
 نشین ظاهر و محال را بگویم که حدیثی در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث
 باین مشابه بداند و آنرا که عظیم شمرده و مرکب آنرا با این حدیث بخوبی
 نمایند و در باب او گویند ما اسوء حالک لو كنت علی ذلک و بنا که
 تمام از آن توبه و استغفار را نمایند و چون محال بود حال این را
 با آنچه مشاهد میشود از ایشان که هرگاه بدو توبه و انابت اند و بنا بر حدیث
 الله العزیز و الشفیق و محقر نماید که همچنانچه این دلالت بر آنجا
 غسل بعد از توبه دارد و متغیر از توبه است پس چنانچه غسل در توبه است
 و بنا بر آنکه توبه در حدیث مذکور و اگر فقهاء را رضوان الله علیهم چنین است
 غسل آنرا نموده اند و سنت بودن نماز را ذکر کرده اند و باید دانست که اگر
 علماء غسل توبه را مطلقاً نیست و آنرا در حدیث مذکور و در حدیث مذکور و در حدیث مذکور

کبار

کبار بر او کلام شیخ مفید علیه السلام فهم شود که استحباب غسل مذکور مخصوص
 بتوبه که اگر کبار بر توبه و توبه از حدیث بر او غسل در حدیث و شیخ علی ای
 نشانه متکلیفین حدیث شده بر او اقرار کرده است زیرا که کبار حدیث
 در حدیث توبه که در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور و در حدیث مذکور
 و حدیث مذکور که در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور و در حدیث مذکور
 علیه السلام وارد نیست چه حدیث مذکور و دلالت دارد بر آنکه از حدیث مذکور
 بر آن فعل واقع شده بود و چه حدیث مذکور و دلالت دارد بر آنکه از حدیث مذکور
 ظاهر و محال را بگویم که حدیثی در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث
 چه تفسیر از حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور و در حدیث مذکور
 فاطمیل الحاکم و استماعاً لحدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 یکیش و بسیار و انودنی و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 یا متغیر کرده بلکه شیخ مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیثی که حدیثی در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 منتهی در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیثی که حدیثی در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیثی که حدیثی در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور
 حدیثی که حدیثی در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور

حدیثی که حدیثی در حدیث مذکور و در حدیث مذکور که در حدیث مذکور که در حدیث مذکور

کبره

آن بهای جان حق در آمدن تا حکم نباشد و اگر صاحب حق مرد بهر بوی از آن
 او و وارثان و ارثانی او در هر طبقه مقامی قائم او خواهد بود و خود
 بایشان برسانند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او و ارثانی او از
 ترک او برسانند یا بیکانه در ایام حیات یا بعد از فوت از روی تبرع از
 جانب او یا بایشان بپردازند و برخواستن و اگر کسی در مقام ادائیگی
 نشود و نه به صاحب صلح و نه بوارث او و در وقت او بماند و در وقت
 فقدها را در حق آن روز قیامت چند قول است اول آنکه سخن آن
 صاحب اول است که در دنیا حق آن غصب شده دوم آنکه حق و ارث آخرت
 و اگر چه ایام بهر سیوم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق تقدیر میکند
 و این نزد آن خدایتواند و قول اقل اصح است چنانچه از حدیث صحیح
 درین باب ایام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط
 آن میشود و اما حقوق الناس غیر مال باید دید اگر اضلال و از راه بران
 بیشتر و همیشه بود هر ایت و برآوردن این و اگر قصاص بدین
 مثل آنکه کسی را کشته بشود و او را بازای آن بایستد و بایست که حق
 آن قصاص اعلام نماید و بکین و هر او را از احقاق آن مثل آنکه در داده
 ند که بگوید بر سر او مثل آنکه بکشد و اگر چه او بکشد و اگر
 میخورد بچش و اگر حد بدین مثل آنکه در مقام بزند و بگوید من را اگر
 انحراف

بمستحقان

آن شخص اعلام بختیانی و حبس میکند آن در مقام اقامت محدود کند
 که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا و حبس اعلام او بان یانه هر دو
 و به تحمل است اما وجوب اعلام بر کس است که حق او سرشته و ساقط فرستد
 تا او ساقط از دنیا تمام و عدم وجوب بیکس که اعلام امر مذکور را و
 باعث بجزید انداختن او است و تنبیه او است بر امر مذکور باشد و ثمن
 و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز میرود و علامه خواجہ نصیر طبر
 علیه الرحمه و عبارت مولانا قطب الدین میرزا کرد او اشعار بر مردم
 وجوب اعلام دارد و بار دیگر که مذکور شد باید دانست که ایمان با آنچه اعلام
 بکناه لازم داشته باشد از اصل قصاص عبادت کمال دانسته بشود و ادای
 حقوق و بکین و ارث از قصاص اقامت حد و اشغال آن که مذکور شد
 صحت توبه شرط نیست بلکه آنها و حبس و توبه بر حق آن صحت
 نمائش بانی کامله و تمام تر شود و بایستد دانست که توبه بر چند قسم است
 توبه از جمیع گناهان که متضمن غم بر عدم آن بهر حال آفرین و توبه بر بعضی و آن
 توبه از بعضی گناهان است و توبه بر بعضی موقوفه و آن توبه ناوقت
 معینی است مثل آنکه توبه کند از گناهانی که آفرین سال یا آفرین تخلف از سفر
 و اشغال آن و توبه بحد و آن توبه از گناهان است که بلا خطه کل یا بعضی تا
 آفرین یا توبه معین در آن شده باشد و علامه را در صحت و قسم آفرین

وفتح آنت که توبه بر نفس است و الا لانم از آنکه توبه از کفر صحیح
 نباشد بلکه اصرار بر غیره و کفر به پیش و اما توبه موقت به کفر که در شریعت
 شرط نموده اند و توبه غم بر ترک کفر و انا انظر طاعت است که صحیح باشد
 و اما توبه مجبورانه علیه الله در آن توقف کرده است و کلمه بجهت و عدم
 آن کرده و اگر قابل بصحت شود چندان دو بخواب بود و بی نیت باشد
 ملا حظ تقصیر در توبه شرط نیست و الله اعلم بالصواب **حکایت**
سوی نهم روایت شده است بسند که مفصل تر است پنج بزرگوار
 محمد یعقوب بکلیه از عیال ابراهیم از پدر او ابراهیم از عمر بن عثمان و بعضی
 از اصحاب از سهل بن زبیر از احمد بن محمد بن ابی بصیر و حسن بن علی از احمد بن محمد
 مفصل صحیح از جابر از عبداللہ و عیال ابراهیم از عمر بن عثمان و بعضی
 ابراهیم بن عبداللہ از سید بن عقیق که گفت فرموده است از ابو موسی بن عمر
 السلام ان ابن آدم اذا كان في آخر نعيم من ايام الدنيا
 و اول يوم من ايام الآخرة مثل له بالله و قوله و علم
 فليكن في الدنيا فيقول و الله اني كنت لكم محببا
 و اني كنت عليكم محبا فاما عندكم فيقولون نوديك
 الى اخرتك فواربك فيها قال فليكن في الدنيا فيقول
 و الله اني كنت فيك كراهدا و ان كنت على كثرية

فليكن في الدنيا فيقول و الله اني كنت لكم محببا
 و اني كنت عليكم محبا فاما عندكم فيقولون نوديك
 الى اخرتك فواربك فيها قال فليكن في الدنيا فيقول
 و الله اني كنت فيك كراهدا و ان كنت على كثرية

فانكر

فانا عندك فيقول انا قد نيك في قبرك و يوم نشر لك حتى
 اعرض انا و انت على ربك قال فان كان الله وليا انا اطيب
 الناس رجلا و احبهم منظر او احسنهم باشا فقال ابشر
 بروج و رجا و حجنة نعم و مقدرك خير مقدم فيقول
 له من انت فيقول انا عمك الصالح ابراهيم بن الدنيا
 الى الجنة و انه يعرف غايه و يتايد حايه ان
 يجعله فاما دخل قبره انا ملك القبر يحران اشعارهما
 و يحذران الارض باقدا يهما انصواتهما كالرعد القاصف
 و انصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك و ما
 دينك و من نبيك فيقول الله في و دعو الاسلام
 و نبي محمد صلى الله عليه و آله فيقولان ثبثك الله فيما حث
 و ترضى فيقول الله عز وجل يا محمد الله الذين آمنوا بالقول
 الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة ثم يعرجان كره في
 قبره مدبره ثم يعرجان له بابا الى الجنة ثم يقولان
 ثم قبر العين نعم الثابت انما فان الله عز وجل يقول
 اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقبلا قال و
 اذا كان له ربه علقا فانه يا سيد اجمع من خلق الله زينا

ملک

وَأَنْتَ رَاحٍ فَيَقُولُ أَتُرِيدُ أَنْ تَحْمِلَ وَتَقْلِبَ جَهَنَّمَ وَأَنْتَ
لَيَافُطُ عَاسِلَةٌ وَيَسْأَلُ حَمَلَكُ أَنْ يَحْمِلَ وَأَذْخَلَ الْقَبْرَ أَتَأْتِي
مَعْنَاهُ الْقَبْرَ فَالْقَبْرُ الْكَفَّانَةُ ثُمَّ يَقُولُ لَنْ لَمْ تَكُنْ رَيْكَ وَمَا
دَيْكَ وَمَنْ يَنْتَبِهُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَيَقُولُ لَنْ لَمْ تَكُنْ وَلَا
هَدَيْتَ فَيَقُولُ يَا فَوْضِي مَنْ يَنْتَبِهُ فَيَقُولُ مَا خَلَقَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَدْعُهَا مَا خَلَقَ إِلَّا التَّلْبِينَ ثُمَّ يَقُولُ
لَهُ يَا أَلِ الْإِنْسَانِ رَفَعْتُكَ لَنْ لَمْ تَكُنْ تَحَالَ وَتَلْبِطُ اللَّهُ
عَلَيْهِ حَيَاتٍ أَلَا مَرُوفٌ وَقَعْلًا بَهَا وَهِيَ مَا فَتَنَتْ حَقِّي
يَبْعَثُ اللَّهُ مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
وَأَجَامَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِيَ وَبَشَرٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى
أَلَا مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
يَأْمُرُ مَعْشَرٌ شَوْهِي بِصُورَتِ تَعَالَى مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى
مَالٍ وَفَرْزَانٍ أَوْ عَمَلٍ كَمَا يَأْمُرُ زَنْدِ كَانِي الْأَوَاقِدَامِ بَانَ وَاقِعٌ شَبِيعٌ
بَسْرِي كَارِي نَكْرُوسِي مَالِ خُودٍ وَبِكُودِ بَخْدَايَ تَعَالَى قَسَمٌ كَثِيرٌ فِي تَعَالَى
وَبِوَاسِطَةِ حَمُولِ تَحْمِيلِ وَبِجَلِّ سِيَارِي وَبِزَيْدِ كُنُونِ مَرَابِطِ حَيْثُ
وَجِدَدِ بَيْنِ مَيْتَوَانِي رَسَانِدِ بَسْرِي أَوْ بَكُورِ بَكْرِي أَوْ كَفْرِ خُودِ كَرْتَانِ
أَزِينِ بَرِي بِحَرْفِي نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ

دوم

وَبَكُورِ بَخْدَايَ قَسَمٌ كَثِيرٌ فِي تَعَالَى مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
نَهْمِي فَرْمُودِ بَرِي وَاقِعٌ شَبِيعٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
إِشَانِ كُودِ وَبِوَاسِطَةِ حَمُولِ تَحْمِيلِ وَبِجَلِّ سِيَارِي وَبِزَيْدِ كُنُونِ مَرَابِطِ حَيْثُ
مِي آيدِ دَر بَارِ تَوَهِينِ اسْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ
بَكُورِ بَخْدَايَ تَعَالَى قَسَمٌ كَثِيرٌ فِي تَعَالَى مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
قِيَامِ مِي فَرْمُودِ كُنُونِ مَرَابِطِ حَيْثُ وَاقِعٌ شَبِيعٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
جَوَابِ كُنُونِ قَرِينِ وَصَاحِبِ قَوَامِ دَقِيرِ تَوَدُّدِ وَزَرِ بَرْدِ نَوَازِ قَرِينِ
خَوَامِ بَرْدِ قَامِ نَوَازِ قَرِينِ وَصَاحِبِ قَوَامِ دَقِيرِ تَوَدُّدِ وَزَرِ بَرْدِ نَوَازِ قَرِينِ
بَسْرِي كَارِي نَكْرُوسِي مَالِ خُودِ وَبِكُودِ بَخْدَايَ تَعَالَى قَسَمٌ كَثِيرٌ فِي تَعَالَى
مَرُومِ بَانِ بِحَرْفِي نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ
وَحْسِنِ مَطَرِ وَبِكُورِ بَرِي إِشَانِ بِحَرْفِي نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ
بَنَارَتِ بَارِ حَسَنِي وَزَوْنِي نِيكُودِ وَبَشَرِ نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ
بَهْرِي قَدِيمِ مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
كَمِيَّتِي كَرِيمِي بَنَارَتِ مِيدِي وَبَارِ بَرِي نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ
زَوْدِ كَانِ دُورِ اِشَانِي وَادُودِ مَقَامِ كُودِ مَنِ عَمَلِ مَسَالِ قَوَامِ كَرِيمِي مَرُوفٌ فِي كَلَامٍ مَجْرُوفٌ فِي مَعْنَى أَفْكَارٍ بِهَا
وَرَامِ اِم بَانَ حَوْلَتِ كُنُونِ اِشَانِ وَبِوَاسِطَةِ حَمُولِ تَحْمِيلِ وَبِجَلِّ سِيَارِي وَبِزَيْدِ كُنُونِ مَرَابِطِ حَيْثُ
وَرُودِ بَارِ حَسَنِي وَزَوْنِي نِيكُودِ وَبَشَرِ نَيْتِ حَفَرَتِ أَمْرُ فَرْمُودِ بَعْدَ زَانِ بَانِ كَرْدِ بَجَانِبِ فَرْزَانِ

دوم

غافل خود را سوخته میداده باشد حال آنکه خود را که او را شب تاب می برده باشد
 پس چون بقرقره آید و آید نزد او فرشتگانی قریبی منکر و دیگر در حالتی که
 که میکشیدند باشند از بنای خود و مومهای خود را از نهایت ساری و بی تکلفه
 باشند زمین را از شدت زدن پامای خود بران آوار ایستادن مثل بعد
 غرقن باشد و پلههای ایستادن مانند برق و خسبش پس بگویند با او که گیت
 برورد کار تو چیست یعنی که اختیار کرده که گیت بجزی که با و ایمان آورده
 و او بگوید در جواب که خدای تعالی برای بر تشنه برورد که گیت و دینی من است
 و میفرم من چه صلوات الله علیه و السلام و ما کنه فرشتگان مرا و او بگوید
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قَدْ جَاءَكَ رُبُّكَ یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا و آنچه
 دوست میدارد آنرا و رضای او بآن مقبوضت و این قول ایشان نمود
 از قول آبی در کلام مجید **قَالَ اللَّهُ تَبَتَ لَكَ إِنَّكَ لَآتٍ بِكَ**
فِي الصُّورَةِ الْقَائِلَةِ وَالْأَمْرُ یعنی ثابت و برقرار میدارد
 حضرت عزت آتانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت و در زندگانی دنیا
 و در آخرت بعد از آن و سبح می سازند از برای الوقوف و بپای است
 و میگویند بخواب آسایش در آبی با دامن تنگ و خواب کن خواب جوانان
 به محنت برورده مثل که حضرت عزت فرموده است که **إِنْ أَحْسَنَ**
الْمُتَّقِينَ عَمِلَ شَقِيرًا احسن متقین و حضرت امیر فرمودند

او قبور را آفتاب کند و نظر او
 کار کند پس میکشند به هوا
 راحت او در می سر

و مکر بوده باشد خدای را و نمیشد کسی که خواهد آمد او بصورتی که مکر تر
 صورتها باشد که خدای تعالی از این است آنرا بحسب است و زشت ترین
 ایشان باشد بحسب آتش و بوی ناموسش پس بگوید با و از روی سخت
 و ستمند که این است با و ترا بطعام و شرابی که از حیم است و بهر زنده کائنات
 که عبارت از ما بحیم است و او می شناسد با من غافل خود را و سوخته میداده
 حال آنکه خود را که او را نگاه دارند و شب تاب می برده باشند و چون بقرقره
 بیایند نزد او از بنایش که گیت و دینی قریبی منکر و دیگر و میفکند از و کفن او را و بگوید
 با او که گیت برورد کار تو چیست و دینی تو چه کس است بفرمود پس او
 اعتراف بعمل خود نموده و در جواب ایشان بگوید منم که پس ایشان در مقام
 نفرین نمودن او بگویند **لَا مَرِيَّةَ وَلَا هَلَكَةَ** یعنی هرگز ندانی که
 را و دانستن آن نبائی بعد از آن بر نهند بر سر او بعضی آهنگی که ایشان
 باشد ضربی که بنا فرمود باشد حضرت عزت حیوانی را که اگر بفرج و افطار
 آید از سینه آن آواز آن سوی حق و انس که حکمت آبی مقفی سبب در
 ایشان است بعد از آن بکشاید از برای زیاده عذاب او در آرزو او
 بوی دوزخ و بگوید بخواب زشت ترین حالی و تسلط دهد خدای تعالی
 بر دمار و عقوبت و سایر که زندگان زمین را که میگویند باشند و را تاقی
 که بر آید از خدای تعالی او را از قبر او پیشتر **مُتَقِلٌ** که سالک

بتقدیری در کلام نخواهد بود و یا شاید حاصله قال فی الصحاح شدت فلانا
 انشد انشد اذا قلت که آنکه از آنکه ای سائک با الله یعنی هر گاهی که گوید
 شدت فلانا انشد با معنی است که گفتم با و آنکه از آنکه یعنی از تودخواست
 می بایم بخدای بخندان الا انشد انشد انشد انشد انشد انشد انشد انشد
 یعنی شدت فلانا قال فی الصحاح شدت فلانا شدت فلانا شدت فلانا
 رعدا و از کوف و غیره بر است قاصد انشد است از معنی قاصد
 یعنی شدت و صلابت او از رعد قال فی الصحاح و الاعد العاصف ای
 شدت الصوت و من فیک در بسیاری از احادیث وارد است
 که از امام او نیز سوال میکنند و اینکه حضرت امیر علیه السلام ذکر آن نکردند
 بابر شهر است اخبار است بابر شهر است آن بابر شهر است که احتیاج به ذکر نیست
 و بواسطه رعایت کفر افسوس و سلام الله علیه روایت کرده اند اصحاب
 و عنوان الله علیه که در وقت دفن فاطمه بنت امیر و ابن حضرت امیر
 علیه السلام رسول خدای صلوات الله علیه آله بنفشه اقدس می باشد بختین
 او بودند بعد از آن فرمودند انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 که از امام او سوال میکردند و او میفرمود که در جواب آن چه گوید من میباید او را
 و گفتم بپر تو پسر تو یعنی کوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب است
 علیه السلام فینا انکب و کوفی می تواند بود که هر دو بیان خواند شود

بجمله

بصیغه غایبه یعنی ثابت و از خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد آزا
 و رضای او بان مقرون است می تواند که بنا بوده باشد بصیغه مخاطبه یعنی بر
 چیزی که دوست داری توان چهره را و آن را رضی باشی و هو قول الله
 عز وجل افعال او را که خبر میورد با شدت قول کلین که بشک الله فیما یحب
 و برضی بخدای عضاف و تقدیر کلام این باشد که هو ملول قول الله عز وجل
 و بکنز انت که عاید باشد بقیسیت و بر جای داشتن خدای تعالی مومن را را که
 جواب کلین بان داده است و گفته است که کلین که یعنی تنبیه و بر جای
 داشتن مومن بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید
 و ان بران داد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه که آنحضرت
 ذکر قبض روح بنوع مکه و در پس فرمودند انکب انکب انکب انکب
 فی جنتک و یا ذیبت ملک ان فی جنتک ان فی جنتک و یا ذیبت
 که من مرگت و یا ذیبت و من یبیک فیقول ربی الله
 و در پی این اسلام و پیغمبر محمد فینا ای مباد من القم
 ان مدی قیادی قد لک قول الله تعالی یبیک الله
الله انما قول انشد یعنی بعد از آنکه قبض روح بنوع مکه
 شد باز خود میکند روح او بحد و می آیند نزد او و فرشته بر سر او
 او را در قبر او و میگویند مرا و را که کیست پروردگار تو که بر سرش او

قیام نموده و چست بین تو که بران از دنیا رفته و گیت پیغمبر تو که
با ایمان آورده پس میگوید او در جواب که برود کار من حضرت است
تعالی و حق العزیز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلی الله علیه
و آله پس اینک منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق
قول خدای تعالی است که **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ**
یعنی ثابت و برجای میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده اند و قول
ثابت و سخن پایدار و آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه
و آله که **إِنْ السَّلَامُ إِذَا سَلَّ فِي الْقَبْرِ يَنْهَدُكَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ مَوْلَى اللَّهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى
يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ یعنی برستی که مسلم چون سوال
کرده شود در قبر گواهی میدهد بآنکه دین خدای عزالی پرستش سواي محمود
بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستاده او است پس این تثبیت و برقرار
داشتن او برین شبهات و مصداق قول خدای تعالی است که **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ**
يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ یعنی در هر دو معنی وسیع است
از جهت بضم فاکه معنی وسعت و فراغت و مراد بهر اونهاست و در
یعنی است که نظر بان تواند رسید یعنی وسیع و فراخی می سازند قبر او را

آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و مخالفت میان حق
این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت
شده است که **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ** یعنی در هر دو معنی وسیع است
می سازند قبر او را و مراد از آنکه در هر دو معنی وسیع است که کافی روایت
شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ**
اذا رجع یعنی وسیع می سازند قبر او را و مراد از آنکه در هر دو معنی وسیع است
و فراخی قبر یا خدای عزالی در جات و مراتب کس مختلف می شود و پس می تواند
بود که مرتبه ادنی و وسعت است باشد و مرتبه وسط و وسعت است و مرتبه
اعلی مدبر و الله اعلم **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ** یعنی بعد از آنکه
روحه و طایفه ها را به روز الحاق و الحاق یعنی بعد از آن می کشاند بواسطه
آسایش او دری از قبر او بهشت که حدیث میرسد پس باشد با و راحت و گیت
بهشت بار و زیارت **يَقُتِبُ اللَّهُ الدِّينَ لَكُمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ** یعنی در هر دو معنی وسیع است
حک شدن چشم و بر طرف شدن کریمه او است و درین او آنچه اشتیاق
و درین آن داشته باشد و در هر دو معنی وسیع است که عرب گمان
برده است که آنکه که درین از بسیاری فرج و خوشحالی سردست
و آنکه که درین از بسیاری اندوه و غم کرم تغییر میکند و فرج و خوشحالی

و اما آن و کلمه عبارت از چیزی که تعلیل بعمل می آید مثل زدن بگز یا آتشین
و توجع و ملاحت میت و اما آن بس مومنان را با اعتقاد ایشان منکر و کفری
نماید و در نهایتش احادیث بسیار درین باب آمده است که هر حجتی در خلاف
آن و الله اعلم قال فیما ذکرناه وجه تخصیص القادر و دور افکندن کفن
بعد و الله ظاهر است زیرا که در آن شناعة و ناخوشی است که نیست
بما لا یفهم یکن یا فوجیه یمر به معقبا ضریقه ما خلق الله
عز و جل من ذاب الله عزله ما خلا التقلین یا فوج بیای
بد و نقطه ثانی و بعد از آن الف و فاء و آخرش های نقطه در وضو نیست
از سر که اطفال با وقتی که نزدیکند بوقت ملاوت آن موضع حرکت میکند
و جمع آن یا فوج می آید بر وزن مصباح و بر زبانه بکریم و بسکون رای
بی نقطه و فتح زای نقطه و اروای بیک نقطه است بمعنی معای آهسته می شود
تحقیق است قال فی الفحاح الارزیه التي یکسر بها الدر فان قلنا بالمیم
خفت قلت المرزیه یعنی که زبانه بریده یا آنچیزی است که کوفه را بآن
می شکند و هرگاه بهمیم بگوئی یعنی قلب کمی میزد و بهمیم تخفیف با خواندن
و قافیه بهضای در کتابش جمع مصباح که از مصنفات اوست میگوید از باب
حدیث مرزیه را بدینند با خواندن و مواب تخفیف است و بارگاه
بشاید باید خواند که بدل کنی میم را بجه و لیکن صاحب قاموس تفسیر

الکفر

کرده است که مرزیه بنده یا بنده است و یا بجز صاحب صحاح تعلیقات
اصلا متعرض نشود و در حدیث الف و فاء و حین بی نقطه از زبانه ضریقه ما خلق الله
که متروک فرغ است و در حدیث تعلیل جن و انس است و بسبب جن و انس
تعلیل گفته اند زیرا که ایشان است نسبت به ابراهیم بر روی زمین است
از حیوانات زیرا که بگویند که ایشان است و ایشان را و انما ید اسم
بر آن اطلاق میکند چنانچه در حدیثی از ائمه است که فی کمال التقلین کتابی
الله و غیره و بنابر آنچه صاحب قاموس میگوید برین وجه عمل آید و معنی
آنست که بدینوسی که گذشته ام و میان شما بعد از خود تعلیل را که کتاب خدا
و وزیر من بعد از من بایشان افتد کنید و ایشان را وسیله نجات و هدایت
خود سازید و بعضی گفته اند تعلیل نامیدن جن و انس بواسطه رزانت
و کانی رای ایشان است نظیر سایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه اقل
بودن ایشان است بنکالیف شری و کوه و اجکت در اکثر ایشان احوال و
قدراستند و آنست که اگر بشنوند احوال آن نشاء مرزیه را بدین خواهد شد
تکلیف که امتحان و آزار ایشان است در بندگی و تکلیف ایشان مرتب خواهد بود
و احادیث بسیار بطریق شیعه و اهل سنت وارد است که اعتبار بر آن
دارد که حیوانات هم او را از حدان بفرمایند و حیوانات حساس آن می نمایند
از آنجمله حدیثی است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند

منه بر

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى الْأَبْلَى
 وَالْعَمْرَى فَإِنَّهَا خَالِدَةٌ فِي النَّارِ وَلَا وَقَدْ رَأَى الْقَوْمُ مَكَتَ
 أَنْظُرُوا إِلَيْهَا وَهِيَ مَمْلُوءَةٌ فِي الْحِكْمَةِ مَا لَوْ لَهَا شَيْءٌ لِيَجْهَرَا
 حَتَّى تَنْظُرَ فَتَقُولَ مَا هَذَا وَاعْجَبَ حَتَّى جَاءَهُ بِيَرْتِيلُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ الْكَافِرَ يُقَرَّبُ مُرَبَّةٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا
 إِلَّا أَسْمَعَهَا وَتَدْعِيهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ يعني جمع صلوات الله عليه وآله
 فرموده اند برستی که بودم من که میدیدم بعضی شتران و گوسفندان و قال
 آنکه من شبانی ایشان میکردم و نبوده است هیچ چیز که شبانی کو سفید کرده
 باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان ممتلئ و مجتمع بودند
 در کافی که اشتند و در بالای ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه و ریزش گردان
 شود پس دیدم که گاه ریزش کردند و متفرق شدند و چون یکجا میباشند
 و تجمیع میگردم تا آنکه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت برستی که کلیدها
 در قفسه های زده اند که نیاورند است خدای تعالی چیز را که از او آید
 می شود بسوی خلق یعنی جن و انس که ملک الکی مفتی شنیدن ایشان
 و در قفسه های من است و کتاب کافی از زیر این ثابت گفت بکنایه رسول
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَسْمَعَهَا وَتَدْعِيهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ
 مَعَهُ إِذَا حَادَثَ بِدَعَاوَاتِ تَلْفِيهِ وَإِذَا أَقْبَلَ بِرَبِّهِ وَتَدْعِيهِ

نظ

بعوی

فعل

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْقَبْرِ قَالَ
 رَجُلٌ إِنَّمَا قَالَ قَتَلْتُمْ مَا تَقُولُونَ فِي الشِّرْكِ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ
 تَبْلُغُ فِي قُبُورِهَا قَوْلًا لَا أَنْ لَا تَقُولُوا الدَّعْوَةَ اللَّهُ أَنْ يَسْمَعَكُمْ
 مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ يعني وقتی رسول خدای صلی الله علیه و آله
 و آله و محو طبعی بخار بر سر خود میار بودند و با آنحضرت بودیم که گاه اشتد کرد
 رم کرد و در هم کرد و چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که فریاد ایشان نظر ما بود
 چند افتاد که عدد آن سنس بود پنج پس حضرت صلوات الله علیه و آله از صاحبان
 قبور ما کور استغفار کردند و فرمودند که ای شهادت ایشان را می گویند که من
 می شناسم حضرت از هر سید که در زمان مردمان این جهات گفت
 در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند برستی که این کرده مبتلی اند و بر قریای
 خود بود اب اگر می بود خوف اینکه تمام فریاد که یکبار ایستاده در مقام سوختن
 و بدرماندن افقن یا بسبب و هوام و ادنی موقی خود در آید از ریس آنکه
 مبادا تو به و سر ز نشیج کرده خفاست که بگری نموده باطله که بر فلان
 بطلان عذاب کفار است یا خویش فلان را در دنیا عمل این بوده که در قبرین
 وجه عذاب میکنند و امثال این امور هر آینه دعای میگردم بدرگاه احدیت که
 بشوانه شمار از عذاب قبری که من می شنوم از آن و یَلِيطُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى
 الْأَمْرُ مِنْ عَقْلِهِمَا رَوَايَتُ شَنِ است و کتاب کافی از امام جعفر

صادق علیه السلام که آن الله یلطف علیک تسعة و تسعين نبیا
 لو ان تینا و احد منها نفع علی لک من شجرة
 ابدا یعنی هر کسی که خدای تعالی سلطی سازد بر کافر نو و نه مار بزرگ
 که اگر یکی از آن نود و نه تن نبیین دهم دیگر که زمین کیه فروماند و اهل است
 نیز روایت کرده اند همین عدد خاص از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از صحابه
 حال گشت اند که می باید تحقیق کنید در تخصیص این باین عدد خاص چه میباشد که عدد
 مار که کور بود عدد صفات فیض او باشد مثل کبر و جود و ریاض و جود و سوار
 اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن با انواع بسیار میگرد و پس میخوانند
 بود که عدد انواع آن در واقع نو و نه باشد و هر یک از آن بیخیزد در آن نشاء
 متبدل کاری شود و بعضی از اباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بود
 و نه و در ظاهری آفتابی برادر کرده اند که حاصل آن است که در حدیث و بعضی
 که ان لله تسعة و تسعين انما من اجملها دخل الجنة
 یعنی حضرت عزت را تعالی و حسن العزیز نو و نه نام است که هر کس
 کند و ضبط نماید از او اعلی شود و پشت را و معنی وضبط آن است که تصدیق
 نماید و اذعان کند با صفات خدای تعالی بجمع آنها و نیز روایت شریف است
 از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان لله مائة و تسعة و تسعين انما من اجملها
 رجعة و احد بین الجن و الملائكة و البهائم و اخر تسعة

احصاء

دفعی

و تسعين رجعة و تسعة و تسعين انما من اجملها
 نازل داشته است در میان جن و انس بایم و نو و نه رحمت دیگر که از تسعة است
 که حضرت طاهر بن حکان خود سازد و این را با آفتابیا مرز پس از حدیث اول معلوم
 که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مرآت معرفت خود را بنویسد
 و نه نام مبارک که خود و از حدیث دوم ظاهر شد که مرز کار از خدای تعالی نو و نه رحمت
 باقی است پس چون کافر از این هیچ یک از اسماء نو و نه گانه معرفت حاصل
 بازای هر اسمی و در مقابل هر معنی که بمقتضای حدیث دوم از برای مومن در آن نشاء
 خالص بود و جهت کافری مخلوق ملع است که از او این اسمی او میگوید باقی است
 حاصل و جود کور و هو که می باشد **تسعة و تسعين** که بیابان که بخاطر خطور کند که بسیار
 که بر سر قبر می رسیم بعد از دفن و کوشش می اندازیم اصلا چیزی از سوال و جواب
 مذکور و خطاب غایب میکنی نمی شنویم و بسیار است که قبری شکاف می
 بینیم میشت را در قبر همان چنانچه که هشتم ایم بی آنکه ظاهر شود که او را ندانند
 و از آن حال تغیر داده و اصلا ماری و عقربی نمی بینیم که در کرد و پیش او میباشند
 چون تصدیق توانیم کرد امر را که مشاف و حیوان دلالت بر خلاف آن داشته
 باشد پس باید دانست که نشیمن ما سوال و جواب قبر را و نبردن ما
 و عقارب که کور را در عالم ملک یعنی عالم مشاف و حیوان مانع نمی آید از تصدیق
 بآن به مقتضای امور مذکور در عالم ملک است یعنی عالم غیب و این کوش و جیس را

وآیات قرآنی نیز معانی است مثل قوله تعالى **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ**
اَمْۤوَانًا مَا خَلَقَاكُمْ ثُمَّ يُفَصِّلُ اَمْۤوَانًا ثُمَّ يُفَصِّلُ كُنْتُمْ اِلٰهًا
عَرِضُونَ یعنی چو کوزه کا فرج ملوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید و عارض
او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که از احیاء نبود پس زین
گردانید شما را به نفع روح و زنده نمایی شما و پس از آن بجهنم شما را چون اجسامی
در رسیده بعد از آن باز زین کرد و نه شما را پس می آید چو کوزه کا فرج ملوید برای
مجازات نیز که خدای تعالی در حق آید جمع و باز کسب می آید و عبارت از
برگشتن شدن و قیامت عطف کرده است به نهم بره و زین کرد و اندین
پس کی آید در قریه خواهد بود و چنانچه جمیع از معجزین بر آن رفت اند که از انکه
فوز را زینت و رفیع کبر و هر کس قیل ملین است بزین شدن در قریه
بعذاب قبر پس لولایت تحقیق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایت
من آل فرعون **اِنَّ اَكْبَرُ مُؤْمِنٍ عَلَيْهِ عَذَابُكَ وَاَعْتَابُكَ وَاَعْتَابُكَ**
نَقَضُ السَّامَةِ اَوْ عَلٰی اَنْ فَرَمٰكَ اَنْتَ الْعَلْبُ یعنی فرو
گرفت آل فرعون را از تنش عرض کرده می شوند بر آن با عذاب و عتاب نگاه
و روزی که قیامت قائم شود و گویند فرشتگان ای ایازا که آید ای کسان
فرعون در سخت ترینی عذاب که عذاب جهنم است زیرا که عطف و راجع
اینان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آنست هر با عذاب و عتاب

فانما

نقضای آن میکند که عرض بر آنست که در غیر ضللی باشد که در قیامت و آن خواه
مکرم و قول امام جعفر صادق علیه السلام روایت ملین است که عتابی تا از الیوم
قَالَ الْقِيَامَةُ اِذَا عَلُوْا وَاَعْتَابُ فِي الْيَقِيْنَةِ یعنی این عرض باشد
و سبب نگاه بر آنست در بر رخ خواهد بود پس از قیامت زیرا که با عذاب و عتاب
در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که کشتن قول خدای
عزوجل را که **لَكُمْ تَقْوَةُ السَّامَةِ اَوْ عَلٰی اَنْ فَرَمٰكَ اَنْتَ الْعَلْبُ**
که از آنکه عطفه نقضای آن میکند که عرض مذکور در بر رخ باشد و قیامت
و قوله تعالی **وَمَنْ يَكْفُرْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَأْتِ لَهُ تَنْبِيْهُنَّ فَتُكَ**
وَعَسَىٰ اَنْ يَكُوْنُ مِنَ الْقَائِمَةِ الْعَلْبُ یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند
از یاد من بد رستی پس برستی که او راست زینت تنگ و زندگانی نامتوان
و حشر میگویم ما او را روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند مگر جهنم و اصراف
عقوبتهای آنرا چه آنکه معسرین گفته اند که او از بزرگ تنگ و زندگانی نامتوان
عذاب قبر است بر زمین و قیامت بعد از آن و حق تواند که او بآن زندگانی
خیالان بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوشتر است و نامتوان
و تنگی ندارد و مومن را بر خلاف آن زندگانی است در کمال ناخوشی و تنگی
چنانچه حدیث مشهور است **اَللّٰهُ يَبْخُسُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ**
ناظر بر آنست و قوله تعالی **اَنْتَ الْعَلْبُ** یعنی فرق شدند

فحقهم فوجم

پس داخل شد تا آنکه از زیر کافیا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی ترافی است
و ظاهر است که در آمدن ایشان با تشکیلات متصل نیست بفرق شدن ایشان
پس مردان آنش برین باشد و اگر احد حضرت تعالی شانه در آمدن ایشان
با تشکیلات و قیامت می بود مناسب این بود که عطف آن بر فرق شدن بهم تمام
نموده بجا چنانچه محقق نیست **پس سوم** استظهار یافته در کتب کلامی استدلال
بر وقوع عذاب قبر باید کردیم **و بنا است اثبات اثبت اثبت**
فانظر انما له من اهل الى خروجه من قبل یعنی میگویند که افان
روز قیامت که ای برادر کار میبرایند سی بار او بار و زلزل که اولی بار او بار
پس اعتراف کردیم باینکه آن خود که انکار نیست بود و کذب بی غیر تو در آن
آیات بسوی بیرون خداوندان یا بسوی بیرون آمدن از تشکیلات و درین
که بسبب آن استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم باز
دو رخ رانمی یابیم و تقریر استمدال مذکور برین وجه است که حضرت
عزت حکایت کرده است درین آیت از کلام ایشان بروجهی که مشعرات
بر تصدیق و اعتراف ایشان به و میرانیدن و در ترفیع گردانیدن پس کی
میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال بنگر و نگر و یکی
زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه
جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شدن و نام آن

نموده اند بجهت آنست که در نفس ایشان ذکر نشود و دانسته است که این را از ایشان
نزداتی قدرت الهی معلوم شده بر اکتفای ایشان و ازین جهت که بعد
از آن گفتند فاعترفوا بآیاتنا اعتراف کردیم باینکه باینکه بسبب انکار نبوت
مرا حاصل است و ترفیع گردانیدن در دنیا ظاهر است که بروجهی نیست که این را
بسبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بکنان ایشان از بسبب کور بران تفرقه
توانند و میرسد شریف در شرح موافقت گفته است تقریر این آیت برین وجه
میان معنای بیوع تمام دارد و اینچنین از ایشان استظهار یافته است بعد از آن
گفته است و ما خلق را ازین اول بر مخلوق شدن ایشان اجماع بی حیات در وقت
نظف و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدن که بعد از حیات و بیات
و حمل شدن گردانیدن اول در حیات دنیا که بعد از آن حیات و زنده گردانیدن
دوم در حیات قیامت مر و دوست بنگر میرانیدن محقق ندارد مگر بعد از حیات
و پیش از حالت نظف و علقه حیات نبوده است و باینکه باین حمل قابل شمع اند
مگر کرده ای اندک از معنای و انما و بر قول اکثر است تا آنچه بود در تفسیر کلام او
در شرح موافقت و از آن معلوم شده که تقریر بر وجه اول یا مشهور و بر قول اکثر است
و تقریر بر وجه دوم را شاهد و قول اقل و بجا طریقه میرسد که تفسیر بر عکس نیست
چه بعد از تتبع کلام اهل علم معنای ظاهری نموده که آنچه او شاهد و قول اقل دانسته
میان ایشان مشهور تر است و بسبب آن باینکه آنچه او شایع و مشهور گفته

مقدمه

شاذ است و قول اقل و کوی این حکم از مکتوبیت که بر قلم آورفته است زیرا که
 از تقایم نسوری که در میانست و معارضای مظهر است کنایه علامه از مخزن است
 و محتاجه الغیب امام خراز می که تفسیر کبیر است شمار دارد و معالیم التشریح لغوی که در میان
 اهل بیت بعد از امیر است و مجمع البیان و جامع البیان و مجمع البحرین و مجمع البحرین
 علیه السلام و تفسیر مشهوری و تفسیر انوار التشریح قاضی به قضاوی و مجمع البحرین
 مذکور تفسیر این آیه را بر وجه اول عرضی نداشته اند بلکه اکثر ایشان وجود دوم
 اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول بعضی نقل کرده اند و تزیین کرده و بعضی
 بر وجه اول نقل آن اقتضای نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن را ملاحظه
 می بود میان ایشان چنانچه میر سید مرتضی و معری کرده برین وجه مسلوک
 نمیشد و با واسطه توضیح مقام و وجه ایراد کلام بعضی از ایشان در این میگویم
 صاحب کتابی از تفسیر آیت مذکوره گفته است **أَمْ أَدْرَاكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ خَلَقَهُم**
أَوَّلًا أَوْ لَآءِ الْإِنْسَانُ عِنْدَ الْغَفَاءِ أَعْبَادُ الْعَفْوَ بِالْإِنْسَانِ
الْأَوَّلُ أَوْ الْآخِرُ أَلَيْسَ الْبَاقِ بَعْدَ الْغَفَاءِ آمده است حدیثی تعالی
 به و میرانند آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانند
 ایشان را هنگام رسیدن اجسامی ایشان و بر وزن و وزن کردن دنیا
 بقیان روح بر اجسام مذکور و وزن کردن ایشان در قیامت بفتح اسرافیل
 و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجیح اول نیست اگر گویند که کونیه باشد

نزد که آمدند م

الانسان

که آفریدن ایشان را اجسام بی روح و حال نطفه و علقه اماتت و میرانند
 گویند و حال اماتت و میرانند تحقق ندارد که بعد از حیات جرات است
 که چنانچه صحیح است که بگویند **تَجَانُّنَ مَنْ صَعَّرَ سَعْنَهُمُ الْبَعُوضَةُ وَ الْكَوْثَرُ**
الْقَبْلُ عَمَى بِلَاكِي یا و میگویند کسی را که فرو کردینه جسم پنه را و بزرگ کردینه
 جسم قبل را و چنانچه میگویند کسی که مبارزه چاه کن می شود و تنگ ساز و بین
 چاه را و فراخ کردن پایانش را و حال آنکه مثال اول قتل از بزرگ بخوری و از
 خردی بزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی لغزنی و از فراخی بزرگی نه
 بلکه مراد آفریدن و ساختن بران وجه است و وجه تحت این قول آنست
 که فردی و بزرگ جایز است که هر دو بر یک چیز وارد شوند یعنی جایز است
 که یک چیز خرد ساخته شود و جایز است که بزرگ بعل آفرینی آنکه یکی را بر جهان
 و اولوی باشد بر دیگری و برین قیاس تنگی و فراخی پس گاه صانع در
 ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند یا آنکه قدرت بر ایجاد هر دو
 دیگر داشته باشد و صافقت برود که در اینص است آنرا از وجهی که در
 که بران وجه ساخته شود به وجهی که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا
 از آن وجه که جایز بود که بران وجه باشد و افضلیت بر این وجه را بینه از نقل آن
 از آن حال باین حال ساخته باین عبارت او میگوید و گاهی دومیرانند
 بر میرانند بعد از حیات دنیا و میرانند بعد از حیات قبل از حیات که در وجه

لازم است که قابل شود بر حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت
و این خلاف منطوق قرآنست که **رَبَّنَا آتِنَا الْآخِرَةَ وَآخِرَتَنَا**
مگر آنکه محل تلفظ شود و بگویند چون حیات قبر حیات متعلق نیست به جمیع آثاری که
بر حیات متعلق است بر آن ترتیب دارد از موقوف اعتبار بر اقطاعات آن که بده باشد که
بعد از زلزله شدن در قبر و کوفتی خواهد بود و همان زمانه باقی خواهد بود تا روز قیامت
و ششده باشد ایشان را در ملک جمعی که استنشاق اند از معده یعنی از موش
و کان در قول آتی که **الْأَنفُسُ كَانَتْ أَهْلًا** و آن جای است که میفرماید **كَاثِرًا**
لِقَوْلِي الْعُتُوبَةِ فَمَسِيرَتِي فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (الْأَنفُسُ كَانَتْ أَهْلًا)
یعنی پس چون در ممد و ممد یعنی فوق اسرافیل و صور اموات علی اختلاف
التفسیرین پس موش شود و میبرد هر کسی که در کائنات و زمین است مگر کسی
که مشیت الهی تعلق بر زمین بودن او گرفته باشد پس اگر کسی در بنابرین بگوید که
معنی سبب آن می شود که ایشان بکائنات خود اعتراف نمایند و گویند **قَاعَتُنَا**
بِنُفْسِنَا میگویم بدین معنی که ایشان منکر بودند بوقت و زمین شدن قیامت را
و بان ایمان نداشتند و بسبب آن که بسیاری ایشان را حاصل شده بود زلزله
هر کاهت اندیشی باشد و ملاحظه آخر که خود نداشتند باید لا یمرو در زمین
میدان معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زلزله شدن
بر ایشان تکرار یافته است دانستند که خدای تعالی قادر است بر اعاده

حیات در ایشان روز قیامت مثل قهقری که بر آفریدن ایشان از اول فطرت
و است و اعتراف کردند بکائنات خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت
و معاد جسمانی و کائناتی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آید بود تا اینجا بود
ترجمه کلام صاحب کشف و اعیان الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله در تفسیر
جامع میگوید **أَمَّا بِالْإِنشَاءِ فَيُخَلِّقُهُمْ أَمْوَانًا أَوْ لَا أَمْوَانًا لَهُمْ**
عِنْدَ انْقِصَاءِ أَجَالِهِمْ وَ بِالْإِخْلَاءِ فَيُخَلِّقُهُمْ أَمْوَانًا أَوْ لَا أَمْوَانًا
إِخْلَاءُ الْبَعْثِ قِيلَ الْإِنشَاءِ هَذَا الْبَقِيَّةُ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ
الْحَيَاةِ وَ الْبَقِيَّةُ فِي الْقَبْرِ قِيلَ الْبَعْثُ وَ الْإِخْلَاءُ هَذَا الْبَقِيَّةُ فِي الْقَبْرِ
لِلْمَسْأَلَةِ وَ الْبَقِيَّةُ فِي الْبَعْثِ یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو
میرانیدن آفریدن ایشان را از اول فطرت اعیان بی حیات و میرانیدن ایشان را
بعد از منقعی شدن اعیان ایشان و بدو زلزله کردن ایشان اول را در دنیا
و زلزله کردن ایشان قیامت را و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن
در دنیا است بعد از حیات و میرانیدن که در قبر می باشد پیش از قیامت
و بوقت اموات و بدو زلزله کردن ایشان عبارت از زلزله کردن ایشان در قبر است
بوسیله سوال منکر و بیکر و زلزله کردن ایشان در وقت بخت بواسطه محاربت
و کفایت و اراده معصود کلام این دو فاضل در تفسیر و الله العالی
باید که بخاطر منکر و بیکر و زلزله کردن ایشان در وقت بخت بواسطه محاربت
باید که بخاطر منکر و بیکر و زلزله کردن ایشان در وقت بخت بواسطه محاربت

زنده کردن ایشان

بجز

چنانچه گویند تمامای سکوت از ذکر زنی که زمین و میر زمین در قبر میکند
 باطن آن با اتفاق واقع آید سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چنانچه و چرا
 آیت برین وجه نازل شد که **مَرَبِّاَ أَخْبِئْتُكَ أَتَىكَ الْمَوْتُ وَأَمْسَا أَتَىكَ الْمَوْتُ**
 تا شایان نیز باشد **پس** باید دانست که حیاتی که در قبر است حیاتی برزخی
 یعنی امریست میان موت و حیات و حیات کامل نیست زیرا که چیزی در
 آثار حیات بر آن مرتب ندارد سوائی احاسن و الم ولذت چنانچه بعضی امت
 توقف کرده اند و آنکه حکم کنند بآنکه در قبر اعاده روح بدون تحت تحقیق و کفر
 گوشت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب و لذت رحمت می نماید
 بی نگه روح بیانی او و گویند **پس** ازین جهت حیات مذکور را در معرفت اعتبار
 نیارده اند و چنانچه آن دو حیات دیگر حیات ندانسته چنانچه سراج مقلد
 در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی باز میگردد و لذت
 بریت نوع حیاتی که توانندگان ادراک الم ولذت نموده و لیکن توقف کرده اند
 و آنکه آیا روح در آن حال بعد از میت تعلقی میکند یا نه و آنچه بوجه درستی
 گفتی تولد بود و حیات بهم رسد بی نگه روح بعد از تعلقی گیرد و در بعضی منعت
 زیرا که آن در حیات کامل مسلم است که بر آن قدرت بر جمیع افعال اختیار دارد
 هر چه در مطلق حیات انتی ترجمه کلام و حق اینست که روح نیز بعد از میت
 تعلقی میکند و الا و را قدرت بر جواب منکر و تکبیری بود نهایش تعلقی

مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اخباری برین وارد آنچه روایت شده است
 در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که **قَدْ خَلَقَ**
عَلَيْكَ فِي قَبْرِكَ مَلَكًا الْقَبْرُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ يَلْقِيَانِ فِيهِ الرُّوحَ
إِلَى حَقْوَيْهِ يَعْنِي رُوحِي يَمْنَعُهُ وَ رُوحُ قَبْرِهُ وَ شَيْءَانِ قَبْرِهُ یعنی منکر و نکیر پس
 میگویند در بدن او روح را تا قیامت گاه او در جوارح حکم نسبت به جمیع اموات عموم
 دارد بعضی استبعاد کرده اند و دور داشته اند تعلقی روح را بعد از کشته شدن حیوانی
 در زمین باشد یا سوخته باشد و فاکتور او بر باد رفته و حق آنست که هیچ استبعاد
 در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه گذارد که اجزای اصلیه منوره بدن را هم
 بپاشد و متفرق گردد و آنکه بعد از اتمام پاشیدن و متفرق شدن قدر کند
 که فراهم آیند و روح بآن تعلقی گیرد و از امانان ما علیهم السلام احادیث بسیار
 روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه اجزای اصلیه منوره بر قرار می ماند
 از آنکه حدیثی است که روایت کرده است از امام محمد بن یعقوب که در کتاب
 جلیله کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سوال کردند از حال
 در قبر که آیا بعد از او بعد از مردن از هم جدا می باشد حضرت فرمودند **لَعَنَ اللَّهُ**
لَا يَمُوتُ لَهُ خَمْرٌ وَلَا عَقْرٌ إِلَّا طَيَّبَتْهُ الْإِلَهِيُّ خَلَقَ مِنْهَا قَائِمًا
وَأَتَى بِلِ تَوْرِي الْقَبْرِ مُسْتَكْبِرًا حَتَّى يَخْلُوعَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ
أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی بی از هم جدا می باشد و چنان می شود که گوشتی باقی می ماند

و در استخوانی که طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلی که از آن مخلوق شده
کر آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند و رقیبه او که در شمع تا وقتی که خدای
تعالی آن جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول جسد است و او خدای تعالی بود
الباقی بیا به و است که آنچه این حدیث دلالت بر آن دارد که علماء در آن
لشانه بصورت جسم درمی آیند و در قبر و حشر قرین و حلیم صاحبان خود
می باشند و بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موافق
از جمله حدیثی است که اصحاب رضوان الله علیهم روایت کرده اند از ائمه اربعین
بن عامر که گفته است و اودختم با جماعتی از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر خدای تعالی
صلوات الله و آله پس در آیدیم بخدمت آنحضرت و مصلحان بن و آنحضرت در خدمت
آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای و غفل کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم
چه ما جماعتیم یا وید نشین که در دنیا با شما بر می بریم و همیشه بنیت داریم بخدمت تو
استعداد یافت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند یا قیس مرا تعجب
الجنة لا افران مع الخوة و موثا و ان مع الدنيا الجنة و ان لكل
نبي و نبيا و على كل نبي حبيبا و ان لكل اجل حسنا بيا
و انه لا بد لك يا قيس من قسرتك من مملكت و هو محي
و لك من معة و انت ميت فان كان كريما اكرمك و ان
كان ليما اسلمك ثم لا تحشر الا مملكت و لا تحشر الا مملكت

و الله

و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانته ان صلح
به و ان فدا لا تسو حشر الا منه و هو فعلك يعني ای قیس
که با هر نوزی خوری مستی با هر زیستی مردنی و هرستی که دنیا را آخرتی در پی
و هرستی که مهربانی را که خدای تعالی از تو فرستاد نگاهبان و مقرر است و هر نوزی
بزرگواری و مکررستی که مهربانی را که از برای امری مقرر شده نوشته است
بر طبق آن در لوح محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد و هر رستی که ناپااستی ترا
ای قیس از مصاحبی که با تو بر رخاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بر
در آیی و حال آنکه مرده باشد پس اگر آن مصاحب زنده باشد بزرگواری میکند ترا
و اگر ناکس باشد ناکس می سازد ترا و او مشغور می شود و روز قیامت که با تو و غیر تو
مشغور نشوئی مگر با او و از تو سوال نمیکند مگر از نیکی و رشتی او پس گویان او را
که صلا و پسندیدم زیرا که اگر پسندیدم باشد با او موافقت خواهی گرفت
و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر ناپسندیدم باشد و حشمت و حرمتی تو
تغیر بود مگر از او و او در دست است و دنیا را وی که بدست کنتم ای پیغمبر خدای
دوست ندارم که این کلام در ضمن بعضی آیات منظم در آید که فخر نمیکرد به با هم
بجز آن که بر جمعی از هر سبکه نزدیک می باشد و ذخیره که داریم از او و خاطرهای خود
پس حضرت با حضرات حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بودند و او را
بنور نیامد بود که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را

در بعضی ابیات بتظم در آوردم پس کلام ای رسول خدا می باشد تحقیق که مرا
بیتی چند درین معنی روی داده است که گمان من اینست که موافق باشد با آنچه
اراده شده است و این ابیات که گفته بودم بر آنحضرت خواندم **ف**
تَخَيَّرَ خَلِيطًا مِنْ خِثْلِكَ اِمْنًا قَرِينَ الْغَفْرِ لِيَاكُنْ يَفْعَلُ وَلَا
يُؤَدُّ بَعْدَ الْمَوْتِ مَنْ اَنْ تَعْلَمَ يَوْمَ يَأْتِي الْمَرْفُوعُ يَقْبَلُ فَاِنْ
لَكَ مَنَعٌ لَا يَقْبُحْ فَلَا تَكُنْ بِغَيْرِ الذِّكْرِ رَضِي بِهِ اللهُ تَفْعَلُ
فَلَنْ يَعْجَبَ الْاِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَمَنْ قَبْلَهُ اِلَّا الَّذِي
كَانَ يَعْمَلُ و چون ترجمه ابیات مذکور در لباس نظم ختم شود نمودن
این ابیات در روایات **مشهوره** از فضل خلیفین بزرگین نیستی که باشد
تبرای یکتا جلیسی جلیس قریب بود و جعفرات که آن ظاهر شود حال است
بود تا چهار بعد از رک یاری که باشد و در حضرت عسکری پس از رک یاری
چنان کرد که راضی باشد از تو این دو فو که من خود را بشنوی در جهان بنده
بجز آن که پس من داده خداوند که بعد از رک پیش از رک یاری پس از رک یاری
بجز فضل و کارش و در بعضی شرح بعضی احادیث سابقه نیز در باب محسم
شدن اعمال در آن نشانه سخنان مذکور شد که آن درین مقام ناهست
و بعضی از اصحاب قلوب را برب محال گفته اند که در وقت قرب و آنست که در قبر
و قیامت ظاهر می شود و بعضی اعمال قبیح و اخلاق ناشایسته و اعتقادات

باطل و آری فاسد است که در آن نشانه باین صورت درمی آید و باین لباس
متلبس می شود و همچنانچه در روح و روح و میوه های بهشتی که در دنیا کار را
خواهد بود فو افعال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حق و آرای پسندیده
اینانست که در آن نشانه بآن نیست بری آیند و مستی بآن آسای میگردند زیرا که
حقیقت واحد کاه است که نسبت اختلاف مواضع نیز ممکن بصورت مختلف و درین
متغایره میگرد و چنانچه در حدیث هم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند
که اسم فاعل در کلام **اِنْ جَعَلْتُمْ خَلِيفَةً لَكُمْ فَاُولَئِكَ يَفْعَلُ** بمعنی مستقبل
که مراد این باشد که بر رستی که جهنم محیط خواهد شد در نشانه آخر وی مرکب از آن
چنانچه در باب ظاهر از بعضیین ذکر کرده اند بلکه بحقیقت خود واقعست معنی
نیز که قیام اعمال و افعال و اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشانه باینان
محیط شود اند و در روایان در این معنی جهنم است که ظاهر خواهد شد بر این
در آن نشانه بصورت آتش و حیات و عقارب آن و برین قیاس کن
کلام حضرت عترة ربانی که میفرماید **اَللّٰهِ اَكْلُوْنَ اَمْوَالَكُمُ الْبَاطِلِ**
ظُلْمًا اِنَّمَا يَاكُلُوْنَ فِي ظُلْمٍ فَنُفِخَ فِي الصُّورِ لَئِنْ كُنْتُمْ رَاسِخِينَ
سبق ذکر یافت و جای که میفرماید **لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ كُلُّكُمْ لَئِنْ رَأَيْتُمُ الْمَوْتَ**
يَأْتِيكُمْ فَتَقُولُوا هَذَا مَا كُنَّا نَعْلَمُ یعنی روزی کسی یا در نفسی آنچه عمل آورده است
از غیر ظاهر کرده و عمل خود را ندانند اینست که جزای عمل خود را ندانند و خود را ندانند

ممكن نیست راه بردن بشناخت نفس طالع ممکن نیست بیرون جوف کفر و کفر
و قول الهی قرآن مجید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
و الله اعلم انست که سوال یکسره از برای محمد از روح و حقیقت آن کوی یا بنای که
روح از سرور و کار من مخلوق من است و ما داده اند است از علم کبریا
یعنی علی که بنا غایت من و فایده من حقیقت روح و امثال آن می کنند
ترا از هر دانه که از انداخت طرفه از آنست که او را سازد تا نور است و نور
نداشت از علم الاقلی، با من علم قلیل یعنی برده ای هست ولی از انوار انست
خداوند با هم راه برکن غور و انوار است برکن ولی و علم کبریا
زبان شکر شایسته ای که آن جز ترک خود جانی نباید و نیزه و نیزه که بی
و بجهاد قول اعلا حقیقت روح بسیار است و آنچه از آنکه مشهور است است جهاد
قول است که ما در محله چهارم از جمله که سعی می کنند است و ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنکه
ارباب تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح داخل بدن نیست برین وجه که
بدن باطن یا در بدن منور که باشد بلکه از جوهری است مجرد از صفاتی که لازم
برای و از خواص و در حادی و تعلقی که بدن دارد و این تعلقی است بر و
و پس از این قول مختار اعلا علم حکای الکی و پسند بر آن که از موفقه و انست
و روی اکثر متکلمین اما میرزا بر آن قرار گرفته است من و بی نیست و خواه

فهرست

المیرزا علی موسی و شیخ جمال الدین مطهر علی و از مآخذ نیز علی با اینان و اینان
قول موافقت کرده اند مثل انست معنای و محمد غزالی و امام غزالی و این مذهبی
پسندید و روی است شاید که کتب معانی بآن باز است و احادیث مصطفی
بر آن ظاهر و بدلیل عقلیه و علامات حسیه و علامات فیه معانیه و آثار فیه
ظرف است و این طریق مجاز است با اعتبار شیخی که روح بآن تعلقی گرفته و آنجا که نور
روح مجرد است و احتیاج به مکان ندارد و علی صور ابدانهم و غیر ثانی مبادی معنیه
که بر او نشانی یافته است و کلام دین تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی
صور ابدانهم یا حال است از غیر مستعد و ظرف که فاعل ظرف و کلام باین آیه که هم
فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم و در آنست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن
و متصل است که علی معنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در کتب **وَعَلَى الْيَدَيْنِ**
وَعَلَى الْيَدَيْنِ **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ**
وَعَلَى الْيَدَيْنِ **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ**
و اینست که درین آیه طابقت تعلقی که میان ایشان است طابقت ظرفی و استعمال
شع است علی که از برای طابقت تعلقی موضوع است و طابقت ظرفی بطریق استعمال
تبعیه که از آنست **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ** **وَعَلَى الْيَدَيْنِ**
و ضمیر مورد کور است چون صورتها چنانچه معنی روح و خالت روح است که ضری که
راجع است با و نه که واقع شود و الا لفظ صورتش است و ضمیری که راجع است

فهرست

آنچه

با وی با هر غیر منسوب باشد یعنی اگر به بیانی آن بیاید و مثال او را میگوید این
 فلان است یا باوند است و میگوید ای فلان چنانچه در پیش او که کور شد و توبه
 اول یا چنانچه است از قدر بر می آید و از قدر بر ثانی از قدر بر حرف نه که کلام درین قدر
 که گفتی هذا فلان یا قلت یا فلان زیرا که اگر قدر بر کنیم لفظ فلان مفرد
 خواهد ماند و مفرد از اهل حرمت و محبت آن ندارد که محکم قول واقع شود **نایب قول**
 ظاهر قول امام علیه السلام درین حدیث کفری بجهت علی مورد اینهم دلائل دارد زیرا که
 بخت آن مخلوق و موجود است و هر کس موجودی بخت آن را قایل نیست
 بموجب بودن و دروغ نیز قابلیت پس از ظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال
 توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بخت و دروغ آن غیب اکثر اهل اسلام
 و نحو ابو نعیم الحنفی طوسی قدس سره در تفسیر تفسیر این حدیث اختیار کرده است و بعضی
 آیات قرآنی را در آن ساخته مثل قوله تعالی **أَعَدَّ لِلظَّالِمِينَ** که در باب است
 نازل است و قوله تعالی **أَعَدَّ لِلظَّالِمِينَ** که در باب است و دروغ یعنی بخت آماده و مهیا
 شدن است نه برای یک مرتبه کاران و خدا ترسان و دروغ مهیا و آماده شدن است
 از برای کافران و مشرکان پس فرموده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو
 بصیغه ماضی و این دلائل میکند بر آنکه غیر از آن مخلوق و آماده بوده اند و الا لازم
 که کلام آنی دروغ و کذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علی اکیه و احوال
 بر آنکه تغییر شدن است از معنی مستقبل ماضی بواسطه اشتغال بر تحقق وقوع آن

در این حدیث

برگردانیدن کلام است از ظاهر خوبی که فرمودی بآن فاضلی باشد برین وجه استدلال
 کرده اند و هر دو در مطلوب است که در و الله بزرگوار را قدس سره درین مقام کلام
 که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر علی بن ابی طالب غیر از آنکه قایل شدن اند بآنکه
 قرآن حادث است یعنی نبود و بعد از آنکه بجهت ظاهر صورتی دارد و این را بعد از آنکه
 کلام نفس را قید میداند و میگویند کلامی مدلول کلام لفظی است و محکم
 زیرا که بخت و دروغ با عتق و ایستادن حادث است پس بخت و دروغ
 ایستادن که هر صیغه ماضی که در باب بخت و دروغ در قرآن و حدیث
 بر معنی مستقبل محمل کنند تا بر خدا تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال
 مذکور بنده محلیست که تمام نباشد و بجا می آید که کلام اشعار را بر این
 وجه توجیه قول کرده که مراد ایشان از این کلام بخت الزامیت یا اکثر
 معنی مثل عباده و ابدا هم و قافیه بجهت رد امثال ایشان که بخت و
 دروغ را الان مخلوق میزدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهد
 شد با آنکه قرآن بر پیش ایشان حادث است و بخت بخت است که استدلال کرده
 باشند بر مطلب مذکور باینجا را که از قصه آدم و حوا علی بن ابی طالب و علیها السلام
 بآنکه ایشان سگم بخت بودند و با قواسم شیطان ایشان را در خود
 که هم حق خود را از آن شدند و با هر چه حق آمدند برینجه که اگر بخت
 مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدا تعالی معقول و معنی باشد

بجهت تفسیر و رد امثال ایشان

تعالی الله عز وجل علیه السلام و آله و انزل فی ضعیف است با آنچه بعضی مفسرین
 ذکر کرده اند که بجهت که خدا تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است
 باغیست از باغها و دنیا که ایشان از آن لذت داشته بودند و این نعمت
 خداست خود را مستحق خروج از آن ساخته و خود را بجهت اینست که
 روایت کرده است که بنده کوار محمد بعضی مفسرین از حسن روایت کرده است
 سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت جهشت آدم علیه السلام
 و علیه السلام حضرت فرمودند که جهشت عین جهشتی است که از دنیا قطع فیما بین
 و القبر و کواکب و حیاتی الاخره و ما خرج منها ابا یوسف است آدم باغ
 بود از باغها و دنیا که در آن اقیانوس ماه طلوع میکرد و اگر جهشت که فوت
 بر او در آن پیر و غمناک و اما آنچه در شرح تفاسیر و شرح جبر
 تجرید و کورست که قابل شدن با آنکه جهشت مذکور باغ و از باغها
 دنیا متصرف و تملک باز کردن در امور دینی است و مخالفت با جمیع
 از حلیه استقامت عاریست زیرا که تلاعب با مردم و امور دینی که لازم
 آید که اعظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبویه و طبعی آن
 وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل کرده باشند و از اید اطهار و آقا
 آن بجهت سیدیه و بیضا است که از قبیل تلاعب و باز نخواهد بود و اما
 اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بجهت این که در بعضی

بجهت ضعف است

منقول

منعت و قول آنرا که قلنا اهبطوا منها جميعا یومئذ
 ما آدم و حوا و طوطی و مار و ابلیس که فرود روید از جهشت همه
 شما اصلا دلائل بر اینست که جهشت مذکور در روزی نبوده است
 زیرا که نقل کردن از زمین زمین دیگر نیز بهبوط منزه از جهشت است
 که قوم موسی علیه السلام و علیه السلام او را تکلیف کردند که از پروردگار
 خود برادر را در خواست که بدل منزه و سلوک از خطای آن گناه بود و سیر
 و باز و عکس و بخار از زمین برود و از باب این خطاب رسید
 انشد لولون الذي هو ادفى بالذي هو خیر اهبطوا
 مضرا فان لكم ما سألتم یعنی ای بدل کنید آنچه را که ب
 واقع زبونتر و خوارتر است بآن چه که در نفس او بهتر و نیکوتر است
 فرود آید بشهر از شهر یا از غرض مقدسه که بدتر است و شمار است در آن
 شهر آنچه خواستید از او چنانچه است که مراد بهبوط و برین آیه اشغال از آن
 زمین نیست بشهر از شهر یا نه فرود آمدن از غیر زمین زمین نهایش
 نه هر قول خدا تعالی که میفرماید قلنا اهبطوا لبعضكم لبعض
 عند ذلكم في الامم خربت قمر و متاع الحیین بجهت که در
 گفته بر آنکه بهبوط ایشان از غیر زمین زمین بر آنکه موعود آید
 و الله اعلم انست که کنیم ما آدم و حوا و طوطی و مار و ابلیس را که

فودر وید از نبشت بریا بعضی از شما و بعضی را دشمن و دشمنی است در
زمین ترا که و متاع زندگان در بر خور دار ترا می کشم رسیدن آجال و
آدمی اعمار غلیظ علی **مترجم گوید** مترجم گوید وجه تامل در حاشیه بر بنویس
نه که دست که مر تو اند که الف لام الارض الف لام عهد و عهد بنه الف لام
جنس و مراد بهبوط و پند در ترجمه آیت سببه سبب تو را یافته و معراج
و الله اعلم این شبهه اشغال نماید ازین مانع زمین و دیگر که شایسته دران
زمین تو را که و متاع زندگان تا وقت رسیدن اجلها شایسته این
آیه را نیز دلالت بر معارف زندگان و الله اعلم **مترجم گوید** مترجم گوید
که ازین حدیث دو امر مستفاد میشود اول باقر غنای نفسی باطنی است
بعد از خرابی و از هم پاشیدن ملک و ایامی که در حقیقت ملک و حکامی
فلسفه بران رفته اند و الف لام آن کرده اند که مر که در آنکه مثل جمیع از
آنها که قابل شده اند بکنش غلامان نیست و امثال ایشان از جمله آنکه
چندان اعتبار بر ایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد عقل و نقل بر
بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کن به مطلق العباد که از
محققان تا هم قرار نیست بر لب بر آن که شهادت دارد و کما هست
درین باب هر کس که میگوید که لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل
الله امواتا بل احياء عند ربهم ينتظرون فحين يبعثنا

الله اعلم

الله اعلم الله من فضله و يثبتون بالذين لم يلحقوا هم
من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون **مترجم گوید**
ای محرم که آنرا بصدق نیست گفته شده اند در راه خدا که ایشان
هر که مانند بکلیه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند
از امید و بخت در حال که زمان و فرضا کند آنچه عطا کرده است خدا را
بدانشان از فضل خویش و شایسته آن میشوند بدین رتبه تا آنکه هنوز در
رسیده اند بایشان از این ایشان و امید دارند که بدانشان برسند و در
کرامت ایشان شریک شوند یا شادمان میشوند یا بیک بر احوال خود و رفاه
اطلاع یافته و قیوم میداند که هیچ تر نیست برایشان از آنچه از پیش
ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه
در آن گذرانند نقل است از ابن عباس که حضرت سالت صلی الله علیه و آله
صعبه را گفت چون برادران شما روز اخر تمیید شدند حضرت جانهای
ایشان را در اجواف مرغی بنزدال جبار داد که در هوا بر پشت طیران گشتند
و بر شاخه ها طوطی گشایان سازند و از هر سو که آب بخورند و بوقت که
بر حاشیه هوا بجا ایشان قیام زمین بنشیند یا بر سرش آویخته و ایشان
میگویند خداوند که خبر دهد برادران و یاران ما را ازین صفا و کس یا قیام
رغبت ایشان بجهنم و واجبه و زیادت کرد و میباید که بر او ترجیح بماند

اولی حضرت علی (ع) در کتب تفسیر اخبار از امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت فرمودند یونس بن یونس طیلسی که یونس بن یونس فرمود
یونس بن یونس در بابی که در میان و حقیقت حال آن بود از حضرت
بدون یونس بن یونس میگویند در حوالی مرغان بنشیند و بود در میان قندیلها
که از زیر پرش آویخته است پس حضرت علی (ع) فرمودند سبحان الله
المؤمن اكرم على الله منه و ذکر آن بجز روح و صله طایر اخضر باخوس
المؤمن اذا قبض الله روحه فقل قلبه في الدنيا فكلون
و تشریف یون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بملك الصورة التي كانت
في الدنيا یعنی باید میگویم باینکه از جمیع نقایص خدا را بدست گرفته و روح خود را
تست نزد خدا نهاد از آنکه روح او را در چینه دان مرغ بنزد خدا نهاد
از یونس بن یونس چون قبضی روح خود میکرد و اندر حضرت عیسی بن روح
او را در قاهره مانند قاهره در قاهره دنیا در آن جا رفته است پس در آن
قابلهای میخیزد و از شامد و چون روح از بدن مفارقت کرده بر ایشان
دارد و او را شناساند بمان صورت که در دنیا بر آن صورت بوده و
امثال این احادیث در طریقی شیعه است بسیار و اگر کسی در طریقی
است نیز بعضی احادیث که در معانی این احادیث نزدیک است به بعضی
و اقدار جمیع حقیقت الامر الشیع بعضی را توهم شده است که قابل شدن

باینکه

باینکه اولی آنست که بعد از مفارقت بدن از اجسام بشیخی مشایخ تعلق میکنند
چنانچه از احادیث مذکور فهم آن شد قابل شدن متناهی است و این
توهم است باینکه بعضی است باطل و متناهی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودند
آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدن از اجسام
و دیگر در همین عالم کون و ف و با اجسام عنقریب که ترکیب یافته بدن از عناصر
اربعه عبارت از خاک آب هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان
برده اند و قمت کرده اند از این پنج و منخ و منخ و منخ برین وجه که
اگر اشغال نمیکرد باز بدن آن نیست فنی است و اگر بدن حیوان
دیگر است از اجسام و سباع منخ و اگر قبالب نباتات مثل ریاحین و
انجار و منخ و اگر بصورت جهاد است مثل زخارف و اجمار در تنفس
و باینکه در شرح تجرید و بعضی دیگر گفته اند که کوس است یا باجمام فک که
عبارت از فک است یا آنچه در دست از کواکب و اشغال آن است یا بعد از آن
که بعضی اصحاب عنقریب تعلق گرفته بدین اختلاف و آرا باطله ایشان که در
محل خود تغییر یافته اما قابل شدن باینکه در عالم دیگر در غیر این فضا تعلق
ببدنهای مشابه میکنند و در مدت پنج روز از وقت مردن است تا قیام قیامت
در آن بدنهای عبادت است و در کار قیام مینمایند و بعد از قیام شدن قیامت باز
بدنهای اول بقدرت الهی نمود میکنند برین وجه که اخبار بیان اینها را که متفرق شده اند

مذاهب

و از هم پاشیده اند و جمع نمیشوند و بهم ترکیب میدهند یا برین وجه که از
کتم عدم باز مثل بدن اول بدنه خلق میکنند و از اختلاف لذت پسندند و
به چکس قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلی را
نیز تناسخ نامند فلا مشاقه معهم و اصطلاح و بیاید دانست که اینک را باب
تناسخ در موضعی انکار اصحاب حق اند و تحقیق غلطت همه حکم بکفر ایشان
کرده اند نه بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند باینکه روح از بدن
بدن دیگر اشتغال میابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متحقق عدیه این مسئله
تناسخ بشود چنان نزد بسیار از اهل اسلام بران وجه است بلکه بواسطه آنست
که ایشان نفوس را ناسخ را قدیم میدانند و میگویند روح در همه عالم گون
و ف و از بدن اول بدنهای غنفر یافته اشتغال میابد و معاد جسمانی
آخوست که از ضرورتی است و بخبر صادق بانی خبر داده قایل نیستند
چنانکه امام خزاز در کتابه بنجایه العقول تصریح باینجه کرده است و بفره
عبارت آن المسکین یقولون بعد من الموت الارواح و رد که الابدان لا
فریذ العالم و التناخیه یقولون بقدمها و رد که الیهافریذ العالم و یقولون
الافوة و الحیة و النار و انما کفر و احقر هذه الکلام فی غیر اسلام میگویند
ارواح همه حادث اند و بعد از وفات بدنهای باقی تعلقی ببدن نخواهند گرفت
اما نه درین عالم و ارباب تناسخ ارواح قدیم میدانند و میگویند باز در همه عالم

ناطقة

تعلی

تعلی بدنهای دیگر خواهند نمود و منکرند آفت را و نبشت و دوزخ و اینکه
اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه اینست پس ظاهر آنست که درین باب
میان تناسخ که سبب کفر ایشان است و میان آنچه اهل اسلام بانی قایل
شده اند و الله اله در **انجام** بیاید دانست که آنچه در بعضی احادیث آمده
ما رضوان الله علیهم و ارد شده است که شیعیان که نفوس ناطقه بعد از وفات
بدن اولی که در عالم بر خیزند باقی تعلقی میکنند و جسم نیستند و بر صورت
بدنهای غنفر که گذشته اند حلقه حلقه میشوند و با یکدیگر سخن میکنند
و از اکل و شرب لذت میبرد و بسیار است که در هوا میباشند میان
آسمان و زمین و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند
و امثال این امور که دلالت دارد بر نفس جسمیت از ایشان و اثبات
لوازم جسمیت از برای ایشان بنا بر آنچه در کتب معتبره و غیر آن از امیر المؤمنین
علیه السلام و اولاد اطهار ائمه است که بحسب جماعت و امامت نمایند
روایت آن نبوت پیوسته اعطای آن میکنند که اشباح مذکور
از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطف مجردات
بر خیزند بلکه ایشان ذو جبهتین اند و واسطه اند میان جسمیات
و مجردات و مؤید اینست آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در
وجود عالم مقدار نیست غیر عالم حسی که واسطه است میان

تعلی

عالم تجردات و عالم مادیات نه بآن لطافت هست و نه بایرج کثافت
 در آن عالم اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنت و
 آوازها و طعمها و بویها و غیر آن شیخها مشایخ مستدک بذات خود
 قایلند و تعلق دارند اما نه باده و آن عالمیت وسیع و جهانیست
 فراخ که ساکنان آن طبقات مختلف و مراتب متفاوتند در لطافت
 و کثافت و خوشش رویش و زشت صورت و مراتب نژاد در آن
 بدنهای مشایخ جمیع حواس ظاهر و باطن موجود است که بآنها ادراک
 لذت و الم می نمایند و از نعم جهانی و روحانی اشفاق می نمایند و مولانا
 قطب الدین محمد علاءه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم
 را باینجا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و بالجمله اگر چه
 بر مانده از بر این عفت می برود و آن قایم نیست ولیکن بعضی
 نظایر نعمت یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال
 دعوی یافته آن بحجرات ذوقیه نموده اند و بشاهدات
 کشفیه اثبات آن کرده و ظاهر است که ارباب ارصاد
 روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت اشیا
 بلند پایه ترند از اصحاب ارصاد چنانچه در بعضی جای
 تصدیق می نمایند این جماعت را در آنچه دعوی یافت آن

بنام

میتوانید

میتوانید از تحقیقات عالم فکر سر او را آنست که تصدیق
 نمائید آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند از آن اسرار
 عالم قدوس ملکوتی و الله و کبیر علی ما یقول عالم
 بحقایق الامور من المستقول والمعقول انتم و ان الحقیقه
 و طعم القواب و بده مفتاح الابواب و اما انا ختم الکلام خاتمه
 بعد توفیق الاتمام و مصلی علی رسول سید الانام و الله ابره الکلام
 و مستغفر الله تعالی محمد تبارک و العلیه و القلوه و السلام عرض
 الرسل و النبیین من الاولین و الاخرین قد غفرت تخریر تقیم
 هذه النسخة الشریفة الجميلة المباركة من قبله الوهاب الکریم وقت الفجر یوم
 الاربعاء و شهر المحرم من السنة الثامنة والعشرون من الهجرة النبویة
 من الهجرة و انا اقل عباده الفخر المذنب الجاهل الرجول لله الله

الحمد لله الحنفی
 الله اعلم
 المؤمنین و المؤمنات
 الخیر و البر و الوفاء
 الخیر و البر و الوفاء
 الخیر و البر و الوفاء

قد غفرت تخریر تقیم
 لله

میتوانید

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرده

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن الفاضل الزكي والعالم المرموق زبدة الفضلاء العظيم وصلاحه الاجل
الارام وسلامة الاغيار الفخام وقيمة العلم والاعلام احسن انت
فروض المبادئ وتفتح المعارف بعبارات اصغر من الماء والزلال والطف
والسحر المحال كاشفة للثام عن حجب مقصورات فرائضهم و
رافعة للثقاب عن وجوه الكواعب الارباب الفاخر تزد بر بالدر العوالي
وكسرة قيمة اجوار الفخوال قد جعلت من المراتب اسلم بر بالدر العوالي
حصرا واحصاها ونطق بر بالدر التلقين بالبر عن ثبات القطعها و
انها بها حصارا لذكر الكتب الممتدولة والبر السان والبر السان ان تعزى
عن الملبس العتيق وتحت في الحبل الفارسية فذكر الله مساعيد وادام
معاليك فقد كسفت الاستار عن الكار الاقار عن نهج غروب الشمس
اليه الطابع ونظرة يدي يدخل القلوب قبل الاستماع وليس
هنا عجباً من فطنك العقادة وفطنت النقا وده وطبعك اللامعية
وبحيتك اللودقية كنت غصن اوجهر العلم والكمال وثمره شجرة النفل والافصال
كثرت الافزاق في الكتاب قبل العلم المحدث تهر بهار العلم والبر السان
فترانا نهر نهر العلم والافكار سيمع ويزيد بالافكار مصلحتنا



بسم الله الرحمن الرحيم

ابن الفاضل الزكي والعالم المرموق زبدة الفضلاء العظيم وصلاحه الاجل
الارام وسلامة الاغيار الفخام وقيمة العلم والاعلام احسن انت



ابن الفاضل

ابن

الحسين بن علي بن الحسين

بسم الله الرحمن الرحيم

وکی

JK.



کابل مجلسی برقی تر کابل

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or document. The text is written in a cursive style and includes several lines of prose. The main body of text is written in a large, bold script, while smaller text is written in a more compact, cursive style. The text is written on aged, yellowed paper. The main text appears to be a letter or a formal document, possibly related to a religious or administrative matter. The smaller text, written in the margins and below the main text, contains additional information, possibly dates or references. The overall appearance is that of an old, handwritten document.